انتشارات دانشگاه شهید بهشتی
« ۲۴۸ »

تاریخ نگاران

تالیف :
دکتر جعفر حمیدی

۱۳۷۲

تاریخ‌نگاران
01BF0000000002611
کتابخانه مرکزی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی

قیمت ۳۷۰۰ ریال
چاپخانه دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ نگاران

دکتر جعفر حمیدی

اهدایی

انتشارات دانشگاه شهید بهشتی
« ۲۴۸ »

تاریخ نگاران

تالیف :
دکتر جعفر حمیدی

۱۳۷۳

شماره ثبت کتاب
۱۳۷۱
کتابخانه مرکزی دانشگاه
علوم پزشکی و توانبخشی
۱۳۷۱
P۶۱۱ DSR
۹۰
۲ ت ۸ ح/
۱۳۷۲
ن ۱۰

شناسنامه کتاب

عنوان کتاب	:	تاریخ نگاران
تالیف	:	دکتر جعفر حمیدی
ترجمه	:	
محل نشر	:	تهران
ناشر	:	مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی
تاریخ نشر	:	۱۳۷۲
تعداد	:	۳۰۰۰ جلد
نوبت چاپ	:	اول
شماره دیوئی	:	۹۵۵/۰۰۷۲ ت ۸۴۹ ح
شماره ال سی	:	DSR۹۰ / ۲ ت ۸ ح

فهرست

مقدمه ۹

فصل اول

نثر چیست ۱۷

تفاوت بین شعر و نثر ۱۸

نثر فارسی پیش از اسلام ۲۰

نثر عربی ۲۲

خطبه ۲۳

مقامه نویسی ۲۳

نثر در اسلام ۲٤

قرآن و سخن منثور ۲۵

حدیث ۲۷

نثر ایجازی عرب ۲۸

خطابه ۲۸.

توقیعات ۲۹

رسائل ۲۹

نثر تفصیلی ۳۰

عبدالحمید کاتب ۳۰

ترسّل و تصنیف ۳۱

دوره عبّاسی ۳۲

نثر فارسی بعد از اسلام ۳۲
دوره های مختلف نثر فارسی ۳۳

فصل دوم

تاریخ ۳۸
تاریخ چیست ۳۹
معانی لفظ تاریخ ٤٠
تعریف تاریخ ٤١
موضوع علم تاریخ ٤٢
فایده علم تاریخ ٤٣
شرایط مورخ ٤٥
تاریخ نویسی فارسی و عربی ٤٦
دوره جاهلیت ٤٧
تاریخ در اسلام ٤٧
تاریخ بعد از اسلام ٤٨
تاریخ نویسی فارسی ٥١
شاهنامه ابومنصوری ٥١
شاهنامه بلخی ٥٢
فهرستی از کتب تاریخی ایران ٥٢
تاریخهای محلی ٦٢
پیش زمینه نثر و قرن پنجم ٦٤
ویژگیها ٦٥

فصل سوم

قرن پنجم ٦٧
زین الاخبار گردیزی ٧١
تاریخ سیستان ٧٧
تاریخ بیهقی ٨٩
سیرالملوک یا سیاستنامه ٩٨
تاریخ برامکه ١٠٥

فصل چهارم

قرن ششم ۱۰۹
تاریخ بیهق ۱۱٤
مجمل التواریخ والقصص ۱۲۳
تاریخ بخارا ۱۳۲
سلجوقنامه ۱٤٤
عقدالعلی للموقف الاعلی ۱۵۳
راحة الصدور ۱٦۵
فارسنامه ابن بلخی ۱۷۷
ترجمه فتوح ابن اعثم ۱۸۳

فصل پنجم

قرن هفتم ۱۸٦
تاریخ نویسی در عصر مغول ۱۸۹
ترجمه تاریخ یمینی ۱۹۰
تاریخ طبرستان ۲۰۰
طبقات ناصری ۲۱۰
نظام التواریخ ۲۲۰
نفثة المصدور ۲۲۷
سیرت جلال الدین ۲۳۷
جهانگشای جوینی ۲٤۲
تاریخ شاهی ۲۵۳
الاوامر العلائیه ۲٦۲
عجایب المخلوقات ۲٦۵
المعجم فی آثار ملوک العجم ۲٦۸

فصل ششم

قرن هشتم ۲۷۰

جامع التواریخ ۲۷۳
تاریخ وصاف ۲۸۸
تاریخ اولجایتو ۲۹۹
تاریخ رویان ۳۰۹
تاریخ بناکتی ۳۲۰
تجارب السلف ۳۲۸
تاریخ گزیده ۳۳۶
مواهب الهیّه ۳۴۲
مجمع الانساب ۳۴۳
اسکندرنامه ۳۴۴
منتخب التواریخ ۳۴۹

فصل هفتم

قرن نهم ۳۵۴
ظفرنامه شامی ۳۹۷
ظفرنامه تیموری ۳۶۲
ذیل جامع التواریخ ۳۷۱
مجمل فصیحی ۳۸۵
مطلع سعدین ومجمع بحرین ۳۹۴
تاریخ گیلان ودیلمستان ۴۰۴
تاریخ قم ۴۱۷
تاریخ روضة الصفا ۴۲۲
خاتمه رساله ۴۳۳
فهرست اعلام ۴۳۹
فهرست واژه ها ۵۲۳
کتابشناسی ۵۳۱

(مُقدّمه)

موضوع این کتاب بررسی و شناخت و شناساندن متون نثر ادبی تاریخی است که از قرن پنجم تا آخر قرن نهم هجری در ایران به‌رشته تحریر درآمده‌اند.

در این گفتار هدف ما بررسی و مقایسه تاریخها بصورت عام نیست، بلکه معرفی و شناخت تاریخهائی است که به‌نثر مرسل-ساده-و یا نثر متکلّف و مصنوع در فاصله این قرون نوشته‌شده‌اند. بدیهی است که این مسأله، آشنائی با کتب تاریخی و معرّفی آنها را نیز در برمی گیرد.

آنچه تا کنون در باره سخن خوانده‌ایم آن بوده است که «سخن بر دو گونه است منظوم و منثور» و آنچه که در باره گونه دوم سخن شنیده و خوانده‌ایم بطور عام بوده و نوع خاصی به نام نثر تاریخی مورد مداقّه و تحقیق قرار نگرفته است و اگر در این باره تألیفی یا مقاله‌ای نوشته شده صرفاً جنبه توصیفی داشته نه تحلیلی و در آن نوشته‌ها فقط به ذکر نمونه‌هائی مختصر اکتفا شده است.

می‌دانیم که در طول قرون پنجم تا نهم هجری مثل سایر قرون، سرزمین ایران پیوسته دچار دگرگونیها و بحرانها و دستخوش تهاجمات گوناگون بوده است،

خاندانها وسلسله‌های بسیاری در این مدت بر این خاک حکم رانده‌اند و بنا به ضرورت، در دربارهای آنان نویسندگان و مورخان فراوانی بوده‌اند که شرح زندگی و مبارزات واعمال و رفتار آن خاندانها را به رشته نگارش در آورده‌اند و جالب اینکه در این قرون نثر فارسی نیز به شیوه‌های متفاوت در آمده و تحولاتی در خور و شایسته یافته است.

زمانی نثر ساده و بی‌تکلّف و روان و زمانی دیگر پیچیده و پر تکلف و نفس گیر، روزگاری پر از لغات و واژه‌های پارسی و روزگاری دیگر سرشار از واژه‌ها و کلمه‌های عربی زائد، در قرنی عاری از تکلّفات ادبی و خالی از لغات و واژه‌های بیگانه و در قرنی دیگر پر از واژه‌های عربی و ترکی و مغولی بوده است. نفوذ اسلام نیز جریانی دیگر را در نثر فارسی به راه انداخت و آن ورود آیات و احادیث و اخبار و اشعار شعرای عرب بود در نثر، زمانی دیگر پارسی‌نویسان پا را از این هم فراتر گذاشته و مطلقاً به نگارش کتابهای خود به زبان عربی پرداختند که خدمت یا خیانت این نویسندگان به زبان پارسی خود موضوع مقولهٔ دیگری است و مربوط به بحث ما نیست.همچنین در این مجموعه سر آن نداریم که آنچه در این قرون به نثر فارسی نوشته شده است مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم که این مهم تاکنون بسیار انجام گرفته است منتهی نه به تفصیل و تدقیق بلکه به اختصار، اما در این کتاب ضمن معرفی کتب تاریخی این دوره، بیشتر به شیوه نثر این کتابها، زبان مورّخ و مقایسه اجمالی تاریخها، همچنین به سادگی‌ها یا تکلّفات نوشته‌ها، آشفتگی‌ها و دگرگونی‌ها و خلاصه تخیلّات مورخّان و مصنّفان که در رودخانه خروشان نثر جاری گشته است توجه خواهد شد. همانگونه که گفته شد در فاصله قرون پنجم تا نهم تقریبا مثل سایر قرون، نویسندگان و مورخّان فراوان وجود داشته‌اند که یا همنشین و رفیق حجره و گرمابه و گلستان امیر و وزیری بوده یا همسفر و همراه سردار و حاکم و مشیری. در نتیجه، تاریخ را بدانگونه که ولینعمت خواسته، آراسته‌اند و یا اینکه از دور دستی بر سفره ممدوحی

داشته‌اند که این نیزخود دلیلی است بر آنکه نتوانسته‌اند حقیقت و ضرورت تاریخ را آنچنانکه شایستهٔ نام تاریخ است بیان دارند و چهره واقعی آنرا عیان سازند اما در میان آنان کم و بیش مورخّان شجاع و شیر دل بوده‌اند که حقایق را بدانگونه که بوده است نگاشته‌اند و بدون شک از یک زندگی امن و راحت بخاطر همین شیر دلی برخوردار نبوده‌اند.

این نکته نیز گفتنی است که اغلب مورخّان این قرون که تاریخهای متعدّد را فراهم آورده‌اند نه تنها با علم تاریخ بمعنای واقعی کلمه بیگانه بوده‌اند بلکه کار اکثر آنان در حد وقایع‌نگاری و شرح حال‌نویسی و شاخ و برگ دادن به حرکات و سکنات معاصران و حامیان خود بوده است. بنا بر این اگر به یک تحلیل تاریخ گرایانه بنشینیم بی تردید کفّه ترازوی قضاوت بسوی واقعه نویسی سنگینی می کند تا تاریخ نویسی.

این وقایع نگاران بجای بررسی و درک و ضبط ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی و ثبت رخدادهای غیر مردمی عصر خویش فقط به ذکر خصایص شخصی و خواب و خوراک و پوشاک و به شکار رفتن و تیر انداختن و عشق‌بازی کردن و شراب نوشیدن وعیّاشی حامی خود پرداخته و حتّی در این مقوله به افسانه سرائی نزدیک شده‌اند. اما با این ملاحظه هم نمی‌توان کار این بزرگان را که غالباً دریائی از دانش‌های زمان خود را در سینه داشته‌اند نادیده گرفت، چه آنکه اوّل،کار ما عمدةً بررسی نثر است نه تاریخ.ثانیاً اگر آثار آنان را از لحاظ تاریخ نویسی و وقایع نگاری هم مورد نقد و تحلیل قرار دهیم باز هم آن آثار قابل توجه وستایشند.

تسلّط این نویسندگان به زبانهای فارسی و عربی و ترکی، گرده‌برداری دقیق از محل وقایع و توجه به زمان و مکان و موضوع در آثار آنان در خور تأمّل است اما اطناب‌های ملال آور و گزافه نویسی‌های بسیار مفصّل و طولانی که مبتلا به نثر زمان آنها بوده است نوشته‌هایشان را کسل کننده و ملال آور نموده و در پاره‌ای موارد آنچنان در کار برد لغات مغلق و پیچیده و واژه‌های بیگانه افراط

کرده‌اند که خواننده را دچار دلتنگی وخستگی می‌سازد.

برای مثال متکلّف ترین و خسته کننده ترین نوع این نثرها، نثر تاریخ وصّاف نوشته شهاب الدین عبدالله شیرازی معروف به وصاف الحضره است که با بکار بردن واژه های عربی، فارسی، ترکی و مغولی، نوشته‌ای بسیار مشکل را بوجود آورده است (در شهور سنه خمسین و سبعمائه جمعی دست سعایت در سلسله تسویل زدند و پای خذلان در خطّه کفران... نهاده بدالّت ایقانی لا آوآلّهُم الله با دولت مخدومان اعاظم عز نصر هما مخالفت بحّد مجاهرت رسانیدند تا مگر چراغ اقبال که یکاد زیتها یضیئی و لولم نمسسه نارصفت آنست و از فرّاش خانه عنایت رحمانی مدد نور علی نورمن ربه یافته به دم سردی نکباء خلاف آسیبی رسانند و چشمه خورشید صدق را به غبار انکار تیره و گل اندود گردانند از حکم پر لیغ امرا و ارکان حضرت روزها من طفولة النهار الی کهولة الطفل وشبها من شَیْبة الغسق الی مشیب الاسفار در یا رغوی بزرگ تعمق و استقصا کردند .....)[1].

پاره ای از تاریخها از تکلّف و پیچیدگی بدور مانده‌اند و نویسندگان آنها روش ساده و مرسل را برگزیده و کلام را رهوارتر و روان‌تر بیان داشته‌اند. در این تاریخها روانی وشیوائی را بوضوح می‌بینیم و آنچه که در آنها از تکلّف یافت می‌شود کار بردلفظ رایج زمان است که اجتناب ناپذیر بوده است نظیر تاریخ بیهقی که نمونه‌ای بارز از شیوائی و استادی در نثر است و درجای خود از آن بحث خواهیم نمود. نمونه‌های فراوانی از این دو گونه نثر در دست است که در متن کتاب از آنها یاد خواهد شد.

بعضی از تاریخهای فارسی همانگونه که ذکرشان رفت بیشتر به وقایع‌نگاری نزدیک هستند تا تاریخ نگاری و غالبا در آنها سخن از وصف الحال سلسله‌های معینی از سلاطین معاصر هر مورّخ رفته است وذکر پادشاهان و وزیران و شاهزادگان و امرا. و سر آغاز هر کتاب عموما ذکر خداوند است و چگونگی

---

۱. تاریخ وصّاف ص ٤٧٨.

خلقت و داستان‌های تاریخی و افسانه‌ای در این مورد و بعد نعت رسول اکرم و سایر انبیا و خلفا و سپس بیان سلسله‌های مختلف ایرانی.

برخی دیگر بلافاصله پس از ذکر خداوند به نعت انبیا بویژه پیامبر اسلام پرداخته‌اند.

نوشته‌های تاریخی یا نثر های تاریخی را گروهی از محقّقان و پژوهش گران به دو بخش تازی زبان و فارسی زبان تقسیم نموده‌اند اما می گوئیم که این تواریخ از دو گونه گذشته و به سه یا چهار گونه رسیده‌اند.

نخست تاریخهائی که مورخان به زبان عربی نوشته‌اند و بعدها توسط مترجمی دیگر به فارسی بر گردانده شده‌اند.

دوم تاریخهائی که به فارسی سلیس و روان نوشته شده‌اند،سوم تاریخهائی که به زبانهای فارسی و عربی توأماً تالیف یافته‌اند.و چهارم آنهائی که با مخلوطی از زبانهای فارسی، عربی، ترکی و مغولی نگارش یافته‌اند.

اما آنچه که موضوع این کتاب است نثرهائی است که در فاصله قرون پنجم تا هفتم و از هفتم تا نهم پدید آمده‌اند و در این خصوص از کتابهائی مانند زین‌الاخبار یا تاریخ گردیزی تالیف عبدالحی گردیزی که مختصری است از اوضاع ایران وظهور اسلام و تاریخ خلفا تا سال ۴۳۲، تاریخ سیستان از مؤلفی نا معلوم مؤلف بسال ۴۴۵، تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی تألیف ابوالفضل محمد بن حسین کاتب بیهقی مؤلّف بسال ۴۵۰ تا ۴۶۰ ه ق، سیاست نامه قوام الدین نظام الملک طوسی مؤلّف بین سالهای ۴۵۵ تا ۴۸۵، اخبار خوارزم مؤلف بسال ۴۰۸ تا ۴۲۰، تاریخ بخارا و مزارات بخارا اولی تالیف ابوبکر نرشخی بخارائی مؤلّف بسال ۵۲۲ و دومی تألیف احمد بن محمود و تواریخ دیگری همچون راحة الصدور راوندی، مجمل التواریخ و القصص، عقد العلی للموقف الا علی،تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تاریخ جهانگشای جوینی ترجمه تاریخ یمینی تألیف جرفا دقانی جامع التواریخ رشید الدین فضل الله، تجارب السلف هندوشاه، تاریخ وصاف

تاریخ روضة الصفا، تاریخ گیلان و دیلمستان، تاریخ طبرستان و رویان ومازندران و چندین تاریخ معتبر دیگر که در فاصله این قرون به رشته تألیف در آمده‌اند البته این نکته نیز قابل ذکر است که در این دوره ها تواریخ دیگر نیز تالیف شده‌اند که یا بدست ما نرسیده و یا چندان معتبر نیستند که بحثشان به تفصیل در این مقوله آید و فقط به ذکر نام و زمان و مکان آنها اکتفا خواهد شد. چنانکه گفته شد هر چند که مطالعه تاریخی و تاریخ نگری که علمی دقیق و فنی ظریف است مورد تحقیق ما نیست و هدف اصلی در این کتاب توجه به نثرهای تاریخی و نشان دادن نمونه‌های نثر و معیار و سنجش نثرها در دوره های مختلف است، اما نگرش منتقدانه و باز شناخت جای پای تاریخ و اینکه تاریخ چه مسیری را در طول قرون طی کرده ونویسندگان تواریخ در چه حال و هوائی از تفکر می‌زیسته‌اند پر بدک به نظر نمی آید.

مثلا وقتی که ما تاریخ بیهق را می خوانیم یا تاریخ بیهقی وسیستان و یمینی و غیره را مطالعه می کنیم لذتی که از شناخت وقایع و آشنائی با دوران مؤلفان این کتب بما دست می‌دهد بیش از آنست که خواندن انواع نثر، زیرا هر یک از تواریخ یا هر چند تائی از تاریخهامتعلق به دوره‌ای یا دوره های خاصی از وطن ما است که معیار زیستن و وضع اقتصادی و نحوه تفکر و چگونگی بر خورد مردم با در بارها، پیدائی جنبشها و نمود حرکت‌ها، نحوه جنگ و صلح و مکاتبات و مطالعات و فنون مختلف علمی و ادبی و ارزش میراثهای فرهنگی و مسائل مادی و معنوی و نمودارهای رشد یا عقب ماندگی ملت و چگونگی بر خورد یا ایستادگی یا قیام علیه مهاجمان و غارتگران و متجاوزان و یا سازش و تسلیم در برابر بیگانگان و ده ها مطلب دیگر را به ما می‌نمایانند. بنابر این بصرف تفحّص در یک نثر تاریخی و اینکه بدانیم نویسنده در قرن پنجم با را بجای به وفاعل را در جای فعل و قید را در اول یا آخر می آورده است، یا مقدار واژه های تازی یکی از دیگری بیشتر و آیات و احادیث یکی از دیگری کمتر است، کافی و وافی به نظر

نمی آید.

توجه دقیق و محتاطانه و تحقیق در تمام جنبه‌های تاریخی و جغرافیائی و اقتصادی و اجتماعی یک ملت در طول چند قرن نیز حاصل تفحص و تحقیق و تدقیق یکسال و دو سال نخواهد بود و نیاز به مطالعه چندین و چند ساله دارد، اما با اتکاّ بدین سخن، هیچگونه تکلیف از بررسی کننده نثرهای تاریخی ساقط نمی گردد.

پس لازم می آید که در طول همین فرصت محدود و زمان کم،که با سرعت روی به گریز است و «خیرات بر اطلاق روی به تراجع دارد» تاریخ را آنگونه که هست علی قدر طاقة باید بیان داشت هر چند که مطالعه و تحقیق و ترجمه و تدقیق به محیطی امن و زندگی راحت و آرامش کافی نیازمند است. اما با این حال بایسته است که پس از توجه به نوع نثر، حرف تاریخ را نیز گوشزد نمود که این خود وظیفه‌ای بس گران است و روندی بس دشوار، بنابر این کتب تاریخی را بدین گونه به بررسی می نشینیم،شرح مختصری از زندگی مورّخ، عصرمورّخ، ارزش ادبی، سبک نثر، مختصات نثر، مختصات دستوری و در پایان ارزش تاریخی و ارزش جغرافیائی و ارزش اجتماعی تا آنجا که مقدور باشد.

و اگر چه این کتاب به بررسی تاریخها از قرن پنجم تا قرن نهم محدود می گردد و گام نهادن در همین مسیر نیز خالی از خطر و عاری از لغزش نمی‌نماید اما امید است فرصتی دست دهد تا تواریخ سایر قرون را نیز مورد مداقه و تحلیل قرار دهیم و بعدها بدان بیفزائیم زیرا اگر قبل از قرن چهارم کمتر به تاریخهائی مضبوط و معنون دست می‌یابیم لکن تواریخ قرن چهارم مثل تاریخ طبری، تاریخ بلعمی، آثار حمزة بن حسن اصفهانی، آثار علی بن حسین مسعودی و دیگر تواریخ و نیز مؤلّفات تاریخی قرن دهم به بعد سزاوار نیستند که از کنارشان بسادگی بگذریم، در عصر صفوی تاریخ‌های متعدد نوشته شده که مطالب فراوان را می توان از لابلای متون آنها پیدا کرد و بیرون کشید و نیز تواریخ عصر افشاریه و

قاجاریه قابل بحث و توجهند پس اگر توفیق یار گردد بعد از ختم این کتاب به بازنگری و پیگیری سایر تواریخ خواهیم پرداخت که در این کوشش امید است از توفیق بیشتر خداوند و ارائه طریق صاحبنظران با فضیلت بهره مند گردم.

سیدجعفر حمیدی
۱۳۶۹

فصل اول

نثر چیست؟

اگر سخن قدما را بپذیریم که شعر کلام منظوم و مرتب است باید حرف آنان را نیز قبول کنیم که نثر کلام پراکنده است، اما این دو خواهر تنی و بهم نزدیک یعنی شعر و نثر از زمانهای دور با هم انس والفتی آشتی گرایانه داشته‌اند.

همانطور که هنرها حاصل تلاش آدمی هستند شعر و نثر نیز نتیجه این تلاش است و دو رکن از ارکان هنر، بدون اینکه حقی را از هنرهای دیگر زایل سازند.

(شعر بنزدیک منطقیان کلام مخیل و موزون باشد ودر عرف جمهور، کلام موزون و مقفی) [1] (شعر در عرف منطقی کلام مخیل است و اصل تخییل که منطقی را نظر بر آن است همیشه معتبر باشد و اگر چه طریق استعمال بگردد) [2] (بدانکه از آن وقت که سخن بوده، سخن موزون بوده، و غیر موزون را نثر گویند، کلام موزون بخشی است طبیعی و ایزدی و در قوه و قدرت همه کس نیست بر خلاف سخن غیر موزون و شرافت نظم بر نثر نیز واضح است و محتاج به برهان نخواهد

---

۱. معیار الاشعار نصیر الدین طوسی ص ۲.

۲. اساس الاقتباس نصیرالدین ص۵۸۷ـ۲۰۰.

بود)[۱] افلاطون با اینکه خود شاعری توانا بوده شعر را موجب ضعف و فساد اخلاق دانسته و شاعر را در مدینه فاضله خود راه نمیدهد در حالیکه ارسطو ضمن اینکه شعر را تقلید و محاکات میداند آنرا وسیله تهذیب اخلاق نیز بشمار می آورد[۲].

تفاوت بین شعر و نثر

همان گونه که اشارت رفت قدمای ما فرق بین شعر ونثر را فقط در موزون و غیر موزون بودن آنها دانسته‌اند و نظم را بخاطر موزون و مخیل بودنش بر نثر برتری داده اند در حالی که چنین نیست و کلام منثور نیز می‌تواند مخیل باشد واگر ما میان شعر و نظم نیز تفاوت قایل شویم باید بگوییم که : صنعت و سجع و قوافی هست نظم و نیست شعر[۳]رتفکیک شعر و نثر را نباید متکی به ملاک موزون بودن یا نبودن عبارت دانست زیرا ممکن است شعر بصورت نثر وجود داشته باشد مانند داستان و نمایشنامه، یا نثر به وزن شعر از قبیل اشعار درسی و فلسفی، پس شعر بیان تخیل است و نثر بیان قضاوت، هیچ دلیلی نیست تا صفت شاعری را در حق سازنده یک غزل تصدیق کنیم اما آنرا شامل حال مؤلفّین علم ماوراء الطبیعه یا حکمت الهی یا علم نوین یا پدیده شناسی روح و مورخین جنگ پلوپو نز یا کسانی که تاریخ دنیا را نوشته‌اند ندانیم زیرا همان اندازه شور و نیروی تغزلی و تجسمی که در هر غزل یا قطعه شعری یافت می‌شود در همه این آثار نیز هست.

برای تشخیص تفاوت بین شعر و نثر لازم نیست که آندو را از هم جدا کنیم و مثل منطقیون آنها را دو مفهوم متقابل بدانیم که در بست مخالف یکدیگرند بلکه باید آنها را در حال تطور تلقی کنیم یعنی در حال عبور از شعر به نثر، همچنانکه

---

۱. مدارج البلاغه، رضا قلی هدایت ص ۵ ـ ۶ .

۲. عبد الحسین زرین کوب، فن شعر ص ۲۰۰

۳. *ملک الشعرای بهار*

شاعر بر اثر وحدت روح تحت تاثیر حالتی از حالات نفسانی قرار می گیرد ، نثر نویس نیز تحت تاثیر این شور ، نیروی شهودی که قضاوت های وی از آن ناشی میشود حفظ می کند و ضمن رسیدن به اوج خاصیت تازه علمی خود ، خاصیت هنری را هم حفظ می کند و عجیب اینکه همه صاحبان فن معانی و بیان، شعر به نثر را بشمار نمی آورند زیرا گاهی این شعر بمراتب خالص تر از همه منظوماتی است که دعوی شعر بودن دارند[1] بنابر این ممکن است که گاهی نظمی را سست و زمانی نثری را شاعرانه و شعر گونه ببینیم.

چو این نامه افتاد در دست من — به ماهی گراینده شد شست من
نگه کردم این نظم سست آمدم — بسی بیت نا تندرست آمدم
فسانه کهن بود و منثور بود — طبایع ز پیوند او دور بود
نبردی به پیوند او کس گمان — پر اندیشه شد این دل شادمان[2]

نمونه های شعر به نثر را در نوشته های عارفانه و صوفیانه به فراوانی درمی نگریم و نمونه نثر به شعر را در اشعار فلسفی. اما همانگونه که شعر حاصل بیقراری و شوریده حالی و تأثر شاعر است، نثر نیز زائیده تفکر و اندیشه شهودی نویسنده است و این حکم بیش از هر چیز در قصه و داستان صدق می کند. شعر تکیه بر عاطفه دارد و نثر تکیه بر ادراک، هر چند که عاطفه نیز در نثر دخیل است. به قول معاصران، نثر پیش بینی شده و شعر پیش بینی ناشده است، یعنی شعر بطور ناگهانی به شاعر الهام می شود در حالی که نثر زمینه قبلی در ذهن نویسنده داشته و خود را آماده نوشتن ساخته است، شاعر زمان معینی برای شعرش ندارد و نویسنده ممکن است مدتها درباره نوشته خود اندیشه کرده باشد.

---

۰۱ کلیات زیبا شناسی، بندتو کروچه ص ۱۳۹ . ـ ۱۴۰

۰۲ شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم ص ۹ در باره گشتاسب نامه دقیقی

نثر فارسی پیش از اسلام

نوشته‌های ایرانی قبل از اسلام را می‌توان به چند دوره تقسیم کرد : دوره ماد ، دوره هخامنشی، اشکانی وساسانی. از دوره مادها که حدود سه هزار سال پیش از ما میزیسته‌اند اثر مکتوب و مضبوطی بر جای نمانده، شاید به سبب کوتاهی عمر حکومت آنان و تأثیر و شکوه حکومت هخامنشی که بعد از آنان آمده‌اند بوده است.پژوهندگان معتقدند که «زبان مادی پایه و ریشه زبان کردی امروز است»[1] چنانکه می‌دانیم زبانی که امروز با آن سخن می گوئیم سابقه‌ای بس طولانی دارد که در جریان زمان دچار دگرگونی‌های بسیار گشته وامروز تراشیده و صیقل یافته به دست ما رسیده است، گونه‌های مختلف زبان قبل از اسلام که مورد پژوهش جویندگان و محققان قرار گرفته «عبارتند از زبانهای مادی، اوستائی، فرس باستان، پهلوی، سُغدی و دری که هر کدام از آنها گونه‌ها و دگرگونی فراوان یافته‌اند»[2] دیگر زبان اوستائی است، اوستا در اصل اوپستاک بوده به معنای بنیان محکم و جا افتاده که کنایه از آیات محکمات و شریعت پابرجای است، زبان اوستائی و پارسی باستان یکزمان در ایران رایج بوده، پارسی باستان در جنوب و غرب ایران و اوستائی در شمال شرقی و مشرق.

کتاب اوستا که بر روی دوازده هزار پوست گاو نوشته شده بود ظاهرا شش قرن و بنا به عقیده گروهی از محققان دو هزار سال پیش از میلاد مسیح سابقه دارد .

قسمت‌های زیادی از اوستا در حمله اسکندر از بین رفت، اما عدّه‌ای از مورّخان در این گفته تردید دارند ، خط اوستائی تا زمان ساسانیان رایج بوده و به نام خط دین دبیری (نگارش دینی) مشهور بوده است.مسعودی در مروج الذهب نوشته است که اوستا بر روی هیجده هزار پوست گاو و با طلا نوشته بوده‌اند (ج ۱

---

۱. سبک شناسی ج ۱ ص ۵.

۲. بررسی ادبیات امروز ایران ص ۹.

ص ۲۲٤) که این حرف خالی از اغراق نیست.

دوره هخامنشی

از دوره هخامنشی آنچه که موجود است کتیبه‌ها و سنگ نبشته‌ها و سیم و زر نوشته‌هاست، که معروفترین آنها کتیبه داریوش بزرگ است بر پیشانی کوه بیستون و نیز کتیبه‌های تخت جمشید، شوش، همدان، تنگه سوئز و نقش رستم و لوحه‌های نقره و طلای بازمانده از شهر یاران این خاندان. معمولا نوشته‌های هخامنشی بیشتر شرح جهانگشائی‌ها و جنگجوئی‌ها است و فاقد ذوق ادبی می‌باشند و می‌توان آنها را بعنوان یاد داشت‌های تاریخی به حساب آورد.

دوره اشکانی

از اشکانیان که زبان پارتی یا پهلوی اشکانی داشته‌اند چند اثر باقی مانده است پژوهندگان اصل داستان کتاب سند باد نامه را از روزگار اشکانیان دانسته‌اند.

مهمترین نوشته‌های عصر اشکانی (درخت آسوریک) است و نیز قباله‌هائی که به خط پهلوی اشکانی و به زبان پهلوی در اورامان کردستان به دست آمده، ضمنا مجمل التواریخ والقصص از چهار کتاب باقیمانده عصر اشکانی نام برده (و از آن کتابها که در روزگار اشکانیان ساختند هفتاد کتاب بود از جمله کتاب (مروک) کتاب (سند باد) کتاب (سوسیفاس) کتاب (سیماس) ص ۹۳ ـ ۹٤.

دوره ساسانی

از دوره ساسانی آثار مکتوب فراوان اعم از کتیبه‌ها، مهرها، لوحه‌ها و نوشته‌های بر روی پوست برای ما باقی مانده است، ترجمه قسمت‌های زیادی از اوستا به زبان پهلوی ساسانی، مثل دینکرت، و ندیداد، ویسپردو کتب متعدد دیگر

در این دوره انجام گرفت، همچنین ترجمه و تالیف کتابهائی نظیر شکند گمانیک ویجار، شایست نشایست، داتستان مینوک خرد، ارداویرا فنامه، جاماسب نامه، بهمن نامه، اندرز آتورپات مارسپندان، کارنامک ارتخشیر پاپکان، ایادگار زریران شطرنگ نامک شترستانهای ایران و... انجام شد. علاوه بر این، آثار متعددی در این دوره در زمینه‌های پزشکی و علوم و قصه از زبانهای سانسکریت و یونانی به پهلوی ترجمه شده است.پاره‌ای از کتب عهد ساسانی در عهد اسلامی مورد استفاده قرار گرفته‌اند؛مثل آئین نامک، که محتوی مجموعه‌ای از اخلاقیات و فرهنگ و آداب و رسوم بازیها و ورزشها و سخنان بزرگان و آئین رزم و رسوم زناشوئی بوده و ابن قتیبه و دیگر ادبای عرب از بسیاری فصول آن بهره برده‌اند. خدای نامک مورد استفاده جاحظ در نوشتن البیان والتبیین قرار گرفته است.

از مشهورترین کتابهائی که در دوره ساسانیان از سانسکریت به پهلوی ترجمه شد کتاب کلیله و دمنه است که در زمان خسرو انوشیروان توسط برزویه طبیب انجام گرفت اصل کتاب کره تکه و دمنکه است که از روی متن پنجه تنتره باز مانده قرن سوم میلادی به پهلوی ترجمه و بعدها توسط ابن مقفع به عربی و در دوره غزنویان توسط نصرالله منشی به فارسی ترجمه گردیده است.

نثر عربی

در دوره جاهلیت و تا پیش از ظهور اسلام آنچه که بیشتر مورد توجه بلغای عرب بود شعر بود و خطابه، و پیش از تطور خطبه که در صدر اسلام صورت گرفت و اشکال مختلف در آن پدید آمد شعر مورد توجه بود، خطبه‌ها نیز از محدوده خاصی تجاوز نمی کرد. افتخار به بت، نژاد، قبیله،جنگ و توجه به اسب و شتر و کاروان و صحرا و معشوق،و این امر بخصوص در شعر به اوج خود رسیده بود.

خطبه

خطبه در عصر جاهلیت جز در موارد فوق که بیان شد از محدوده خود تجاوز نکرد و در عصر اسلامی و دوره اموی نضج و رواج بیشتری یافت.

خطبه‌های دوره اسلامی بر موضوعات زیر دور می‌زد:

خطبه دینی، پیرامون دعوت به اسلام و دوری از شرک و امر به معروف و نهی از منکر. خطبه سیاسی، جنگی و اجتماعی که پیرامون جنگ و سیاست اسلام و قراردادهای اجتماعی و سیاسی بود.

خطبه‌های قضائی، خطبه‌های مجالس و محافل، محاضره و مناظره نیز از نمونه‌های دیگر خطبه بود.

خطبه با نام خدا و صلوات بر رسول خدا آغاز و با بیان استغفرالله لی و لکم پایان می گرفت.

(مهمترین خطبه‌هائی که در اسلام صورت گرفته؛ خطبه‌های حضرت محمد (ص)،خطبه‌های حضرت علی (ع) و خطبه‌های ایراد شده در عصر اموی و عصر عباسی بوده است.خطبه‌های حضرت علی را شریف رضی در اواخر قرن چهارم هجری در کتاب نهج البلاغه جمع آوری نموده است، از خطبه های دیگر خطبه‌های زیاد بن ابیه م ۵۱ هجری و خطبه‌های حجاج بن یوسف م ۹۵ هجری قابل ذکرند).[۱]

مقامه نویسی

مقامه در جاهلیت اسمی بود که بر مجلس قبیله اطلاق می‌شد و در اسلام به خطبه و محاضره در مجالس خانان و ملوک تلقّی شد، بعدها مقامه نویسی خود فنی بدیع و تازه و مستقل گردید، بدیع الزمان همدانی (۳۵۷ـ ۳۹۸) این هنر را به اوج کمال رسانید و گویا مخترع این فن بوده است.

---

۱. المفید فی الادب العربی، احمد ابوسعد ج ۲ ص ۱۶ـ ۱۷.

قَلَقشندی (۷۵٦ ـ ۸۲۱) در صبح اعشیٰ نیز مقامه‌نویسی را به بدیع‌الزمان همدانی و ابوالقاسم حریری (٤٤٦ ـ ۵۱۵) صاحب مقامات حریری نسبت داده است.

مقامه، گونه‌ای از گونه‌های ادبی است که نظر به قصه و داستان و سیره و روایه دارد و نیز به امثال و نوادر و خرافات و حکایت توجه دارد.

قصه‌نویسی و بیان قصص انبیاواولیا و علما نیز از گونه‌های دیگر ادبی است که در ادب عرب پیدا شده است و ادیبان ایرانی نیز بدان توجّه نموده‌اند.

نثر در اسلام

نثر عرب و چنانکه خواهیم گفت تاریخ عرب،یعنی تاریخ مکتوب عرب با قرآن شروع می‌شود. با نزول قرآن، فصاحت و بلاغت و شعر و خطابه و قصص تحت الشعاع آن قرار گرفت اعراب کلامی تازه و نو شنیدند (قرآن نه شعر بود و نه خطابه و نه نثر ولی آهنگی زیباتر از شعر و گیراتر از خطابه و رساتر از نثر داشت، لذتی که قرآن به آنها می‌داد غیر از لذتی بود که تا آن وقت از سایر انواع سخن می بردند الفاظ و لغات بطوری منتخب و گلچین شده بود و خوب بموقع بکار رفته بود که جلوه مخصوصی داشت، آهنگها بکر و جذاب و جمله بندی‌ها شگفت انگیز و سبک ممتاز بصورت آیات و سور که عرب تا آن زمان نظیرش را ندیده و نشنیده بود، افکار را تکان می‌داد خردها را بر می‌انگیخت، دلها را روشن می کرد فطرت دینی آنها را بیدار می‌نمود نفوس را تزکیه و اخلاق را تهذیب و عقاید پاک و اعمال صالحه را به آنها می آموخت)[۱] اعراب به تشویق پیامبر به علم و سواد وخط و کتابت روی آوردند، چنانکه آیات اول سوره اقرا نیز در همین موضوع بود، از میان نویسندگان چند نفری برای نوشتن آیات انتخاب شدند و بعنوان کاتبان وحی معنون و موصوف گردیدند و بتدریج عنوان کاتب، راوی،

---

۱. تفسیر نوین محمد تقی شریعتی ج ۱ ص هجده

حافظ و قاری رایج گردید و دارندگان این عناوین محترم و مورد توجه بودند و شان منزلتی عظیم یافتند.

(قرآن کلام خدا است که بر پیامبر نازل گشته و نوشته و تجلید شده است و در میان همه ملتهای اسلامی انتشار یافته است و از قبل قرآن فن قرائت بگونه‌های مختلف، و فن رسم الخط و فن تفسیر پدید آمد و کتابهای متعدد نوشته شد).[۱]

شیوه بیان و روانی و زیبایی آیات قرآن باعث شد که نویسندگان و دانشمندان بدو روی آورند و درباره آن کتابها بنویسند و تفسیرهای فراوان دربارهٔ قرآن نگارند که ابن خلدون از چند نمونه تفسیرنویسی دربارهٔ قرآن یاد نموده است.

بنابراین آغاز کار عرب در شیوه نثرنویسی با قرآن مجید شکل گرفته است.

قرآن و سخن منثور

ابن خلدون می گوید: و اما قرآن هر چند از نوع سخن منثور است ولی از هر دو صفت مسجع خارج است و نه آنرا بطور مطلق مرسل و نه مسجع می‌نامند بلکه آیات از هم جدا شده‌ای که به مقطع‌هائی منتهی می‌شوند و ذوق، به پایان سخن در آن مقاطع گواهی میدهد، سپس سخن به آیه دیگر بعد از آن باز می گردد و بی‌التزام حرفی که سجع یا قافیه باشد دوباره آورده میشود و آخر آیات را در قرآن فواصلی می‌نامند زیرا سجع نیستند و آنچه را در سجع نیستند و آنچه را در سجع ملتزم می‌شوند در آنها لازم گرفته نشده است و قافیه نیز نیستند بلکه به سبب آنچه یاد کردیم بر کلیه آیات قرآن عموما مثانی اطلاق شده، و بعنوان غلبه به ام القرآن اختصاص یافته است مانند نجم که بطور غلبه بر ثریا اطلاق میشود و بهمین سبب آنرا سبع المثانی نامیده‌اند و این معنی گفتار خدای تعالی است، خدا فرستاد بهترین سخن را کتابی متشابه مثانی که پوست‌های آنانکه از پروردگارشان

---

۱. ابن خلدون ـ مقدمه ص ۸۸۷ ج ۲

کتابخانه مرکزی دانشگاه

می‌ترسند از آن می‌لرزند فرمود بتحقیق آیات را تفصیل دادیم.[۱] نثر عرب با قرآن آغاز میشود و به اوج می‌رسد بقول مفسرین در نتیجه دقت در اعجاز بیان قرآن، (بلاغت بوجود آمد و هر کس در توانائی خود در صدد تشریح مزایا و جهات اعجاز آن بر آمد و باحتمال قوی نخستین کسی که راجع به مباحث متعلق به اعجاز آن بر آمد جاحظ بوده است که کتاب نظم القرآن را در تاریخ ۲۵۵ ه نوشته و سالها بعد، واسطی در سال ۳۰۶ کتاب اعجاز القرآن نگاشته، بعد از او عبدالقاهر جرجانی (ف ٤٧١) کتاب واسطی را شرح کرده و دو کتاب عظیم دیگر راجع به علم بلاغت و اعجاز قرآن بنام اسرارالبلاغه و دلایل الاعجاز و مدتی پس از او، رمّانی در ٣٨٤ کتاب الاعجاز و ابوبکر باقلانی در ٤٠٣ کتاب مشهور اعجاز القرآن را که در حد خود جامعترین کتابهای قبلی است تصنیف نموده است.)[۲]

قرآن تمام رموز بلاغت و شیوائی و گیرائی و لطف بیان و هم آهنگی کلمات را همه با هم در خود جمع کرده است و باز هم بقول همان مفسر به نقل از المعجزة الخالده (هر موضوعی قلمی می‌خواهد و اساتید انشا هفت قلم را نام می‌برند که هر یک را موضعی جداگانه است، اما قرآن همه این هفت قلم را یکجا جمع نموده است، آن هفت قلم عبارتند از :۱ـ قلم نامه نگاری و تقاضا و ترسّل ۲ـ قلم پند و اندرز و توصیه ۳ـ قلم تاریخ و سیر ٤ـ قلم تصنیف و تالیف ۵ـ قلم وضع قوانین و حقوق ٦ـ قلم شعر و محسنات بدیع و امتیاز بیان ۷ـ قلم رموز و اسرار ولغز و چیستان و هر یک از اینها ذوقی و تخصصی و قریحه‌ای و تمرین وتعلمی مخصوص می‌خواهد و هیچ بشری دیده نشده و نخواهد شد که در جمیع این موضوعات مسلط باشد چه رسد به امتیاز، و قرآن در همه این موضوعات وارد می‌شود)[۳] (قرآن مشتمل است بر فنون بسیار، از ذکر قصص و مواعظ و

---

۱. ابن خلدون ـ ص ۱۲۰۲ ـ ۱۲۰۳.

۲. تفسیر نوین، محمد تقی شریعتی قسمت اول ص صدو هفت و صدو شش مقدمه.

۳. همان مأخذ، همان صفحه.

احتجاجات و حکم واحکام و اعذار و انذار و وعده و وعید و تبشیر و تخویف و اوصاف و تعلیم و

در سوره های مکی آنگاه که تهدید می کند آیات کوتاه، سجعها پی‌درپی و کلمات کوبنده است، در سوره های مدنی آیات طولانی و بیان آرام است در هر حال از حیث تشبیه و تمثیل سخت دقیق است، جز الت را با سهولت جمع دارد و وضوح و شیوائی و انسجام را در یکجا گرد آورده است، از این رو از حیث بلاغت در مقامی بس متعالی جای گرفته است» علمای اسلام در مورد چیزی که اعجازش گویند اختلاف دارند؛ یعنی بعضی اعجاز را مربوط به هدف شریف و عالی آن دانسته‌اند و برخی به فصاحت و اسلوبش. قرآن یکی از عوامل وحدت لغت و رواج لغت قریش و توسعه دایره آن بود ونیز مهمترین عامل بود برای زنده نگاه داشتن زبان عربی و انتشار آن در بلاد مختلف، همچنانکه سبب تهذیب الفاظ و نرمی و شیوائی اسلوب شد، قرآن اساس علوم دینی اسلامی است چون فقه وتفسیر و نیز اساس علوم لغوی وبیانی و نحوی زبان عربی است)[1].

حدیث

(حدیث عبارت از سخنانی است که پیامبر اسلام بر زبان آورده و یا حکایت از فعلی است که انجام داده است و بر این باید اخباری که از صحابه نقل شده افزوده گردد، در نزد مسلمانان حدیث در اموری که متعلق به دین است در مرتبه دوم بعد از قرآن واقع شده است، احادیث نیز از بلاغتی رفیع و بیانی والا و شیوا بر خوردارند و در لغت و ادب اثری عظیم نهاده‌اند زیرا با آوردن واژه های فقهی و دینی و تعبیرات جدید دامنه لغات را گسترش دادند و قرآن را در حفظ و نشر لغت یاری دادند)[2].

---

۱. تاریخ ادبیات عربی حنا الفاخوری ص ۱٦٤.

۲. همان ماخذ ص ۱٦٥

نثر ایجازی عرب

چنانکه گفته‌اند برای پیدایش نثر فنی عرب تاریخ دقیقی در دست نیست. بعضی می گویند نثر فنی اندکی قبل از ظهور قرآن و همراه با آن پدید آمد، سپس نمو کرد و شکوفا شد تا آنگاه که عبدالحمید کاتب (مقت ۱۳۲ ه) و ابن مقفع (مقت ۱۴۲ ه) آنرا استقرار بخشیدند و بعضی دیگر می گویند که عرب تا ظهور عبدالحمید کاتب و ابن مقفع با نثر فنی هیچ آشنائی نداشت، آنچه که در آن تردید نیست این است که در زمان جاهلیت هیچ نثر فنی به معنی دقیق کلمه روایت نشده است. شیوه قدیم نثر عرب همان شیوه سامیان قدیم بود و آن شیوه را نظم و قاعده‌ای نبود، جمله‌های مقطعی بود بدون رابطه که بیانگر یک سلسله افکار بود در قالبهائی شبیه به حکم امثال یا احکامی قاطع بی هیچ تفصیل و تحلیل، چون فتوحات اسلامی آغاز شد نثر وسعت دیگری یافت و اندک صنعتی در آن پدیدار گردید و هدف آن توضیح یک فکر با ساده‌ترین عبارت و نزدیکترین راه بود، از این رو قاعده حاکم در بلاغت ایجاز بود، پس نثر در این دوره بعد از اسلام یعنی دوره خلفای راشدین و اموی بر سه نوع بود که در آن رنگ ایجاز و ارتباط با نثر قدیم دیده می‌شد این سه نوع عبارت بودند از خطابه، توقیعات، رسائل.

خطابه

در این عصر خطابه رواج فراوان داشت و مردم بدان مشتاق بودند و مجالس خطبه در قصور خلفا و امرا و محاکم قضا و خانه‌های شخصی و میادین منعقد می گردید.

خطابه بر حسب مقتضیات مکان و زمان دارای انواعی بود مثل خطبه‌های دینی، سیاسی شرح حوادث، اندرز و نصیحت و وصیت و حزبی و غیره، مهمترین محیطهای نهضت رواج خطابه، اول حجاز و سپس عراق بود اما در شام خطابه آنچنان پیشرفتی نکرد مشهورترین خطبای این دوره که قبلا نیز از بعضی آنها

ذکری به میان آمد عبارتند از زیاد بن ابیه و حجّاج بن یوسف در خطبه‌های سیاسی در حزب اموی، مختار الثقفی در حزب شیعی، قطری بن الفجایه در حزب خوارج، و در خطابه‌های مجلسی احنف بن قیس و زعیم تمیم در بصره ـ در خطابه دینی حضرت علی بن ابیطالب و تمیم الداری در مدینه و حسن البصری و واصل بن عطا و فضل بن عیسی در عراق و غیلان و اوزاعی در شام.

توقیعات

توقیعات، عبارات کوتاهی است که خلیفه یا والی یا عمال آنها در زیر شکایت نامه‌ها و مظالم یا در خواستها و عرایضی که به آنها نوشته می‌شد رقم می‌زدند و متضمن رای و نظر دستوری بودند چنانکه امروز نیز ذیل نامه‌های اداری به اختصار می‌نویسند مثلا، اقدام شود، تحقیق گردد، رسیدگی شود و غیره، نگارش توقیعات در صدر اسلام پدید آمد و در عصر اموی شکوفا شد، از جمله توقیعات یکی این است:

مردی به زیاد بن ابیه از نا فرمانی پسرش شکایت کرد، زیاد در زیر شکایت نامه او نوشت (رُبّما کان عقوق الولد من سوء تادیب الوالد) چه بسا نافرمانی پسر از سوء تادیب پدر باشد، و از توقیعات معاویه یکی این است که (نحن الزمان، مَن رَفَعنا ارتفع و من وضعنا اتضع) ما روزگار هستیم هر که را بر کشیم بر افرازد و هر که را پست سازیم، پست گردد.[۱]

رسائل

کتابت بعد از ظهور اسلام اندک اندک رواج یافت زیرا دامنه کشور اسلامی گسترش یافته بود. خلفا و والیان و روسای احزاب به کسی نیاز داشتند که عقایدشان را نشر دهد. کثرت مصالح و اختلاف آرا در این مصالح و ظهور همچشمی در بین احزاب و گروهها موجب این شد که به کتابت توجه بسیار شود و

۱ـ همان ص ۲۴۵

این رشته از ادب چنان وسعتی گیرد که در زمان جاهلیت بی‌سابقه بوده است.

رسائل دینی و سیاسی افزونی گرفت و در آغاز کار همچنان شرایط ایجاز در آن رعایت می‌شد، ولی به سبب پیچیده شدن مصالح دولت واجتماع، شیوه نگارش رسائل تطور یافت تا در اواخر عهد اموی علاوه بر تفصیل، بعضی عناصر فنی نیز در آن رخنه و رواج یافت و ارباب خطابه همان ارباب رسائل بودند به عبارت دیگر رسائل خطبه‌های مکتوب بودند حاوی مسائل اخلاقی و تشویق به امور دینی و امثال آن، عاری از آرایش لفظی، تنها هدفشان این بود که یک غرض دینی و سیاسی را در مختصر ترین صورتش بیان کنند.

نثر تفصیلی

با نفوذ قدرت عرب و گسترش اسلام و افزونی و پیچیدگی کار ملک، نیاز به نگارش و مکاتبات و صدور نامه و فرمانها بیشتر شد. در اوائل امر کتابت راه ایجاز را می‌پیمود اما از دوره بنی امیه و بسط قلمرو خلافت نوشته‌ها نیز دگرگون گردید.

دیوانهائی که در زمان عمر تاسیس شده بودند وسعت گرفتند و بر آنها افزوده شد مثل دیوان خراج، دیوان رسائل، سازمان دیوان عراق و ایران، سازمان دیوان شام و یونان که تصدی امور این دیوانها غالبا بدست مسلمانان غیر عرب مانند ایرانیها و رومیها و سریانیها بود که زبان عربی را بهتر از اعراب فرا گرفته بودند.

اینان توانستند نثر عربی را در مسیر تازه‌ای قرار دهند، شیوه‌ای که آنرا نثر تفصیلی می‌نامیدند، این نویسندگان سنتهای زبان خود را وارد زبان عربی کردند و آن را برای هر نوع تصنیفی آماده نمودند.

عبدالحمید کاتب

نخستین کسی که در صناعت کتابت تفصیلی گام زد، ابوالعلاء سالم از

موالی هشام بن عبدالملک بود که عربی و یونانی را خوب می‌دانست و سپس شاگرد او عبدالحمید بن یحیی معروف به الکاتب بود که توانست سنتهای نویسندگی ایرانی را به نثر عربی داخل کند و خود را پیشوای این صناعت گرداند تا آنجا که از جهت تعظیم به الکاتب ملقب شد و در باره‌اش گفتند که (بدئت الکتابة بعبدالحمید)[۱].

او نخستین کسی بود که برای کتابت اصول و قواعدی وضع کرد و دبیران بعد از او صناعت دبیری را از او آموختند، دبیران برای اشغال مقامات دولتی در دیوانها به تکاپو و رقابت برخاستند بنابر این نویسندگی دستخوش آرایش‌های صنعتی و میدان ذوق آزمائی در اسالیب بیان و صنایع لفظی و معنوی و اطناب گردید.

ترسّل و تصنیف

در این دوره نوشته‌ها بر دوگونه بود ترسّل و تصنیف و ترسّل خود بر چند نوع بود یکی رسائل سیاسی که از دیوان رسائل صادر می‌شد و توقیعات از ملحقات آن بود، دیگر رسائل اخوانی در عتاب و شوق و شکر و تهنیت و غیره، در اواخر عهد اموی و بعد از آن (رساله) به مباحث طولانی در موضوعات مختلف اطلاق می‌شد که آن را برای کسی می‌نوشتند و تقدیم می‌داشتند، تصنیف نیز مورد توجه بود مخصوصا نوشتن تاریخ، زیاد بن ابیه اولین کسی بوده که در مثالب عرب کتاب نوشته است. صحار العبدی کتابی در امثال، عبید بن شریه کتابی در احوال ملوک و حوادث گذشته. ابان بن عثمان کتابی در تاریخ پیامبر اسلام و غزوات او تألیف کرده‌اند.

---

۱. تاریخ ادبیات عربی ص ۲۵۹.

دوره عباسی

در دوره عباسی قلمرو نثر گسترش یافت.علاوه بر نگارش دیوانهای دولتی، نویسندگان به مظاهر تمدن جدید و محتویات آن چون لهو و لعب و تجمل جوئی و کاخها و باغها و نیز وصف روان آدمی و امیال و هواهای آن و نقد کتابهای ادبی و بسط مسائل علمی و دینی و روایات و قصص و اخبار خیالی و تاریخی و مفاخرت و امثال آن توجه نمودند در این دوره آثار نفوذ فلسفه و علوم در نثر نمایان گردید و نویسندگان تحت تاثیر نقل و ترجمه، خود نیز به تالیف و تصنیف کتب روی آوردند. اطاله مقدمات و اطناب و مدح و وصف و ذکر القاب و دعا و غیره در نثر وارد شد و آرایشهای لفظی و صنایع مشکل ادبی در کار نویسندگی رواج بسیار یافت.

بزرگترین نویسنده و مصلح اجتماعی این دوره ابن مقفّع، روزبه پسر دازویه فارسی مترجم کلیله و دمنه به عربی و خالق آثاری گرانبها در تاریخ و فلسفه و ادب می‌باشد احمد بن یوسف، سهل بن هارون و عمرو بن مسعده از دیگر نویسندگان این دوره اند[۱].

نثر فارسی بعد از اسلام

برای آغاز نثر پارسی تاریخ روشن و صریحی در دست نداریم[۲] ظاهرا باید در همان اوان که ایرانیان مسلمان به اباحت و استعمال خط پهلوی و زبان دینی زردشتیان (پارسی میانه، پهلوی) دچار تردید شدند در همان حال هم به اندیشه استفاده از خط و زبان عربی و دری افتاده باشند (در حدود قرن دوم هجری).

ابوریحان بیرونی در باره به آفرید پسر ماه فروردین سخنی دارد که با اینکه او زردشتی بود در پاره‌ای مسائل با کیش زردشتی مخالفت می‌ورزید. ابوریحان

---

۱. همان ص ۳۵۳.

۲. گنجینه سخن ج ۱ ص ٤.

در گفتار خود مدت نثر پارسی را تا نیمه قرن دوم هجری بالا می‌برد و می گوید (به آفرید کتابی راجع به دین خود نوشته بود که از جزئیات و نیز از خط آن اطلاعی در دست نیست)[۱]

(ابو علی جبّائی متکلّم معتزلی ایرانی اهل جبّای خوزستان م ۳۰۳ کتابی در تفسیر قرآن بزبان فارسی نوشته، همچنین در این زمان کتب دیگری مثل المعالجة البقراطیه تالیف احمد بن محمد طبری،طبیب رکن الدوله دیلمی است که ابتدا به فارسی و سپس به عربی نگاشت)[۲]. کتابی نیز در لغت به ابو حفص سغدی حکیم در آغاز قرن چهارم نسبت داده اند.ابو یوسف عروضی و ابو العلاء شوشتری، کتبی در عروض نوشته‌اند.

دیگر از کتب این دوره، خجسته نامه از بهرامی سرخسی صاحب کتاب کنز القافیه و غایة العروضیین است.تا اواسط قرن چهارم هجری به تالیفات جسته گریخته‌ای بر می‌خوریم. قرن چهارم با ظهور دولت سامانی، همانگونه که برای شعر دوره طلائی بود برای نثر نیز دوره پیشرفت بود.

دوره های مختلف نثر فارسی

مرحوم ملک الشعرای بهار، نثر فارسی را به چهار دوره مختلف تقسیم نموده‌اند.

دوره اول

از آغاز تشکیل دولتهای مستقل ایرانی است و مبداء آن از زمانی است که اولین کتاب نثر فارسی مؤلّف در زمان نوح بن منصور سامانی یعنی اواخر قرن چهارم هجری تالیف شده است.مرحوم بهار گفته‌اند: که کتابهای تالیف شده به زبان

---

۱. تاریخ گردیزی ص ۱۱۹.

۲. تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۱ ص ۱۰۹ چاپ سوم.

فارسی دری مسبوق به سابقه‌ای بیشتر است که سوابق آنرا در کتب تاریخ طبری و سیستان می بینیم (از عصر طاهریان و صفّاریان و اوایل سامانیان هنوز کتابی بدست نیامده است جز قسمتهائی کوچک که در تاریخ سیستان و مجمل‌التواریخ از کتاب گرشاسب تالیف ابو المؤید بلخی که آن هم چندان قدیم نیست نقل کرده‌اند.

مبدأ واقعی این دوره از نیمه اول قرن چهارم هجری آغاز میشود، یعنی سال ۳٤٦ که شاهنامه ابو منصور سپهسالار طوس بدست ابو منصور المعمّری وزیر او به رشته تحریر کشیده شده است و مقدمه آن کتاب امروز در دست است. این دوره تا اواخر قرن پنجم ادامه می‌یابد و در اواخر قرن پنجم شیوه و سبک تازه‌ای که تاثیر نثر عربی در آن شدیدتر می‌شود بوجود می آید. هر چند که تا اوایل قرن ششم هم کتابهائی به سبک این دوره نوشته شده است مانند مجمل التواریخ و القصص که در واقع تقلیدی از این دوره است زیرا در اواخر قرن پنجم، کتبی مثل تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه به سبک دیگری بوجود آمد و سبک تازه‌ای ایجاد شده است)[۱]

(نویسندگان و کتب مهم تا این عصر عبارتند از مقدمه شاهنامه ابو منصوری و شاهنامه‌های قبل از فردوسی، ترجمه تاریخ طبری محمد بلعمی رساله استخراج و رساله شش فصل محمد بن ایوب طبری، حدود العالم، عجایب البلدان ابوالمؤید بلخی، کتاب گرشاسب ابوالمؤیدبلخی، دانشنامه علائی، قراضه طبیعیات، شرح رساله حی بن یقظان، تاریخ سیستان، زین الاخبار گردیزی کتب ناصر خسرو، شهمردان بن ابی‌الخیر، ابو یعقوب سجزی مولف کشف المحجوب و غیره. این دوره از ۳۳۰ تا ٤۵۰ ادامه داشت)[۲].

---

۱. سبک شناسی ج ۱ ص ۲۸٤ ۸.

۲. ج ۲ ص ۱ همان کتاب

دوره دوم

از طلوع کلیله و دمنه یعنی اواسط قرن ششم آغاز و بزودی تغییراتی در آن راه یافت.این دوره تا قرن هفتم و هشتم پیش میرود و تکامل و تطور منظم و آشکاری را بما نشان می‌دهد و در آن واحد دو طریقه نثر مرسل و نثر ساده و نیز نثر مسجع با هم رشد می کند که غلبه با سبک اول است وعمده منثورات خوب این دوره از سجعهای متوالی و تکلفات فنی و التزام به صنایع لفظیه خالی است و این حالت تا اواخر قرن هفتم دوام دارد و گلستان سعدی از کامل‌ترین نمونه این شیوه است و از آن تاریخ ببعد نثر مسجع و متکلف غلبه پیدا می کند. قدیمی ترین نمونه این شیوه یعنی نثر متکلفانه و مسجع و مصنوع، مقامات حمیدی و نفثة المصدور زیدری و کاملترین نمونه آن تاریخ وصّاف میباشد. کتب متصوفه نیز از یادگارهای این عصر است که مهمترین آنها کشف المحجوب و اسرار التوحید و تذکرة الاولیای عطار است.

دوره سوم

این دوره، دوره سجع و قافیه و عصر تکلف و تصنع و زمانه فساد نثر فارسی است.استعمال واژه های عربی و لغات غریبه و تفنن‌های لاطائل و اطنابهای ممّل و قافیه‌پردازی و فضل‌فروشی پیش میافتد. در این دوره نیز مانند گذشته نثر مسجع و مصنوع با نثرهای ساده و مطبوع همراه با هم موجود بوده‌اند.این سبک از قرن هشتم تا قرن سیزدهم ادامه داشته و نمونه‌های معروف این دوره عبارتند از ظفرنامه، تالیف شرف الدین علی یزدی، تاریخ شاه عباس دوم تالیف میرزا طاهر وحید تبریزی، دره نادره و جهانگشای نادری میرزا مهدیخان استرآبادی، تاریخ گیتی گشای میرزا صادق نامی و حدایق الجنان عبد الرزاق دنبلی.

دوره چهارم

این دوره زمان باز گشت ادبی است و نظم و نثر در این دوره تغییر پیدا می کند. آغاز دوره، قرن دوازدهم هجری است و زمان قوت گرفتن آن اواخر این قرن است که قائم‌مقام به‌پیروی از سعدی، منشآت خود را نوشت و این روش مورد اقبال قرار گرفت و رواج یافت. بعد از آن تقلید از بیهقی و طبری نیز شیوع یافت و بالاخره پس از اختلاط ایرانیان با مردم مغرب زمین و نشر جراید و روزنامه‌ها، سبک ساده نویسی و دور انداختن مترافات و موازنات سجع‌های مکرر شکل گرفت و نثر مصنوع از بین رفت و سبک خاص و شیوه تازه‌ای از نثر بوجود آمد. معروفترین نویسندگان این عصر، ابو الفضل دکنی، فیضی دکنی، محمد علی حزین، میرزا مهدی منشی نادر، میرزا صادق (نامی)، عبد الرزاق دنبلی، نشاط، قائم مقام، سپهر، هدایت، ملکم خان، طالب اف، میرزا آقا خان کرمانی، فرهاد میرزا اعتماد الدوله، اعتضاد السلطنه، میرزا علی محمد پرورش، عبدالوهاب قزوینی، فروغی و مجیر الدوله و غیره بوده‌اند.

نا گفته نماند که این تقسیم بندی مرحوم بهار تا کمی پس از مشروطیت است. لکن از مشروطیت به بعد سبک و راه تازه‌ای در نثر نویسی فارسی به وجود آمد که از علی اکبر دهخدا، صادق هدایت، سید محمد علی جمال زاده، صادق چوبک و... می‌توان نام برد.

مرحوم بهار تقسیم بندی دیگر نیز دارند و آن چنان است که دوره های نثر فارسی بعد از اسلام را به‌شش طبقه تقسیم نموده است که فهرست و خلاصه آنها ذیلا نقل می‌شود.

۱ـ دوره اول دوره سامانی (۳۰۰ ـ ٤٥٠) هجری. نثر این دوره ساده، موجز، بی صنعت و مرسل بود و لغات فارسی بیش از عربی داشت. نمونه کامل آن تاریخ بلعمی و حدود العالم است.

۲ـ دوره غزنوی اول، نثر عربی در فارسی اثر کرده، جمله‌ها طولانی تر و

لغات عربی زیادتر شد. نمونه آن تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه است.

۳ـ دوره سلجوقی دوم و خوارزمیان، موازنه و سجع و تکلفات و صنایع بدیعیه در نثر زیاد شد. نمونه آن مقامات حمیدی و مرزبان نامه است.

٤ـ دوره صنعتی، تکلفات بدیعی زیادتر، لغات عربی مشکل و اصطلاحات علمی سبب دشواری و مشکل ساختن نثر گردید. نمونهٔ آن نقثة المصدور زیدری، التوسل الی الترسل بهاء الدین، لباب الالباب و جوامع الحکایات عوفی، تاریخ یمینی ترجمه جرفا دقانی جهانگشای جوینی و تاریخ وصّاف تألیف عبد الله بن فضل الله است.

۵ـ دوره بازگشت ادبی، تقلید از نثر زیبای گلستان سعدی و تاریخ بیهقی رواج گرفت و نمونه آن منشآت قائم مقام و نشاط و ناسخ التواریخ سپهر و مولفات هدایت و نامه دانشوران است.

٦ـ دوره ساده نویسی، در این دوره نثر ساده و فصیح رواج گرفت و نمونه‌های آن رساله‌های ملکم خان و ترجمه حاجی بابای اصفهانی و کتاب احمد طالبوف و ترجمه‌های محمد طاهر میرزا و سایر کتب این دوره است.[۱]

در دوره های اخیر نثر نویسی بطور کامل به سوی ساده نویسی روی آورده و در این فن گویندگان و نویسندگان برجسته‌ای ظهور کرده‌اند و همانگونه که در شعر فارسی دگرگونی‌ها و تحولاتی پدید آمده در نثر نیز این دگرگونی‌ها به وضوح آشکار گشته است. در دوره معاصر نویسنده می کوشد تا زبان خود را بیش از پیش به زبان عامه مردم نزدیک سازدودر عین حال از دقایق ظریف نویسندگی نیز بدور نماند.

---

۱. سبک شناسی ج ۲ ص د.

فصل دوم

(تاریخ)

تاریخ تماشاگه ارباب عبر بر هر صفحه سی آئینه احوال بشر در

حقیقت تاریخ، خبر دادن از اجتماع انسانی، یعنی اجتماع جهان و کیفیاتی است که بر طبیعت این اجتماع عارض میشود چون توحش، همزیستی، عصبیت‌ها و انواع جهانگشائی‌های بشر و چیرگی گروهی بر گروه دیگر و آنچه از این عصبیت‌ها و چیرگیها ایجاد میشود.[1]

تاریخ یعنی توصیف و تشریح رویدادهای واقعی که هم بعنوان سر مشق برای مردان عمل سودمند است و هم بعنوان مطلب برای علوم عملی و نظری.[2]

تواریخ خزاین اسرار امور است و در آن عبر و مواعظ و نصایح، و نقد آن بر سکه تقدیر الهی مطبوع بود و مردم را از حدت مضارب نوایب نگاه دارد و شهود آن عدول باشد و از جرح مصون، دلایل و امارات آن از شهد شیرینتر و از شهاب روشنتر، مدار افلاک آن سر قطب نقل بود و هر که از علوم تواریخ اعراض

---

۱. مقدمه ابن خلدون ج ۱ ص ٦٤.

۲. فلسفه تاریخ ابن خلدون ص ۱۷۰ به بعد.

کند دست زمانه بروی دراز شود و از جوانب، نوائب روی به وی نهد[۱].

علم تاریخ معرفت احوال طوایف بشری است که شهرها و رسوم و عادات و صنایع بشری و انساب در گذشتگان را در بر میگیرد[۲].

تاریخ چیست؟

برای شناخت تاریخ، تعاریف فراوان در دست است، اما آنچه را که می‌توان در باره تاریخ بیان داشت آن است که تاریخ باز گو کننده احوال و آثار و عادات و رسوم گذشتگان است که باید برای آیندگان درس عبرت و سر مشق باشد بنابر این گروهی از متفکران، تاریخ را عبر یعنی عبرتها دانسته‌اند[۳]. تاریخ بیان کننده لحظه‌های دقیق و ظریف زندگی ملتها و نیز ذکر کننده رنج‌ها،درد ها، خشونت‌ها جنگ و کشتار ها، برادر کشی‌ها، محبت‌ها و خلاصه نیک و بد و زشت و زیبای روزگاران است که از صافی قرون و اعصار گذشته و به دست ما افتاده و بعدها نیز به دست دیگر آیندگان خواهد افتاد.

تاریخ با حوادث منفردی سرو کار دارد که در زمان و مکان بخصوصی روی می‌دهد و از این حیث درست نقطه مقابل علوم است؛زیرا طبق فرضیه ارسطو در باره علوم،علم فقط در صورتی است که یک تصدیق کلی حاصل شود و علل یک طبقه از اشیاء را توضیح دهد. تاریخ یک علم نظری نیست زیرا موضوع آن متغیّر است، سوابقی را تحقیق و گرد آوری و طبقه بندی می کند و از این حیث نزدیکتر به یک فن یا علم خلاقه است[۴].

---

۱. تاریخ بیهق ص ۸ - ۱۱.

۲. علم تاریخ در اسلام ص ۱۵.

۳. ابن خلدون

٤. فلسفهٔ تاریخ ابن خلدون ص ۱۷۹.

معانی لفظ تاریخ

واژهHistory بمعنی تاریخ از ریشهIstoria به زبان یونانی است که از قرن پنجم و ششم میلادی در بین متفکران و سیاست مردان یونان اهمیت خاصی داشته است. این واژه یعنیIstoria بر بحث از اشیاء قابل شناخت و مفید اطلاق می‌شده یعنی آن نوع از معرفت که شامل آشنائی با سرزمین و عادات و سازمانهای سیاسی گذشته و عصر باشد. دیری نپائید که این کلمه شامل آگاهی از نوع معرفتی شد که حوادث و مسائل مترتّب بر رشد این ظواهر (عادات و سازمانها) را نیز در بر گرفت، از اینجا باید گفت که تاریخ از این لحظه به معنای شایع کلمه به کار رفته، دو تعبیر فنی (اخبار)و (تاریخ) عادتاً برای بیان تاریخ در زبان عربی پذیرفته شده است. اخبار جمع خبر است و این کلمه به تاریخی گفته می‌شود که متضمّن قصه یا حکایت باشد و مرز بندی زمانی از لحاظ آن نشده باشد[1].

واژه تاریخ از معنای ساده ذکر روز و ماه و سال، رفته رفته به متداولترین واژه برای توصیف آثار و رویدادهای تاریخی تبدیل شد.(خبر) را مورخان اسلامی در مقابلHistory به کار می‌بردند و کلمه اَلعِبر به معنی رویدادها است نه تاریخ[2]. کلمه خبر که از صدر اسلام بجای معنی تاریخ در زبان عرب به کار رفته است، در زبانهای سامی داستانی طولانی دارد.در این کلمه معنی پیوند دادن وبه بند در آوردن ملحوظ است. بعضی از مفسّرین و لغویون، کلمه خبر را فارسی دانسته‌اند و آنرا از اصل، فارسی دانسته‌اند ولی قول ارجح آن است که ریشه این کلمه (وَرخ) و از ریشه سامی است که از زبان یمن جنوبی گرفته شده است و بر خلاف آنچه که در دایرة المعارف اسلامی آمده است این کلمه از (یرح) یا (یارح عبری یا سریانی نیست).[3]

---

۱. تاریخ سیاسی اسلام ص ١٦
۲. فلسفه تاریخ ابن خلدون ص ٨٤.
۳. تاریخ سیاسی اسلام ص ١٧

کلمه تاریخ از هنگامی که در زبان عربیْ رایج و شایع شده است بر پنج معنی دلالت دارد

۱ـ سیر تدریجی زمان و حوادث، یعنی تطّور تاریخی که در این معنی مقابل و معادل واژه (The history Of) در زبان انگلیسی است.

۲ـ تاریخ رجال (چهره شناسی) معادلThebiography

۳ـ تدوین تاریخ و وصف و تطور و تحلیل مسائل تاریخی معادل HistorioGhraphy

٤ـ علم تاریخ و آشنائی با کتب تاریخ معادل The History

۵ـ تعیین و مرز بندی واقعه یا حادثه روزانه یا ماهانه و یا سالانه معادل The Date.[۱]

تاریخ در لغت یعنی بیان و تعیین وقت (ارخت الکتاب و ورخته) یعنی زمان و اوقات کتابتش را بیان کردم. جوهری گفته است: تاریخ به معنی تعریف وقت و توریخ نیز همانند آن است، گویند (ارخت) و (ورخت) و گفته‌اند مشتق از (الارخ) به فتح همزه است وبه‌کسر آن به معنی گاو ماده است.

اصمعی بین دو لغت فرق نهاده و گفته است، بنو تمیم گویند، ورخت الکتاب توریخاً و قبیله قیس گوید، ارخته تاریخاً و این اصالت عربی بودن آنرا می‌رساند.[۲]

عقاید مختلفی راجع به واژه تاریخ بیان شده که مختصری از آن را شرح دادیم.

تعریف تاریخ

درباره تعریف، موضوع، هدف و فوائد علم تاریخ اظهار نظر و دید گاههای فراوان و گاه متفاوت موجود است و ما در این مبحث ضمن بیان مطالب یاد شده از نظرات و تعریفات دیگران نیز بهره می‌بریم.

---

۱. تاریخ سیاسی اسلام ص ۱۷.

۲. تاریخ عند المسلمین نقل از علم تاریخ در اسلام ص ۱٦.

در تعریف تاریخ باید گفت که در لغت به معنی وقت شناسی است و در عرف و اصطلاح یعنی تعیین وقت انسان که زمانی مطلق (گذشته، حال، آینده) را بدان نسبت دهند. تاریخ شناسائی وقت است با اسناد به آغاز حدوث امری شایع و رایج، همچون ظهور ملتی یا وقوع حادثه‌ای هولناک چون طوفان یا زلزله‌ای بزرگ و همانند آنها از آیات آسمانی و نشانه‌های ارضی، تاریخ مدت زمان معینی است بین حدوث امری آشکار و اوقات و حوادث دیگر.

تاریخ علمی است که از تعیین وقت زمان و حالات آن و آنچه بدین حالات تعلق دارد بحث می کند (زمان در عرف مقدار حرکتی است که علمای تاریخ بدان نیازمندند).

زمان خود بر دو نوع است، برحسب سال یا غیر سال و برحسب سال نیز به سال شمسی یا سال قمری یا .... تقسیم میشود.

لفظ تاریخ به عقیده کافیجی معرب «ماه روز» فارسی است که به پیشنهاد هرمزان ایرانی وارد حساب مسلمین شده است[1].

ابن خلدون می گوید، بدان که فن تاریخ را روشی است که هر کس بدان دست نیابد و آن را سودهای فراوان و هدفی شریف است. چه این فن ما را به سر گذشت‌ها و خویهای ملتها و سیرتهای پیامبران و دولتها و سیاستهای پادشاهان گذشته آگاه میکند.

علم تاریخ باز گوینده معرفت احوال و اقوام بشری است که آبادانیها و یا ویرانیها و ویرانگریها را بازگو می کند.

موضوع علم تاریخ

(و علم تواریخ مرکب است از علم ادیان و علم ابدان، اما آنچه تعلق به دین دارد شناختن ابتدای خلقت آدم علیه السلام و اخبار گذشتگان از انبیا و رسل علیهم

---

۱. علم تاریخ در اسلام، ص ۱۵.

السلام و خلفاو ملوک و آنچه اندر کتب انبیاست ونحل و مذاهب و واضع هر یکی و آنچه رفته در عهد رسول علیه السلام)[1].

موضوع علم تاریخ تحقیق در احوال اشخاص گذشته از انبیا و اولیا و علما و حکما و شعرا و پادشاهان است.موضوع تاریخ انسان و زمان است و آنچه در عالم روی می دهد.

(حقیقت تاریخ خبر دادن از اجتماع انسانی است، همزیستی ها، جهانگشائی ها، تشکیل سلطنت و دولت و مراتب و درجات آن و آنچه بشر در پرتو کوشش و کار خویش بدست می آورد چون پیشه ها و دانش ها و هنرها و دیگر عادات و احوالی که در نتیجه این اجتماع روی می دهد)[2].

فایده علم تاریخ

علم تواریخ علمی لذیذ است و مقبول فایده و هشاشت و بشاشت بارزانی دارد و به ملامت و سآمت کمتر ادا کند، تاریخ باز آنکه فایده بزرگ دارد سهل المتناول باشد و امتحان بر این گواه است که مردم از تواریخ و حکایات چندان یاد گیرند در مدتی که عشر آن از نحو و لغت و فقه و حساب و غیر آن یاد نتوانند گرفت و هر که از علوم تواریخ اعراض کند دست زمانه بر وی دراز شود و از جوانب نوائب روی به وی نهد.

آدمی را حق تعالی محب اخبار و استخبار آفریده.

فواید علم تاریخ فراوان است که اهم آن عبارتند از ۱ـ طریق شناختن احوال و اخبار عالم و عالمیان و شناختن اقوال و اخبار۲ـ هشاشت و بشاشت بارزانی دارد و به ملامت و سآمت کمترادا کند ۳ـ اطلاع از اخبار و حکایات گذشتگان و احوال و عمارات عالم و ممالک ٤ـتجربه از فضایل آدمی ۵ـ پند گرفتن از

---

۱. تاریخ بیهق ص ۸.

۲. م ابن خلدون ج ۱ ص ٦٤.

حوادث و اخبار گذشتگان و مشورت با ارباب مشاورت و هیچکس بدین عالم حاجتمند تر از ملوک و امرا نباشد و در وقت نشاط هیچ علم ملایمتر از علم تواریخ نبود)[1].

فایده علم تاریخ عبرت گرفتن از حالات گذشتگان و دستیابی به ملکه تجربه‌ای که انسان را بر دگرگونی‌های زمان آگاه کند و از زیانهائی که گذشتگان بدان مبتلا گشته‌اند بر کنار دارد و سودهائی که گذشتگان حاصل کرده‌اند بسوی انسان جلب نماید.

مؤلف تاریخ طبرستان گوید، بدان که علم تاریخ علمی است مشتمل بر شناختن حالات گذشتگان این جهان که چون اهل بصیرت به نظر اعتبار بر مصداق «فاعتبروا یا اولی الا بصار »سوره حشر آیه ۲ ، نگاه کند به دلایل عقلی «فا عتبروا یا اولی الالباب بدانند که احوال مردم حال را مآل کار بر همین منوال خواهد بود و غرض از آن مجرد قصه خوانی و خوش آمد طبع و هوای نفسانی نباشد و غرض کلی و مقصود اصلی بر آن باشد که از داشتن فایده، دین و دنیا حاصل آید که اگر مقصود از آن فایده دارین نبودی،خدای تعالی عز شانه در کلام مجید ذکر انبیا و اولیا که پادشاهان دین و دنیا اند نکردی و احوال کفره و فجره و فسقه را که خسر الدنیا و الاخره‌اند هم به استقصا یاد نفرمودی.

ابو الحسن بیهقی مولف تاریخ بیهق نیز میفرماید، (لاجرم هر که در تاریخ تامل کند در هر واقعه که او را پیش آید نتیجه عقل جمله عقلای عالم به وی رسیده باشد و دست غوغا و لشکر وقایع و حوادث از تاراج ذخایر فکرت او بسته باشد).

تاریخ دروغ دروغگویان و راستی راستگویان را آشکار میسازد، تاریخ دل و جانرا روشنی می‌بخشد، آگاهی و شعور انسانرا بیدار و قوی می‌نماید، راه و چاه را به آدمی نشان میدهد، زور گویان و قدرتمندان و ستمگران روزگاران را رسوا و دانایان و بیدار دلان و اندیشه وران و بشر دوستان را بمردم زمانهای دیگر

---

۱. تاریخ بیهق ص ۸ ـ ۹ ـ ۱۰ ـ ۱۵ ـ ۱۷.

معرفی میکند.

شرایط مورخ

چون مورخ بیانگر و بازگو کننده احوال و آثار مردم روزگاران است و باید اثر خود را برای آیندگان تالیف نماید لذا باید امین و صدیق و مطلع و مصون از هر خطائی باشد در بیان باید راستگو باشد،وقایع را تحریف نکند، نسبت به آنچه میگوید و می‌نویسد اعتماد داشته باشد، تنها متکی به حافظه و یا تخیلات خود نباشد، از گفته و شنیده بدون تامل و مقایسه بهره نبرد، در صورت استفاده از آثار دیگران شرط امانت را بجا آورد و مرجع و ماخذ خود را ذکر کند، آثار دیگران را تحریف نکند مگر اینکه به اطلاعات تازه‌ای دست یافته باشد، تحمل درد و رنج و زحمت سفر و مطالعه و تحقیق را داشته باشد از شرایط ادب و نویسندگی نیز بی‌بهره نباشد.

ابن خلدون برای مورخ شرایط متعدد و سختی را قایل است، برای مورخ تعصب مذهبی و شیفته مذهب و عقیده خود بودن و بدین سبب پافشاری و جانبداری شدید از آن کردن ایجاد پرده‌ای می کند که روی دیده بصیرت مورخ را می‌پوشاند. ابن خلدون پذیرفتن اخبار دروغ و اعتماد به راویان بدون تعمق و تفحص و با تکیه بر حدسیات را عیب می‌داند، او برای مورخ، امانت، صداقت، دوری از دروغ، کیفیت تطبیق حالات بر وقایع، راست نشمردن خبر به توهم، غفلت و بیخبری از مقاصد، عدم اتکا به افسانه‌ها و قصه‌های واهی و نداشتن تعصب در امور را از اصول مهم تاریخ نگاری می‌داند. او می گوید تقرب جستن به خداوندان قدرت‌ومنزلت از راه ثنا خوانی و مدیحه‌سرائی و ستایش اعمال آنها و نامور ساختن ایشان به صفات نیک از خصایص بد مورخ است، دروغ‌پردازی و بزرگ جلوه دادن کارهای کوچک و تعریف از دربار، و پسران و دختران و قاضی و حاجب و دربان و نقش نگین انگشتری (مهر) سلطان و آداب حرکات و

سکنات وی از خصایص بد مورخ است. مورخ باید از هدف تاریخ مطلع باشد و کار او تنها تقلید از گذشتگان نباشد[۱].

ارسطو تاریخ را بسیار مهم می‌داند و از لحاظ اهمیت آنرا پس از شعر آورده است[۲].

مورخ علاوه بر راستگوئی، اعتماد به لفظ نه به معنی، عدم تکیه بر حافظه و بیان محل و شخص منقول‌عنه، شرایط دیگری را نیز باید دارا باشد؛ اول آنکه به خصوصیات زندگی شخصی که از او سخن می گوید به لحاظ دینی و علمی و سایر صفات او کاملا آشنا باشد دوم اینکه خوش قلم و خوش بیان باشد و به مدلولات الفاظ به خوبی آشنا باشد.

سوم، هویٰ بر او چیره نشود، مدح کسی که دوست دارد و قدح کسی که دوست ندارد نگوید چهارم اینکه در تصور و تجسم زندگی ماهر باشد و مطلب را نیک ادا کند و کم و کاستی در زندگی خصوصی شخص مورد نظر ایجاد ننماید. دیگر حضور در تصور همراه حسن تصور و علم، مورخان اسلامی برای مورخ و راوی حدیث شرایطی دیگر همچون عقل ضبط، اسلام و عدالت را نیز قائل گردیده‌اند[۳].

تاریخ نویسی فارسی و عربی

تاریخ قدیم مخلوط با افسانه‌ها بوده است. اما از گذشته‌های دور پادشاهان برای ضبط وقایع زمان خود و حفظ تجربیات برای عبرت آیندگان می کوشیده‌اند. در عصر هخامنشی، مطالب روز مره را بر روی الواح می‌نوشتند و در خزاین که مهمترین آنها گنج نبشت یا دژ نبشت بود نگهداری می کردند و یا یادگارهای خود

---

۱. ابن خلدون، مق، ج ۱ ص ٦٥.

۲. فن شعر ص ٤٨.

۳. نقل از علم تاریخ در اسلام ص ۲۲ ـ ۲۳.

را در پیشانی کوهها و بر روی تخته سنگها و صخره ها می‌نوشتند.

تاریخ نویسی عرب را باید به سه دوره جاهلیت، دوره ظهور اسلام و بعد از اسلام تقسیم نمود.

دوره جاهلیت

عصر جاهلیت را می‌توان دوره پیدایش اشعار حماسی و نوشته‌های قهرمانی و افتخار به نژاد و قبیله به حساب آورد، تعریف از قهرمانهای قبایل و حسب و نسب و نژاد باعث پیدایش علم (انساب) و شمارش روز و ماه و سال باعث پیدایش علم (ایام) یا تاریخ عصر جاهلیت گردید اما با ظهور اسلام نثر و تاریخ عرب به کمال خود رسید و قرآن سر آمد نثر عرب شد.

تاریخ در اسلام

اشاره به ماهیت و هدف و شیوه علم تاریخ در اسلام مسبوق به همان آغاز ظهور اسلام است و آن را می‌توانیم در قرآن و احادیث پیامبر و منسوب به پیامبر بیابیم.

رابطه خدا با بشر، تاکید بر ناپایداری زندگی در این جهان، سودهای دینی و اخلاقی و علمی تاریخ در انذار ودادن اندرز و عبرت، پاداش و کیفر خداوند به اقوام کهن و غیره نمونه‌هائی است که قرآن بدانها اشارات فراوان دارد.

حرفه تاریخ نگاری در اسلام با جستجو و گرد آوری و نقل اخبار و احادیث در باره رویدادهای خاص آغاز گردید. این اخبار نخست سینه به سینه نقل می‌شد و در آغاز این کار به کمک حافظه انجام می گرفت، مورخ می کوشید تا صلاحیت راویان اخبار و احادیث را محقّق کند و درباره آنها اطلاعاتی به دست آورد و ابزار اصلی او برای این کار (علم الرجال) و فن (جرح و تعدیل) بود. او در آغاز هر خبر زنجیره مراجع نقل (سلسله اسناد، یا طرق تاریخی) آن را ذکر

می کرد و چنانچه اخبار را از بهترین منابع بدست می آورد، کار خود را بعنوان یک مورخ انجام یافته می‌پنداشت [۱].

تاریخ بعد از اسلام

علم تاریخ در عهد اموی تکوین یافت ولی تدوین آن در عصر عباسی به کمال رسید. مورخان حوادثی را که اتفاق می‌افتاد پی در پی ضبط می کردند و به ندرت به تسلسل تاریخی و تتبع علل و مسبّبات و یافتن نتایج می‌پرداختند، در عرب چند تالیف تاریخی به ظهور پیوست که بعضی از حیث موضوع، خاص و محدود بودند، و بعضی عام و جامع، در موضوع خاص و محدود این مورخان مشهورند.

محمد بن اسحاق ـ ۱۵۱ ه از اوست کتاب السیرة النبویه.

محمد بن عمر الواقدی ۱۳۰ ـ ۲۰۷ المغازی النبویه و فتوحات الشام از اوست.

ابن السائب کلبی ۲۰۶ ه جمهرة الانساب و بیوتات قریش و ملوک کنده از اوست.

محمد بن سعد الزهری ۲۳۰ ه از اوست طبقات صحابه.

ابو نصر العتبی ۴۲۷ مولف تاریخ یمینی.

مورخینی که در تاریخ عمومی تالیفات دارند:

ابو جعفر محمد بن جریر طبری ۲۲۴ ه تا ۳۱۰ تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک از اوست.

احمد بن ابی یعقوب م ۲۷۸ معروف به ابن واضح مولف تاریخ یعقوبی والبلدان.

ابوالحسن علی بن حسین مسعودی م ۳۴۶ ه از معروفترین آثار او مروج الذهب است و التنبیه و الاشراف.

---

۱. برای اطلاع بیشتر ر ـ ک فلسفه تاریخ ابن خلدون اثر محسن مهدی ص ۱۷۰ به بعد.

ابن الندیم ۳۸۵ نویسنده کتاب الفهرست.

ابن مسکویه ۴۰۱ ه صاحب کتاب تجارب الامم.

بیرونی، ابوریحان ۳۶۲ ـ ۴۴۰صاحب کتب متعدد از جمله آثار الباقیه عن القرون الخالیه، تحقیق ما للنهد، القانون المسعودی و الجماهر فی معرفه الجواهر

ابن‌الاثیر ۶۳۰ ه صاحب کتاب الکامل[1].

نکته قابل ذکر این است که غالب این مورخین ایرانی الاصل بوده‌اند اما بیشتر آثار خود را به زبان عربی نگاشته‌اند. کسانی مانند طبری، مسعودی ابن اثیر، حمزة بن الحسن اصفهانی و ابن مسکویه و دیگران اطلاعات گرانبهائی برای مورخان بعد از خود به جای گذاشتند و سرمشق مولفان بعد از خود گردیدند.

ابو الحسن بیهقی مولف تاریخ بیهق می گوید: اول کسی که در اسلام در مغازی و تواریخ تصنیف ساخت محمّد بن اسحاق بن یسار بود و از جمله تابعین و صدیق و امین بود بعد از وی وهب بن منبة الیمانی و برادرش همام بن منبه، بعد از او محمد بن جریر طبری که تاریخ کبیر را تصنیف کرد، دیگر فتوح اعثم است و تواریخ الملوک لابن مقفع و کتاب تهذیب التاریخ و کتاب تجارب الامم ابو علی مسکویه و دیگر تواریخ آل بویه که صابی و غیر او ساختند. دیگر کتاب یمینی است و من از آن کتاب یمینی تاریخی ساختم نام آن مشارب التجارب و غوایب الغرایب الی یومنا هذا. و تاریخی دیگر هست که آنرا فرید التاریخ خوانند از تصنیف ابوالحسن محمد بن سلیمان در عهد سلطان محمود و کتابی است از ابن طباطبا العلوی را در تواریخ و انساب آنرا التذکره و التبصره خوانند هم جامع است و هم معتمد.

تاریخ آل محمود، خواجه ابوالفضل بیهقی به پارسی زیادت از سی مجلد، تاریخ بغداد، تاریخ مرو ابوالعباس بن مصعب و دیگری تصنیف از احمد بن یسار و دیگری از معدانی، تاریخ هرات یکی از احمد بن محمد بن یونس البزّاز و دیگر از

---

۱. تاریخ ادبیات عرب ص ۵۶۱ و سبک شناسی ج ۱ ص ۱۶۱.

ابو اسحاق احمد بن محمد بن سعید الحداد، تاریخ بخارا و سمرقند از تصنیف سعید بن جناح، تاریخ خوارزم دو مجلد ضخیم تصنیف السری بن دلویه، تاریخ بلخ. محمد بن عقیل الفقیه، تاریخ نیشابور ابو القاسم الکعبی البلخی که سوخته شد و دیگری تصنیف الحاکم ابو عبدالله محمد بن حمدویه نعیم بن الحکم الحافظ، دوازده جلد سیاق التواریخ ابو الحسن عبدالفاخر الفارسی، تاریخ بیهق امام علی بن صالح الخوارزمی، کتاب الثار تصنیف سلامی در تاریخ خوار و تاریخ ولایت خراسان هم از تصنیف سلامی[۱].

مرحوم بهار، مورخانی مثل محمد جریر طبری و یعقوبی و دینوری و سایر مورخان دهه های قرن سوم را سر حلقگان فن تاریخ در اسلام می داند چه این جماعت، تاریخ را از حصار محدود روایات و قصص عربی که غالبا بیرون از حیز اعتماد بود بیرون آوردند و آنرا نظم و ترتیبی دادند و چون خود ایرانی و همه از موالی بودند فارسی را می دانستند و به زبان پهلوی هم آشنا بودند و اسناد گرانبهائی را از تواریخ ساسانی و اشکانی و قدیمتر و از منابع ایرانی یا سریانی و از کتب بندهشن و دین کرت و سیر الملوک گرد آوردند و تاریخ خود را بدانها رونق علمی دادند و راه را برای آیندگان گشودند.[۲]

این نکته گفتنی است که به قول مرحوم بهار، هنوز قرن اول هجری به نیمه نرسیده بود که تاریخ اسلامی و تاریخ نگاری در اسلام آغاز شد و نخستین پادشاهی که به این کار دست زد معاویة بن ابی سفیان بود که عبید بن شریه الجرهمی را بار داد و از او از اخبار عرب پرسید و او جوابهائی داد و معاویه دستور داد که آن روایات را گرد آورند و دو کتاب از این مرد ماند، یکی کتاب الامثال، قریب پنجاه ورق و دیگر کتاب الملوک و اخبار الماضیین که چند جزویست و اخبار تبعان و ذون را ضبط کرد.

---

۱. تاریخ بیهق ابو الحسن بیهقی ص ۱۹ تا ۲۱

۲. ۲ سبک شناسی ج ۱ ص ۱۶۶ جیبی.

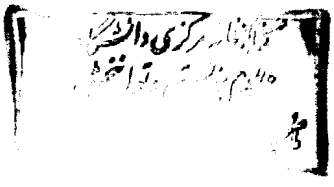

تاریخ نویسی فارسی

در فارسی تاریخ نویسی با شاهنامه‌ها آغاز می گردد.این شاهنامه‌ها در حکم تاریخ عمومی بوده‌اند که شامل قسمت بزرگی از روایات و داستانهای ملی و قهرمانی بوده و متاسفانه اکثر آنها از بین رفته اند.مهمترین این شاهنامه‌ها، شاهنامه ابو منصوری است [۱].

شاهنامه ابو منصوری

گرد آورنده ابو منصور المعمری وزیر ابو منصور عبد الرزاق سپهسالار خراسان مقتول به سال ۳۵۰ ه است .ابو منصور عبد الرزاق، گروهی از تاریخ دانان را که راجع به ایران کهن اطلاعاتی داشتند برای تالیف شاهنامه‌ای گرد آورد و ابو منصور معمری را به سر پرستی آنان بر گزید، تدوین کتاب در سال ۳٤٦ باتمام رسید.ابو منصور المعمری مقدمه‌ای بر آن کتاب نوشته که اینک در دست می باشد.

شیوه نگارش کتاب ساده و از بسیاری جهات به شیوه نثر پهلوی نزدیکتر است.

(پس امیر ابو منصور عبد الرزاق مردی بود بافر و خو یشکام بود و با هنر و بزرگ منش بود و با دستگاهی تمام از پادشاهی و ساز مهتران و اندیشه‌ای بلند داشت به همّت و نژادی بزرگ داشت به گوهر و از تخمه اسپهدان ایران بود و کار کلیله و دمنه و نشان شاه خراسان (پادشاه سامانی) بشنید خوش آمدش، از روزگار آرزو کرد تا او را نیز یادگاری بود اندر این جهان.

پس دستور خویش ابو منصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزانگان از شهرها بیاورد و چاکر او ابو منصور المعمری بفرمان او نامه کرد و کس فرستاد به شهر های خراسان و هشیاران از آنجا بیاورد از هر جای چون ماخ پیر خراسان از هری و چون یزدان داد پسر شاپور از سیستان و چون ماهوی خورشید پسر بهرام از شاپور و چون شاذان پسر برزین از طوس و از هر

---

۱. گنجینه سخن ج ۱.

شارستان گرد کرد و بنشاند به فراز آوردن این نامه‌های شاهان و کارنامه‌هاشان و زندگانی هر یک از داد و بیداد و آیین و آشوب و جنگ)[۱].

شاهنامه ابو المؤیّد بلخی

پس از ابو منصور المعمری، در اوایل قرن چهارم، ابو المؤید بلخی شاهنامه بزرگی را به نثر فارسی نگاشت که در مآخذ قدیمی آنرا شاهنامه بزرگ یا شاهنامه مؤیدی و یا شاهنامه ابوالموید نامیده‌اند. از این کتاب اثری در دست نیست مگر آنچه که در تاریخ سیستان نقل شده است. همچنین ابو الموید بلخی کتاب دیگری بنام عجایب البلدان نوشته که اینک در دست نیست و قسمتهائی از آن درباره عجایب سیستان در کتاب تاریخ سیستان دیده می‌شود.[۲]

فهرستی از کتب تاریخی ایران

بعضی از محققین و مستشرقین معتقدند که تا شروع دوره مغول یعنی قرن هفتم هجری اثری در ایران نوشته نشده است که تاریخ ایران را مورد بررسی قرار دهد و آثار گروه اولیه اسلامی یعنی دوره بین سالهای ۲۱ ـ ۶۵۳ هجری درباره ایران اسلامی است که متکی بر منابع زبانهای بیگانه و درجه اول عربی می‌باشد و برای اثبات مدعای خود استدلال می کنند که تاریخنگاری برای ایرانیان قبل از اسلام اهمیت زیادی نداشته است و مکاتیب تاریخی شامل پاره‌ای از کتیبه‌ها در دوره هخامنشی و مقداری افسانه‌های ریشه‌دار در دوره ساسانی است. تاریخنگاری ایران بعد از اسلام، تحت تاثیر تاریخنگاری عرب که بر مبنای اسطوره نگاری که خود پایه تاریخنگاری است قرار دارد[۳].

---

۱. بیست مقاله قزوینی بسعی مرحوم عباس اقبال ص ۵۲.

۲. حماسه سرائی در ایران دکتر ذبیح الله صفا ج ۲ ص ۹۵ ـ ۹۸.

۳. بر تولت اشپولر، تکوین تاریخنگاری در ایران از کتاب تاریخنگاری در ایران ترجمه یعقوب آژند تهران نشر گستره ۱۳۶۰ ص ۱۳.

و باز اظهار نموده‌اند که زبان فارسی با تمام گسترشی که دارد در قرون اولیه اسلامی مورد بی مهری قرار گرفته و نوشته‌ها بیشتر به زبان عربی بوده است و با ظهور سلسله‌های ایرانی نژاد دوباره ترویج یافته است.

اگر قسمت دوم اظهارات این قبیل محققان را که می گویند زبان فارسی تحت تاثیر زبان عربی مورد بی مهری قرار گرفته و نویسندگان اکثر آثار خود را به این زبان می‌نوشته‌اند بپذیریم، قسمت اول آن در مورد عدم توجه ایرانیان به مکاتیب تاریخی چندان مورد قبول نمی‌باشد زیرا همانگونه که قبلا شرح دادیم چه قبل و چه بعد از اسلام ایرانیان نسبت به ثبت وقایع تاریخی بی‌توجه نبوده‌اند.

در قرون اولیه اسلامی تحت نفوذ و سلطه زبان قوم عرب،ایرانیان آثار خود را به آن زبان می‌نگاشتند و حرفه تاریخنگاری نیز از این تاثیر بی بهره نبوده است.

تاریخنگاران معمولا کتاب خود را از آغاز خلقت شروع و به عصر خود پایان می‌دادند و چه بسا اتفاق می‌افتاد که مورخی تاریخ خود را به زبان عربی می‌نوشت و پس از او مورخ دیگری آن کتاب را به زبان فارسی ترجمه می کرد.

اینک با توجه به اینکه عده زیادی از مورخان ایرانی کتب خود را به عربی نوشته‌اند یا به فارسی و از آن آثار ترجمه‌ای بعمل آمده به ذکر نام کتب تاریخی از قرن سوم هجری تا به امروز می‌پردازیم هر چند که موضوع این کتاب، کتب تاریخی قرن پنجم تا نهم است این نکته نیز قابل ذکر است که همه کتب ذکر شده در این فهرست امروز در دست نیست و مقدار معتنابهی از آنها بمرور زمان از بین رفته‌اند. ضمناً تمام کتب تاریخی در این فهرست ذکر نشده‌اند.

کتب تاریخی قرن سوم هجری قمری

اخبارالطّوالـ ابوحنیفه دینوری ـ و ـ ۲۱۰.

استخراج تاریخ الیهود ـ محمدبن موسی خوارزمی ـ ف ـ ۲۲٤.

تاریخ طبری (تاریخ الامم والملوک)ـ محمدبن جریرطبری و ـ ۲۲٤، ف ـ ۳۱۰.

تاریخ یعقوبی ـ احمدبن ابی یعقوب، ابن واضح ف ـ ۲۹۲.

سنی ملوک الارض والانبیا ـ حمزة بن حسن اصفهانی و ـ ۲۷۰.

کتاب بغداد ـ احمدبن ابی طاهر (ابن طیفور) و ـ ۲٤۰، ف ـ ۲۸۰.

کتاب المعارف ـ ابن قتیبه دینوری و ـ ۲۱۳، ف ـ ۲۷٦.

کتب تاریخی قرن چهارم هجری

البدء والتاریخ ـ مؤلف به سال ۳۵۵، ابوزیداحمدبن سهل بلخی.

تاریخ قم ـ مؤلف به سال ۳۷۸، حسن بن محمدبن حسن قمی شیبانی.

تاریخ بخارا ـ مؤلف به سال ۳۳۲، ابوبکرمحمدبن جعفر نرشخی.

تجارب الامم ـ ابن مسکویه و ـ ٤۲۰.

تاریخ بلعمی (ترجمه طبری) ـ ابوعلی محمدبن محمد بلعمی مؤلف به سال ۳۵۲.

کتب تاریخی قرن پنجم هجری

القندفی تاریخ سمرقند ـ ابوحفص نجم الدین عمرنسفی.و ـ ٤٦۱، ف ـ ۵۳۷.

تاریخ بیهقی ـ ابوالفضل محمدبن حسین کاتب بیهقی، مؤلف بین ٤۵۰ ـ ٤٦۰.

تاریخ علمای نیشابور ـ ابوعبدالله اینابوری معروف به ابن بیع ف ـ ٤۰۵.

تاریخ گردیزی (زین الاخبار) ـ مؤلف به سال ٤٤۱ ـ ٤٤٤ ـ ابوسعیدعبدالحّی گردیزی.

تاریخ سیستان ـ مؤلف ٤٤۵ ـ مؤلف ـ ؟.

تکمله تاریخ طبری ـ ابوالحسن محمد همدانی و ـ ٤٦۳، ف ـ ۵۲۱.

تاریخ خوارزم (اخبارخوارزم) ـ ابوریحان بیرونی و ـ ۳۶۲، ف ـ ٤٤٠.
سیاست‌نامه ـ ابوعلی قوام‌الدین حسن نظام‌الملک طوسی و ـ ٤١٠، ف ٤٨٥.

کتب تاریخی قرن ششم هـ.ق. و دوره سلجوقی

التدوین فی اخبارالقزوین ـ ابوالقاسم عبدالکریم محمدرافعی قزوینی، ف ـ ٦٢٣.
تاریخ فخرالدین مبارک ـ فخرالدین بن مبارک‌بن حسن مروزی ف ـ ٦٠٢.
تاریخ بخارا ـ ترجمه ابونصراحمدبن نصرالقباوی ۵۲۲ و محمدبن زفر ۵۷٤ از کتاب نرشخی.
تاریخ بیهق ـ ابوالحسن، علی بن زید (ابن فندق) اوایل نیمهٔ دوم قرن ششم.
سلجوقنامه ـ ظهیرالدین نیشابوری ف ـ ۵۸۲ ـ تألیف کتاب ۵۸۰.
ذیل سلجوقنامه ـ ابوحامد، محمدبن ابراهیم، تألیف ۵۹۹.
عقدالعلی للموقف الاعلی ـ افضل‌الدین احمدبن حامد کوهبنانی کرمانی تألیف کتاب ۵۸٤.
راحة الصدور ـ ابوبکرمحمدبن علی راوندی، تألیف کتاب ۵۹۹.
فتور زمان الصدور و صدور زمان الفتوح ـ شرف‌الدین ابونصر انوشیروان بن خالد کاشانی ف ـ ۵۳۲.
فارسنامه ـ ابن بلخی مؤلف ۵۰٦ تا ۵۱۰.
کتاب الانساب ـ ابوسعید عبدالکریم سمعانی و ـ ۵۰٦، ف ـ ۵٦۲.
مجمل‌التواریخ والقصص ـ مؤلّف به سال ۵۲۰ مؤلّف ؟.
اسکندرنامه ـ مؤلّف ؟ مؤلّف ق ٦ ـ ۷.

کتب تاریخی قرن هفتم هجری ق سلجوقی، خوارزمشاهی، مغول

آثارالبلاد و اخبارالعباد، عجایب المخلوقات ـ عمادالدین زکریابن محمود قزوینی، ف ـ ٦٨٢.

اخبارالدولة السلجوقیه ـ صدرالدین ابوالحسن علی بن ناصربن علی الحسینی و ـ ۵۸۵ در نیشابور.

الاوامر العلائیه فی امورالعلائیه ـ امیرناصرالدین حسین بن مجدالدین معروف به‌ابن بی بی تألیف ۸۴ ـ ۶۸۱.

تاریخ جهانگشا ـ عطاملک جوینی و ـ ۶۲۳، ف ـ ۶۸۱.

تاریخ طبرستان ـ بهاءالدین محمدبن حسن بن اسفندیار تألیف کتاب ۶۱۳.

تاریخ شاهی ـ مؤلف ؟ مؤلف ۶۹۰.

ترجمه تاریخ یمینی ـ ابوالشرف ناصح بن سعد جزفادقانی، ترجمه ۶۰۳.

فضائل بلخ ـ سیف‌الدین ابوبکرعبدالله مؤلف ۶۱۰.

کتب تاریخی قرن هفتم هجری ق سلجوقی، خوارزمشاهی، مغول

سیرت جلال‌الدین (تألیف ۶۳۹)، **نفثة المصدور** (تألیف ۶۳۲) ـ محمد خرندزی زیدری نسوی.

طبقات ناصری ـ مؤلّف به سال ۸ ـ ۶۵۷ قاضی ابوعمر منهاج سراج و ـ ۵۸۹، ف ۶۹۸.

نظام‌التواریخ ـ عبدالله بن عمرالقاضی البیضاوی ف ۶۸۵ تألیف کتاب ۶۷۴.

المعجم فی آثار ملوک‌العجم ـ مؤلف به سال ۶۸۴، شرف‌الدین فضل‌الله حسینی قزوینی.

کتب تاریخی قرن هشتم ق مغول، ایلخانی، تیموری

تاریخ اولجاتیو ـ ابوالقاسم بن علی بن محمدالقاسانی (کاشانی) ف ـ ۷۳۸.

تاریخ بناکتی ـ فخرالدین ابوسلیمان داودبن محمدبناکتی ف ـ ۷۳۰، تألیف کتاب ۷۱۷.

تاریخ رویان ـ مولانا اولیاءالله آملی تألیف کتاب بعد از ۷۵۰.

تاریخ گزیده ـ مؤلف به سال ۷۳۰ حمدالله مستوفی قزوینی و ـ ۶۸۰.
تاریخ شیخ اویس ـ ابوبکر قطبی اهری ف ـ ۷۶۰.
تاریخ نامه هرات ـ مؤلف به سال ۷۲۰ تا ۷۲۹ سیف‌الدین بن محمدبن یعقوب سیفی هروی.
عمدة التواریخ، شیرازنامه ـ فخرالدین احمدبن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی و ـ ۶۷۰ تألیف ۷۴۴.
تاریخ وصاف ـ شرف‌الدین فضل‌الله بن عبدالله شیرازی و ـ ۶۶۳ تألیف ۷۱۲ به بعد.
تجارب السّلف ـ مؤلف به سال ۷۲۴ هندوشاه سنجربن عبدالله صاحبی نخجوانی.
جامع التواریخ ـ خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و ۶۴۵، تنظیم کتاب ۷۱۰.
مواهب الهیّه ـ مؤلّف به سال ۷۶۷ معین‌الدین معلم یزدی ف ـ ۷۸۹.
نفایس الفنون و عرایس العیون ـ مولف به سال ۷۴۲ شمس‌الدین محمدبن محمود آملی.
مزارات شیراز (شدالازار) ـ معین‌الدین ابوالقاسم جنیدبن محمود، تألیف ۷۹۱.

کتب تاریخی قرن نهم هجری ق و دوره تیموری

تاریخ آل مظفر ـ محمود کتبی یا گیتی تألیف ۸۲۳.
تاریخ جدید یزد ـ مؤلف به سال ۸۶۱ احمدبن حسین‌بن علی کاتب ظاهری یزدی.
تاریخ جعفری (یزد) ـ مؤلف به سال ۸۱۷ جعفربن محمدبن حسن جعفری.
تاریخ ملازاده (مزارات بخارا) ـ معین‌الفقرا احمدبن محمود ملازاده بخارایی، اواخر ق ۸ نیمه اول ق ۹.
تاریخ گیلان و دیلمستان ـ مؤلّف به سال ۸۸۰ ـ ۸۹۴ سیدظهیرالدین مرعشی و نیز تاریخ طبرستان و رویان ومازندران.
تاریخ روضة الصفا ـ محمدبن برهان‌الدین میرخواند و ـ ۸۳۷، ف ـ ۹۰۳.
زبدة التواریخ، مجمع التواریخ، ذیل جامع التواریخ ـ شهاب‌الدین حافظ ابرو

ف ـ ۸۳٤.

روضات الجنات فی اوصاف مدینهٔ الهرات ـ تألیف ۸۷۳ تا ۸۹۹ معین‌الدین محمدزمچی اسفزاری.

ظفرنامه شامی ـ نظام‌الدین شامی (شنب غازانی) ف ـ ۸۰٦.

شمس‌الحسن ـ تاج‌السلمانی در دوره شاهرخ تیموری تألیف کتاب ۸۱۱.

ظفرنامه تیموری ـ شرف‌الدین علی یزدی ف ـ ۸۳۰ تألیف کتاب ۸۲۸.

مجمل فصیحی ـ فصیح‌الدین بن جلال‌الدین خوافی م ـ ۷۷۷، و ـ ۸٤۵.

مطلع السعدین ـ کمال‌الدین عبدالرزاق سمرقندی م ـ ۸۱٦، و ـ ۸۸۷.

منتخب‌التواریخ ـ معین‌الدین نطنزی معروف به اسکندر، تألیف ۸۰۷.

تاریخ یزد ـ جعفربن‌محمدبن‌حسن جعفری.

کتب تاریخی قرن دهم هجری ق و عصر صفوی

تاریخ ایلچی نظام شاه دکن ـ خورشاه بن قباد حسینی عراقی سفیر هند در دربار شاه طهماسب ۹۵۲ ـ ۹۷۱.

تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب ـ مؤلف به سال ۹۵۷، امیرمحمودبن امیرخواند فرزند خواندمیر.

تاریخ صفویان ـ یا عالم آرای شاه اسماعیل مؤلِّف ؟ مولَّف ؟.

تاریخ جهان آرا، تاریخ نگارستان ـ قاضی احمد غفاری قزوینی تالیف ۹۷۲.

تاریخ خانی ـ علی‌بن‌شمس‌الدین بن‌حسین لاهیجی تألیف ۹۲۲.

تاریخ حبیب‌السیّر ـ غیاث‌الدین بن‌همام‌الدین محمد شیرازی معروف به خواندمیر و ـ ۸۸۰ ف ـ ۹٤۲. تألیف کتاب از ۹۲۷ تا ۹۳۰.

تکملة الاخبار ـ عبدی بیگ نویدی شیرازی ۹۷۸.

احسن‌التواریخ ـ حسن بیگ روملو وقایع تا سال ۹۸۵.

جواهرالاخبار ـ بوادق منشی قزوینی در تاریخ صفویان ۹٤۸.

فتوحات شاهی ـ امیرسلطان ابراهیم امینی هروی تألیف ۹۳۷.
خلاصة التواریخ ـ یحیی بن عبداللطیف حسینی قزوینی ۹۸٤.
نقاوة الآثار ـ محمودبن هدایت‌الله نطنزی ۹۹۸.
بدایع الوقایع ـ زین‌الدین محمود واصفی ۹۵۰.
تاریخ فرشته ـ حکیم محمدبن قاسم استرآبادی معروف به فرشته و ـ ۹٦۰.
مهمان‌نامه بخارا ـ روزبهان خنجی ق ۹ ـ ۱۰.
تاریخ الفی ـ شیخ احمد فتوی در دوره اکبرشاه تیموری هند ۱۰۰۰ هـ. ق.
تاریخ شاه‌عباس دوم ـ میرزا طاهر وحید قزوینی.
تاریخ شاه صفی ـ ابوالمفاخر فضل‌الله حسینی.
منتخب التواریخ ـ عبدالقادر بداونی.
اکبرنامه، آئین اکبری ـ ابوالفضل دکنی.
اورنگ زیب‌نامه ـ ؟.

کتب تاریخی قرن ۱۱ ـ عصر صفوی

اسکندرنامه ـ مؤلف ؟.
تاریخ گیلان ـ عبدالفتاح فومنی، اول قرن ۱۱ ـ ۱۰۳۸.
عالم آرای عباسی ـ اسکندربیگ ترکمان ملقب به منشی ۱۰۲۵.
خلاصة التواریخ ـ مؤلف ؟ حوادث دوره شاه‌عباس دوم ۱۰٦۳.
لب التواریخ ـ یحیی بن عبداللطیف قزوینی، تألیف ۱۰٤۸.
عباس‌نامه (تألیف ۱۰۹۰)، **جداول الملوک** (تألیف ۱۰۵۲) ـ محمدمفیدبن نجم ـ الدّین محمودبن حبیب‌الله بافقی.
شرفنامه ـ امیرشرف‌خان بدلیسی در تاریخ و جغرافیای کردستان تألیف ۱۰۰۵.
تاریخ خلدبرین ـ مؤلف به سال ۱۰۷۸ یوسف واله اصفهانی بروزگار شاه سلیمان.
تاریخ شوشتر ـ علاءالملک حسینی شوشتری فرزند قاضی نورالّه شوشتری.

تذکره شوشتر ـ سیدعبدالله بن نورالدین الحسین الجزایری الشوشتری.
سفرنامه خوزستان ـ حاج عبدالغفار نجم‌الملک بکوشش دبیرسیاقی تألیف ۱۲٤۷.

کتب تاریخی قرن ۱۲ هـ.ق. صفویه، افشاریه، زندیه

تواریخ السلاطین، تاریخ حزین ـ محمدعلی بن ابیطالب حزین لاهیجی گیلانی و ـ ۱۱۰۲، ف ـ ۱۱۸۱.
تاریخ گیتی گشا، فوائد رضویه ـ میرزا محمدصادق نامی اصفهانی ف ـ ۱۲۰٤.
عالم آرای نادری ـ محمد کاظم وزیر مروی مؤلف ۱۱٦۰.
درّه نادره ـ میرزامحمد مهدی منشی استرآبادی ف ـ ۱۱۷۳.
روزنامه میرزامحمد کلانتر ـ میرزامحمدبن میرزا ابوالقاسم کلانتر یزدی مولف ۱۲۰۰.
مجمل التواریخ بعدالنادریه ـ ابوالحسن بن محمدامین گلستانه اصفهانی مؤلف ۱۱۹۵.
مسیرطالبی فی بلادالافرنجی ـ ابوطالب تبریزی ۱۱٦۵ ـ ۱۲۲۱.

کتب تاریخی قرن ۱۳ هـ. ق قاجاریه

آئینه سکندری ـ میرزاابراهیم بن عبدالرحیم بردسیری معروف به میرزاآقاخان کرمانی و ـ ۱۲۷۰، ف ۱۳۱٤ ق.
بستان السّیاحه ـ حاج زین‌العابدین شیروانی و ـ ۱۱۹٤، ف ـ ۱۲۵۳.
تاریخ افغانستان ـ علیقلی میرزابن فتحعلیشاه ملقب به اعتضادالسلطنه متخلص به فخری، و ـ ۱۲٦۳، ف ـ ۱۲۹۸.
تاریخ کرمان ـ احمدعلی خان وزیری کرمانی ۱۲۹۱ ـ ۱۲۹۳ تألیف یافته.
تاریخ کاشان ـ میرزاعبدالرحیم ضرابی دلیلی کاشانی تألیف ۱۲۸۷.
تاریخ مسعودی ـ مسعودمیرزا ظلّ‌السطان بن ناصرالدینشاه متولد ۱۲٦٦.

تاریخ نو ـ سلطان یعقوب بن ابراهیم انجدانی متولد ۱۲۰۳، تألیف ۱۲۷۸.

تاریخ نو (ذیل مآثرسلطانیه) ـ شاهزاده جهانگیر بن عباس میرزا و ـ ۱۲۲۵، ف ـ ۱۲۶۹.

حقایق الاخبار ناصری ـ محمدجعفر حسینی خورموجی ملقب به حقایق نگار ف ـ ۱۳۰۱.

ذیل تاریخ گیتی گشا (تألیف ۱۲۰۰) **زینت التواریخ** (تالیف ۱۲۰۶) ـ میرزاعبدالکریم بن علی الرضا الشریف شهاوری شیرازی.

سالاریه در تاریخ کرمان ـ تألیف ۱۳۹۱ احمدعلی بن محمدوزیر کرمانی و ـ ۱۲۲۵.

سفرنامه خوزستان ـ نجم الدین حاج میرزا عبدالغفاربن آخوندعلیمحمد اصفهانی و ـ ۱۲۵۹.

سفرنامه خوارزم، روضة الصفای ناصری، التواریخ واجمل التواریخ، مجمع الفصحا، ریاض العارفین، نژادنامه سلاطین عجم ـ رضا قلی بن محمدهادی بن اسماعیل خان هدایت ملقب به لله باشی متولد ۱۲۱۵ هـ.ق.

مآثرسلطانیه ـ ملاعبدالرزاق بن نجفقلی مفتون دنبلی و ـ ۱۱۷۶، ف ـ ۱۲۴۲.

لب التواریخ ـ تاریخ اردلان تألیف خسروبن محمدبن منوچهر اردلان ۱۲۴۹ هـ.ق.

مخزن الوقایع ـ حسین بن عبدالله منشی ۱۲۷۵.

ناسخ التواریخ ـ ۱۲ جلد محمدتقی بن میرزا محمدعلی لسان الملک سپهر کاشانی متولد ۱۲۱۶.

نامه خسروان ـ شاهزاده جلال الدین بن فتحعلیشاه قاجار و ۱۲۳۴، ف ـ ۱۲۸۹.

تاریخ قاجاریه ـ محمدتقی لسان الملک سپهر ۱۲۷۴ ناسخ التواریخ ۱۲۵۸.

تاریخ ایران ـ میرزا ملکم خان ناظم الدوله و ۱۲۵۰ ف ـ ۱۳۲۶.

مرآت البلدان ـ محمدحسنخان صنیع الدوله (اعتمادالسلطنه) ۱۲۹۴ هـ.ق.

کتب تاریخی قرن ۱۴ هـ.ق. قاجاریه

آثار عجم ـ سیدمیرزا محمدنصیر حسینی شیرازی (فرصت) مؤلف ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۲.

تاریخ جغرافیای دارالسلطنه تبریز ـ نادرمیرزا بدیع‌الزمان میرزاصاحب اختیار نوه فتحعلیشاه و ۱۲۳۵ ف‌ـ۱۳۰۳، تألیف کتاب ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲.

تاریخ عضدی ـ شاهزاده عضدالدولة بن فتحعلیشاه مؤلف ۱۳۰۶.

جام جم ـ فرهاد میرزا معتمدالدولة بن عباس میرزا و ـ ۱۲۳۳، ف‌ـ۱۳۰۵.

سفرنامه فرنگستان ـ مظفرالدین شاه قاجار و ـ ۱۲۶۹، ف‌ـ۱۳۲۴.

سفرنامه مکه ـ علی‌خان امین‌الدوله و ـ ۱۲۶۰ ف‌ـ۱۳۲۴.

شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا برادر کوچک ناصرالدین شاه ـ و ـ ۱۲۵۵ ف‌ـ۱۳۱۴.

روزنامه سفر خراسان، روزنامه سفر کربلا، روزنامه سفر فرنگستانـ ناصرالدین شاه قاجار و ـ ۱۲۴۷ مقت ۱۳۱۳ هـ.ق.

فارسنامه ناصری ـ حاج میرزا حسن حسینی طبیب فسائی و ـ ۱۲۳۷ ف‌ـ۱۳۱۶ مؤلف ۱۳۱۳.

فرازستان ـ میرزااسماعیل بن محمدعلی تویسرکانی ف‌ـ۱۳۱۰.

منتخب‌التواریخ مظفری، خلاصة‌التواریخ ـ صدیق‌الممالک ابراهیم بن‌اسدالله شیبانی و ـ ۱۳۲۷ ف‌ـ۱۳۷۲.

مطلع الشمس، منتظم ناصری، المآثر والآثار ـ محمدحسن‌بن حاج علی‌خان مراغه‌ای ملقب به اعتمادالسلطنه ف‌ـ۱۳۱۴.

** **

تاریخهای محلی

از میان تاریخهائی که در فاصه قرون یاد شده مورد توجه ما است تاریخهائی وجود دارند که جنبه محلی و منطقه‌ای دارند، این کتب خاص یک منطقه، ناحیه و یا یک شهر است، نگاشتن تاریخهای محلی در اعصار و قرون گذشته بسیار معمول

و متداول بوده و چنانکه شادروان مدرس رضوی در مقدمه تاریخ بخارا نوشته‌اند برای هر یک از شهرها یک یا چند تاریخ ساخته شده که هر یک برای اطلاع بر گذشته و حوادث و رویدادهای آن شهرها و قصبات و روستاها و رودها و وضع اقتصادی و ذکر علما و قضاة و حوادث و اتفاقات آن ناحیه بحث می کند. مثلا شهرهای مهم خراسان و ماوراء النهر دارای تاریخهای فراوانی است که به زبانهای پارسی و تازی نوشته شده‌اند و اگر چه بیشتر آنها از بین رفته‌اند و یا دستخوش حوادث گشته و اکنون نشانی از آنها در دست نیست ولی مولفان و مورخان بعدی در کتب خویش نام و نشان آنها را یاد کرده و مطالبی از آن تواریخ نقل نموده‌اند و گاه ازنوشته‌های آن تواریخ بهره برده و از قبل آنها بر اطلاعات تاریخی خود افزوده‌اند.

گاهی برای بعضی از شهرها یک یا گاهی چند یا چندین تاریخ نوشته شده است مثلا برای شهر بخارا هفت یا هشت تاریخ، برای بلخ دو تاریخ، برای خراسان و ولاة و علما و بزرگان آن پنج تاریخ،برای مرو شش تاریخ، و برای نیشابور شش تاریخ و برای هرات هفت تاریخ نوشته‌اند که متاسفانه بیشتر این تواریخ در حوادث زمانه دستخوش نابودی گشته و فقط نامی از آنها در تواریخ دیگر بر جای مانده است. وجود همین تاریخهای محلی باقیمانده است که از اسرار فراوان و اطلاعات ذیقیمتی از شهرها و نواحی مختلف برخوردار میگردیم و از طرز زیست و محیط و شرایط جغرافیائی و تاریخی مردم این سامان‌ها مطلع می‌شویم. این نکته نیز گفتنی است که در قرون گذشته نوشتن تاریخ بدین گونه و توجه به یک نقطه خاص از منطقه جغرافیائی مورد علاقه مورخ بوده و بیشتر اوضاع محل و منطقه و ناحیه مسکونی خود را در تاریخ وارد می‌ساخته است،اما این سخن نافی دید وسیع و اطلاعات عمیق مورخ و توجه او به مطالعات کتب موجود زمان خود نبوده است زیرا می بینیم که غالباً همین تاریخهای محلی و منطقه‌ای از اوضاع و احوال پیشینیان و تواریخ پیامبران و شاهان و خلفا و حکام و بزرگانی که اصلا در سرزمین مورخ

نبوده اند اطلاعات بسیار مفیدی را بدست داده اند. قابل توجه است که بیشتر کتب تاریخی که مورد مداقه ما است از گونه تاریخهای محلی می باشند.

پیش زمینه نثر قرن پنجم

قبل از اینکه به بررسی نثر در قرن پنجم بپردازیم لازم است توجهی به پیشینه آن داشته باشیم زیرا در اوائل قرن پنجم نثر فارسی تقریبا دارای همان ویژگی ها و مختصات نثر قرن چهارم بوده است یعنی در آن سادگی و روانی و عدم تکلف و تصنع و دور بودن از لغات عربی و تکرار افعال دیده می شود.

می دانیم که در بدو ورود اعراب به ایران برای برانداختن زبان فارسی و یا امتزاج آن با زبان عربی کوشش بسیار به عمل آمد اما خاندانهای ایرانی که در آغاز، از ورود آنان ناخشنود بودند مخالفت خود را با زبان عربی بهر شکل آشکار میساختند و بدین سبب از آن زمان تا قرنهای سوم و چهارم هجری هنوز نفوذ لهجه های ایرانی یعنی پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی رواج داشت و کتابها و کتیبه های فراوانی بدان نوشته شده بود زبان رسمی و دیوانی نیز در قرون اولیه هجری همان زبان پهلوی بود که تا زمان حجاج بن یوسف ثقفی ادامه داشت و در این زمان بود که به نقل دیوان و ترجمه کتب از پهلوی به عربی اقدام گردید با وصف بر این خط و لهجه پهلوی در میان ایرانیان تا حدود قرن پنجم هجری از میان نرفت بطوریکه در قرن چهارم و حتی قرن پنجم و قسمتی از قرن ششم بسیاری از ایرانیان به این خط و زبان آشنائی داشتند و نیز خاندانهای ایرانی در دربارهای خود از به کار گرفتن زبان عربی پرهیز می کردند. در طول سه قرن اول هجری و بعد از آن آثار فراوانی از زبان پهلوی به زبان فارسی ترجمه شد از جمله یادگار زریران، کارنامه اردشیر بابکان، داستان بهرام گور، پند نامه بزرگمهر بختگان، گزارش شترنگ یا شترنگ نامک و چندین

رساله دیگر همچنین بسیاری از کتب مشهور پهلوی به زبان عربی در آمد مانند خداینامه یا خداینامک، داستان اسکندر،بلوهر و بوذاسف، کتاب الصور، گاهنامه، کتاب موبدان موبد، کتاب مزدک،داستان رستم و اسفندیار، داستان بهرام چوبین، داستان پیران و یسه داستان خسرو شیرین کارنامه انوشیروان، نامه تنسر یا گزارش تنسر لهراسب نامه، کتاب جاماسب و بسیاری کتب دیگر در این دوره که بعضی از کتب پهلوی به زبان عربی بر گردانده می‌شد .گروهی از موبدان زردشتی همچنان به تالیف کتب مختلف به لهجه و خط پهلوی ادامه می‌دادند،این کتابها در مسایل مختلف اخلاقی، ادبی، دینی، تاریخی و جغرافیائی نوشته می‌شدند که معروفترین آنها عبارتند از دینکرت، تالیف آتور فرنبغ فرخزاتان که مجموعه‌ای است از اطلاعات دینی و عادات و عقاید و رسوم مذهبی و روایات و تاریخ مزدیسنا، دیگر کتاب معروف بندهشن است که در مسائل دینی و تاریخی و جغرافیائی است و دیگر اردا ویرافنامه، داتستان دینیک، شکند گمانیک ویجار، شهرستانهای ایران، شایست نشایست، زات اسپرم، مادیکان شترنگ یا چترنگ نامک و مادیگان گجستک ابالیش. این کتابها عموماً در قرون اولیه هجری به خط و لهجه پهلوی نوشته شده‌اند بنابر این در این دوره‌ها آثار نسبةً زیادی در ایران به لهجه‌های پهلوی و سغدی و خوارزمی و عربی توسط مؤلّفان و مترجمان ایرانی تالیف یا ترجمه گردیده‌اند.

ویژگی‌های نثر قبل از قرن پنجم

نثر قرن چهارم ساده و روان و بی‌تکلّف و بدون تصنّع بود. در این قرن هرچند که نثر فارسی پیش از قرن سوم با زبان عربی و واژه‌های آن آمیزش داشت اما نسبت به دوره‌های بعد از خود بسیار ساده و حتی نزدیک به نثر پهلوی است تعداد لغات عربی در نثر قرن چهارم بسیار اندک و ناچیز می‌باشد،در عوض لغات اصیل فارسی در آن بفراوانی یافت می‌شود.

قوانین دستوری زبان عربی اصولا مورد توجه و عنایت نثر نویسان این دوره نیست؛ از خصوصیات سبک این دوره اینست که جمله‌ها کوتاه و بریده بریده می‌باشند کلمات مترادف در آن کمتر دیده می‌شود و یا اصلا دیده نمی‌شود، گاهی صفت بر موصوف مقدم است و گاهی موصوف بر صفت؛ تکرار روابط و ترکیبات، متداول است و جز و عیوب فصاحت شمرده نمی‌شود.

از قدیمترین کتب مربوط به قرن چهارم که میتوان آنها را در ردیف متون تاریخی قرار داد شاهنامه‌ها و داستانهای تاریخی و قهرمانی است که توجّه به شرایط موجود زمان داشت و خود باعث پدید آمدن حس استقلال طلبی ادبی و سیاسی و اجتماعی ایرانیان می‌شد و نویسندگان و شاعران را وادار به نوشتن اینگونه مطالب تاریخی و حماسی می‌نمود. مثلا شاهنامه ابوالمؤید بلخی، شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی و شاهنامه ابومنصور محمد بن عبد الرزاق در این دوره بوجود آمدند. از مهمترین آثار به نثر این دوره که جزو نوشته‌های تاریخی هستند می‌توان از تاریخ بلعمی یا ترجمه تاریخ طبری تالیف ابوعلی بلعمی نام برد که قسمتهائی از تاریخ معتبر محمدبن جریر طبری متوفی ۳۱۰ ه‍ق به نام تاریخ الرسل و الملوک را ترجمه کرد و با استناد به منابع تاریخی دیگر درباره ایران این کتاب را یعنی تاریخ بلعمی را تالیف نمود. دیگر از کتابهای این دوره حدود العالم من المشرق الی المغرب از مولفی نامعلوم است و دیگر عجایب البلدان ابوالموید بلخی و ترجمه تفسیر طبری و کتاب الابنیه عن الحقایق الادویه تالیف ابومنصور موفق هروی می‌باشند اما نظر به اینکه تجزیه و تحلیل کتب تاریخی قرن چهارم مورد بحث ما نیست از توضیح بیشتر درباره آن صرفنظر می‌نمائیم و آنچه که در این مورد بیان داشتیم صرفا بخاطر شناخت وضع نثر در قرن چهارم بود که اثر آن در قسمتی از قرن پنجم باقی مانده است.

فصل سوم

قرن پنجم

قرن پنجم را که نثر های تاریخی آن مورد مطالعه ما است به دو نیمه اول و دوم باید تقسیم نمود؛ در نیمه اول این قرن نثر تقریبا دارای همان مختصات نثر قرن چهارم است یعنی سادگی و روانی و بی‌تکلفی خود را حفظ کرد؛ از واژه‌های عربی و نیز واژه های پیچیده فارسی دور گشته و از تکلف و تصنع خالی ماند. از نیمه دوم قرن پنجم دگرگونی فراوانی در نثر پدید آمد سبب آن اوضاع اجتماعی و پدید آمدن تحولات و نیز حملات و تجاوزات فراوانی بود که در نیمه اخیر در ایران به وقوع پیوست. در نیمه اول مردم و بویژه نویسندگان بدان مرحله از نومیدی و تحسّر نرسیده بودند و هنوز بارقه امیدی برای دفع تجاوز و ایستادگی در برابر اقوام متجاوز در دلها وجود داشت. می‌توان گفت نیمه اول قرن پنجم عصر حماسه آفرینی و حماسه سرائی است، هنوز گروهها و دسته‌های ایرانی و بویژه خاندان‌ها برای رهائی ایران بدنبال مفری بودند و بهمین سبب کوشش بر این بود تا با توجه به میراثهای فرهنگی و تجدید و اعتلای زبان فارسی ضربه‌ای مهلک بر دشمن متجاوز فرود آورند ، درست است که کتب تاریخی که در این عصر پدید آمده‌اند بیشتر بازگو کننده خلافت خلفا و سلطنت سلاطین است اما همان توجه به طرز نگارش و کوشش در به کارگیری واژه‌ها و لغات فارسی و پیگیری همان شیوه نثر و نظم

قرن پیش ، خود نوعی مبارزه ناآشکار با اقوام متجاوز بوده است و این خود به تجربه و به مرور زمان به اثبات رسیده است که در هر زمان که خاک ایران مورد تهاجم و تجاوز اقوام غیر ایرانی و ضد ایرانی قرار گرفته و مردم را یارای مقابله و مبارزه با آنان نبوده تنها فرهنگ و هنر و ادبیات این ملک بوده که پنهان یا آشکار در برابر اقوام غارتگر و ضد فرهنگ ایستاده و پیوسته سرفراز آمده است. پس نیمه اول قرن پنجم دنباله رو همان نثر قرن چهارم و نمودار همان ویژگیها و همان شیوه ها است.

در اوایل این قرن کتب جالب و معتبری در تاریخ پدید آمد که مهمترین آنها کتابی است بنام زین الاخبار، تالیف ابو سعید عبدالحی گردیزی و دیگر کتاب با ارج و ارزش مجمل التواریخ و القصص حاوی تاریخ ایران و عرب و خلفا و سلاطین ایران پیش از اسلام و دوره اسلامی و سرشار از اطلاعات بسیار سودمندی از ایران است که در سال ۵۲۰ هجری در عهد سلطنت سلطان سنجر و محمودبن محمد و ملکشاه سلجوقی توسط مورخی که نام او بر ما آشکار نیست نوشته شده است.دیگر کتب این عصر عبارتند از اخبار خوارزم تالیف ابوریحان بیرونی مولّف بسال ۴۰۸ تا ۴۲۰ ه. و تاریخ سیستان از مولفی نامعلوم نوشته شده در ۴۴۵ ه.

(اوایل قرن پنجم تا اوایل قرن ششم در ایران دوره ای است پر از اضطراب و هرج و مرج که با بر افتادن حکومت غزنویان در خراسان و سایر حکومت‌های ایرانی در عراق و فارس‌وکرمان و گرگان و طبرستان و تسلط پیاپی قبایل و غلامان ترک بر ایران و تشکیل سلسله‌هائی از روسای قبایل بزرگ و کوچک زرد پوست و غلامان و سرداران آنان در تمام خاور میانه و خاور نزدیک، این هرج و مرج‌ها بوقوع پیوست این دوره را در حقیقت باید دوره حکومت‌های ترک در ایران دانست). ۱

---

۱. تاریخ ادبیات فارسی دکتر صفا ج ۲ ص ۳.

(و حکومت همین سلسله های ترک است که ایرانیان را از اندیشه های بلند پیشین که درباره استقلال و ملیت خود داشتند دور و برای اطاعت از هر قوم چه وحشی و چه متمدن و هر کس چه غلام فرومایه و چه شاهزاده بلند پایه آماده کرد و به حالتی از حالات روحی انداخت که حمله مغول را بر ایران امری بدیع و غریب ندانستند)[۱].

اما هدف ما در اینجا ذکر تاریخ نیست و فقط به این نکته اکتفا باید کرد که وضع اجتماعی و دگرگونی های محیط پیوسته بر روند اوضاع ادبی و هنری موثر بوده است.

در نیمه دوم قرن پنجم با اینکه نثر بسوی کمال می رفت و نویسندگان به تکامل نثر و رسیدن به تناسب لفظ توجه داشتند و در آثار آنان رد پائی از اغراق و مبالغه نبود، اما بمرور زمان رابطه الفاظ با زبان پهلوی گسسته شد و در عوض زبان تازی بتدریج تاثیر خود را بر روی ادبیات فارسی گذاشت.در این دوره به واژه های عربی توجه فراوانی شد و کلمات عربی و آیات و احادیث و اخبار و اشعار شعرای عرب جای خود را در نثر فارسی باز کرد،اما با تمام نفوذ زبان عربی، توجه به تناسب و زیبائی ضمن توجه به محتوای سخن، نثر نویسان را به خود مشغول داشت.

در این دوره نثر تحولی بخود دید و از حدود قدیمی خود خارج گشت و کم کم دگرگونی هائی که زمینه تحولات نثر در قرون بعد شد در این دوره مشاهده گردید. نوشته های قرن پنجم با روش ساده تالیف یافت؛جمله ها کوتاه و مقطع و بریده است و تنها تاریخ بیهقی است که در آن جمله های بلند و نفس گیر بجای جمله های مقطع و بریده دیده می شود. در عوض کتاب اخیر از حیث شیوائی و نیز صحت مطالب و بیان واقعیت ها از جمله کتب بسیار معتبر تاریخی است. کتابهای منثور فراوانی از این دوره بدست ما رسیده که در همه آنها روش تازه ای در انشای

---

۱. همان کتاب، همان صفحه.

فارسی دیده می‌شود و می‌توان گفت که در نیمه دوم این قرن نثر فارسی به تقلید نثر عربی از حدود طبیعی زبان دور شد. مقامه نویسی و مقطّع نگاری و توجه به سجع در این دوره به فراوانی دیده می‌شود. تالیفات منثور این عصر بسیار است اما تواریخ منثور این قرن نیز قابل توجه می‌باشند که مهمترین آنها عبارتند از زین‌الاخبار عبدالحی گردیزی، سیاست نامه نظام الملک طوسی، تاریخ سیستان از مؤلفی نامعلوم و تاریخ بیهقی تالیف ابوالفضل بیهقی و چندین تاریخ دیگر.

زین الاخبار گردیزی

ابوسعید عبدالحیّ بن الضّحاک بن محمود گردیزی که کتاب زین الاخبار را در تاریخ ٤٤٠ هجری برشته تالیف در آورده معاصر بوده است با زین الملّه عبد الرّشید بن یمین الدوله محمود غزنوی و کتاب خود را بنام او زین الاخبار نام نهاده است.از ترجمه احوال او بیش از این اطلاعی نداریم اما می‌دانیم که اواخر زندگی استاد ابوریحان بیرونی را درک کرده و از محضر او سود برده است و نیز ابوالفضل محمّدبن حسین بیهقی مؤلف تاریخ بیهقی در عصر او می زیسته است.

گردیزی کتاب زین الاخبار را در سال ٤٤٠ یعنی یکسال قبل از قتل سلطان عبدالرشید بن محمود بدست غلام پدرش طغرل به پایان رسانید.

انشای زین الاخبار به فارسی دری و مانند سایر نوشته های این عصر روان و شیرین و لطیف است و گاهی کلمات و لغات وتعابیر زیبا در آن به کار رفته است اما بعکس نوشته های همعصر خود که اغلب مطوّلند دارای قطعات کوتاه و مجمل می‌باشد.

تاریخ گردیزی موجود که مورد مطالعه این کتاب است همان است که آقای عبدالحّی حبیبی استاد دانشگاه کابل از دو نسخه مکشوفه از کتابخانه کمبریج و کتابخانه بادلیان اکسفورد لندن مقابله و تصحیح نموده اند و آنچنانکه مصحح

می گویند و در کتاب نیز آشکار است صفحات اول و قسمتی از صفحات وسط آن ساقط شده و نسخه‌هائی که مرحومان قزوینی و سعید نفیسی بر آنها مقدمه نوشته‌اند نیز از این وضعیت بر خوردارند. ناگفته نماند که مرحوم نفیسی و مرحوم قزوینی و استاد مینورسکی هر کدام جداگانه بابی از این کتاب را تصحیح نموده‌اند و باب ۱۳ و ۱٤ نیز در سال ۱۳۲۵ درمجله سخن به طبع رسیده است.بنابر این از آغاز کتاب که چگونه بوده و آیا مانند روش سائره سر آغاز آن با ذکر خداوند و نعت رسول اکرم شروع می‌شده است یا خیر اطلاعی نداریم نسخه حاضر از سوی بنیاد فرهنگ ایران در سال ۱۳٤۷ بوضع شایسته و نفیسی به چاپ رسیده است.

همانگونه که گفته شد از آغاز کتاب بی‌خبریم و قسمت حاضر کتاب با خاندان پیشدادی شروع میگردد و پس از آن کیانیان، ملوک طوایف، ملوک ساسانیان، اکاسره، خلفا و ملوک اسلام، اخبار امرای خراسان و سپس اندر استخراج تاریخها، اندر اسباب عیدها ،اندر عید جهودان، اندر اسباب عید جهودان، اندر عید ترسایان، اندر عیدها و رسمهای مغان، اندر شرح جشنها و عیدهای مغان، اندر عیدهای هندوان، اندر معارف و انساب، اندر معارف رومیان، و خلاصه با اندر معارف هندوان پایان می‌پذیرد.

مختصات نثر

زین‌الاخبار کتابی است ساده و روان و از لحاظ قدمت از بیهقی دورتر و به سبک بلعمی شباهت نزدیکتر دارد.سادگی و روانی و اختصار را در حد افراط پیموده است و بقول مرحوم بهار در سبک‌شناسی (گردیزی از فرط ایجاز و مقید بودن بذکر رؤوس مطالب،میدانی مانند تاریخ سیستان و بیهقی برای جولان قلم نداشته است وجز مطالب موجز معین یعنی شرح حال ساده پادشاهان از مرگ و ولادت و ولایت گرفتن و وزیر نشاندن و فتح و هزیمت و عزل و نصب امرا چیزی ندارد).

کاربرد واژه‌های عربی در تاریخ گردیزی کم است اما بندرت از آیات و احادیث و اخبار استفاده کرده است.

مختصات دستوری

زبان گردیزی زبان رایج و معمول قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است؛یعنی فارسی دری همان زبانی که امروز صیقل یافته و تراشیده شده و پخته و سخته، بدست ما رسیده و تنها فرقی که بازبان امروز ما دارد تبدیل حروف است و عدم پرهیز از تکرار واژه‌ها. برای نمونه میتوان موارد ذیل را ناظر بر حروفی که امروزتبدیل یافته‌اند ذکر نمود و نیز موارد دیگر.

ب بجای پ، و نوشیروان اول کار آن کرد که بادشاهی عرب، منذر بن امرء القیس را داد که او سید و سید زاده همه عرب بود ص ۳۱.

ز، بجای ژ، ازدها بجای اژدها.

د، بجای ذ، نودر بجای نوذر.

بزرگر بجای برزگر، و منوچهر مردمان را بزرگری او فرمود ص ۷.

بکار بردن مفرد بجای جمع، پس به خانه ضحاک آمد و به شهر او که او را کنک دز گفتندی و جادویها ساخته بود و برادر او هفتاد جادو بودند. برادر بجای برادران و نیز بکار بردن حرف ک بجای حرف گ در واژه کنک دز .

بکار گرفتن کلمه مر به تکرار زیاد.

و چون ولایت خراسان، مر اسماعیل را گشت و عهد و لوای معتضد برسید، اسماعیل بن احمد، مر محمد بن هارون را بفرستاد تا گرگان و طبرستان بگرفت و محمد بن زید بن محمد را بگرفت و سوی اسماعیل فرستاد و اسماعیل، گرگان و طبرستان مر محمد بن هارون را داد ص ۱۴۷.

بسم الله الرحمن الرحیم

طهمورث بن اینکهدبن اسکهدبن هوشنگ چون بر تخت بنشست دیوان بر فرمان او مسلط گشته بودند، او با دیوان حرب کرد و ایشان را از رنج نمودن مردمان باز داشت و کار بر دیوان تنگ شد و هرجا که از ایشان گرفتی همی کشتی و رنج همی نمودی تا دیوان به نزدیک او آمدند و گفتند تا کی ما را بدرد خواهی داشتن؟ گفت آن وقت که چوب خشک و زه خشک به حدیث آیند و درخت جامه ملوک بر آورد و باد اندر مشت گیرم و طعامی خوش بخورم که او را گاو نکِشته باشد و آتش نپخته باشد.

پس اینان طنبور بساختند و گفتند اینک چوب و زه که سخن گوید و کرم ابریشم را بیاوردند که تا بر درخت«ابریشم تنید و از آن بپختند و بتافتند و گفتند اینک درخت که جامه ملوک بار آورد و زنبور انگبین نهادند و گفتند اینک طعام خوش که بی رنج گاو و پختن آتش بیامد و این کارها سه دیو کردند یکی را هشتم نام بود دو دیگر را اداورا وسیوم را ونتو.

و مرو و قهندز او بنا افکند و مرگ او به ایرانشهر بود (ص ۱).

انوشیروان عادل

چون انوشیروان بن قباد بر تخت نشست و رسمهای نیکو آورد، او را انوشیروان عادل نام کردند که مرد عادل بود« حذف حرف ی وحدت » و ستم از هیچکس نپسندید و اندر داد دادن رسمها آورد که هیچکس از اوّل نیاورده بود و اول کار آن کرد که پادشاهی عرب منذر بن امرئ القیس را داد که او سید و سید زاده همه عرب بود او را و سلف او را به نزدیک ملوک عجم خدمتهای بسیار بود.

و دیگر حدیث مزدک را تدارک کرد و با او مناظره کرد و به حجت و برهان درست کرد که مزدک بر ناحق است پس بفرمود تا او را بکشتند و پوست

او بیاهیختند و پُر کاه کردند و از در ایوان در گذرگاه حشم بیاویختند. و پس بفرمود تا مر مزدکیان را طلب کردند و بیاویزیدند او اندر نیم روز هشتاد هزار مرد مزدکی بکشت و پس مر اهل مملکت را بفرمود که دین آموزید و کار دین را بپردازید تا اندر شناختن و دانستن دین ماهر گردید تا چون مزدکی بیرون آید مخرقه خویش برشمارد وا نتواند گیرد و لشکر بروم فرستاد و بعضی از ولایت بگرفت و قیصر رسول فرستاد وصلح جست و هدیه‌های بسیار بفرستاد او را اجابت کرد و خراج بر رومیان نهاد و لشکر را بازخواند و از قیصر گروگان بگرفت و به گرگان رفت و آنجاها بنا افکند از رخام کوشکی بنا کرد که کس اندر جهان چنان ندیده بود همه دیوارها و بام از رخام و ترکان خوارزم به طاعت او آمدند و دیواری که یزدجرد بن بهرام بنا کرده بود و اساس آن نهاده بود نوشیروان او را تمام کرد و از آنجا باز آمد چون به دسکره رسید ازخاقان بزرگ ملک ترکستان و از هیتالان (هیاطله) و از فغفور چین و از قیصر روم رسولان آمدند با هدیه‌های بسیار و نامه‌ها آوردند و از وی صلح جستند وی همه آن رسولان را نیکو پرسید و بر کرد و هدیه‌ها بپذیرفت و بدان صلح که خواسته بودند همه را اجابت کرد و چون یکچندی بر آمد قیصر رومی عهد بشکست، انوشیروان لشکر بکشید و بروم رفت و دارا و رها و منبج و قنسرین و حلب و فانیه و حمص و سلوقیه بگرفت و انطاکیه را حصار کرد و تراکیه را.

و خواهر زاده قیصر اندر آنجا بود با چند تن بزرگ زادگان رومیان آن حصار را بگشاد و ایشان را اسیر گرفت و مالی عظیم از آنجا بر داشت از زر و سیم و مروارید و یاقوت و جواهر و متاع و فرش و سلاح.

پس قیصر رسول فرستاد و صلح خواست و خراج و ساو و باژ بپذیرفت و وثیقتی که بایست بکرد و از آنجا باز گشت و بنشست و پنج پادشاه به یک روز به خدمت او پیش آمدند و رسولان آمدند از مارسب شاه هندوستان و خاقان بزرگ شاه ترکستان و شاه سر اندیب با هدیه‌های بسیار و ساو و باژ بپذیرفتند و همه

ملوک جهان او را مسخر گشتند و خاقان بزرگ دختر خویش بزنی بدو داد و او مادر هرمز بود و شاه هندوستان بپذیرفت هر دخلی که او را باشد از ولایت خویش هفت یک آن بنزدیک شاهانشاه فرستد و هر سالی ده پیل و دویست هزار پاره ساج و عاج دهد و کابل و قندهار او را گشت و همه جهان او را مخالفی نماند که با وی منازعت کردی.

و پیغمبر ما محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم اندر روزگار او از مادر بزادو بدین فخر بکرد و گفت (قال رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلّم) «وُلدتُ فی زمن الملک العادل و هو انوشیروان» صدق رسول الله.

و بزرجمهر حکیم عجم وزیر او بود و کلیله و دمنه از هندوستان او به ایران آورد و شطرنج بروزگار او آوردند و پدر او قباد آغاز کرده بود که خراج نهد و رسم عشر بردارد نتوانست، او تمام کرد و خراج نهاد بر هر گزی گندم یک شیانی و برنج چهار دانگ و زر هشت درم و چیزهای دیگر هفت درم و چهار بن خرما را یک شیانی و هر هفت بن زیتون را یک درم. و شهر نوبندگان و همدان و بغداد کهن و اردبیل و مداین و دیوار باب‌الابواب او بنا کرد ص ۳۱، ۳۲، ۳۳، کتاب تاریخ گردیزدی یا زین‌الاخبار گریزی با کوشش عبدالحی حبیبی استاد دانشگاه کابل در ۲۹۹ صفحه به تصحیح رسیده و کاتب خط نستعلیق آن خال محمد خسته نام دارد. مصحح، تعلیقات و فهارس را نیز به کتاب افزوده است.ناشر کتاب بنیاد فرهنگ ایران می‌باشد.

تاریخ سیستان

تاریخ سیستان کتابی است که تاکنون یک نسخه بیشتر از آن به دست نیامده است، اما آن یک نسخه، مثل آنست که دومین نسخه ایست از اصل تالیف، یا اولین نسخه ایست که در مسوده اصل رونویس شده باشد و از این حدیث کمتر به یغما و تاراج کاتبان بلفضول گرفتار آمده است «سبک شناسی ص ٤٤» مرحوم بهار می گویند: همین یک نسخه نیز دچار تصرفات و اکثار و تقلیل و جرح و تعدیل خواننده نادانی شده است که در حواشی اشعاری از خود بر آن کتاب افزوده و در سطور متن تصرف کرده و بعضی الفاظ را تراشیده و بعضی جایها چیزی از خود افزوده است و همه این تصرفات و آن اشعار مهمل زائد وارد متن منطبعه در پاورقی روزنامه ایران شده اما چون این تصرفها در نسخه اصل پیدا بود و اتفاقا تصحیح آن کتاب بدست نا اهل نیفتاد و با ذکر زواید در حواشی همه آنها از متن اخراج گردید و اشتباهات کاتب نیز در حاشیه اصلاح شد.

مولف کتاب تاریخ سیستان معلوم نیست اما آنچنانکه پیدا است متن آن مربوط به یک زمان نمی باشد، زیرا از دو قسمت تشکیل شده، قسمت اول کتاب بسیار قدیمی است و مولف از نوشته های ابوالموید بلخی و بشر مقسّم نقل قول فراوان کرده است و در جای دیگر همین قسمت کتاب که تا تاریخ ٤٥٥ ـ ٤٤٤

یعنی آغاز دست اندازی سلجوقیان به سیستان و جلوس بلعمی است نوشته شده قسمت دوم کتاب که از این تاریخ تا سال ۷۲۵ است با سبکی دیگر پایان یافته که باید این شیوه را مخلوط از دوره دوم قرن ششم و دوره سوم یعنی قرن هفتم و عصر مغول دانست بنابر این کتاب تاریخ سیستان مربوط به یک قرن نیست و بدون شک در طول چند قرن و توسط دو یا سه مولف نوشته شده است .

تاریخ سیستان علاوه بر اینکه از لحاظ تاریخی دارای اهمیت و اعتبار می‌باشد و مدارکی مهم و مستدل از برهه‌ای از تاریخ را نشان میدهد از جهت نوع نثر نیز قابل اهمیت و معتبر است. از جهت تاریخی به وقایع و اشخاص و اماکنی اشاره دارد که ما آنها را در آثار دیگر، نمی‌بینیم و از لحاظ نثر، گونه‌ای از نثر کهن و قدیمی و تقریبا نوعی نثر اوایل پیدایش نثر را بما می‌نمایاند.

نام اصلی این کتاب بدرستی معلوم نیست ولی در متن تاریخ سیستان چند جا ذکری از تاریخ سیستان، سیستان نامه، اخبار سیستان بمیان آمده است. و چون اولین بار این کتاب در دوره معاصر بنام تاریخ سیستان معرفی گشته مرحوم بهار بهمان نام آنرا ذکر نموده‌اند. مورخ تاریخ سیستان در پاره‌ای موارد از مآخذ پارسی مثل گرشاسب نامه ابوالموید بلخی و حدیث آتش کرکوی و شاهنامه فردوسی استفاده کرده و در پاره‌ای دیگر که متن را از مآخذ عربی ترجمه کرده شدیدا تحت تاثیر دستور زبان عرب قرار گرفته تا آنجا که قاعده زبان فارسی را فراموش نموده و مثلاً جمله را با اسم ختم کرده است (احمد بن محمد بن جعفر را و او را المستعین بالله نام بود و هم بدین تاریخ نشست که فرمان یافت پدر) ص ۲۰۳.

بنابر این میتواند مأخذ دقیقی برای مطالعات بخاطر تاثیر ادب عرب بر ادب فارسی قرار گیرد .

ارزش تاریخی

تاریخ سیستان از نوع تاریخهای محلی است، در این کتاب می‌توان اصول و قواعد تواریخ محلی را دید و با آن اصول آشنا شد. این قواعد تقریبا در اصول با تواریخ محلی دیگری مانند تاریخ طبرستان، تاریخ بیهقی، تاریخ بخارا و تاریخ کرمان که در این کتاب از آنها بطور مفصل نام برده شده و خواهد شد شباهت دارد. در تواریخ محلی معمولا مورخ تحت تاثیر عوامل محیطی؛ جغرافیائی، مذهبی، اساطیری و افسانه‌ای قرار دارده جنگهای محلی، لشکر کشی‌ها، حوادث طبیعی و جوی، وضع اقتصادی جامعه و شناساندن بافت شهر و روستا، طرز معیشت و در آمد و توجه به مراسم مذهبی و خصوصاً ملی،علایق قومی و نژادی و خلاصه تعصب محلی و زادگاهی در اینگونه تواریخ، به فراوانی دیده می‌شود. تاریخهای محلی بر اساس علایق ملی که در زادگاه مورخ به صورت بر شمردن فضیلت‌ها و ارزشهای محلی پدیدار می گردد تهیه می‌شوند و ما این وضعیت را در تاریخ سیستان و سایر تواریخ محلی از این دست آشکارا و به وضوح می‌بینیم.

شیوه نگارش در تواریخ محلی بدینگونه است که مورخ دنباله داستان مورخ پیش از خود را گرفته و آنرا بدنبال تاریخ دیگری که تمام شده است آغاز می کند همچنین مورخ دیگری همین تاریخ را پس از مرگ او با فاصله زمانی متفاوت دنبال می‌نماید چنانکه مورخ تاریخ سیستان کتاب خود را به دنبال تاریخ فضایل سیستان که هلال یوسف اوقی نوشته شروع می‌نماید و پس از مرگ او مورخ دیگری که نام و نشان او نیز بر ما معلوم نیست از صفحه۳۸۳ کتاب را ادامه می‌دهد و همین کیفیت در تاریخ بخارا و برخی تواریخ دیگر نیز صورت گرفته است.

تاریخ سیستان علاوه بر مشخصات و امتیازات محلی، از این نظر مورد اهمیت بسیار است که جزئیات مربوط به قیام یعقوب لیث صفاری که بارزترین اثر قیام او برقراری حکومت‌های مستقل در ایران بوده است روشن می کند و این مشخصات را در هیچیک از تواریخ دیگر با این دقت نمی‌توان یافت. تاریخ

سیستان گذشته از این امتیاز تاریخی که اصلی‌ترین امتیاز آنست، دارای امتیازات دیگری بشرح زیر است.

ذکر قسمتی از تواریخ دیگر مانند فصلی از کتاب گرشاسب نامه ابوالموید بلخی که در کتب دیگر موجود نیست و خود کتاب نیز در دست نمی‌باشد و اگر تاریخ سیستان این قسمت را نقل نکرده بود شاید امروز از کتابی به نام گرشاسب نامه ابوالموید بی‌اطلاع بودیم.

در این کتاب اساس خلافت عباسی و عمال بغداد و اعمال و رفتار آنان در سیستان به شرحی ذکر شده است که در کتب دیگر مثل آن نمی‌توان یافت.

قسمت مربوط به فتح سیستان و چگونگی برخورد مردم این ناحیه با اسلام یکی از اساسی‌ترین قسمتهای این کتاب است.

بیان احادیث تاریخی مربوط به تولد پیغمبر اسلام (ص) که تاصفحه ۷۲ کتاب ادامه دارد بدو قسمت تقسیم می‌شود؛ قسمت اول مربوط است به تولد پیغمبر اکرم و قسمت دوم مربوط میشود به حوادث بعد از تولد وی که منبع معتبری است در باره کیفیت تولد پیامبر اسلام(ص).

تاریخ خلفای راشدین، این قسمت از تاریخ چون به دست مردم غیر عرب و دور از حوزه تاثیر بغداد نوشته شده است ارزش فراوان دارد و نشان می‌دهد که مردم غیر عرب اما مسلمان در باره خلفای راشدین چگونه می‌اندیشیده‌اند. از این گذشته تاریخ سیستان دارای امتیازات اختصاصی دیگری است و آن ذکر تاریخ سامانیان است و حکومت عمال آنان بر این ناحیه و همراه با آن تاریخ را تا دوران طغرل سلجوقی ادامه می‌دهد و حقایق مربوط به تاریخ سامانیان و سلاجقه یکی از امتیازات اصیل این کتاب است.

ارزش جغرافیائی

هر چند که ارزش تاریخی کتاب تاریخ سیستان مورد مطالعه ما است اما از توجه به ارزش جغرافیائی این کتاب نیز ناگزیریم زیرا ارزش جغرافیائی کتاب تاریخ سیستان بمراتب بیش از ارزش تاریخی آنست بخاطر اینکه اسامی شهرها و روستاهائی که امروز وجود خارجی ندارند و در آن روزگار آباد و پر جمعیت بوده اند در این کتاب ذکر گردیده اند، حدود جغرافیائی سیستان و شهرهای در محدوده آن، شرح روستاها و شهرها و نوع زندگی و در آمد و وسیله معاش مردم آن نواحی را در تاریخ سیستان بوضوح می بینیم و با طرز تفکر و نوع اندیشه و چگونگی نوع جغرافی نویسی در آن روزگار بخوبی آشنا میشویم. از سوی دیگر ارزشهای اقتصادی در آن محیط جغرافیائی را کاملا به ما مینمایاند.

مسلم است که بررسی مسائل اقتصادی مخصوصا تهیه آماراقتصادی در دورانهای گذشته تاریخ ایران یکی از اساسی ترین وظایف تحقیق در متون فارسی است. بدیهی است که توجه مسائل اقتصادی و طرز معیشت مردم و نوع در آمد آنان یکی از مسائل مهم و با ارزش است و با تحقیق در این مورد متوجّه می شویم که مردم در دورانهای مختلف چگونه زیسته اند و چگونه امرار معاش نموده اند و بدینطریق مجهولات فراوانی برای ما مکشوف میگردد و مولف تاریخ سیستان بدین امر مهم و حیاتی توجه مخصوص داشته است.

آمار اقتصادی که بندرت در کتب گذشته دیده ایم در کتاب تاریخ سیستان بدست آمده است و در کنار این منظور یعنی توجه به اصل اقتصادی و وجود مالیاتهای کمر شکن که از مردم محروم و ستمدیده سیستان اخذ و به خزانه بغداد سرازیر می شد، ظهور رهبری مردم دار و مقتدر به نام یعقوب لیث را توجیه می نماید.

مولف تاریخ سیستان کوشیده است که میزان مالیات سیستان را که به بغداد می رفته است در دورانهای مختلف ضبط نماید بنابر این آنچه را که در این کتاب

دارای ارزش اقتصادی است می توان بدین گونه بیان نمود.

اوّل میزان مالیاتهای پرداختی به بغداد، دوم نحوه جمع آوری مالیات و اخذ آن و بیخانمان شدن مردم بخاطر ظالمانه بودن نحوه جمع آوری مالیات، سوم چگونگی اقتصاد عمومی و اقتصاد تجاری در دوران‌های گذشته مخصوصا در عصر مورخ تاریخ سیستان‌چهارم کیفیت پیدائی قحط و خشکسالی و کمبودها و نحوه ترقی و کمیابی اجناس؛ مثلا قحط سال ۲۲۰ر.که البته سالها پیش از تألیف تاریخ سیستان روی داده چنین بیان می کند:

«اندر سنه عشرین و مِأتْی، آب هیرمند خشک گشت و از بُست قحطی پدید آمد اندر ولایت سیستان و بُست و مرگی بسیار بود چنانکه تجار و بزرگان و خداوندان نعمت بسیار بمردند و یکسال بماند همچنان تا اول سنه احدی و عشرین مِأتْی و مردمانی در این سال بسیار مال ضعفا را بدادند».

یا قحط و خشکسالی جمادی الاولی سال ۶۳۲ هجری که درقسمت دوم کتاب آمده است (ص ۳۹۶) قابل توجه است.

و اینک قسمتی از نرخ اجناس:

شکر یکمن ۵ دینار	عسل یکمن ۱۲ دینار
روغن ستور یکمن ۵ دینار	گوشت گوسفند یکمن ٤ دینار
گوشت گاو یکمن ۲ دینار	پیه یکمن ٤ دینار
سرکه یکمن ۱٦ دینار	سیر خشک یکمن ۲۵ دینار
حنا یک سیر ۷ دینار	آرد ۲۰۰ من ۱ دینار

البته این قسمت بسیار کوچکی است از نرخ اجناس که در تاریخ سیستان آمده است.

ارزش اساطیری

تاریخ سیستان ریشه در اعماق اساطیر دارد و همانگونه که داستانهای حماسی و قهرمانی ایران و حتی سایر ملل، بگونه‌ای به اساطیر پیوسته‌اند و با افسانه‌ها ارتباط دارند، اینگونه تواریخ نیز گاهی از جاده واقعیت قدم فرا تر گذاشته و به حرفهای خود جنبه اساطیری و افسانه‌ای داده‌اند. این طرز تفکر، دو فایده دارد نخست اینکه مورخ یا مولف با قرار دادن حکایت‌های افسانه‌ای، داستان و یا تاریخ خود را مهیج‌تر و با تحرک‌تر می‌نماید تا بدینوسیله خواننده را بیشتر تشویق به خواندن اثر خود نماید دیگر اینکه با نشان دادن صفات قهرمانی و ملی در وجود قهرمانان کتاب خود، روح حماسی و ملی و قومی را در برهه‌ای خاص از زمان در وجود یک قوم یا ملت بیدار و تحریک نماید.

داستان غرق کشتی نوح، داستان سلیمان پیغمبر، داستان افراسیاب، داستان دجال که به آخر زمان بیرون آید داستان چشمه افراسیاب، داستان کوهی که خماهن است و خلاصه داستانهای اساطیری و افسانه‌ای دیگر که همه، اسناد گرانبهائی است در جهت شناخت اساطیر و ادبیات اساطیری روزگاران گذشته و قرنهای طی شده، که خود وسیله‌ای برای آشنائی با زندگی انسانها در ازمنه پیشین شده است.

ارزش ادبی

کتاب تاریخ سیستان علاوه بر اینکه یک اثر تاریخی است و اطلاعات مبسوطی را در موارد مختلف قرون اولیه بما می‌نمایاند دارای ارزش ادبی فراوان نیز می‌باشد زیرا یکی از آثار معتبر منثور زبان فارسی است.نثر تاریخ سیستان دارای اعتبار و استحکامی است در ردیف تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی و زین الاخبار گردیزی و بعقیده مرحوم استاد بهار ترکیبات و اصطلاحاتی در این کتاب هست که آنرا از بیهقی و گردیزی هم کهنه‌تر می‌نمایاند.

ویژگی‌های نثر

همانگونه که قبلا گفته شد نثر تاریخ سیستان مربوط به یک دوره نمی‌باشد، بلکه قسمت اول آن بسیار قدیمی و نموداری از نثری کهنه است که مولف از نوشته ابوالموید بلخی و بشر مقسّم سود برده و در موارد بسیار از آنها نقل قول نموده است و باز درهمین قسمت به عباراتی بسیار کهنه‌تر بر می‌خوریم که نموداری است از نثر بلعمی. قسمت دوم کتاب که مربوط می‌شود به قرون متأخر تر، که نثر مخلوطی است از دوره دوم قرن ششم و دوره سوم قرن هفتم و عصر مغول. بنابر این کتاب تاریخ سیستان مربوط به یک قرن نیست و بدون تردید در طول چند قرن و توسط دو یا سه مولف به رشته تحریر در آمده و در نتیجه چند گونگی نثر در آن آشکار شده است.

نمونه نثر

خواب نضر بن کنانه، و او آنست که او را قریش گفتند (ص ۵۰ ـ ۵۳.) و او بخواب دید که درخت از پشت من بدید آمد (ب بجای پ) و جای گرفت و بر شد، تا عنان آسمان، و جهان همه شاخ زد و آن شاخها همه نور؛ باز گروهی دیدم چندانکه همه جهان پر مردم شد و هر کس از آن شاخی بدست گرفته تا به آسمان، دنیا همه پر مردم دیدم چون از خواب بیدار شدم کُند آن کُندان (بشیوه جمع با آن مثل دانا آن) قریش را بپرسیدم، گفتند اگر این خواب تو دیده‌ای بعز و کرم و بزرگی مخصوص گشتی و بجایگاهی رسیدی که هیچ آدمی را آن بزرگی نبوده است و اندر وقت ایزد تعالی نظری کرد سوی زمین، فراملئکه گفت: کیست‌اندر این زمین اندرین روزگار بزرگوارتر نزدیک من؟ و خود بدان داناترم گفتند بار خدایا، سیدا نمی‌بینیم هیچکس که ترا همی یاد کند اندر زمین مگر یک نور که آن ودیعت نزدیک یکی از وُلْد سلیمان علیه السلام، جبّار جل جلاله گفت گواه باشید یا ملائکه که من او را ببرکات مصطفی صلی الله علیه بر گزیدم. و حرم و مکه و

عرب همه او را گشاده شد و مالک، بدان گفتند که همه عرب او را اندر فرمان شدند و از مالک، فهر بیامد و از فهر لوّی و از لوّی، غالب و از غالب کعب و از کعب مرّه‌از مرّه کلاب و از کلاب قصّی و او را بدان نام کردند که همه باطل دور فکند و حق نزدیک آورد و احکام همه عرب او کردی.

و از قصّی بن کلاب، عبد مناف بیامد و او را شف بزرگ بود چنانک همه ملوک زمین او را هدیه و رسول فرستادند و لوای نزار و کمان اسماعیل و سقایة الحاج و مفاتیح اصنام بدست آورد و او را پنج پسر بود و نه دختر.اول پسران هاشم بود و او را هاشم بدان گفتند که ابتدا ثرید او کرد و همه جهان را خوان او نهاده بود و عبدالمطلب آن روز بیست و پنج ساله بود و نیکوتر و با خردتر همه مردمان جهان بود و هیبت که اندرو بود و بُوی همی دمیدی ازو خوشتر از بوی مشک و کافور و عنبر و نور مصطفی صلی الله علیه از غرّه او درفشان، چه هاشم بدو و بدان نور نگاه کرد و همه قریش جمع بودند، گفت ندانید که شُمامّخ ولْد اسماعیلید و خدای عز و جل شما را بر گزیدست و خاصّهٔ خویش کرده و سگان و حرم و سُدنه خانه اویید و من امروز مهتر و سید شما ام و لوای نژاد (لوای نزار و قوس اسماعیل علیه السلام بدست منست و سقایة الحاج و مفاتیح الاصنام، اکنون من شما را و این چیزها که یاد کردم همه به عبد المطلب سپردم و او را مهتر شما کردم).

نمونه نثر از قسمت دوم

در این قسمت از کتاب بیشتر به ذکر تاریخ رویدادها پرداخته است، به ایجاز و اختصار و شرح وقایع بسیار اندک است و محدود.

(وفات امیر اجل بوالفضل، بیست و سوم جمادی الاخری بسال چهار صد و شصت و پنج و نشستن امیر اجل بهاء الدولة و الدین طاهر بن نصربن احمد بیست و هفتم جمادی الاخری هم بدین سال بود، آمدن امیر بدر الدولة و الدین، شمس

الملوک بوالعباس، آمدن امیر ابوالعباس به قلعه گاه پانزدهم ماه محرم سال ٤٨٠ ، مردن امیر با جعفر قوقهی شب چهارشنبه هژدهم ربیع الاخر در همین سال، بیرون شدن امیر طاهر از شارستان، شدن امیرمامون از سیستان، نشستن امیر اجل بهاء الدوله خلف بن ابی الفضل به امیری، باز آمدن بهاء الدوله از خراسان، آمدن امیر موید به سیستان، شدن امیر موید از شارستان) و تا آخر به همین روش ادامه می‌یابد با ذکر تاریخ روز یا شب و ماه هر سال و نثر با قسمت اول اختلاف فاحش دارد.

نمونه دیگر نثر

(آمدن سیلاب در ولایت سیستان، چنانک در کناره خندق و حوالی شهر یک نیزه بالا آب می‌رفت و در طرف مغرب تا بیابان سر کنده کرمان آب داشت و در طرف مشرق تا پای کوه دزدان و در شمال تا پای کوه فراه و در جنوب تا حدود مکران، بدین منوال آب بود و از شهر مدت سه ماه بر کشتی می‌باید شد و در این مدت در خندق هشت مرد غرق شدند و در حوالی ولایت درین سیلاب قرب سیصد آدمی از مرد و زن و بسیار چهار پای هلاک شدند و اغلب غله سیستان را آب ببرد در روز آدینه نوزدهم ماه شوال در سال ششصد و چهل و یکی) ص ۳۹۷ ـ ۳۹۸.

بنابر حدسی که مرحوم بهار زده‌اند، شاید مولف قسمت اول کتاب تاریخ سیستان مولانا شمس الدین محمد موالی بوده که آنرا تا تاریخ ٤٤٨ یعنی زمان تاج الدین ابوالفضل به رشته تحریر کشیده و قسمت دوم آنرا محمود بن یوسف اصفهانی بار دیگر از سنه ٤٦٥ با هفده سال وقفه تا سنه ۷۲۵ به طریق اختصار بیان کرده است.

قسمت اول کتاب به عنوان آمدن امیر بیغو به سیستان پایان می‌یابد.

(چون حال بدین جمله بود، امیر بیغو بنزدیک امیر طغرل به عراق نامه کرد

و بسیاری گله کرد از میر جغری و عهدها، که اندر آن وقت که از لب جیحون گذاره آمدند و خراسان بگرفتند همه یاد کرد و بسیار عتاب کرد، نامه جواب باز آمد و منشوری نبشته ویرا به نزدیک امیر ابوالفضل و مردمان سجستان) ص ۳۸۱.

(و چون نامه و منشور به نزدیک میر بیغو رسید پسر خویش بوری را با حاجبان و لشکر به سیستان فرستاد و نامه نبشت که اینک منشور میر طغرل فرستادم چنان باید که خطبه بنام من کنید و مهر بگردانید و بوری همچنان براند و به داشن فرود آمد و خود با سواری ده پانزده به شارستان آمد) ص ۳۸۱.

او به نزدیک امیر ابوالفضل به باغ میمون آمد و سلام کرد و نماز پیشین خلعتها که از امیر بیغو آورده بود بدست حاجب بفرستاد و نامه‌ها بر آن چون امیر بوالفضل نامه را بر خواند گفت این نتوانم کرد شما را این ـــــ در اینجا نصف صفحه سفید است و هفده سال افتاده و از مطلب تاریخ بریده گشته است. گویا در این وقت مولف در گذشته و تاریخ منقطع شده و قسمت دوم را مولف دیگری نگاشته است.

شروع قسمت دوم از وفات ابوالفضل (وفات امیر اجل بوالفضل بیست و سوم جمادی الاخری بسال چهار صد و شصت و پنج و نشستن امیر اجل بهاء الدولة و الدین طاهر بن نصربن احمد بیست و هفتم جمادی الاخری هم بدین سال بود).

این قسمت با اختلاف هفده سال از وقفه قسمت اول، یعنی ٤٤٨ و از سال ٤٦٥ آغاز می‌شود. ترکیب جملات با قسمت اول شباهتی ندارند و اختلاف عبارات به وضوح دیده می‌شود، در قسمت آخر، جملات کتاب هم از حیث لغت و ترکیب و هم از لحاظ سیاقت تاریخی، یکباره عوض می‌شود و جملات مصدری بجای تفاصیل مرتب پیش می آید و جمله‌ها متوالی و متتابع می گردند و در ضمن گاهی بیست و دو و زمانی شانزده و گاهی یازده سال از متن تاریخ گم می‌شود.

تفاوت دیگری که این قسمت با قسمت اول دارد، بکار بردن واژه‌های مغولی است مثل نوکر ص ٤١٢، چنگیز خان ص ٤٠٥ و غیره.

(آمدن رسول احمد سلطان (شاهزاده نکودر پسر هلاکوخان) که از نسل چنگیز خان بود و جلوس او به تخت ایران و قوت دادن اسلام و مسلمان شدن او) ص ٤٠٥ (آمدن نکودریان به ولایت اوق به عزیمت سیستان عدد چهار هزار سوار و سوختن چند چرخ باد) نکودریان سپاهیان احمد نکودر فرزند هلاکوخان مغول هستند ص ٤٠٨ (و چند نوبت شاه معظم رکن الدین محمود با نوکران خود در نواحی سجستان می آمد) ص ٤١٢ با این توضیحات معلوم می گردد که قسمت دوم کتاب تاریخ سیستان، سالها پس از قسمت اول و در حوالی قرن هشتم نوشته شده است با اختصار و ایجاز.

قسمت اول تا ص ۳۸۲ و قسمت دوم از ۳۸۳ تا ٤١٥ می‌باشد و تالیف آن در سالهای ٤٤٥ و ۷۲۵ اتفاق افتاده است.

تاریخ بیهقی

بسم الله الرحمن الرحیم. گوینده این داستان ابوالفضل بیهقی دبیر از دیدار خویش چنین گوید که چون سلطان ماضی محمود بن سبکتکین غازی رضی الله عنه در غزنی فرمان یافت و ودیعت جان شیرین را به جان آفرین تسلیم نمود پسر بزرگ و ولیعهد وی امیر مسعود در سپاهان بود و به سوی همدان و بغداد حرکت می خواست کردن و از تخت ملک بسیار دور بود بناءً علی هذا، امنا و ارکان دولت محمودی از قبیل امیر علی قریب حاجب بزرگ و عضدالدوله امیرابویعقوب یوسف بن ناصر الدین سبکتکین برادر سلطان که سپهسالار بود و امیر حسن وزیر مشهور به حسنک وزیر و بونصر مشکان صاحب دیوان رسالت و بوالقاسم کثیر صاحب دیوان عرض و بکتغدی سالار غلامان سرائی و ابوالنجم ایاز و علی دایه، خویش سلطان، این جمله با سایر فحول و ستر کان به صواب دید یکدیگر دریافت وقت را پسر کهتر سلطان ماضی انار الله برهانه امیر ابواحمد محمد را از گوزگانان که به دارالملک نزدیک بود آورده بجای پدر بزرگوارش بر تخت سلطنت نشانیدند و حاجب بزرگ، امیر علی قریب که وجیه‌ترین امنای دولت بود در پیش کار ایستاده کارهای دولتی را راندن گرفت و چون امیر مسعود رحمه الله فسخ عزیمت بغداد کرده از سپاهیان به ری و از ری به نیشابور و از نیشابور به هرات رسید باز

امیر علی به همداستانی و صلاح دیگر ستر کان امیر محمد را در قلعه کوهتیز تکیناباد موقوف نمود و بعذرخواهی آنچه از روی مصلحت رفته بود این عریضه نبشته به صحابت منکیتراک برادر حاجب بزرگ و بوبکر حصیری ندیم سلطان ماضی بدرگاه سلطان شهریار مسعود رضی الله عنه انفاذ داشتند.[۱]

تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعود یکی از امهات کتب تاریخی قرن پنجم است.این تاریخ نوشته دبیر فاضل و محقق کامل دربار غزنوی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر است که معاصر بوده است با عبدالحی گردیزی و از قضا در اواخر حکومت غزنوی پس از نشیب و فرازهائی که بر دولت محمودی و مسعودی گذشت از نزدیکان و منشیان آخرین سلطان غزنوی یعنی عزالدین زین المله عبدالرشید شد که عبدالحی نیز کتاب خود را به نام وی نگاشته است.

ابوالفضل بیهقی در سال ۳۸۵ در قریه حارث آباد بیهق ولادت یافت و پس از کسب فضایل در نیشابور، به دیوان رسایل دولت محمودی راه جست و در خدمت خواجه بونصر مشکان بکار پرداخت و مورد قرب و منزلت سلاطین غزنوی قرار گرفت تا در زمان حکومت عبدالرشید که به تهمت حاسدان از کار معزول و محبوس گشت و پس از قتل عبدالرشید به دست طغرل کافر نعمت غلام محمود، بسیاری از خادمان درگاه او در قلعه‌ها محبوس شدند و از جمله آنها بیهقی بود که او را از حبس سلطان و یا بقولی از حبس قاضی غزنین بیرون آورده و به زندان فرستادند. بیهقی باقی عمر را پس از رهائی از زندان در انزوا بسر برد تا در سال ٤٧٠ هجری که بدرود حیات گفت. تاریخ بیهقی که یکی از نوادر تواریخ عصر خود بوده و ضمن روانی و جزالت، صداقت گفتار و امانت تاریخ نویسی را کما هو حقه حفظ کرده است، در اصل در شرح دولت آل سبکتکین نوشته شده بود و به سی مجلد بالغ می گشت.چنانکه خود راجع به مجلدات پنجم و هفتم و غیره اشاراتی دارد(و امیر مسعود رضی الله عنه چون به هرات کار یک رویه شد چنانکه در مجلد

---

۱ تاریخ بیهقی چاپ دکتر فیاض صفحه ۱ متن عریضه در صفحه دوم کتاب مضبوط است

پنجم یاد کرده آمد) ص ۲٤٤.

(و آخر در این سال فرو گرفتندش به بلق در پل خمار تکین چون به غزنین می آمدیم و این قصه پس از این در مجلد هفتم بیاید) ص ۲٤٤.

(و این مجلد بپایان آمد و تا اینجا تاریخ براندم و رفتن این پادشاه را رضی الله عنه سوی هندوستان بجای ماندم تا در مجلد دهم نخست آغاز کنم و دو باب خوارزم و جبال برانم..... و گفتم در این مجلد عاشر نخست دو باب خوارزم و ری برانم) ص ٤۳۲

متاسفانه کتاب در آخر باب خوارزم به پایان می رسد و بابهای ری و جبال که بیهقی وعده کرده به دست ما نرسیده است و در انتهای این باب می گوید: این باب خوارزم به پایان آمد و در او بسیار فوائد است از هر جنس و اگر گویم علیٰ حّده کتابی است از خبر، از راستی بیرون نباشم و خردمندان را در این باب عبرت بسیار است و چون از این فارغ شدم بابی دیگر پیش گرفتم تا آنچه وعده کرده ام تمام کنم ان شاءالله تعالی ص ٦۹۱.

بیهقی از مجلدات دیگر خود نام نبرده است اما ابن فندق در کتاب تاریخ بیهق دوره کامل این تاریخ را سی مجلد ذکر کرده است که باتأسف قسمت اعظم آن با تمام ارج و ارزشی که داشته از بین رفته است و قسمتی که امروز موجود است درباره سلطنت مسعود بن محمد غزنوی و تاریخ خوارزم از زوال دولت آل مأمون و افتادن آن ولایت بدست سلطان محمود و حکومت آلتونتاش حاجب در آن سامان تا غلبه سلاجقه میباشد. کتابی دیگری بنام زینة الُکتاب در آداب کتابت نیز به ابوالفضل بیهقی نسبت داده اند که امروز در دست نیست،اما امکان دارد که بیهقی این کتاب را هم به نام عبدالرشید زین الملّة نوشته باشد همانگونه که گردیزی زین الاخبار را به نام او نوشته است.

اما تاریخ بیهقی یکی از مهمترین کتب تاریخ و ادب فارسی است و چنانکه در مقدمه این کتاب گفته شد اکثر تاریخ نگاران این عصر یا سایر اعصار گذشته

در ایران قبل از آنکه یک مورخ بوده باشند یک ادیب و نویسنده یا یک وزیر و منشی بوده اند. بنابر این تاریخ با سیاست و ادب در آمیخته است و تاریخ بیهقی یکی از اینگونه کتب است.

علاوه بر این تاریخ بیهقی از نادر کتابهایی است که صحت تاریخی و صداقت و امانت نویسندگی را حفظ کرده زیرا در بیشتر وقایع و حوادث، جنگها و حملات و صلح و آشتی‌ها و مجالس و محافلی که نام می‌برد خود حضور داشته و عینا از وقایع اتفاقیه گرده برداری و واقعه‌نگاری کرده است.دقّت و امعان نظر او در ذکر مطالب صحیح و نقل حوادث قابل تامل می‌باشد و نیز دست یابی به مدارک و اسناد درباری که در اختیارش بوده، او را بیشتر در بیان مطلب یاری داده است.

تاریخ بیهقی نه تنها از لحاظ تاریخی و ذکر وقایع مهم و معتبر است بلکه به خواننده کمک می کند تا آداب و رسوم و اخلاقیات و عادات زمان او را عینا دریابد و درک کند، همچنین اشاراتی دارد درباره شعرا و نویسندگان و بزرگان و نیز اشعاری از شاعران عرب و ایرانی و ذکر مطالبی که مربوط به دوره غزنویان نیست و در لابلای متن متناسب با موضوع از آنها استفاده نموده و ذکر کرده است. پس این کتاب را می‌توان مرجعی معتبر و ماخذی متقن و محکم برای بازشناسی مسایل تاریخی و اجتماعی عصر او و حتی زمان‌های پیش از او دانست. افسوس که همه مجلدات آن امروز در دست نیست.

مختصات سبک نثر بیهقی

می‌دانیم که ابوالفضل بیهقی از منشیان دربار و از مترسلان دیوان رسالت بوده بنابر این از نثر منشیانه و ادیبانه و مترسّلانه پیروی کرده است. سبک او نسبت به گذشتگانش تازگی و طراوت دارد و خود گونه‌ای مشخص از نثر مترسلانه قرن پنجم هجری است. اطناب و عدم ایجاز در نثر بیهقی بینهایت بچشم می‌خورد،

استشهاد از اشعار فارسی و عربی و اخبار و احادیث و آیات قرآن بسیار زیاد است و گاه از بکار بردن واژه های عربی بیش از آنچه در اوایل این قرن معمول بوده، ابائی نداشته است و حتی جمله‌های مطول عربی که گاهی به چند صفحه می رسد در کتاب فراوان است و ضمناً از ادب عرب نیز تاثیر فراوانی پذیرفته است.

تمثیل و تمثّل نیزدر کتاب به فزونی دیده می‌شود. ذکر تواریخ سال و ماه و روز بکلی به زبان عربی می‌باشد از اشعار شاعران عرب یا عرب زبان نظیر متنبّی، ابوالفتح بستی، حطیئه، ابوالعتاهیه، ابوالحسن انباری، ابوالمظفر قاینی، ابونواس و دیگران و از شاعران پارسی گوی مانند دقیقی، رودکی، ابوحنیفه اسکافی، ابوطیب مصعبی و عنصری بعنوان شاهد و زمانی بعنوان تمثل بهره جسته است. تقریبا مقدار زیادی از عناوین کتاب به زبان عربی است و حتی نامه‌های طولانی خلفا و امراراکه به زبان عربی هستند عینا نقل نموده است.

بطور کلی میتوان گفت که تاریخ بیهقی هر چند روان و جذاب و جالب است اما به پایه سادگی و روانی گردیزی نمی‌رسد، بسیاری از واژه های عربی و کلمات ثقیل و جمله های مطول که در تاریخ بیهقی دیده می‌شود در گردیزی نمی‌بینیم و یا اگر باشد اندک است.

مختصات دستوری

بیهقی در بکار گیری دستور زبان، روشی ویژه خویش دارد و اگر این حرف نپذیریم که در این کار تعمدی داشته، باید قبول کنیم که روش سایر عصر بیهقی چنین بوده و او آب و رنگ افراط را بدان افزوده است.

وجه اخباری بجای وجه التزامی

(صواب آنست که عزیزاً و مکرماً بدان قلعه مقیم می‌باشد با همه قوم خویش... و بکتکین حاجب در خرد بدان منزلت است که هست در پای قلعه

می‌باشد) ص۹.

فعل ماضی بجای مضارع برای تاکید.

(و سبیل قتلغ تکین حاجب بهشتی آن است که بر این فرمان کار کند اگر جانش بکار است و اگر محابائی کند جانش برفت) ص۱۲۳ فعل مجهول بجای فعل معلوم با مصدر آمدن.

(و روز آدینه عید فطر کرده آمد... و در این باب استادم مثالی نسخت کرد ونبشته آمد) ص٥٤٦ ـ ٥٤٧.

چهره لازم فعل بجای متعدی.

(امیر را آواز داد که کس فرست تا بونصر بیاید من وکیل در را بتاختم در ساعت بونصر بیامد و بیگاه گونه شده بود) ص ۳۹۷.

مستقبل بجای وجه التزامی.

(و از آن بهیچ کار دیگر نپردازم و اگر با خرد رجوع خواهی کرد این پند که دادم کفایت باشد) ص ٥٥٤.

ب زائد

(پس به غزا رود و مالی بزرگ به خزانه رسد و مابین الدار و الباب نزاع بنشود) ص ٤٠١ (و مطربان را پنجاه هزار درم فرمود و گفت کار بسازید که بخواهیم رفت) ص٥٥٦.

حرف می . حرف ی

(من با دبیران او بودمی و آنچه فرمودی می‌نبشتی و کار می‌براندمی و خلعتها وصلتهای سلطانی میفرمودی چون نماز پیشین بکردیمی بیگانگان باز گشتندی و دبیران و قوم خویش و مرا به خوان براندی و نان بخوردیمی و باز گشتیمی) ص٢٤٦.

می مضارع اخباری مقدم بر جمله

(ما پنجم رجب حرکت خواهیم کرد سوی هرات و چون در ضمان سلامت

آنجا رسیم گروهی از ترکمانان می‌فرو گرفته آید) ص ۳۹۸.

(و قاصدان مسرع فرستادند با نامه‌ها که زودتر بباید شتافت که از این خداوند ما هیچ کار می‌نیاید جز لهو) ص۴۰۱ .

واژه‌ها ، افعال و اصطلاحات فارسی.

خوازه ـ قبه و طاق نصرت «چون شنیدند که امیر نزدیک نشابور رسید خواستند که خوازه‌ها زنند و بسیار شادی کنند ص ٤٤ .

داروزین ـ پنجره و نرده «وی بر تختی می‌نشست در صدر و داروزین‌ها گرفته و آن را مردی پنج میکشیدند » ص ٢٤٦ .

افروشه ـ حلوا یا شیرینی «و بَر آن داهیان و سوختگان بِنَشْوَد و دانند که افروشه نان است باری مجاملتی در میانه بماند که ترک آرام گیرد ».

ریشاریش ـ دست به یخه شدن جنگ تن بتن «پس هر دو لشکر جنگ پیوستند جنگی صعب و کاری ریشاریش » ص ٤٢٨ .

مَراغه کردن ـ در خاک غلطیدن «و چون خاک یافت مراغه دانست کرد » ص ١٦٢ .

بیستگانی ـ جیره «چه چاکران بیستگانی خوار را خود عادت آنست که چنین کارها را بالا دهند و از عاقبت نیندیشند » ص ١٦٢ .

دیو سواران ـ چابک سواران، سواران اسبهای سرکش و تندرو.

(و سلطان توقیع کرد و بخط خویش فصلی نبشت و مثال و نامه‌ها نبشتند و بفرستادند و خیلتاشی و مردی از عرب تازندگان و دیو سواران نامزد شدند و نماز خفتن را سوی تکیناباد رفتند و الله اعلم بالصواب) ص ۵۱.

سوزیان ـ سود و زیان

(و نماز دیگر این قوم نزدیک امیر محمد رسیدند و چون ایشان را بجمله نزدیک خویش دید خدای عز و جل را سپاسداری کرد و حدیث سوزیان فراموش کرد) ص ٧٤.

گشادنامه ـ نامه سر گشاده

(و استادم وی را مثالها داد که ملطّفه خرد را چه کند و نامه بزرگ را بر چه جمله رساند و گشادنامه نبشتم و رکابدار برفت) ص ۳۹۸.

کاسه پیل ـ نوعی نقاره

(رسول‌دار برفت با جنیبان و قومی انبوه و رسول را بر نشاندند و آوردند و آواز بوق و دهل و کاسه پیل بخاست گفتی روز قیامت است) ص ۲۹۸.

دشمن کام ـ مطابق دلخواه دشمن

(و اینجا پیری چند است فرسوده خدمت سلطان محمود اگر رای عالی بیند ایشان را نگاه داشته آید و دشمن کام گردانیده نشود) ص۵۷.

دوستکام ـ مطابق آرزوی دوستان

(و سلطان محمود رضی الله عنه بسعادت و دوستکامی میآمد تا به شبورقان رسید و آنجا عید اضحی بکرد و بسوی بلخ آمد) ص ۹۵.

سرهنگ شمار ـ سرهنگ

(سرهنگ شماران زینهار خواستند و امان یافتند و پیش ما آمدند) ص ۴۵۹.

واژه‌های تازی

در کتاب تاریخ بیهقی واژه های زبان عربی بفراوانی دیده می‌شود. منتهی این واژه‌ها را به دو گروه می‌توان تقسیم نمود: نخست واژه هائی که معمول و متداول زمان بوده و در کتب دیگر این عصر نیز دیده میشوند و گروه دوم لغاتی است که مترسلانه و منشیانه می باشند و تقریبا میتوان آنها را مختص کتاب بیهقی دانست که ذیلا نمونه‌هائی از آنها را می آوریم:

اِجری = مقرری و مستمری (خاصه مردی چون بوحنیفه که کمتر فضل وی شعر است بی اجری و مشاهره درس علم و ادب دارد) ص ۲۷۵.

اَذناب = جمع ذنب بمعنی دم و اذناب بمعنی سفله و دون (و امیرالمومنین

اعزازها ارزانی می‌داشت و مکاتبت پیوسته تا بشتابیم و به مدینة السلام رویم و غضاضتی که جاه خلافت را می‌باشد از گروهی اذناب آن دریابیم و آن غضاضت را دور کنیم) ص ۷۹.

برمغایظه = علیٰ رغم برخلاف (و آن حدیث دراز کشید و حشم لوهور و غازیان احمد را خواستند و او بر مغایظه قاضی برفت با غازیان) ص ۴۰۱.

اینک قسمتی از واژه ها و لغات عربی کتاب تاریخ بیهقی،بدون ذکر معنی و شاهد یاد می‌کنیم.ایادی ـ تضریب ـ خَلَق ـ خُلقان ـ مواضعه ـ سخف ـ استصواب ـ لجوجی ـ لجاجت ـ نسخت ـ خامل ـ خامل ذکر ـ مشافهه ـ نکت ـ مکاشفت استصواب ـ استحقاق ـ مغافصه ـ محتشم ـ فساد ـ حدود ـ حشمت ـ خالی کردن (ترکیب عربی و فارسی) ـ رقعه ـ ملطّفه ـ مقبول القول ـ موجب الشکر ـ فضول ـ خلیفه ـ اعتماد ـ مقرّر ـ ریاضت ـ مشبع ـ تنوّق ـ مسامحت ـ نوبت نوبتی ـ جلاء ـ هول ـ تعجیل ـ شعف ـ سعایت ـ هَلُمّ جَراً ـ تعبیه ـ مقبول صوت ـ ناحفاظ ـ مستاصل ـ منازعت ـ محاباء ـ منهی ـ ناجم ـ مشاهره ـ ضجرت ـ سخیف ـ رَمْیةً من غیر رام ـ بارک الله ـ مخذول ـ و صدها واژه دیگر عربی که ذکر همه آنها به درازا می‌انجامد.

سیرالملوک یا سیاست نامه

سیرالملوک یا سیاست نامه از آثار مهم قرن پنجم هجری و منسوبست به خواجه نظام الملک ابوعلی بن اسحاق النوقانی طوسی وزیر فاضل و دانشمند آلب ارسلان و ملکشاه سلجوقی که در آداب و آئین ملکداری و سیر پادشاهان و بزرگان است.

اما بدین سبب در این جا از آن سخن می رود که دارای جنبه های تاریخی فراوان می باشد و خواجه ضمن بر شمردن آئین و رسوم ملکداری حکایت های شیرین تاریخی و وقایع اتفاق افتاده را در کتاب آورده است. ظاهراً این کتاب دارای ٥٤ فصل بوده اما آنچه که امروز بدست ما رسیده پنجاه فصل و در بعضی نسخه ها پنجاه و یک فصل است.

اصل کتاب در زمان خود خواجه ضبط نشده بلکه پس از او از طریق نوشته ها و یادداشتهای او جمع آوری و مضبوط گشته است.

سیاست نامه بسبب روانی و شیوائی و لطافت و جذابیت عبارات که داشته بیش از سایر تواریخ از جمله بیهقی دست بدست شده و علی الرسم دستخوش دستبرد و بی انصافی کاتبان گشته است و بقول مرحوم بهار در سبک شناسی «در عبارات و اصطلاحات آن کتاب دست برده شده و از صورت اصلی دورش

ساخته‌اند معذلک با دقت زیاد می‌توان تا حدی شیوه اصلی تحریر کتابرا به دست آورد ».

نظام الملک از جمله رجال معروف و از زمامداران سیاسی و از نویسندگان بنام عصر خود بوده است.

(از طوس عده بسیاری از رجال مشهور نامی برخاسته‌اند که اقلا شش نفر از آنان در اقطار عالم معروفند و خدمتی که به علم و دین و ادب و تصوف وشعر وسیاست و مملکت داری کرده‌اند مورد تصدیق عموم است و هر یک از آنها مایه مباهات ایرانیان است.

فردوسی طوسی، شاعر بزرگ و حماسه سرای ملی ایران، ابوجعفر طوسی، شیخ طایفه امامیه و از جمله ارکان مذهب شیعه، غزالی طوسی حجة الاسلام از فقهای صوفی مشرب، برادر او احمد غزالی یکی از عرفای دانشمند، خواجه نصیرالدین طوسی خاتم حکما و فلاسفه مشرق زمین و یکی از اعاظم ریاضیون و منجمین عالم و بالاخره خواجه نظام‌الملک طوسی وزیر دو سلطان بزرگ سلجوقی و صاحب سیاست نامه)[1].

شاید برای معرفی خواجه نظام الملک همین مختصر کافی باشد اما برای شناخت بیشتر او بهتر است خلاصه‌ای از زندگیش قبل از شروع به شناخت اثرش بیان کنیم،زیرا او نه تنها با نوشتن این اثر و دیگر آثار خود به جامعه ادبی ایران خدمت نموده بلکه با ایجاد مدارس نظامیه در شهرهائی چون هرات، بلخ، نیشابور، مرو، اصفهان،بصره و بغداد نام نیکی بر پیشانی همیشه درخشان این سرزمین بیادگار گذاشته است.

در سال ۴۰۸ یا ۴۱۰ در نوغان از قراء رادکان طوس ولادت یافت،نامش حسن، کنیه‌اش ابوعلی و لقبش قوام الدین بود و بعدها لقب نظام الملک و رضی امیر المؤمنین یافت. دوران کودکی خود را در شهر طوس گذراند و همانجا به

---

۱ شرح حال خواجه نصیر الدین طوسی، اخلاق ناصری مرحوم مجتبی مینوی ص ۱۴.

تحصیل اشتغال داشت. او در یازده سالگی قرآن را فراگرفت و سپس در طوس و نیشابور و مرو، فقه شافعی و حدیث آموخت و چندی بعد در شهر بلخ بخدمت ابوعلی بن شاذان در آمد و به دبیری وی اشتغال جست و چون ابوعلی در استیلای سلجوقیان سمت وزارت چغری بیگ یافت نظام الملک را هم در خدمت خود باقی گذاشت و او را به دبیری آلب ارسلان بر گماشت.پس از رسیدن آلب ارسلان به حکومت، نظام الملک را در سال ٤٥١ به وزارت برگزید وپس از چهار سال وزارت ممالک سلجوقی بدو رسید و تا سال ٤٨٥ در این مقام باقی بود و در این سال بر اثر اختلاف با تَرکان خاتون بر سر جانشینی ملکشاه و ترجیح برکیارق بر محمود و سعایت مخالفان، به قولی از وزارت برکنار شد و دستش از کارها کوتاه گردید و اندکی بعد در راه بغداد در نهاوند بدست یکی از فدائیان حسن صباح به نام بوطاهر ارانی بقتل رسید. البته بعضی از مورّخان درباره اسماعیلی بودن بوطاهر ارانی تردید کرده‌اند.او در مدت سی سال وزارتش در حل و عقد و نظم و ترتیب امور کشور دخالت مستقیم داشت و بسیاری از فتوحات سلاجقه و پیشرفت‌های سریع آنان نتیجه لیاقت و کیاست و کاردانی او بود و بهمین سبب با مرگ او شیرازه کار سلاجقه از هم گسیخته شد.

او وزیری با تدبیر، دبیری فاضل و اندیشه وری هوشیار بود و همانگونه که گفته شد مدارس متعددی در شهر های مختلف بنام نظامیه که خود دانشگاه گونه‌ای بود برپا ساخت و طالبان علم برای کسب دانش بدانجا روی می آوردند و سعدی شاعر نامدار ایران نیز در نظامیه بغداد تحصیل و تدریس می کرد او می گوید:

مـرا در نـظـامـیـه ادرار بـود شب و روز تلقین و تکرار بود[1]

سیاست نامه

نظام الملک تجارب سالیان دراز وزارت خود را در کتاب سیاست نامه یا

---

۱. بوستان از روی نسخه فروغی چاپ امیر کبیر ص ۲۱۷

سیر الملوک یا پنجاه فصل بازگو کرده است که امروز یکی از بهترین آثار ادبی فارسی شمرده می‌شود. این کتاب در سلاست و انشا و روانی عبارات و روشنی مطالب و تنوع موضوع در میان کتب فارسی کم نظیر است.خود او در خاتمه کتاب می گوید: در این کتاب هم پند است هم حکمت و مثل و تفسیر قرآن و اخبار پیغمبر علیه السلام و قصص انبیا علیهم السلام و سِیر حکایات پادشاهان عادل و از گذشتگان خبر است و از بازماندگان سمر است و با این همه درازی مختصر است و شایسته پادشاه دادگر است و الله اعلم.

اما بدین سبب کتاب سیاست نامه نیز در سلک کتب و نثرهای تاریخی آوردیم که هر چند پند نامه است و در نصحیت ملوک و وزرا، لکن حکایت‌های یاد شده در کتاب جنبه تاریخی دارند و اگر کل کتاب، تاریخ نباشد لااقل بگونه‌ای تاریخ را می‌ماند با نثری محکم و شیوه‌ای منسجم. این کتاب بلحاظ سادگی انشا و روانی آن نیز قابل توجه است.

کلام خواجه در این کتاب به درجه‌ای از روانی رسیده است که هنوز پس از گذشت صدها سال طراوت و تازگی خود را از دست نداده است. روانی کلام و استادی نگارنده کتاب باندازه‌ای است که هیچ کلمهٔ بی مورد در هیچ جای کتاب نیامده است. جمله‌ها کوتاه و صریح و بدون هیچگونه تعقید و ابهام می‌باشد.

گرچه کتاب در بعضی موارد دارای اشتباهات تاریخی است که در جای خود گفته خواهد شد اما بی تردید حاوی اطلاعات دقیقی است که ذهن خواننده را بر بسیاری از مطالب تاریخی مسلط میسازد.

تالیف کتاب بنا به اشاره و فرمان ملکشاه سلجوقی بوده است.در آغاز کتاب پس از سپاس خدای عزّ وجلّ و درود بر رسول او محمد « که بهترین پیغامبران است » سبب نهادن کتاب را چنین بازگو می کند:

چنین گوید ناسخ کتابهای خزانه که سبب نهادن این کتاب این بود که سلطان سعید ابوالفتح ملکشاه بن محمد، امین امیر المؤمنین انار الله برهانه در سال چهار

صد و هشتاد و چهار،چند کس را از بزرگان دبیران و دانایان فرمود که هر یک در معنی مملکت ما اندیشه کنید و بنگرید تا چیست که آن در عهد ما نه نیک است وبر درگاه و دیوان و بارگاه و مجلس ما شرط آن بجای آرند و بر ما چه پوشیده شده است ... پس هر کس را آنچ فراز آمد در این معنی بنوشتند و بر رای عالی عرض کردند و از آن هیچکس پسند نیفتاد الا از آن نظام‌الملک.

ظاهراً خود خواجه، کتاب را بصورت مدوّن در نیاورده و در سفری که همراه ملکشاه عازم بغداد بود یعنی در سال ٤٨٥ اجزای این کتاب را به نویسندهٔ کتابهای خاص پادشاه سپرد تا از سواد به بیاض آرد و او یعنی محمد مغربی پس از حادثه قتل خواجه آنرا منظم و مرتب کرد.

رساله‌های دیگری از جمله مکتوبی به نام وصایای نظام الملک یا دستور الوزاره و قانون الملک به خواجه نظام الملک نسبت داده‌اند.استاد فاضل مرحوم مجتبی مینوی در مجموعه کتابخانه نافذ پاشای استامبول بشماره ۳۲۸ وصیت نامه‌ای از خواجه نظام الملک یافته که سبک انشای آن شباهت فراوان به سیاست نامه دارد و چون خواجه در آن اشاره صریح دارد بر اینکه خود در حال صحت و سلامت عقل این عبارات را نوشته است بنا بر این در انتساب آن به نظام الملک تردیدی باقی نمیماند عین وصیت نامه توسط مرحوم مینوی عکس برداری شده و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است.

سبک کتاب

سبک کتاب سیاست نامه مخلوطی است از تاریخ بلعمی و تاریخ بیهقی،با بلعمی از آنجهت شبیه است که روان و ساده و موجزاست و با بیهقی از آنجهت که دارای لغات و اصطلاحات تازه و کنایات و استعارات و ارسال مثل و تشبیهات و تلمیحات فراوان است و نیز در بیان مطالب و بحث در جزئیات و روشنگری و تفحّص در اطراف مطالب و دقت در ادای توضیحات با بیهقی تقریبا همانند

می‌باشد اما بر خلاف بیهقی و استادش بونصر مشکان کمتر تحت تاثیر لغات و واژه‌های تازی قرار گرفته و جمله‌های مغلق و پیچیده و اطناب‌های ملال آور و کسل کننده که بیهقی اصرار در بکار بردن آنها دارد در کتاب سیاست نامه دیده نمی‌شود.

در رعایت قواعد دستوری سخت پایبند است؛مثلا در جمله‌ها جای فاعل و مفعول و فعل محفوظ است و پیوسته فاعل بر فعل مقدم و جمله‌ها حتما به فعل ختم میشوند. شاید رعایت اصول ادبی و دستوری در نوشته نظام الملک بیجهت نباشد و عمدةً سه هدف را بما می‌نمایاند؛اول تسلط خواجه به اصول ادب و عظمت دریای فضل و کمال وی ونیز دقت و بلند نظری و موشکافی او در نوشتن کتابی آراسته و منقّح و دوم بسبب ملاحظه پادشاه که کتاب به فرمان و اشاره او نوشته شده است و سوم توجه به آسان گرائی و روانی کلام بخاطر بکار گیری و آسان‌پذیری کتاب چرا که ضمن باز گوئی تاریخ پند نامه و دستور الملوک است.

مختصات دستوری

افعال ماضی ساده و استمراری مانند گذشته با آوردن حرف «ی» مجهول بکار میبرد ـ عادت سلطان محمود چنان بودی که از چند جنس لشکر داشتی چون ترک و خراسانی و عرب و هندی و دیلمی و غوری و در سفر هر شب از هر گروه معلوم کرده بودند که چند مرد به یتاق رفتندی و جایگاه هر گروهی بدیدار بودی و هر گروه از بیم یکدیگر نیارستندی جنبیدن تا روز ـ ص ۱۱۶.

افعال مکرر از یک جنس وجمله معطوف به یکدیگر که از خصایص نثر پهلوی و دری قدیم می‌باشد در این کتاب دیده می‌شود اما نه بفراوانی قدیم، سجع و موازنه و جمله مترادف جز بندرت در کتاب نمی‌بینیم.

مرحوم بهار معتقدند که (هر چند کتاب سیاست نامه موجز است و سلیس اما در ایجاز به پایه نثر بلعمی نمی‌رسد جهت آنهم معلوم است، چه آنکه کتاب را

برای استفاده پادشاه وقت نوشته و غرض روشن ساختن معانی و مجسم کردن موضوعات و زیبائی عبارات بوده است و ناگزیر می‌بایست که از ایجاز های مخل صرفنظر نماید)[۱].

با وجود این خواننده هیچوقت با اطناب و پرگوئی‌های بعد روبرو نمی‌شود بلکه گاهی ایجاز های لطیف بکار برده است که مایه اعجاب مترسلان و دانشمندان قرار می گیرد[۲].

۱-۷. سبک شناسی جلد دوم ص ۹٦

تاریخ برامکه

یا اخبار برامکه

از بهترین منشآت قرن چهارم و پنجم هجری است با بیانی شیوا و رسا و جملاتی بسیار ساده و روان.

مولف در مقدمه نامی از خود و سلطان معاصر خود نمی‌برد و تاریخ تألیف را نیز تعیین نمی کند و از همان آغاز و شروع کتاب به ذکر اخبار و حکایات مربوط به برامکه می‌پردازد. اما از استعمال لغات و ترکیب عبارات و سیاق جمله‌ها و نحوه کلام پیداست که از آثار و منشآت متقدمین است و مربوط به قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است آنچنانکه مصحح فاضل و بزرگوار کتاب مرحوم میرزاعبدالعظیم خان قریب فرموده‌اند راجع به تاریخ برامکه از قرن چهارم تا اوایل قرن پنجم، سه نویسنده اقدام به نوشتن کرده‌اند و سه کتاب را به زبان فارسی ترجمه و تألیف نموده‌اند:

۱ـ محمد بن حسین بن عمر هروی که ظاهرا مولف همین کتاب مورد بحث ماست و تاریخ زندگی وی معلوم نیست و مطابق ادعای صاحب اکرم الناس، نخستین کسی است که تاریخ برامکه را از عربی به فارسی ترجمه کرده و شاید در

زمان سامانیان بدین کار اقدام کرده باشد.

۲ـ ابومحمد عبدالله‌بن محمد لابری که در زمان سلطان محمود غزنوی به ترجمه تاریخ برامکه عربی پرداخته است و ضیاء برنی در کتاب اکرم الناس از آن کتاب بعضی مطالب را نقل کرده است که در کتاب حاضر موجود نیست.

۳ـ کتابی است که صاحب مجمل التواریخ و القصص در کتاب خود و بتالیف خود یاد می کند که ظاهرا غیر از کتاب تاریخ برامکه حسین بن عمر هروی است.

نثر کتاب

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد الله رب العالمین والصلوه علی خیر خلقه محمدٍ و آله الطاهرین، روایت کرد ابوالقاسم بن غسّان، گردآوردنده اخبار آل برمک، گفت برمک مردی بود از فرزندان وزرای ملوک اکاسره، مردی بزرگوار بود و از آداب تازی و پارسی بهره داشت و اتفاق چنان افتاد که روزی سلیمان بن عبدالملک بار داده بود و همه بزرگان دولت و ندیمان حضرت در خدمت مرتّب بودند، بر زبان او چنان رفت که ملک من از ملک سلیمان بن داود علیهماالسلام اگر بیشتر نیست کمتر نیست، الا آنک باد و دیو و پری و وحوش و طیور در فرمان او بود ومرا نیست، اما آن گنج و خزینه و تجمل پادشاهی و تصرف ولایت و خدم و حشم و لشکر و فرمانروائی که امروز مراست در همه جهان سر است و یا پیش از من کرا بود و چه در می باید در پادشاهی من که ندارم، یکی از بزرگان او گفت بهترین چیزی که در مملکت در، باید و پادشاهان داشته‌اند مَلِک ندارد. گفت آن چه چیز است که دیگران داشته‌اند و من ندارم گفت آن وزیری که در خور تو باشد نداری، گفت چگونه؟ گفت تو پادشاهی و پادشاه زاده و ترا وزیری باید وزیر و وزیر زاده و مبارک نفس، گفت در همه جهان وزیری بدین صفت که یاد کردی

بدست آید؟ گفت آید، گفت به کجا؟ گفت به بلخ، گفت این چه کس است؟ گفت این برمک است و پدران او تا اردشیر بابکان وزیر و وزیرزاده بوده‌اند و نو ـ بهار بلخ که آتشکده قایم است بر ایشان وقف است چون اسلام آشکار شد و دولت از خانه ملکان عجم برفت پدران او به بلخ مقام کردند و همانجا بماندند و وزارت ایشان را موروث است چون این سخن بشنید دل در آن بست که برمک را از بلخ بیاورد و وزارت خویش بدو دهد، اندیشید که مگر هنوز گبر باشد پس بر رسید مسلمان زاده بود، شاد شد و نامه فرمود نوشتن به والی بلخ تا برمک رابه دمشق فرستد ص۳.

و پس از آن ماجرای آمدن برمک از بلخ به دمشق[۱] با شیرینی و سادگی بیان داشته است.نثر کتاب بسیار ساده، مجمل و عبارات آن کوتاه و رسا و بدون تکلف و تصنع است که روانی و شیوائی نثر قرن چهارم و اوائل قرن پنجم را به یاد می آورد.

روش کتاب

کتاب تاریخ برامکه، ترجمه‌ای است از اخبار برامکه تألیف ابوالقاسم غسّان از زبان عربی به فارسی که مترجم در همه جای کتاب و در همه حکایات نام او را عیناً نقل کرده است (چنین گوید ابوالقاسم بن غسان که از پدر خود شنیدم که میان یحیی و میان عبدالله بن مالک خزاعی تحاسد بودی) ص ۱٤ (حکایت کرد ابوالقاسم از یحیی اکثم که وی گفت از ابرون شنیدم از پس آنکه برامکه را آن حالها بیفتاده بود) ص ۱۹ (روایت کرد ابوالقاسم از ابراهیم بن مهدی که گفت، روایت کرد ابوالقاسم از اسحق بن حفصویه که گفت، روایت کرد ابوالقاسم از ابراهیم بن مهدی که گفت،الخ همانگونه که مذکور افتاد نثر ساده و روان است و کتاب بلحاظ تاریخی قابل توجه است هرچند که بسیار مختصروناقص است، مصحّح دانشمند کتاب مرحوم عبدالعظیم قریب مقدمه‌ای استادانه و فاضلانه بر آن

افزوده اند که با این مقدمه مفصل و محققانه اختصار و نواقص تاریخی کتاب بر طرف می گردد.

فصل چهارم

قرن ششم

نثر در قرن ششم به کمال رسید و همانگونه که بیان شد ظهور نثر در قرن چهارم است، بلوغ آن در قرن پنجم و کمالش در قرن ششم.

تکامل سبک و تناسب جملات و رسائی سخن در این قرن قابل ملاحظه و تامل است. در قرن ششم، هم نثر مرسل و ساده و هم نثر متکلّف و مصنوع رو به کمال رفتند. از مختصات این دوره توجه به تالیف کتب فارسی در زمینه‌های گوناگون علمی و ادبی است . نفوذ تصوف و پیدایش و رواج نثر صوفیانه در این دوره جای تامل دارد.

در قرن ششم نثر بتدریج از حالت سادگی و روانی قرن پنجم خارج شد و راه تکلّف و تصنّع را در پیش گرفت.سبب اصلی این موضوع، رواج ادبیات عربی در ایران است، از سوی دیگر توسعه دایره مطالب در نثر موجد سبک گردید. نویسندگان این دوره به اطناب و زیاده گوئی و توصیف و تمثیلات فراوان توجه کردند و کم کم از ایجاز و ساده پردازی روی بر تافتند. مهمترین سبک در این عهد سبک نثر مصنوع است که توسط نویسندگان و مترسلان معروف پارسی زبان،

بیشتر به تقلید از نثر عربی بوجود آمد و به سرعت رواج یافت.

نثر مصنوع نه در پایان قرن پنجم بلکه از اوایل قرن ششم آغاز حیات نمود و بتدریج در بین مترسلان متداول گردید و نخستین اثر مصنوع پارسی در نیمه اول قرن ششم پیدا شد و آن کتاب کلیله و دمنه ابوالمعالی نصر الله بن محمد منشی است.

منظور از سبک مصنوع در نثر روشی است که در ایراد صنایع مختلف لفظی و آرایشهای معنوی و اطاله کلام از راه توصیف و تمثیل و غیر آن بنا شده باشد. حسن این روش در آنست که نویسنده مجال و میدان اظهار مهارت و هنر نمائی دارد و اشکال آن در آنست که نویسنده خود را ملزم میداند که گاه مطلب عادی و ساده ای را در لفافه بیان کند و هاله‌ای از ابهام و پیچیدگی بدور سخن خود بکشد و عبارات ساده را در پوششی از کنایات و استعارات و امثال بپوشاند و بدین ترتیب از اصل موضوع دور شود و سخن را به اطناب کشاند و برای هنرنمائی و آرایش سخن دست توسل به دامن لغات و عبارات و ترکیبات عربی بزند.

چنانکه اشاره شد در قرن ششم نثر به دو گونه در عالم هنر شکل گرفت و کمال یافت.اول نثر مرسل و ساده که همان دنباله نثر قرن چهارم و پنجم بوده و بیشتر در کتب علمی و مقات صوفیه و قصص و روایات و داستان و تاریخ بکار می‌رفته و در آن از اطنابهای ملال آور و لغات و ترکیبات مشکل و فراوانی واژه های عربی خبری نیست یا اگر ازین مقولات سطوری رفته باشد از حد معینی تجاوز نمی کند نوع دوم سبک تازه و جدیدی بوده است که نزدیک به دویست و پنجاه سال در ایران رواج داشته و هنرمندان و نویسندگان بزرگ و والائی در این هنر ظهور کرده‌اند و آن همان نثر مصنوع و متکلّف است. از مختصات این سبک آنست که استعمال لغات عربی و مفردات و مرکبات این زبان در آن بسیار رایج بوده، احادیث و آیات و اخبار نیز در آن به فراوانی دیده می‌شود. دیگر اینکه در این سبک آوردن سجع و رعایت اطناب و تضمین آیات و احادیث و حتی آوردن اشعار فارسی و عربی و بکار بردن صنایع بدیعی لفظی و معنوی و توجه به امثله و

حکایات بسیار دیده می‌شود.

در این قرن بزرگترین آثار مصنوع فارسی پدید آمد که مهمترین آنها مقامات حمیدی نوشتهٔ قاضی حمیدالدین عمر بن محمود بلخی است.این کتاب که خارج از محدوده بحث ما است به تقلید از بدیع الزمان همدانی و حریری و علامه جارالله زمخشری که بزبان عربی در روش مقامه نویسی تألیفاتی کرده بودند نوشته شده است و بدین ترتیب نثر مسجّع و مقفّیٰ که پر از مترادفات و مرکبات است با ظهور کتاب مقامات حمیدی در ایران بنیان گذاشته شد (حکایت کرد مرا دوستی که در خطرهای شاقّ با من شفیق بود و در سفرهای عراق با من رفیق، بحکم آمیزش تربت و آویزش غربت با من قرابتی داشت، سببی نه نسبی و نسبتی داشت فضلی و ادبی، نه عرقی و عصبی. شعر

اخوک الذی واساک فی البؤس والرّخا و الاّ فلا ترکن الی ذلک الاخا

گفت وقتی از اوقات که دوره ایام صبا چون نسیم صبا خوش نفس بود و عهد جوانی چون قدح زندگانی بی خس، من از راه مهر با یاری پیوندی داشتم و از سلسله عشق بر دل بندی. بیت

بر دست وقدم صبر، غل و بندی داشت دل با یاری بعشق پیوندی داشت

بحکم آنکه سیاحت این بیداء ندانسته بودم و سباحت این دریا نیاموخته گاه در حدایق وصل نوائی میزدم و گاه در مضایق هجر دست و پائی که تن در کوشش کار با کشش یار خو نکرده بود و حمالی مثقله عشق نمی‌توانست و کیّالی خرمن صبر نمیدانست ناگاه عشق دامنگیر و گریبانگیر شد دل اسیر گشت و نقطه جان هدف تیر تقدیر شد)[۱]

نثر مسجّع در قرن هشتم با ظهور سعدی به کمال و آراستگی رسید.

آثار منثور قرن ششم را نیز باید دو گونه دسته بندی نمود دسته اول که بروش ساده و مرسل نوشته شده‌اند و مهمترین آنها عبارتند از اسرارالتوحید محمد بن منور، تذکرة الاولیاء عطار، تفسیر ابوالفتوح رازی، جوامع الحکایات

---

۱. مقامات حمیدی چاپ ابرقوئی ص ۱۱۷ ـ ۱۱۸.

عبدالجلیل قزوینی، تاریخ بیهق ابوالحسن بیهقی، مجمل التواریخ والقصص ترجمهٔ تاریخ سیستان و تألیفات و مقامات مشایخ تصوف مانند نجم الدین کبری، مجدالدین بغدادی، احمد جام سهروردی و عبدالقادر گیلانی.

دسته دیگر آثاری است که در آنها صنایع لفظی یا معنوی بکار رفته و به نثر مصنوع یا نثر مکلف یا نثر فنی معروف است. مهمترین کتب نوشته شده در این روش عبارتند از کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله، چهار مقاله نظامی عروضی، مقامات حمیدی، روضة العقول غازی ملطیوی، عتبة الکتبه منتجب الدین بدیع جوینی، التوسّل الی الترسّل بهاءالدین بغدادی، لباب الالباب عوفی، عقد العلی للموقف الاعلی احمد بن حامد کرمانی، تاریخ طبرستان بهاءالدین بن اسفندیار، نفثة المصدور زیدری، تاج المآثر حسن نظامی و منشآت و مؤلفات رشید و طواط مانند حدائق السحر و خلاصه راحة الصدور راوندی در تاریخ سلجوقیان تالیف ابوبکر محمد راوندی.

امّا کتب منثور تاریخی که نثر آنها مورد مداقه و تحلیل ما است عبارتند از:

۱ـ نثر مرسل تاریخ بیهق، مجمل التواریخ و القصص تاریخ بخارا و سلجوقنامه .

۲ـ نثر مصنوع.

عقدالعلی للموقف الا علی و راحة الصدور راوندی.

نکته‌ای که قابل توجه است اینست که در قرن ششم و بعد از آن سه شرط مهم نویسندگی را رعایت می کرده‌اند، (نخست اینکه در انتخاب کلمات فارسی یا عربی شرط فصاحت را نگاه می‌داشته‌اند و در ترکیب جمله‌ها تا می‌توانسته‌اند الفاظ صحیح و سلیس و لغات ساده و نزدیک بهم بکار می‌برده‌اند. دوم اینکه در عبارت پردازی علاوه بر پیروی از اصول فصاحت و بلاغت طرز و اسلوب مخصوص به فارسی را از دست نداده و در تقدیم و تاخیر کلمات و فصل و وصل

جمله‌ها از حدود نحو فارسی(نحوی که قواعد آن از محاوره طبقات متوسط گرفته می‌شود) تجاوز ننموده‌اند ، سوم اینکه برای هر نوع از معانی، شرط راستی و درستی را منظور داشته و تخلف از حق و صواب را جایز نشمرده و فی‌المثل در نوشتن منقول (احادیث و اخبار تاریخی و امثال آن)، امانت در روایت و در بیان معقول (اقسام فلسفه نظری و عملی و فروع هر قسم) مطابقت با عقیده و واقع و در ایراد معانی شعری، حسن تاثیر را شرط اعظم دانسته و در رعایت آن کوشیده‌اند و نظر بدین سه مرتبت و مزیت یا امتیاز است که مورخین ادبیات ایران، قرن چهارم تا هفتم هجری را دوره رشد و نمو فارسی می‌خوانند و از نویسندگان قرن هشتم به بعد کسانی را به حسن تالیف و انشا می‌ستایند که در شیوه کتابت پیرو مولفین و مترسّلین این دوره بوده‌اند)، (احمد بهمنیار، مقدمه تاریخ بیهق ص الف ـ ب) . با این سخن طرز کتابت مورخین و مولفین قرن ششم به بعد بر ما آشکار می گردد که نویسنده می کوشیده تا اوّل از جادهٔ فصاحت و بلاغت که رکن اصلی کار نویسنده است منحرف نگشته، کلمات را در عین جزالت، فصیح و سلیس ادا نماید و نیز در انتخاب واژه های پارسی و تازی کمال دقت را بعمل آورد تا خواننده را در سنگلاخ نیندازد و نهایت اینکه شرایط راستی و امانت را که لازم و واجب است در کار نویسندگی رعایت گردد، مورد دقت قرار می‌داده‌اند اما با همه این احوال و این تعاریف نمی‌توانیم بطور کلی نثر ایّن دوره‌ها را کاملا بدون عیب و بدون دشواری بدانیم،زیرا با تمام کوششی که نویسنده در جهت ساده بودن سخنش به کار می‌برده باز هم در پاره‌ای موارد به مشکلات و پیچیدگی‌هائی بر می‌خوریم و به لغات و واژه‌های سختی برخورد می کنیم که قابل اغماض و گذشت نخواهد بود و ما این موارد را ضمن بررسی متون، بدست خواهیم داد .

تاریخ بیهق

این کتاب در اوایل نیمه دوم قرن ششم که بقول صاحبنظران دوره شکوفائی و کمال نثر فارسی است تالیف گردیده است.

مولف این کتاب ابوالحسن، علی بن زید معروف به ابن فندق می‌باشد که در قرن ششم هجری می‌زیسته و از دانشمندان نامی آن قرن بوده است.ابن فندق کتابهای بسیاری را به فارسی و عربی تالیف کرده لیکن بیشتر مؤلّفات او از بین رفته و تنها اسامی و عناوین آنها در بعضی از کتب مضبوط و محفوظند.از مولفات معروف فارسی او یکی جوامع الاحکام در فن نجوم است که موجود می‌باشد و یکی همین کتاب تاریخ بیهق است.

سبک نثر کتاب

نثر تاریخ بیهق ساده و روان است و گرچه دارای انشائی متوسط و نسبةً ضعیف است اما دارای محسّنات لفظی و معنوی فراوان میباشد که خاص مولفان و مورخان قرن چهارم تا هفتم هجری است. مختصات انشائی کتاب در آن است که مولف کلیه سالهای وقایع را به عربی نوشته و در ذکر انساب و اشخاص و طوایف غالبا برای اختصار با احتراز از تکرار به عبارات عربی متوسل شده و از بهم

آمیختن جمله‌های فارسی و عربی نثری ملمع بوجود آورده است لکن سایر مطالب را به فارسی یکدست نوشته است.

سبک تحریر او در این قسمت پسندیده و در تاریخ نویسی قابل پیروی و تقلید است.

(در مطالعه تاریخ بیهق گذشته از آشنا شدن به نوعی از نثر صحیح و فصیح فارسی به بسیاری از نکات تاریخی و وقایع جزئی که در تواریخ عام کمتر ذکر می‌شود بر می‌خوریم و عده‌ای از رجال علم و ادب و سیاست را که در کتب دیگر نامی از آنها برده نشده است در این کتاب نام برده شده است و این امتیاز بزرگی برای کتاب تاریخ بیهق است)[۱] .

بیهق نام قدیم ناحیه سبزوار است در خراسان که از آنجا علما و فقها و مورخان و صاحبان تراجم برخاسته‌اند که نام آنها در کتب تواریخ و معاجم و تذکره ها ضبط است از آن جمله ابوبکر احمد بن حسین بیهقی از اشهر مشاهیر علمای اهل سنت، صاحب سنن و کتاب دلایل النّبوه است. دیگر ابوالفضل محمد بن الحسین بیهقی دبیر غزنویان و مورخ مشهور صاحب تاریخ مسعودی معروف به تاریخ بیهقی است که ذکرش گذشت و نیز ابوالحسن علی بن زید البیهقی مولف همین کتاب تاریخ بیهق حاضر است.

مرحوم قزوینی در مقدمه تاریخ بیهق فرموده است: تاریخ بیهق حاضر تالیف یکی از علمای قرن ششم ابوالحسن علی بن ابی‌القاسم زید بن محمد بن الحسین البیهقی است. وی در حدود سنه چهار صدو نود متولد شد و در سنه پانصد و شصت و پنج وفات یافته و معاصر عبدالکریم شهرستانی صاحب ملل و نحل متوفی بسال ۵۴۸ و نیز سید اسماعیل جرجانی صاحب ذخیره خوارزمشاهی متوفی بسال ۵۳۱ و عده‌ای دیگر از این طبقات بوده است و نیز در کودکی، زمان عمر خیام را

---

۱. تاریخ بیهق مقدمه ص ٦ .

دریافته و به مجلس او حاضر شده است.

ابن فندق تاریخ بیهق را به تصریح خود در سنه پانصد و شصت و سه در زمان سلطنت موید آی‌ابه از غلامان سنجر که بلافاصله پس از وفات سنجر بر خراسان مسلط شد تالیف نموده است. کتب نفیس دیگر بزبان فارسی و عربی تالیف کرده که جز تاریخ بیهق و تتمه صوان الحکمه بوده‌اند و نیز کتابی در علم انساب داشته به نام لباب الانساب که در مدرسه عالی سپهسالار ضبط بوده است و کتابی دیگر به نام نهایة الانساب.[۱]

مرحوم قزوینی میگویند: از جمله آثار معروف مولف تاریخ بیهق ذیلی بوده است که بر تاریخ یمینی موسوم به مشارب التجارب و غوارب الغرایب نوشته و مشتمل بر وقایع تاریخی ایران در مدت صد و پنجاه سال از همانجا که تاریخ یمینی ختم می‌شود یعنی سال ٤١٠ الی ٥٦٠ هجری می‌باشد . این کتاب، تاریخ تمام دوره غزنوی و تمام دوره سلجوقی و نیمه اول دوره خوارزمشاهی بوده که متاسفانه از بین رفته است و یاقوت در معجم الادبا مکرر از این کتاب نقل کرده و ابن اثیر در تاریخ کامل و ابن ابی اصیبعه در طبقات الاطبا و عطاملک جوینی در تاریخ جهانگشا هر کدام فقراتی از این کتاب را نقل کرده‌اند و از آنجا معلوم می‌شود که این کتاب تا اواسط قرن هشتم موجود بوده است- کتابهای دیگری که به ابن فندق نسبت می‌دهند و پاره‌ای از آنها از بین رفته‌اند عبارتند از غررامثال و درر الاقوال در دو جلد در مثال عرب و حاجی خلیفه در کشف‌الظنون جلد دوم صفحه ۱۵۳ از این کتاب نام برده است، دیگر کتاب ذیلی بر تتمه صوان الحکمه است که خوشبختانه پنج نسخه از این کتاب، یکی در کتابخانه آستان قدس، دو تا در استامبول، یکی در برلین و دیگری که مختصری از اصل است در لیدن از بلاد هلاند می‌باشند .

---

۱. قزوینی - مقدمه کتاب ص بد

نثر کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خدایرا که دلایل واضحه و براهین راجحه بر عزت و وحدانیت او امانت گواهی به حق و صدق می گزارند و شناسندگان او به مفاتیح عرفان ابواب الباب گشاده می گردانند و شایم (از دور نگرنده به بیرق) بوارق لطایف او از اظلال نیل آمال محروم نگردد و طیران به جناح هزّت و عزّت ایمان در آنان حسن اتفاق پرواز آرد، عارفان در طلب غایات رضوان او طراق جد و اجتهاد مسلوک می دارند و کسانیرا که نفحات کرم او را تعرض رسانند هر ساعت بل که هر لحظت هاتف لطایف او ندای بشارات می شنوند و عیون سر مکنون و ابصار بصایر ایشان را به برود هدایت و کمال توفیق روشن می گرداند، مقاور لسان و مقالد بیان بغایت استبراق درر و شکر از اصداف لطایف او نرسد، و صلوات و تحیات بسیار به حضرت سید الاولین و الاخرین محمد المصطفی باد که ساعد سعادت کبری به اساور مفاخر متابعت شریعت او آراسته است و اقلام از تقریر و اوهام از توهّم و تصویر غایات فضایل وی عاجز و بنهایت آن نمی رسد.

فصل

تواریخ، خزاین اسرار امور است و در آن عبر و مواعظ و نصایح و نقد آن بر سکّه تقدیر الهی مطبوع بود و مردم را از حدّت مضارب و نوائب نگاه دارد و شهود آن عدول باشند و از جرح مصون، دلایل و امارات آن از شهد شیرین تر و از شهاب روشن تر، مدار افلاک آن بر قطب نقل بود قال رسول الله صلی الله علیه، العلم علمان، علم الادیان و علم الابدان و قومی گویند که این اثرات و علم تواریخ مرکب است از علم ادیان و علم ابدان، اما آنچه تعلق به دین دارد شناختن ابتدای خلقت آدم علیه السلام و اخبار گذشتگان از انبیا و رسل و ملوک و خلفا و آنچه اندر کتب انبیا است علیهم السلام و احوال ائمه و مقدمان دین، هر یکی از ایشان و

تفاصیل ملل و نحل و مذاهب، و واضع هر یکی و آنچه رفته است در عهد رسول علیه السلام از مخالفان و موافقان و معجزات انبیا علیهم السلام و امثال اینها و آنچه تعلق به مصالح ابدان دارد آنست که هیچ واقعه نباشد از خیر و شر،که سانح گردد که نه در عهد گذشته مثل آن یا نزدیک بدان واقعه بوده باشد چنانکه اطبا از بیماری‌های گذشتگان که افتاده باشد و اطبای بزرگ آنرا علاج کرده دستور سازند و بدان اقتدا کنند و آنرا امام دارند «از متن کتاب».

آنگاه ابن فندق پنج فایده را برای علم تاریخ بیان می کند.

سبک تحریر کتاب

سبک کتاب میانه ایست از تحریر قرن پنجم و ششم هجری یعنی از طرفی فتور ادبی و تاثیر تغییر سبک در او پیدا آمده و از طرف دیگر هنوز بعادت دیرینه سادگی و ایجاز و پختگی و سنجیدگی فارسی قدیم را از دست نداده است و ممزوجی از سبک قدیم و سبک جدید است و از هر دو سبک نمونه‌های زیادی در آن می‌توان بدست آورد و بیشتر از چهار مقاله که یازده سال پیش از این کتاب تالیف شده است لغت عربی دارد و نیز در ایراد شواهد شعری از تازی و پارسی و تمثیل‌ها و استدلالات عربی‌از چهار مقاله به شیوه تازه نزدیکتر است؛چنانکه گاهی عبارات تازی از خود باقتضای مقام می آورد و در ساختن عبارات تازی چنانکه در تاریخ بیهقی دیدیم سعی دارد(سبک شناسی ج ۲ ص۳٦٦).توضیح مرحوم بهار استدلال ما را که کتاب دارای سبکی ساده اما مخلوطی از واژه‌های عربی است تایید مینماید. کتاب تاریخ بیهقی کتابی است ساده و روان و از استحکام ویژه‌ای برخوردار است.لکن علاوه بر لغات ساده فارسی به لغات مشکل و نامانوس نیز بر می‌خوریم.اشعار عربی در کتاب به فراوانی دیده می‌شود و همچنین اشعار فارسی بدون ذکر نام سراینده اشعار. عناوین کتاب همه بزبان تازی است و نیز همه تاریخ‌ها را به عربی نوشته است.

مختصّات دستوری و تحریری

بای زائد بر سر اسم مانند بحاصل آمد، بترک گفت، بارزانی داشت(وقتی ناگاه داعیه‌ای پدید آمد که در احیای علوم بمقدار توانش سعیی اختیار کرده آید و تجدید هر فنی را بارزانی داشته و جهد المقل غیر قلیل) ص۳. با بمعنی به (گفت مصلحت است باز گشتن و، با دَر نیشابور رفت تا عرب از سرما هلاک نشوند پس با در نیشابور رفت و شارستان و قهندز بستد) ص۲۶.

باز آنکه بجای با آنکه (و تاریخ دانستن باز آنکه فایده بزرگ دارد سهل المتناول باشد و در استفادت از آن زیادت کلفت و مشقتی نباشد) ص۱۰.

تکرار کلمه زیرا که (زیرا که معول دیگر علوم بر حفظ و فهم باشد) ص۱. (زیرا که بزرگان گذشتگان و متقدّمان مصالح خاص خویش نگاه داشته‌اند در وقایعی که ایشان را افتاده باشد) ص۱۳.

باء تاکید بر سر فعل منفی بنماندند- بنگذارد ص۹ - ۲۲ - ۸۹.

علامت جمع فارسی در کلمات عربی مثل مقدمان، مخالفان، موافقان، متاخران، متقدّمان، متابعان و نیز جمع‌های مکسر عربی در کتاب فراوان است.

فعل مفرد برای جمع ذوی‌العقول (نبینی که اگر کاری بزرگ افتد مردم بیقرار شود تا آن خبر بشنود و بشنواند).

تقدم صفت بر سر موصوف و مطابقه در جمع (زیرا که بزرگان گذشتگان و متقدمان، مصالح خویش نگاه داشته‌اند در وقایعی که ایشان را افتاده باشد) ص۱۳.

(و معدودات انفاس و محدودات حواس در این باب صرف کند و خواهد که مختلفات انواع اخبار و موتلفات اجناس آثار را بسط کنند) ص۹.

تحریر ساده این کتاب گهگاه به عبارات ابوالفضل بیهقی شبیه است وبدون شک نویسنده به کتاب تاریخ بیهقی انس و علاقه داشته است وفصلی هم از آن کتاب نقل کرده و شرح حالی هم از بیهقی آورده است در این کتاب همچنین

فعلهای وصفی، حذف فعل بقرینه، مطابقه صفت با موصوف، داشتن موازنه و مترادفات و اسجاع و آوردن تشبیه و کنایه و استعاره و شواهد شعری عربی و فارسی و همچنین آوردن عبارات عربی بدون اینکه ضرورت داشته باشد بسیار معمول است.

واژه هائی از قبیل توانش بجای توانستن و لغت داش گرمابه بمعنی آتشخانه نانوائی و تون حمام (چنین آورده اند که پادشاهی غافل بود روزی می گذشت با وزیری عاقل عالم، مردی را دید کریه المنظر، جامه از خرقهٔ مزبله بر هم پیوسته و موی و ناخن ناچیده و در داش گرمابه بر خاکستر نشسته و پیرزنی در مقابل او نجاست می‌سوخت و از گاورس طعامی ساخته بکار میبرد و این مرد بیتی بغنای ناموزون می گفت و جمال این زن و نعت وی می کردو می گفت خوشتر از این کرا دست دهد) ص ۲۸۸.

زمینج بجای زمین (و زمینج بلغت پارسی زمین بر دهنده را گویند یعنی مزرعه غله را) ص ۳۶.

از مختصات دیگر این کتاب آوردن سجع است اما مرحوم بهار معتقدند که (بعید نیست برای ساختن مسجّع ها در کتاب دست برده باشند) همچنین اشعاری سست از خود ساخته و من باب شاهد در کتاب آورده است اما آوردن تشبیهات لطیف و کنایات و استعارات زیبا محققاً از خود مولف است.اطناب نیز در عین روانی و سادگی در کتاب فراوان است.

ارزش تاریخی

کتاب تاریخ بیهق از لحاظ تاریخی بسیار با ارزش و قابل توجه است.کتاب در ذکر ناحیت بیهق (سبزوار) است. در آغاز پس از ذکر خداوند و رسول او و نیز ذکر فوائد تاریخ، ذکر ولایت دهارد، ذکر ولایت زنگبار سودان، یمن ، هند ، چین، اسکندریه، مصر ، سند ، ترکستان بربر ، افریقیه، اردن، شام عرب و تهامه،

عراق، اهواز، پارس، کرمان، عمّان، جیلان، دیلمان، شروان، طبرستان، مازندران، قومس، ولایت قوهستان، کابل، بُست، غور و غرشه، سجستان و نیمروز، خوارزم، خراسان، بلغرسقسن، فرغانه، ماوراء النهر، ثغور روم، ارمن، گرج، روم، بلور، آذربایجان، خزر و دار الملک جهودان، ولایت روس و آلان، ولایت صقلاب، طخارستان، قشمیر، ولایت بلاد الثلج، ولایت سغد، ولایت صنعانیان، ولایت قبا. این پنجاه ولایت معتبر است، هر ولایتی را نواحی بسیار است و هر ناحیتی را ارباع بسیار بود والله تعالی اعلم (ص ۱۷ ـ ۱۸ ـ ۱۹) پس از ذکر ولایات در اعداد تواریخ مشهور سخن دارد که (اول کسی که در اسلام در مغازی و تواریخ تصنیف ساخت محمد بن اسحاق بن یسار بود و او از جمله تابعین بود و صدوق و امین) ص۱۹.

بعد ذکر تواریخ شهرها و ولایات و مصنّفان آنها است که با تاریخ بغداد شروع می‌شود و پس از این تعاریف باب فی فضایل بیهق است که تاریخی جامع و کامل را از بیهق بدست می‌دهد و در این باب تمام حوادث و وقایع و طوایف را گزارش کرده است از جمله، ذکر صحابه‌ای که در بیهق مرده‌اند، ذکر فتح بیهق، ذکر هوای بیهق، و تا پایان این باب در باره تراجم احوال بزرگان بیهق است.بعد سخن از تاریخ ملوک طاهریان دارد و صفاریان و سامانیان، محمودیان، سلجوقیان، خاندان نظام الملک، مهلبیان، حاکمیان، بیهقیون، اولاد ابی نعیم مختار، داریان، میکالیان، مستوفیان، عزیزیان، عنبریان، حاتمیان، سالاریان، عماریان، شدادیان، انماطیان، محمیان، اولاد الترک، خاندان زکی، قاضیان، بزازان، دلقندیان، زیادیان و سایر سلسله‌هائی که پاره‌ای در بیهق بوده و پاره‌ای دیگر در سایر بلاد.

ابن فندق در این کتاب تا آنجا که توانسته رسم امانت را بجای آورده و نیز برای شیرین‌تر ساختن تاریخ، آنرا با حکایات زیبا آمیخته و در پایان کتاب گفته است: مصنف این کتاب گوید که بقایای افاضل روزگار شکسته دل و کند زبانند و

پیران علما در میان جوانان چون خرقه کهنه است بر جامه نو دوخته و میوه خشک در میان میوه تر نهاده، و مثل علما و سلاطین چون مثل باران و نبات بود اگر نبات از باران نیسانی مدد یابد نما پذیرد و اگر محروم مانند، پژمرده گردد و از این گفته‌اند که الدین بالملک یقوی (ص ۲۸۶).

و در آخرین قسمت کتاب می گوید: تمام شد این کتاب تاریخ بیهق بحول الله تعالی و قوّته وفانّه لاحول‌ولاقوّة الّاباالله و آنچه مقدار وسع و امکان و طاقت بشریت و استعداد این مصنّف بود در این باب مبذول داشته آمد، حق تعالی این گذشتگان را از رحمت و مغفرت خویش نصیب کامل و حظ وافر به ارزانی دارد و ماندگان بر قاعده شریعت و سنّت ثبات قدم روزی کناد بحق النبی و آله و اصحابه و عترته الاخیار الابرار و فرغ المصنّف رَحِمَهَ الله من نسخ هذا الکتاب فی الرابع من شوال سنه ثلاث و ستین و خمسمائه بقریه ششتمد. و فرغ من تحریر هذا النسخه، العبد الضعیف المحتاج الی رحمة ربه و شفاعة جده کمال الد.... بن شا... ال... طاهر... و الحمد لله رب العالمین فی غره الشهر جمادی الاخره سنه خمس و ثلاثین و ثلاثمائه. (ص ۲۹۲) که جملات اخیر از محرّر کتاب است و قسمت‌های نقطه چین، از اصل متن محو شده است.

کتاب تاریخ بیهق با تصحیح مرحوم احمد بهمنیار و مقدمه مرحوم علامه محمد قزوینی با سرمایه کتابفروشی فروغی در چاپخانه اسلامیه به چاپ رسیده است.

مجمل التواریخ و القصص

کتاب مجمل التواریخ و القصص یکی دیگر از کتب معتبر این عصر است ، که در سال ۵۲۰ هجری قمری تالیف گردیده و مولف آن ، برای ما مجهول می‌باشد. گویا مؤلف از مردم همدان بوده که در خدمت امرای سلجوقی بشغل کتابت و ندیمی روزگار را می گذرانده است.بقول مرحوم بهار این کتاب از دو نظر باید از سیاستنامه و قابوسنامه [۱] تازه‌تر باشد،زیرا اولاً بعد از آن دو کتاب تالیف یافته دیگر آنکه مولف وی از مردم عراق بوده و مردم عراق زیادتر از مردم خراسان تحت نفوذ ادبیات عرب واقع بوده و به تکلفات لفظی و ایراد جمله مترادفه و متعاطفه و بکار بستن موازنه و سجع آشنا شده‌اند. اما بخلاف این سخن دیده میشود که مجمل التواریخ و القصص به همان جزالت و سادگی و ایجاز متقدمان خراسان نوشته شده است و از تاثیر صنایع رایج قرن پنجم و ششم بر کنار مانده و این معنی را به دو سبب باید مربوط دانست نخست آنکه مولف با کتب پارسی قدیم همچون ترجمه بلعمی و کتاب ابوالموید و کتب دیگر که ذکر آنها خواهیم نمود و خود از آنها در کتاب یاد میکند آشنا بوده و از آن کتابها بهره می‌برده است.دو دیگر که این کتاب بعلّت قلّت اشتهار در ازمنه گذشته کمتر دست خورده و کمتر

---

۱. قابوسنامه اثر عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر مؤلف بسال ۴۷۵ ه ق است.

مورد دستبرد کاتبان و محرران بعد قرار گرفته بهمین سبب است که در این کتاب سبک و شیوه بلعمی زیاد تر دیده میشود تا فی‌المثل سبک سیاستنامه و قابوسنامه. بنابر این در پاره‌ای موارد الفاظی که حتی در قرن پنجم تغییر شکل یافته و کمتر مورد استعمال قرن ششم بوده، در این کتاب به همان شیوه گذشته دیده می‌شود. بر عکس، پاره‌ای از الفاظ و واژه‌هائی که مربوط به قرن گذشته بوده و در قرن ششم نیز مورد استعمال داشته در این کتاب بکار نرفته‌اند. برای مثال چند نمونه‌ای از اینگونه الفاظ را می آوریم:

بای تاکید ـ بای تاکید که در تاریخ بلعمی و تاریخ سیستان بفراوانی دیده می‌شود در این کتاب کمتر مورد استفاده قرار گرفته و بسیار نادر است و فقط بر سر افعال نفی و نهی در چند مورد آورده است.

اندر بجای درـ این لفظ تقریبا در همه جای کتاب آمده است.

(و چنان بود که خداوندان علت را اندر دمیدن او شفا آمد و از گِل مرغی بکرد و از باد نفس عیسی جان بتن اندر آمدش ص ۲۱۷.) و لفظ اندر گرچه در این قرن کمتر استعمال می‌شده اما در مجمل التواریخ به بسیاری و بگونه‌های مختلف دیده می‌شود (تا بتوسط فرشته عصا به موسی رسید وبا خواسته بسیار و زن و فرزند سوی مصر آمد و اندر آن راه به شب اندر ص ۱۹۹.) کلمات بر، مر، فرا، فرو، فراز و نظایر اینها که در کتب قبل فراوان است در این کتاب بسیار نادر می‌باشند.

اگر بمعنی یا در جمله‌های شرطی که مخصوص نثر قدیم است (بلیناس گفت اگر همین ساعت بیرون روی و اگر نه افسونی کنم که ناچیز گردی) ص ۱٦۹.

سبیط گفت اگر خراج بدهید و الا زن و فرزند شما برده کنم ص ۱۷۳.

جمله‌های معترضه و حشو قبیح در کتاب زیاد دیده میشود (گویند کنیزکی از آنِ هادی، طبقی لو زینه زهر آلود بدیگر کنیزک فرستاد تا وی را بکشد، به رشک چون هادی بدید پیش خواست و یکی از آن لوزینه بخورد و میوه

را نیز گویند و بمرد. (ص ۳٤۱) که در اینجا و میوه را نیز گویند حشو قبیح است،مرحوم ملک الشعرای بهار در مقدمه‌ای که بر تصحیح کتاب نوشته‌اند فرموده‌اند (مستعملات شعرا از انتخاب الفاظ خاص شعری و تخفیف کلمات و حذف بعضی حروف در این کتاب اثر کرده و وارد مرحله‌ای از تطّور گردیده است و بجز چند صفحه از اول کتاب که گویا با اندک تصرفی از کتابی قدیمتر نقل شده و باب ثانی عشر در ذکر پادشاهان هندوان که باختصار از کتاب ابوالحسن علی بن محمد الجلتی خازن دارالکتب جرجان که در سنه ٤۱۷ بپارسی ترجمه شده نقل کرده و با وجود اختصار و حذف و ایجاز مؤلف که از مختصّات این کتاب است باز سبک تحریر آن قدیم تر از متن کتاب به نظر می‌رسد. در سایر فصول کتاب همان سبک مذکور دیده می‌شود و بالجمله می‌توان این کتاب را در رسته اول کتب قدیم فارسی از قبیل تاریخ بلعمی و حدود العالم و تاریخ سیستان (قسمت اول) و تاریخ گردیزی بشماریم چنانکه تاریخ بیهقی را در رسته دوم،کلیله و دمنه را در رسته سوم و جوامع الحکایات عوفی و طبقات ناصری را در رسته چهارم و مقامات حمیدی را در رسته پنجم میتوان قرار داد و این معنی خود بحثی است جداگانه‌از این روی این کتاب از حیث اسلوب و انشا جزو رسته اول از کتب نثر فارسی قرار دارد و هر چند موجز و بسیار فشرده و دارای ایجازهای مخّل و احیانا متاثر از نثر عربی است و طرز جمله‌بندیها مانند طرز جمله بندی تازی است باز برای اهل تحقیق سندی ذیقیمت خواهد بود.)

مقصود از تالیف کتاب

اما مقصود اخبار و تواریخ است از کتابها بدین مسطورات جمع آوردن و بعضی سخن‌ها که برسبیل رمز گفته‌اند شرح دادن و نظم و امثال و حکمت کمتر نوشتیم مگر بیتی که در مبالغتی گفته‌اند که دلاویز باشد اگر استشهادی که در خور آید تا از گفتار حکیمان فایده حاصل شود و تاریخ پیغمبران علیهم السلام و

پادشاهان و خلفا و حکما تا بدین غایت که این کتاب تحریر افتاد، در اول نوشتیم و شرح آن که در روزگار هر پادشاه، پیغامبر کدام بود، و سپاه سالاران و مبارزان که بودند، و از هر کسی چه آثار ظاهر شد، و چه سیرت داشتند و ذکر اخلاق، اندر تواریخ، و مدت پادشاهی ملوک عجم، و نسبت ایشان بهمه روایت‌ها که بما رسیده است و ذکر نسبت ترکان و هندوان و تاریخ پادشاهان روم و یونان و قبط و بنی اسرائیل و نسب و تاریخ ملوک عرب از لخم تا عراق و غسّان شام و حمیر، یمن و بنی کنده و ملوک عرب و اسلام و خلفا و سلاطین تا بدین روزگار و ذکر القاب و دفینه و حلیت ملوک و رسل و خلفا و سلاطین اندر ابتدا بر وجهی مختصر جمع کرده شد و این کتاب را نام نهادم، مجمل التواریخ و القصص و مخصوص کردیم.[۱]

با این سخن مولف در مقدمه کتاب و با توجه و مطالعه متن کتاب، وجه تسمیه آن برای ما مشخص می گردد که مولف می‌خواسته است با ذکر قصه و داستانهای کوتاه و اتفاقاتی که در زمان حکومت هر خلیفه یا پادشاه به وقوع پیوسته و بیان آیات و احادیث و ذکر کلمات و سخنانی ازدیگر مورخان، کتاب خود را برای خواننده آسان‌تر و جذاب‌تر.نماید از طرفی با بیان عامیانه و توجه به آسان گرائی و علاقه به زبان کوچه و بازار توجه به تاریخ را دلپذیر تر سازد.

سبک کتاب

کتاب مجمل التواریخ و القصص از منابع مختلف و کتب متفّرق گرد آوری شده است.در این صورت مولف نتوانسته بدرستی، یکنواختی و یکدستی را در طول کتاب حفظ نماید. مولف خود از کتب و تواریخ فراوانی نام می‌برد که بدون شک آنها را دیده و از آنها در مطالعه و اقتباس بهره برده است و مهمترین آنها که در کتاب نام برده شده و مرحوم بهار و مرحوم قزوینی نیز تفحص نموده‌اند عبارتند از

---

۱. ص ۳.

اخبار بهمن، اخبار لهراسف، اخبار نریمان، اخبار هندوان، ادب الملوک، پیروز نامه، تاج التراجم، تاریخ احمد بن ابی یعقوب بن واضح الکاتب، تاریخ اصفهان، تاریخ محمد بن جریر طبری، تاریخ حمزه اصفهانی، سیر العجم و سیر الملوک ابن مقفع، شاهنامه فردوسی، عجایب الدنیا، عجایب العلوم، فرامرز نامه، قصه کوش پیل دندان، کتاب الانساب، کتاب السیر، کتاب الفتوح، کتاب المعارف، کتاب همدان، گرشاسب نامه، تاریخ بیهقی، تاریخ یمینی، کتاب التاجی، کتاب حمزة بن یعقوب بن وهب بن واضح، کتب ریاض الانس لعقدالانس و دهها کتب و رساله دیگر که مولف از آنها نام برده و خواه ناخواه از آنها سود برده است.همچنین بعقیده مرحوم استاد قزوینی مولف بی تردید تاریخ ابوعلی بلعمی را در دست داشته است ـ مرحوم بهار نیز در مقدمه می گویند در صفحات (۳۹ ـ ۴۰ ـ ۴۱) در داستان جمشید و ضحاک مثل اینست که مطالب را بعینه از کتاب فارسی قدیمتری که شاید نثر ابوالموید باشد بقول خود او نقل کرده است و عبارات این فصل بنظر قدیمی تر میآید و بی‌اندازه به نثرهای آغاز تاریخ سیستان که آنهم ظاهراً از گرشاسب نامه منثور ابوالموید نقل کرده باشد شبیه است هر چند مولف نثر خود را به همان روش پیش گرفته است لیکن باز تفاوت تقلید از اصل بخوبی پیدا است.[۱]

بنابر این با توجه به تعدد کتب ماخذ و مورد استفاده و تفاوت و گوناگونی آنها در سبک و روش، کتاب مجمل التواریخ والقصص، مجموعه‌ای شده است از چندین سبک و روش متفاوت و مختلف و باز بقول مرحوم بهار «مانند آنست که فهرست‌های پی در پی برای کتاب خود قرارداده باشد ولی بالاخره تا به آخر کتاب به همین طریق به پایان برده است» و بقول خود او با اینکه سعی کرده است که کتاب .(اندام اندام بنرود) ص ٤١٦ معذلک باز کتاب او اندام اندام رفته است، مثلا موضوعی را در چندین فصل جدا از هم و هر یک را شرحی و بابی تازه آورده و در هر کدام سخنانی در همان موضوع ذکر شده، بیان داشته است.در

---

۱. مقدمه به قلم مرحوم بهار. ص-ه-و.

حالیکه می‌توانست مثلا شرح حال پادشاهان عجم، زبان آنان، معاصران آنان، دخمه‌ها و گورهای آنان و غیره را در یک فصل ذکر نماید.

انشای کتاب، ساده و روان است که با تکلفات و تعلیقات عربی در آمیخته اما از وجود مترادفات و موازنه و سجع بر کنار است و مفردات یا جملات تمثیلی یا ترکیبات لفظی عربی در آن راه نیافته است.ولی از تطوّر و تحوّل طبیعی زمان بر کنار نمانده و همانگونه که مذکور افتاد پاره‌ای از تحولات را پذیرفته و در پاره‌ای موارد از تطورات و تحوّلات قرن بدور مانده است و آنچنانکه باید یکنواختی و یکدستی در سراسر کتاب حفظ نگردیده است. و نیز دچار اشتباهات لفظی فراوان در ترجمه برخی از کتب شده مثلا او قسمت‌هائی از کتاب سنی ملوک الارض حمزه اصفهانی را ترجمه کرده و در کتاب خود آورده و در این مورد اشتباهات ترجمه‌ای و تاریخی را مرتکب شده که برای پرهیز از اطاله کلام از آوردن آنها خودداری می کنیم.[1]

ارزش تاریخی

کتاب مجمل التواریخ و القصص همانگونه که از اسمش پیدا است تاریخ است که همراه با قصه‌های کوتاه و شیرین بیان شده است.در این کتاب مطالب و موضوعاتی بدست می آید که در سایر کتب کمتر یافت می گردد و از این حیث شباهتی دارد به تاریخ بیهقی و تاریخ سیستان.بنابر این چنین کتبی نادر و منحصر بفردند. اما مزیت دیگری که بر سایر کتب دارد این است که مولف علاوه بر اینکه مورخ است و در این فن و رشته از علوم مهارتی دارد، اطلاعات ذیقیمتی را نیز از سایر تواریخ و کتب اخذ کرده و در کتاب خود وارد نموده است، تعدّد مآخذ و مراجع و نقل قول‌های فراوان از تواریخ و کتب دیگر باعث شده است که گمان

---

۱. ر ـ ک سنی ملوک الارض ترجمه دکتر جعفر شعار با نام تاریخ پیامبران و شاهان مقدمه مترجم ص ـ ط .

کنیم مولف مجمل التواریخ نه یک مورخ بلکه یک مولف و راوی کتب دیگر است و از خود مایه‌ای نداشته اما این گمان بزودی مردود می گردد زیرا مورخ این کتاب دریائی است از معلومات و اطلاعات وسیع تاریخی، و مطالعات عدیده که داشته و کتب متعدد که دیده و مطالعه کرده به او این فرصت و قدرت را داده که کتابش در شمار یکی از نادر ترین کتب تاریخی در آید.

مجمل التواریخ والقصص سر گذشت تاریخ است از آغاز خلقت آدم علیه السلام تا سال ۵۲۰ هجری قمری که سال تالیف کتاب است و در بیست و پنج باب سر گذشت پیامبران، شاهان،خلفا، حکام، امرا، سپهبدان، مبارزان و همچنین ذکر بناها، مقابر، دفینه‌ها (مدفن‌ها)، مساحت عالم، دریاها، کوهها و جویها، بنیادها و شکل حرمین و مسجد بیت المقدس و ذکر شهرها و بلاد اسلامی و آنچه بر عمارت آنها افزوده‌اند و صدها و هزارها مطلب جالب و مفید و خواندنی دیگر را در برمی گیرد.

او خود در باب اول کتاب در باره تاریخ می گوید (آگاه باش که اندرین تاریخها روایات بسیار است و هر گروهی و مذهبی مقالتی ساخته‌اند و آن نوعی گویند و هرگز این خلاف بر نخیزد و کس را تحقیق آن معلوم نشود و خدای داناتر است بکیفیت آن و چون قومی تاریخها نهادندی از وقت آدم و طوفان نوح علیهما السلام و غیر از آن، باز چون قرنی و دینی ظاهر شدی بدان رو کردندی و ما از هر معنی چیزی بگوئیم اندک، ابو معشر المنجم گوید که بیشتر تواریخ فاسد است از جهت آنکه روزگار دراز آنرا دریافتست و چون از لغتی و نبشته‌ای با دیگر لغت تحویل کرده‌اند تفاوت افتاده است.) ص۹.

مزیتی که این کتاب دارد اینست که مولّف آن برای نوشتن مطلب یا موضوع به یک کتاب و یک منبع اکتفا نکرده و کتب متعدّد را بررسی و اقتباس نموده است.مثلا در مورد ملوک عجم می گوید (ما خواستیم که تاریخ شاهان عجم و نسب و رفتار و سیرت ایشان در این کتاب علی الوَلیٰ جمع کنیم بر سبیل

اختصار، از آنچ خوانده‌ایم در شاهنامه فردوسی که اصلی است و کتابهای دیگر که شعبه‌های آنست و دیگر حکما نظم کرده‌اند چون گرشاسف نامه و چون فرامرز نامه و اخبار بهمن و قصه کوش پیل دندان و از نثر ابوالموید چون اخبار نریمان و سام و کیقباد و افراسیاب و اخبار لهراسف و آغش و هادان و کی شکن و آنچ در تاریخ جریر یافتیم و سیر الملوک از گفتار و روایت ابن المقفع و مجموعه حمزة بن الحسن الاصفهانی که از نقل محمد بن جهم البرمکی و نقل زادویة بن شاهویة الاصفهانی و نقل محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی و نقل هشام بن القسم و . . . اگر چه این کتابها که نوشتیم هیچ موافق یکدیگر نیست و سبب آن گفته شود هر چه مصور و معلوم گشت تالیف کرده شد.) ص ۲.

اما این تعدد مآخذ و اینکه مولف می‌خواسته از جمیع آنها استفاده نموده و از آنها در کتاب یاد کند عیبی را بر کتاب وارد ساخته و آن پراکندگی و گاه آشفتگی است مثلا فصول و ابواب و سیر تاریخی و طبیعی خود را طی ننموده بلکه از فصلی به چند فصل جلوتر و از بابی به چند باب فراتر پریده است چنانکه درباره ملوک عجم در باب سوم، باب نهم و باب بیست و یکم سخن گفته و ملوک عرب را در باب پنجم و هفدهم و نوزدهم یاد کرده و درباره پیامبران در بابهای دوم و دهم و هیجدهم بیان مطلب نموده ضمن اینکه باب بنی اسرائیلیان خود باب جداگانه می‌باشد. دیگر اینکه پاره‌ای از القاب و نامها به زبان پهلوی است که این نیز خود گواهی است بر تسلط کامل مورخ به اصطلاحات این زبان مثلاً (شاپور هویه سنبا) یعنی شاپور شانه سوراخ کن (ص۳٤) هویه به معنی شانه وسُنبا یعنی سوراخ کننده (کوات پریرا این دش پرپر آئین دش) یعنی قباد که قبلا بیدین بود. رام یشتاسبان محل آرام گشتاسب. هزاران استون تخت جمشید. به از اندیو شاپور بهتر از انطاکیه شاپور، جندی شاپور ودمهر=بدمهر، وزه گر=بزه گر و صدها لغت و واژه دیگر زبان پهلوی که در جای جای کتاب دیده میشود.

کتاب مجمل التواریخ و القصص دارای ارزشی تاریخی معادل و گاه فزون‌تر

از تاریخ بیهقی و تاریخ سیستان می‌باشد که خوشبختانه تا امروز نیز از تحریف کاتبان و محرّران و از غارت چپاولگران و غارتگران مصون و محفوظ مانده است.

تاریخ بخارا

تالیف ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (۲۸٦ ـ ۳٤۸) ترجمه ابو نصر احمد بن نصر القباوی در سال ۵۲۲ ه ق و تلخیص محمد بن زفر بن عمر در سال ۵۷٤ ه ق و تصحیح و تحشیه استاد مرحوم مدرس رضوی ۱۳۵۱ ه ش.

تاریخ بخارای نرشخی چنانکه از نام آن پیدا است عبارت است از تاریخ شهرستان بخارا که از اوضاع جغرافیائی بخارا و نام شهرها و قصبات و روستاها و رودها و همچنین ذکر علما و قضاة و نیز از حوادث و اتفاقات آن ناحیه بحث می کند. تاریخ بخارا تاریخی محلی است و در گذشته رسم بر این بوده است که برای شهرها تاریخ مخصوص بخود می‌نگاشته‌اند و آنچه مسلم است برای شهر بخارا هفت یا هشت تاریخ نوشته اند که دراینجا از ذکر نام آنها خودداری می کنیم (ر ـ ک مقدمه تاریخ بخارا مدرس رضوی ص ۱۳ـ ۱٤) تاریخهائی از قبیل تاریخ نیشابور، تاریخ نامه هرات، تاریخ یزد و... از این مقوله‌اند. از هفت یا هشت تاریخ بخارا آنچه که تا امروز باقی مانده‌اند تاریخ بخارای نرشخی است و تاریخ مزارات بخارا تالیف احمد بن محمود که به تاریخ ملازاده معروف است‌بقیه تاریخها ، از بین رفته‌اند. کتاب تاریخ بخارا یا بگفتهٔ صاحب مزارات ، (کتاب اخبار بخارا) یکی از بهترین و نفیس‌ترین کتب تاریخی زبان پارسی است و از

آثار گرانبهائی است که از پیشینیان به ما به یادگار رسیده و تاکنون از دستخوش حوادث روزگار مصون مانده است (مقدمه مصحح ص چهارده.)

پیش از آنکه به بحث اصلی کتاب برسیم لازم است چند نکته را که مصحح محترم نیز بدان اشارت فرموده اند یادآوری کنیم ـ کتاب تاریخ بخارا حاوی نکات سودمند و روشنی است از اوضاع و احوال پایتخت سامانیان که کمتر در جای دیگر آنها را می‌توان جست.

(کیفیت تسلط فاتحان عرب بر بخارا و رواج مسلمانی در میان مردم آنجا و پیدا شدن سفید جامگان و خروج مقنّع و ظهور سامانیان و وضع جغرافیائی آن سامان از ذکر رودها و بیان روستاها و آبادی شهرها) ص پانزده.

کتاب تاریخ بخارا دارای عباراتی شیرین است و در میان کتب نثر پارسی مقامی بس بلند و ارجمند دارد. اصل کتاب تاریخ بخارای نرشخی بزبان عربی بوده که ظاهرا از میان رفته است مولف آن ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی معاصر شاهان سامانی است که تا پس از وفات ابومحمد نوح بن نصر سامانی در قید حیات بوده و کتاب خود را به‌امیر نوح تقدیم کرده است.

درباره زندگی نرشخی منابع مهمی در دست نیست و فقط سمعانی در الانساب از او یاد کرده و می گوید ابوبکر محمد بن جعفربن زکریا بن خطاب بن شریک بن بزیع النرشخی از اهل بخارا بوده.تولدش در سال ۲۸۶ و وفاتش در ماه صفر سال ۳۴۸ اتفاق افتاده است.اما از کتاب تاریخ او ذکری به‌میان نیاورده و همین خود سبب تردید مرحوم قزوینی درباره کلمه نرشخی و برسخی گردیده است. پس از دو قرن از تالیف تاریخ نرشخی یعنی در سال ۵۲۲ که رغبت مردم بخواندن کتابهای عربی کم شد و فهم کتب تازی بر آنها دشوار آمد، ابو نصر احمد بن نصر القباوی به‌درخواست و خواهش بعضی از دوستانش آنرا به‌فارسی نقل و ترجمه نموده و قسمتی از مطالب آنرا که ملال آور و بی‌اصل می‌پنداشته و در ذکر آنها بزعم خود سودی نمیدیده در ترجمه حذف کرده است و بجای آن

اطلاعات و اخبار مفیدی از کتب دیگر تاریخی و علمی مانند کتاب خزاین العلوم ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد نیشابوری و کتب دیگر بر ترجمه افزوده و آنرا به‌سال ۵۲۲ بپایان رسانیده است.

باز در تاریخ ۵۷٤ یعنی پنجاه و دو سال بعد محمد بن زفربن عمر، ترجمه قباوی را تلخیص کرده و آنرا به‌نام صدر الصدور صدر جهان برهان الدین عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیزبن مازه بخاری حنفی رئیس بخارا موشّح نموده است. بعد از محمد بن زفر، ظاهرا شخص ناشناس دیگری در این کتاب دست برده و تصرفاتی کرده و حوادث و رویدادهای زمان را تا غلبه‌لشکر مغول و تسخیر بخارا بدست چنگیز خان بر کتاب افزوده و حتی بعد از او نیز دستبردها و تصرفات و افزوده‌هائی بر این کتاب تحمیل گردیده است وحتی حاشیه‌هائی که داشته، متصرفان آنها را اصل پنداشته و همه را وارد متن کرده‌اند. اما با تمام این تصرفات، تاریخ بخارا تاریخی بسیار مطمئن و محکم و قابل اعتماد است.

نشر کتاب تلخیص محمد بن زفر

بسم الله الرحمن الرحیم، سپاس و ستایش خدای تعالی را جلّ جلاله که آفریننده جهان است و داننده نهان است و روزی دهنده جانوران است ودارنده زمین و آسمان است. درود و تحیت بر، گزیده آدمیان و خاتم پیغمبران، محمد بن مصطفی صلی الله علیه و آله و یاران و اتباع و اشیاع او رضوان الله علیهم اجمعین چنین گوید ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی که ابوبکر محمد جعفر النرشخی، کتابی تالیف کرده است بنام امیر حمید ابو محمد نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی رحمهم الله در ذکر بخارا و مناقب و فضایل او و آنچه در وی است و در روستاهای وی از مرافق و منافع و آنچه به‌وی نسبت دارد و ذکر احادیثی که در فضیلت بخارا آمده است از رسول صلی الله علیه و سلم و اصحاب و تابعین و علمای دین رضوان الله علیهم اجمعین و تالیف این کتاب به‌عربی بوده

به‌عبارات بلیغ در شهور سنه اثنین و ثلاثمائه و بیشتر مردم به‌خواندن کتاب عربی رغبت ننمایند دوستان از من درخواست کردند که این کتاب را به‌فارسی ترجمه کن، فقیر در خواست ایشان اجابت کردم و این کتاب را به‌پارسی ترجمه کردم در جمادی الثانی سنه اثنین و عشرین و خمسمائه.

و چون در نسخه عربی ذکر چیزهائی بود که در کار نبود و نیز طبیعت را از خواندن آن ملالتی می‌افزود ذکر آن چیزها کرده نشد و در شهور سنه اربع و سبعین و خمسمائه کمترین بندگان، محمد بن زفر بطریق اختصار ذکر کرد بجهت مجلس عالی، صدر صدور جهان عبدالعزیز بن الصدر الامام الحمید برهان الدین قدس الله ارواح السلف و بارک فی عمر الخلف فی العزّ و العلا (ص ۴/۳).

این مقدمه گونه‌ای است که محمد بن زفر، آخرین تلخیص کننده تاریخ بخارای نرشخی بر کتاب نوشته است.چنانکه می‌بینیم و پس از این نیز خواهد آمد نثر گرچه ساده است اما یکدست و یکنواخت نیست و هر چند که از لغات مهجور و متروک عربی و فارسی بدور است اما از چنان استحکامی برخوردار نیست.زیرا نثر کتاب پیوسته مورد دستبرد و دستکاری فراوان قرار گرفته است.با این حال نثر آن ساده و بی‌پیرایه می‌باشد و با اینکه محمد بن زفر کتاب را در اواخر قرن ششم که عصر تطور نثر است تلخیص و تدوین کرده، لکن این تطوّر و تحوّل را درک ننموده و طرز سخن را به‌طرز قرن چهارم ارائه کرده است.

مرحوم بهار معتقدند که کتاب تاریخ بخارا بسبب تصرفات گوناگون و دستبردها و کم و کاست‌هائی که در آن شده، نثر را سست کرده و از تطور نثر و سبک فنی جدید که قرن ششم طلیعه دار آن بوده بدور افتاده است. سخن مرحوم بهار بجا است اما در این مورد آیا باید مترجم آن یعنی محمد بن نصر القباوی را مقصر بدانیم یا خلاصه کننده آن یعنی محمد بن زفر، چرا که هر دو در یک قرن میزیسته اند نصر القباوی خود معترف است که مردم رغبتی به‌خواندن به‌زبان تازی را نداشته‌اند و از او خواسته‌اند که کتاب را به‌فارسی ترجمه کند بنابر این وی از

نثر رایج زمان که ممزوج با زبان عربی بوده دوری کرده، محمد بن زفر ، که کتاب را تلخیص نموده همان شیوه مترجم را دنبال کرده و روش رایج را یا بعمد یا غیر عمد رعایت نکرده و از نثر فنی عصر تحوّل سرباز زده است و به‌همان سبک کتاب را خلاصه نموده که نصر القباوی ترجمه کرده و بعید بنظر نمی آید که گرچه نثر در حال تحول بوده ولی به‌هر حال مردم رغبت چندانی به‌زبان عربی نداشته‌اند. اما کلام مرحوم بهار که می گویند اصطلاحات موجود در کتاب، معلوم نیست از نصر القباوی است یا از محمد بن زفرونیز متعلق به‌چه عصری است؛ مسلم است که اصطلاحات به کار رفته در تاریخ بخارا مربوط به‌قرن چهارم و عصر نرشخی نیست زیرا هم نصرالقباوی و هم محمد بن زفر در قرن ششم می‌زیسته‌اند و گرچه از تحول نثر بهره‌ای نبرده‌اند لکن اصطلاحات و تعبیرات قرن ششم را پذیرفته و در نوشته‌های خود بکار گرفته‌اند. چنانکه طرز زبان و کاربرد اصطلاحات و تعبیرات که در تاریخ بخارا می‌بینیم به‌همانگونه است که در تاریخ طبرستان که تالیف یافته در همین قرن است می‌بینیم مثلا مصدر باشیدن و مشتقات آن ـ باشیده ـ باشیده‌اند ـ باشید ـ باشیده ـ و نباشیده هم در تاریخ بخارا و هم در تاریخ طبرستان دیده می‌شود.

البته بطوریکه مرحوم بهار فرموده‌اند نثر کتاب چندان قوی نیست و مترجم که در نیمه اول قرن ششم می‌زیسته و نیز ملّخص کتاب که در ربع سوم این قرن زندگی میکرده هیچکدام رغبتی برای استقبال از سبک جدید نشان نداده‌اند. با اینکه در این زمان کتب معتبر و متقنی چون کلیله و دمنه و چهار مقاله نوشته شده است معذلک (بوئی از تجدد و تطور و نهضت فنی قرن ششم بمشام او ـ قباوی ـ نرسیده است و تتبع وی از نثر سامانی فرو تر نبوده و اگر آثاری ناچیز از سبک قرن پنجم و ششم در این ترجمه یافت شود بواسطه محمد بن زفر است) سبک شناسی ج ۲ ص ۳۱۹.

آثار قرن ششم

در کتاب تاریخ بخارا هم آثاری از سبک کهنه قبل از قرن ششم و مربوط به‌قرن چهارم و پنجم یافت می‌شود و هم نمونه‌هائی از آثار قرن ششم که زمان تلخیص کتاب است اینک باختصار نمونه‌هائی از هر دو گونه میآوریم.

آثار کهنه

ضمایر ذیروح برای غیر ذیروح «بخارا را کار گاهی بوده است میان حصار و شهرستان نزدیک مسجد جامع و در(وی) بساط و شادروانها ببافتندی» (ص ۲۸) به‌بخارا بازاری بوده است که آنرا بازار ماخ روز خوانده‌اند، سالی دو روز هر باری که بازار بود در (وی) بتان فروختندی».(ص۲۹) بیش بمعنی دیگر« و در این ایام امیر سدید لشکرهای بسیار به‌ولایت‌ها فرستاد و مملکت صافی کرد و بیش در ولایت منازع نماند »(ص ۱۳۵).

لفظ یکی بعد از اسامی‌با وجود داشتن یاء وحدت« یکی وزیری از ترکستان آمده بود نام او وردان خدات و ناحیه وردانه او را بود »(ص۹).

« هر سالی هر مردی یکی خروسی آنجا بَرد و بکشد »(ص ۳۳).

مقدسی در احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم می گوید این خاصیت یعنی یکی همراه با یای وحدت مخصوص زبان مردم بخارا است‌اما مرحوم بهار معتقدند که این قاعده فقط مخصوص مردم بخارا نبوده و در تاریخ سیستان و نیز در شاهنامه فردوسی چنین قاعده‌ای را می‌بینیم:

یکی دختری داشت خاقان چوماه　　کجا ماه دارد دو زلف سیاه

همچنین در کتاب تاریخ بخارا آثاری دیگری از قرون قبل دیده می‌شود مثل نگرش به‌معنی مطالبه- کدواره به‌معنی برج یا حصار و نیز فعلهای استمراری به‌روش دیرینه، و این و آن را بعنوان حرف تعریف قبل از اسامی به کار می‌برد .

ویژگیهای دستوری

در بجای اندر ـ در جمله بجای خلاصه و بالجمله ـ و کلمات خواجه سرا بجای خادم و خصی . کندز بجای کهندز یا قهندز.باشیدن بجای بودن و غیره (کندز) بجای کهندز یا قهندز «اسکجک کندزی بزرگ دارد و در وی مردمان توانگر بوده‌اند.» (ص ۱۸).

باشیدن و مشتقات آن ـ و این حصار جای باشش پادشاهان و امیران وسرهنگان بوده است ـ هم در این سال البتکین از جانب گورخان والی بخارا شد بفرمود تا حصار آبادان کردند و جای باشش خود آنجا ساخت (ص ۳۵). بر آن موضوع دو سه کوشک مانده است که آنرا کوشک مغان می‌خوانند و آنجا مغان باشیده‌اند. (ص ٤۳).

بنابر این کتاب تاریخ بخارا از دو گونه سبک برخوردار است هم سبک کهنه پیش از قرن ششم و هم تقریبا از سبک فنی قرن ششم که معلوم نیست بکار کشیدن سبک اخیر از مترجم است یا از ملخِّص.

از الفاظی که بیش از هر چیز مورد استفاده صاحب کتاب قرار گرفته لفظ (ی) بدل از می‌استمراری است که تکرار فراوان آن نثر را کسل کننده ساخته است ـ و ابوالحسن نیشابوری در کتاب خزائن العلوم آورده است که در قدیم پادشاهی بوده به‌بخارا نام او ماخ، این بازار، وی فرمود ساختن و درود گران و نقاشان را فرمود که سال تا سال بتان بتراشیدندی و بدین بازار به‌روز معین حاضر کردندی و فروختندی و مردمان خریدندی و هر گاه آن بت گم شدی یا شکستی یا کهنه شدی چون روز بازار شدی دیگری خریدندی و آن کهنه را بینداختندی ـ (ص ۲۹).

تامردمان رغبت کردندی به‌خریدن بت و هر کس خویشتن را بتی خریدی و به‌خانه بردی (یعنی برای خود) (ص ۳۰).

چون مردم جمع شدندی همه به آتشخانه اندر آمدندی و آتش پرستندی (بجای پرستیدندی)(ص ۳۰).

همانگونه که اشارت رفت نثر مخلوطی است از سبک کهنه قرن چهارم و سبک قرن ششم اما از تجدد و تحول نثر در قرن اخیر آنچنانکه باید بهره‌ای نبرده و گرچه مترجم کوشیده است تا خود را کمتر درگیر واژه‌های عربی و ذکر شواهد گرداند لکن گهگاه بندرت به‌حدیثی بر می‌خوریم از نبی اکرم که مربوط به‌جای دیگر و سرزمین دیگر است.اما قباوی آنرا مربوط به‌بخارا دانسته مثلا حدیث صفحه ۳۱ مربوط است به‌شهر قطوان و به‌جای دیگری در اطراف بخارا در حالیکه مترجم آنرا درباره بخارا دانسته ـ (ر ـ ک ـ ص ۳۰ ـ ۳۱ ـ ۳۲ کتاب.)

با مطالعه کتاب پی می‌بریم که نثر بیشتر مربوط به‌محمد بن زفر است‌زیرا همه جا نقل قولهای فراوان دارد از جعفر نرشخی یا از احمد بن نصر القباوی (محمد بن جعفر در کتاب آورده است که بیکند را زیادت از هزار رباط بوده است) ص ۲۵.

احمد بن محمد بن نصر گوید (ص ۳۰ ـ ۳۱ ـ ۳۳) محمد بن جعفر نرشخی اندر کتاب آورده است ـ چنین تقریر کرده است (ص ۴۲ ـ ۴۳) احمد بن نصر گوید (ص ۴۳) و دهها جای دیگر

اشعار فارسی نیز بندرت و بدون ذکر نام سراینده در کتاب دیده میشود

آب خندان به‌چمن آمد وباشیون رفت ناله‌ها کرد که می‌باید ازاین گلشن رفت
(ص ۳۸).

ارزش تاریخی

تاریخ بخارا نیز همچون تاریخ طبرستان پیش از آنکه یک واقعه نگاری باشد یک تاریخ است که بخارای عصر خود را به تمامی می‌نمایاند (ابوالحسن‌نیشابوری در کتاب خود خزائن العلوم آورده است که بخارا از جمله شهرهای خراسان است هر چند آب جیحون در میان است) ص ۱۶.

ذکر شهرهای بخارا و ذکر روستاها و شارستانها و چگونگی پیدایش آنها

مثلا درباره طوایس میگوید «و دیگر طوایس، نام او (ارقود) است و دروی مردمانی بوده‌اند با نعمت و تجمّل، از تجمّل هر کسی در خانه یکی دو طاوس می‌داشته‌اند و عرب پیش از این طاوس ندیده بودند چون در آنجا طاوس بسیار دیدند آن دیه را ذات الطوایس نام کردند و نام اصلی او برخاست و بعد از آن ذات را نیز رها کردند و طوایس گفتند و نام اصلی او برخاست» (ص۱۷)

روستاهای بخارا را یکی یکی نام می‌برد و از بازارها و اجناس و متاع و کالاهای آنها و مساجد و خانه‌ها و بانی آن روستاها یاد میکند.

(وردنه دیهی بزرگ است و کندزی و حصاری بزرگ و استوار دارد) ص ۲۲.

(افشنه شارستانی بزرگ است و حصاری استوار) ص ۲۲.

(برکد دیهی قدیم و بزرگ است)ص ۲۳. (رامیتن کندزی بزرگ دارد) ص ۲۳.

(ورخشه را دوازده جویبار است) ص ۲٤. (و بیکند را از جمله شهرها می‌گفته‌اند) ص ۲۵.

(و این شرغ و این اسکجک خوش ترین دیه‌های بخارا بوده است (حماها الله تعالی) ص ۲۱.

آنچه در این بخش مهم است فتح بخارا است بدست تازیان و حملات وحشیانه آنان بدین شهر آباد و خرم و کندن تمام درختان و خراب کردن خانه‌ها و گرفتن خراج از خاتونی که پادشاه آنجا بود و نیز کتاب تاریخ بخارا بازگو کننده اعمال و رفتار و ظلم حکام و عمال و پادشاهان بخارا است (ابروی اولین پادشاه بخارا بسیار ظالم بود بطوریکه همه اهل بخارا از آنجا جلای وطن کردند و از یاغو پادشاه ترکستان کمک خواستند یاغو پسر ایل ارسلان (شیر کشور) با لشکر عظیم فرستاد، چون شیر کشور به بخارا آمد، ابروی را در بیکند بگرفت وبند کرد و باز فرمود تا یکی جوال بزرگ از کبت (زنبور) سرخ پر کردند و

ابروی را در آن جوال کردند تا بمرد) ص ۹. ارزش تاریخی این کتاب بیشتر بدانجهت است که تاریخی محلی و بومی است ودر سرتاسر کتاب ذکر بخارا و توابع آن آمده است بنیاد بخارا، شهرهای بخارا، ذکر عمارات و خانه‌ها، ذکر جوی مولیان، ذکر منزل‌های پادشاهان، ذکر بنای شمس آباد، ذکر رودهای بخارا، ذکر خراج بخارا، ذکر دیوار بخارا، ذکر ربض بخارا و ذکر خراج بخارا (بروزگار آل سامان و امرای آل سامان یکی بار هزار هزار و صد و شصت و هشت هزار و پانصد و شصت و شش درم و پنج دانگ و نیم بوده است با خراج کرمینیه) ص ٤٦. و خلاصه ذکر سیم زدن در بخارا (اشراف و اعیان بخارا بنزدیک او رفتند و از وی خواستند که ما را سیم نمانده است در شهر، امیر خراسان فرماید تا ما را سیم زنند) ص ۲۹.

اشتباهات تاریخی و تعصبات عقیدتی

مولف یا مترجم، بخارای پیش از حمله اعراب بدانجا را که بسیار هم آباد و سرسبز و خرم بوده و خود چندین جای از این آبادانی‌ها تعریف و ستایش نموده است، بخارای جاهلیت نامیده و آنجا را با جاهلیت پیش از ظهور اسلام همطراز دانسته و در هر جای کتاب که از جاهلیت بخارا یاد می کند منظورش بخارای پیش از آمدن سپاه اسلام بدانجا است (اهل بخارا گفتند که ما را از کافران ترک رنج است، ابوالعباس طوسی گفت: هیچ تدبیری دارید تا بفرمایم؟ یزید بن غورک ملک سغد آنجا بود گفت: بقای امیر خراسان باد بروزگار پیشین در جاهلیت، ترکان ولایت سغد را غارت می کردند به سغد زنی پادشاه بوده است او سغد را باره بر آورده است ولایت سغد از ترکان امان یافته) ص ٤٧.

گمان نمی رود اشتباهاتی که در کتاب دیده می‌شود از مولف باشد بلکه باید گفت که از مترجم یا ملخّص است مثلاً در کتاب، احمد بن حسن عتبی وزیر عبدالملک نوح را با محمد بن عبد الجبار عتبی مولف تاریخ یمینی یکی دانسته و (به

روزگار امیر رشید الدین عبدالملک بن نوح ... وزیر وی احمد بن الحسن بن العتبی رحمهُ الله که مولف کتاب یمینی است) ص ۳۷. که مسلما اشتباه است زیرا جعفر نرشخی پیش ازعتبی وفات کرده و اصلا در آن زمان تاریخ یمینی نوشته نشده بوده تا نرشخی در کتابش از آن نام ببرد و این اشتباه از احمد بن نصرالقباوی است که در کتاب دست برده است.

دیگر اینکه حاکم گورخان یا تورخان بنام اتمتکین که در سال ۵۳۶ در آنجا حکم می رانده و چهار مقاله نیز او را به همین نام خوانده اشتباهاً البتکین، نامیده است.

اما در بعضی جایها تاریخ بخارا واقعا محکم و قابل اعتماد است برای مثال در ذکر کوشک بخارا که می گوید: بیرون شهر هفتصد کوشک بنا کردند و آنروز شهر همین قدر بود که شهرستان است، در حفاریهای اطراف بخارا کوشک های دهقانی زیادی پیدا شده است همچنین درباره نهرها که با دست حفر کرده اند بجز یک نهر (و چنین آورده اند که همه رودها را مردمان کنده اند مگر رود (عاو) که آب خود کنده است بی زحمت خلق) جغرافی دانان این حرف را تایید کرده اند از جمله استخری و ابن حوقل و دیگران و حتی گفته اند که این نهرها قابل کشتیرانی بوده اند

شیوه بیان

وقایع اتفاقیه رابا عنوان حکایت، بیان میکند ـ حکایت (به تاریخ سال سیزدهم امیر سعید از بخارا به نیشابور رفت... در این تاریخ در محله گردنکشان آتش افتاد و آتش آنچنان عظیم بود که مردمان سمرقند بدیدند) ص ۱۳۰. حکایت (هم به روزگار امیر سعید نصر بن احمد بن اسماعیل در ماه رجب سال سیصدو بیست و پنج در بخارا آتش افتاد و جمله بازار بسوخت و آغاز آن از دکان هریسه پزی (حریسه پزی) به دروازه سمرقند بود که خاکستر از زیر دیگ

هریسه برداشت و به بام آورد و بر بام مغاکی بود تا آکنده شود، پاره‌ای آتش در میان خاکستر بود وی ندانسته بود باد برد و آن آتش بر تواره زد و آن تواره وا گرفت و از آن جمله بازارها در گرفت و محله و دروازه سمرقند جمله بسوخت و آتش بر هوا چون ابر همی رفت) ص ۱۳۱.

حکایت ـ آورده‌اند که به روزگار امیر سعید نصر بن احمد بن اسماعیل اندر رمضان روز آدینه بود به وقتی که مردم در مسجد جامع در شده بودند مسجد به یکبارفرو رفت و خلق بسیار در وی هلاک شدند و در جملهٔ شهر تعزیت شد) ص ۶۹.

و سرانجام قابل گفتن است که تاریخ بخارا از جمله تاریخهائی است که حوادث و اتفاقات، جنگها، قحط‌ها، خشکسالی‌ها، حادثه‌های طبیعی و حملات و نیز صدمات و آسیب های مربوط به بخارا و نواحی آنرا بخوبی بازگو کرده است.

سلجوقنامه

یکی از کتب بسیار معتبر دهه‌های آخر قرن ششم کتاب سلجوقنامه اثر ظهیرالدین نیشابوری است که در حوالی سال ۵۸۰ تالیف یافته و ابوحامد محمد بن ابراهیم در سال ۵۹۹ بر این کتاب ذیلی نوشته بنام ذیل سلجوقنامه.

چنانکه می‌دانیم یکی از انواع تواریخ که در مقدمه بدانها اشارت رفت تاریخهائی است که مربوط به حکومت‌ها و خاندانها و سلاطین است و آنها را تاریخ‌های شاهی نام داده‌ایم مثل تاریخ بیهقی که مربوط به تاریخ خاندان غزنوی است یا عقد العلی للموقف الاعلی که تاریخ سلاطین غُز میباشد و یا مانند تواریخ دیگری که از این پس خواهند آمد.

در عصر سلجوقیان که در حقیقت یکی از دورانهای مشعشع در نظم و نثر ادبیات فارسی و هنرها است، تاریخ‌های متعدد و فراوانی به رشته تحریر در آمده است، زیرا ظهور این خاندان در تاریخ ایران خصوصا و آسیای صغیر عموما از بزرگترین وقایع و شروع دوره جدیدی در ایران بوده است. آنچنانکه تواریخ نوشته‌اند و مصحّح فاضل کتاب، میرزا اسماعیل افشار حمید الملک در مقدمه کتاب سلجوقنامه صراحتاً بدان اشارت نموده‌اند.

آل سلجوق در ایران وحدت سیاسی را ایجاد و ایرانیان را که تحت

حاکمیت سلسله های متفرق و دست نشاندگان خلفای عباسی بغداد بسر می‌بردند تحت یک حکومت واحد و مستقل در آوردند، زبان فارسی را رسمیت دادند، تقویم را با اسامی ایرانی بجای تقویم ماههای عربی بوجود آوردند، استقلال واقعی ایران را کسب کردند و تمدن ایرانی را که بواسطه اهمال و سهل انگاری آل بویه منحصر به ایران شرقی بود و دانشمندان و شاعران ایران غربی که بیشتر اشعار و آثار خود را بزبان عربی می‌نوشتند بکلی جای خود را بزبان فارسی دادند و استعمال زبان عربی مخصوص کتب دینی گردید و بندرت در کتب دیگر وارد شد، نقاشی و معماری و توجه به هنرها در این عصر بوضوح آشکار شد و روح ایرانی که تا آن زمان زیر فشار اجانب افسرده و کسل شده بود با تربیت آل سلجوق در ادبیات وارد و در صنایع جای خود را باز کرد و در نتیجه تمدن جدیدی بنام تمدن سلاجقه ایجاد گردید. شعبه‌ای از این خاندان با سرعت فوق‌العاده سرتاسر ایالات بیزانس و روم شرقی را زیر سلطه خود در آورد و سلاجقه روم را تاسیس کرد و انتقام فتوحات اسکندر را از غرب گرفت و علوم و صنایع ایران جایگزین تمدن و فرهنگ یونان در آسیای صغیر شد و زبان فارسی زبان رسمی دولت سلجوقی گردید.

تمدن ایران بسرعت در سواحل هلسپونت و دار دانل جاری شدو روم شرقی پناهگاه امنی برای شعرا و متفکران نجات یافته از فتنه مغول گردید و مردان بزرگی چون جلال الدین مولوی، ابن بی بی، صاحب کتاب مسامرة الاخبار، قانعی طوسی ناظم کلیله و دمنه، صدر الدین قونوی و صدها نظیر آنان بدانجا پناه بردند، علاوه بر این ضمن اینکه سلاجقه روم به صنایع و فنون دلبستگی فراوان داشتند، توجه وافری نیز، به شعر و ادب پارسی مبذول می‌نمودند و پادشاهانی چون طغرل سلجوقی آخرین پادشاه سلاجقه ایران و کیقباد از سلاجقه روم که خود شاعرانی زبر دست و صاحب ذوق بوده، در تربیت و تشویق شعرا و فضلا نیز علاقه مبسوطی نشان داده‌اند. بنابر این وجود چنین خاندان با لیاقت و کفایتی تالیف

کتب و تواریخ درباره آنان را اجتناب ناپذیر می‌نمود و مهمترین کتبی که درباره آل سلجوق در آنها سخن رفته است الکامل ابن اثیر است که اطلاعات خود را از مشارب التجارب شمس الدین بیهقی و تاریخ عبدالملک همدانی و تاریخ سلاجقه عماد کاتب و منتظم ابوالفرج جوزی کسب نموده و در کتاب خود آورده است.

مهمترین کتب مأخذ فارسی سلاجقه، زبدة التواریخ حافظ ابرو است که در همین کتاب آنرا بررسی خواهیم نمود. همچنین قاضی احمد غفاری و مولفین تاریخ کبیر الفی و جنابی رومی و درویش احمد منجم باشی و تاریخ ابوطاهر خاتونی و نفثة المصدور انو شیروان بن خالد و تاریخ ابوالعلاء احول و استظهار الاخبار قاضی احمد دامغانی و تاریخ قاضی رکن الدین جوینی و بالاخره سلجوقنامه ظهیر الدین نیشابوری و راحة الصدور راوندی از جمله کتبی هستند که در باره سلجوقیان نوشته شده‌اند و متاسفانه پاره‌ای ز یاد از این کتب بر اثر حوادث روزگار نابود شده‌اند و اینک از آنها چند تائی بیشتر در دست نیست.

کتاب سلجوقنامه از جمله کتب بسیار معتبر و متقنی است که خوشبختانه تا امروز در دست است و منبع اطلاعات فراوانی برای مورخان پس از ظهیری قرار گرفته و حتی کسانی چون مولف راحة الصدور قسمت‌های زیادی از این کتاب را عینا و بدون کم و کاست نقل نموده که در جای خود از این موضوع سخن بمیان خواهیم آورد.

ظهیر الدین نیشابوری

راجع به زندگی ظهیر الدین اطلاعات کاملی در دست نیست، در راحة الصدور راوندی آمده است که وی معلم سلطان طغرل و سلطان مسعود سلجوقی بوده است و بدین ترتیب معلم دو پادشاه بودن سبب کسب اطلاعات فراوان او از اوضاع و احوال سلاطین و دربار آنان برای وی بوده است. کتاب او یعنی سلجوقنامه بواسطه اهمیت موضوعی که داشته از زمان تالیف شهرت عظیم یافته و

مقبولیت عام پیدا کرده است؛ زیرا او وقایع زمان را به چشم خود دیده و یا از معتمدان شنیده و آنچه که مشاهده نموده یا شنیده در تاریخ خود آورده است و روی همین اعتبار نوشته او است که مورخان و مؤلفان پس از وی بارها و بارها از کتاب او اقتباس نموده‌اند، مثلا حافظ ابرو در زبدة التواریخ و خواجه رشید الدین فضل الله در جامع التواریخ یا حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده بخش مربوط به سلجوقیان را از ظهیری اقتباس کرده‌اند.

کتاب سلجوقنامه آنچنان در زمان خود به شهرت و اعتبار رسیده که همه جا نقل محافل و مجالس بوده است، چنانکه می گویند روزی در مجلس بهاءالدین محمد جوینی از تندنویسی سخن می‌راندند، مجد الدین همگر گفت می‌توانم سلجوقنامه را در یک روز بنویسم و به فرمان بهاءالدین آن کتاب را در یکروز نوشت و این ابیات را در پشت کتاب نگاشت،

بحکم قاطع دستور و خواجه اسلام — بهاء ملت دین خواجه وسپهر غلام
کمینه چاکر مخدوم بنده فرمان — بدست خویش که فرمانده است بر اقلام
بچند ساعت روزی کم از دودانگ شبی — کتاب قصه سلجوقنامه کرد تمام
بسال ششصدوشصت ونه‌ازحساب عرب — شب دوشنبه و فرخنده سلخ ماه صیام

و واضح است که مقصود مجد همگر از سلجوقنامه همین کتاب است.شهرت سلجوقنامه چنانکه در نوع نثر آن خواهد آمد بسبب روش بدیع و زیبا فوق العاده ساده و روان و خالی از هر گونه تکلف است.

نمونه نثر سلجوقنامه

سپاس و ستایش مر خدای را جل وجلاله‌وتقدّستْ اسمائه که موصوف است ذات بزرگوار او ببقاء قدم و منزه است صفات او از نقص حدوث و عدم،موجد کارخانه‌ای که سقف آن عرش افلاک است و صانع الوانی که فرش و طرح آن بساط خاک، آن خداوندی که نیست و هست ایجاد آثار صنع قدرت او است و

درود بر سیّد ثقلین و صاحب قاب و قوسین که شرع او شرایع رسل امم را فسخ کرده و حکم نافذ او احکام عرب و عجم نسخ، و سلام و تحیت فراوان بر یاران و اهل بیت او که مصابیح ممالک تقوی و مفاتیح ابواب ارشاد و هدیٰ بوده اند و بباید دانست که برگزیدگان خلایق ملائکه مقرب و انبیاء و امامان دین و پادشاهان عادلند و هر صفی را مرتبه‌ای و درجه‌ای هست، مقربان حضرت قدس و ساکنان روضه انس و انبیاء و اوصیاء واسطه‌اند میان خلایق و خالق (ص ۹).

و معلوم است که مدت ایام و سیرت پادشاهان عراق و خراسان، از طاهریه و صفاریه و سامانیه و غرچقیه و دیالمه و غوریه و سلجوقیه، سلاطین بزرگوارتر و بر رعیت مشفق‌تر از آل سلجوق نبودند و چندان خیرات که در دولت سلاطین آل‌سلجوق ظاهر و انشا گشت از احیای معالم دین و تشیید قواعد مسلمانی و بناهای مساجد و رباطات و قناطر و ادرار و اقطار و اوقاف که بر علما و سادات و زهّادو ابرار که در هیچ روزگار نبوده است و آثار آن در ممالک اسلام ظاهر است و اجتهادی که فرموده در غزوه کفار و دفع و قهر اشرار وسعیی که به ایّام دولت خلفا کرده‌اند بر روی روزگار و صفحه جبین لیل و نهار باقی است.(ص ۱۰).

از اصحاب اخبار و ارباب آثار چنان معلوم شد که سلجوق بن لقمان از نژاد طوقشور میش (حمله کننده) بود پسر گوگجو خواجه (سبز رنگ)[1] که خرگاه تراش ایل پادشاهان ترک بود از اوردق (ایل طایفه) و استخوان قیق (قویوق) و ایشان دودمانی بزرگ و عدد بسیار و خواسته بسیار و عدد و عدّتی تمام و خیل و حشمی با نظام از زمین ترکستان.

---

۱. *رنگ سبز در میان ترکان مقدس بوده و گوگجو منسوب به سبز است.*

نثر کتاب

با توجه به نمونه نثر که آورده شد متوجه شدیم که در این کتاب گونه‌ای نثر مسجع وجود دارد و همانگونه که قبلا بیان شد با اینکه در این قرن نثر بسوی تکلف و تصنع می‌رفت اما کسانیکه بدنبال نثر ساده و بی تکلف می‌رفته‌اند فراوان بوده اند. آنان سادگی و روانی و سهولت را در نثر پذیرفتند و نوشته‌های خود را با بیانی ساده و رسا آفریدند. از طرفی آنچنانکه مذکور شد چون حکومت سلجوقی طرفدار زبان فارسی بوده و زبان فارسی در این دوره رسمیت یافت و زبان دربار گردید شعرا و نویسندگان نیز به ساده نویسی و فارسی نویسی در این عصر تشویق و تحریض شدند.

سلجوقنامه نثری پخته و تطور یافته و کلامی موزون و زیبا دارد، خواننده را کسل و خسته نمی کند و هر چند که ایجاز و روانی را در کلام حفظ کرده اما ایجاز مخل در آن یافت نمیشود، شعر فارسی در کتاب زیاد دیده می‌شود شعرها معمولاً از امیر معزی (ص ۳۳) ابو طاهر خاتونی (ص ۳٤) ابوالمعالی نحاثی (ص ۳٤) مویدالملک برادر فخر الملک (ص ۳٦) فرید کاتب (ص ٤٦) و خاقانی (ص ۵۱) و غیره می‌باشد، گاهی نام شاعر و سراینده را ذکر نمی کند و می گوید زبان ایام این بیت را میسراید (ص ٤۷) و زمانی نیز حاکمی، امیری، یا پادشاهی که در حال انهزام و شکست است خود رباعی می‌سراید یا دو بیتی‌ای وصف الحال می‌نگارد و بخدمت امیر غالب روانه می‌سازد. بیشتر شعرها رباعی، دوبیتی یا مثنوی کوتاه یا قطعه است و ابیات معمولا از دو یا چهار بیشتر تجاوز نمی‌نمایند و گاهی نیز مطلع قصیده‌ای است از امیر معزی یا خاقانی و یا دیگران.

اصطلاحات دستوری

پسوندِ گاه در آخر فصل‌ها (از زمین ترکستان به حکم غلبه و تنگی چراخور به ولایت ماوراء النهر تحویل نمود، زمستانگاه ایشان نور بخارا و تابستانگاه سغد سمرقند) ص ۱۰.

مطابقه صفت با موصوف در جمع (با هم دیدار کردند و عهود و عقود مواثیق بستند) ص۱۰.

مصدر جعلی مثل غارتیدن (طغرل بیگ میگفت روز عید است مسلمانان را نشاید رنجانیدن چغری بیگ تیر گی نمود و کارد بکشید که اگر نگذاری که بغارتیم کارد بخود زنم و خود را بکشم) ص ۱۸.

لشکر بر نشسته بودند و پیرامون سرا پرده صف زدند و پایگاه و خزانه بغارتیدند) ص ۲۸.

آوردن جمله معترضه (در غلوای این فترت در ثمان و عشرین و اربعمائه پیغام به سوی بن المعتز عمید نیشابور فرستادند که قبه و مشهد حضرت رضا علیه‌السلام او انشا کرده از او در خواستند که در آن نواحی مکانگاه ایشان معین کند) ص ۱٤.

نوعی لف و نشر در نثر (ملکشاه بن آلب ارسلان جبار کامگار و موافق بخت مساعد روزگار بود پدران او تخت و تاح سلطنت بستدند او بر سر نهاد و قدم بر آن گذارد) ص ۲۹.

ارزش تاریخی

کتاب سلجوقنامه چنانکه از اسمش پیداست تاریخی شاهی است که به نام سلجوقیان و در تاریخ آن خاندان نگارش یافته و نیز چون نویسنده آن از ندما و خاصان و از طرفی معلم دو پادشاه از این سلسله بوده پس وقایع و حوادث را با چشم دیده و صادقانه و با درستی بیان داشته؛زیرا از یکطرف خود نویسنده در کار نوشتن زبر دست وماهر بوده و حق کلام را کماهو حقه ادا کرده و نثری ساده و روان و زیبا آفریده است و از طرف دیگر چون خود شاهد وقایع و اتفاقات بوده و در سفر و حضر با سلاطین همراه بوده حق تاریخ را نیز بخوبی ادا نموده است.

کتاب پس از ذکر خداوند و نعت رسول از اجداد آل سلجوق سخن

می راند و برانداختن سلطان مسعود و شکست او بدست فرزندان سلجوق، ذکر سلطنت آلب ارسلان چغری بیگ، ملکشاه سلجوقی، برکیارق بن ملکشاه، سلطان محمد بن ملکشاه، سنجربن ملکشاه، محمود بن ملکشاه، طغرل بن محمد،ابوالفتح بن مسعود بن ملکشاه، ملکشاه بن محمود، محمد بن محمود، سلیمان شاه بن محمد، ارسلان بن طغرل و طغرل بن ارسلان.

ظهیر الدین به همین جا کتاب سلجوقنامه را پایان بخشیده و دنباله کتاب در سال ۵۹۹ توسط ابو حامد به نام ذیل سلجوقنامه نوشته شده است

ذیل سلجوقنامه

بسال ۵۹۹ حامد محمد بن ابراهیم بر کتاب سلجوقنامه ظهیر الدین نیشابوری ذیلی نوشته و در آغاز سخن چنین گفته است: خواجه ظهیر الدین نیشابوری ذکر ایام سلطنت آل سلجوق تا این جایگاه رسانیده بود در عهدی که جهان از امن و راحت در آرامش بود و جان خلق در آسایش، حکایت این فصل ابوحامد محمد بن ابراهیم تالیف کرده بعد از تصنیف اصل و آن مشتمل است بر تتمه و خاتمه تاریخ سلطان طغرل و این ذیل در ربیع الاول تسع و تسعین و خمسمائه نوشته شد اما بعد که هشت سال و دو ماه از واقعهٔ سلطان طغرل بن ارسلان گذشته فریاد از نهادش بر آمد و این بیت از گفتار سنائی در قلم آمد.

سر آلب ارسلان دیدی ز رفعت رفته بر گردون
بمرو آ، تا بخاک اندر تن آلب ارسلان بینی

کتاب سلجوقنامه همانگونه که گفته شد در شروع سلطنت طغرلشاه پایان می یابد و ذیل آن که دنباله سلطنت آن پادشاه است در سال ۵۹۹ توسّط ابو حامد نوشته شده است، نثر او نیز تماماً شبیه نثر ظهیر الدین است که در سال ۵۸۸ وفات یافته،یعنی در حقیقت ابو حامد ده سال پس از در گذشت ظهیر الدین ذیل

سلجوقنامه را نوشته است. در این قسمت که گفتیم، نثر و حتی روش کار عینا همان روش کار ظهیر الدین است نیز اصطلاحاتی بکار رفته است (ملک متغیر و منفعل شد، کس فرستاد و تمهید عذر نمود و بیگناهی خود، بظاهر سلطان قبول کرد و اتابک در رمضان ثلات و ثمانین و خمسمائه به شهر آمد و امرای عراق آغاز مخالفت آغالیدن می کردند و به اراجیف آوازه سلطان می‌افکندند که می آید) ص ۸۶.

(قتلغ اینانج در این تاریخ از ری به اصفهان آمد با لشکر گران، چنانکه معهود اصفهانیه است در شهر دو هوائی ظاهر شد و یک چند جنگ و جدل قایم بود) ص ۵۸. ذیل سلجوقنامه در حقیقت کلام پایان حکومت سلجوقیان است، ابوحامد در آغاز می گوید که (طغرل پادشاهی با عدل و سیاست بود که در آل سلجوق، ایزد تعالی خلق و عدل و عفت و هنر و فرهنگ هیچ از او دریغ نداشته بود. در مردی حیدر وقت و رستم دهر بود در عدالت و سخاوت و بلاغت یگانه عهد عالم دوست و درویش نواز. اما یک عیب بود که بر ساقه و مهانه ودمامه دولت افتاد و با تقدیر کوشش سود نمی‌داشت، و خلاصه پس از جنگها و جدال‌ها و سعایت‌هایی که درباره او توسط اتابک ایلدگز شد و جنگهائی که با او و با وزیر بغداد نمود سرانجام با آمدن تکش سلجوقی و افتادن آوازه او در شهرها و آمدن لشکر او به ری و غدر و خیانت سردارانش بالاخره (بدست سواران تکش اسیر وسرش از بدن جدا شد و آرامش و امنیت و عدل و انصاف با مردن او از میان رفت و بعد از او در عراق هیچ آفریده رفاهیت و آسایش و معدلت نیافت و خاندانهای قدیم بر افتادند و سلطان تکش عراق را مسلم شد) ص ۹۱ ـ ۹۲.

عقد العلی للموقف الاعلی

از دیگر کتب تاریخی معتبر این دوره عقدالعلی للموقف الاعلی یا تاریخ کرمان تالیف تاج الزمان افضل الدّین احمد بن حامد کوهبنانی کرمانی از فضلا و معاریف عصر امرای غز در کرمان است.این کتاب تاریخ با اعتباری است از اواخر دوره سلجوقی و نیز عصر ملک دینار (جلوس ۵۸٤-۵۹۱) ممدوح و مخدوم مولف.

ابوحامد یا افضل کرمان مؤلف سه کتاب معتبر است. نخست همین کتاب مورد مداقهٔ ما است یعنی عقدالعلی که در صفر سال ۵۸٤ تالیف یافته که البته در سن پیری مولف صورت گرفته است. دوم کتاب معروف و متاسفانه از بین رفته بدایع الازمان فی وقایع کرمان است که در سال ٦۰۲ تألیف یافته و سوم المضاف فی الازمان فی وقایع کرمان که رساله ایست در تتمیم تاریخ کرمان که در سال ٦۰۵ برشته تحریر در آورده است. علاوه بر اینها تاریخ دیگری بنام سلجوقیان و غز در کرمان یا تواریخ آل سلجوق بدو نسبت داده اند که آنرا به مولفی دیگر بنام محمد بن ابراهیم دیباج نسایی نیز منسوب می دارند که در قرن یازدهم می زیسته و به نظر استاد باستانی پاریزی این قول اصحّ است. رساله دیگری از افضل کرمان در طب در دست است بنام (صلاح الصّحاح فی طب) که استاد پاریزی آن را به

کتاب عقدالعلی تصحیح آقای علیمحد عامری نائینی افزوده اند. این رساله درعین اختصار و سادگی، بسیار متقن و در طب یا علم الابدان معتبر است.

با این احوال متوجّه میشویم که افضل کرمان ابوحامد علاوه بر تاریخ نگاری، طبیبی حاذق نیز بوده و در بیان مطالب طبّی و حفظ الصحه مهارت داشته است. ضمنا او دارای ذوق شاعری نیز بوده و در بیان اشعار نغز مخصوصا قصاید، ذوق آزمائی کرده و شعر او در سبک خراسانی و در کمال استحکام و جزالت است.

شرح حال ابوحامد

چنانکه از شرح حال مؤلف که از پس از دوره جوانی او در دست است بر می آید او تا حدود سال ٦١٥یعنی هجوم مغول زنده بوده است و در دربار سلاجقه کرمان مثل طغرل شاه متوفی بسال ٥٦٥ و نیز ارسلان شاه به مرتبه ندیمی رسیده و از منشیان و ملازمان خاص بوده و ظاهراً در دوران حیات سختی‌ها و مصائب فراوان از آنجمله اسارت در زمان حصر کرمان، مسافرت یا مهاجرت به یزد، همدوش شدن با فقر و رنج و درد چشم دیده است.

پس از شکست سلاجقه کرمان به دست غلامان ترک و قحط کرمان در سال ٥٧٧ و در گذشت ملک طغرل شاه و خرابی و دگرگونی اوضاع و وقایع هایل و سخت که دامنگیر کرمان شد یکسال انزوا گزید و سر انجام قصد مهاجرت به خراسان نمود.اما با وساطت امیر مجاهد الدین از این سفر منصرف گردید. در سال ٥٨١ ملک دینار غز، ظاهرا به دعوت امیر مجاهد الدین کوهبنانی به طرف کرمان می آید و به راور و زرند وارد می‌شود و در همین سال تیری به چهره ملک دینار اصابت میکند و او را مجروح میسازد ملک دینار آن تیر را با دست خود از چهره بیرون میآورد اما پیکان آن در گونه چپ او نزدیک چشم باقی میماند، افضل کرمان ابوحامد که در این وقت در کوهبنان بوده این دو بیتی را می گوید و به

راور نزد ملک دینار می‌فرستد و همین باعث آشنائی آن دو و احضار ابوحامد توسط ملک دینار و راه یافتن بدربار او می گردد.

تیری که عدو داد و بدو پاسخ شاه　　آمد به نظارهٔ رخ فرخ شاه
و آورد کلید قلعه و پیش کشید　　شکرانهٔ بوسه‌ای که زد بر رخ شاه

و پس از آشنائی چند بار به حضور او می‌رود و در اولین مجلس با گفتن قصیده ای غرا مورد توجه ملک دینار قرار می گیرد و لطف خاص وی شامل حالش می گردد. پس از مسافرت به یزد و مبتلا شدن به بیماری چشم دوباره به کرمان باز می گردد و در پنجم محرم سال ۵۸٤ که ملک دینار عازم جیرفت بود چون افضل وسائل کافی برای سفر نداشت در کوبنان توقف کرد و در همانجا کتاب عقدالعلی را به رشتهٔ تحریر درآورد.

عقدالعلی

این کتاب ضمن اینکه تاریخ است(کتابی است ادبی و حِکَمی و زیبا و پر ارزش که از نظر سبک و نگارش از امهات کتب فارسی است و از بهترین نمونه‌های سبک متین عصر سلجوقی شمرده می‌شود. ترکیبات و استعارات خاص و عبارات و کلماتی که در آن بکار رفته از شواهد متقن انشای فصیح فارسی است. داستانها و اشعار دلنشین و حکمت‌ها و پندهائی که خصوصا در مورد سلوک ملوک و سیاست مدن و دولت داری و حکومت نگاشته شده و نتیجه سالها تجربت و ممارست مولف است از بدایع سبک او بشمار میرود).

ابوحامد کتاب را به پنج قسم تقسیم نموده و گفته است: و این مجموعه بر پنج قسم قرار داده شد، قسم اول در ذکر آخر دولت آل‌سلجوق و ایام فترت کرمان، قسم دوم در ورود رایات منصوره ملکی بکرمان و گرفتن ملک و یافتن ظفر و شرح فضایل ذات بزرگوار، قسم سوم در تحریض بر عدل و شرح اخلاق ملوک و ذکر ممالک کرمان و خصایص بلاد او و یاد کردن بعضی از تاریخ آن،

قسم چهارم در ثنای قوام‌الدّین و ذکر محاسن ذات و شرح بزرگی خاندان و مآثر اسلاف وی قسم پنجم در شرح احوال محرر این سطور و تقلب او در اوحال احوال نام این مجموعه عقدالعلی للموقوف الاعلی نهاده شد (ص ۶۳).

نثر کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

تعالی الله خالق کل شیئی وَجَلَّ الله رازق کل حَیٍّ

قادر خدائی و لطیف رهنمائی که کلید ارزاق و رواق معلق را وراء نواظر بندگان حجاب عالم غیب گردانید تا بلعجبان تقدیر از پس پرده تصویر عجایب ملکوت نمایند و بساط اغبر و فرش مکدّر را عرصه عالم شهادت تا مقامران شب و روز به کعبتین ساعات بر وی اظهار لعب‌های غریب و بازیهای عجیب کنند و فضای این کله و بساط را میدان قضا، تا وشاقان سرای قدر در وی تازند و بچوگان ارادت گوی حوادث بازند.

نظر لطفش گاه بنده‌ای را از حضیض ذلت بر ذِروه عزت کشیده که تعزّ من تشاء اثر قهرش گاه بنده‌ای را از اوج حشمت بخاک محنت افکند که توتی الملک من تشاء، گاه بنده‌ای را از سریر سلطنت و مسند عزّت و کبریا گرفته و در مهامه سر گشته و حیران کرده که و تنزع الملک ممّن تشاء این سر آغاز کتاب است که با نام پروردگار و استفاده از آیات فراوان قرآن با سجعی زیبا و تقارنی ممتاز بیان کرده است، علاوه بر آیات متعدد در سر آغاز کتاب خود جمله‌ها و واژه‌های عربی زیاد نیز آورده است.

و درود بی‌نهایت بر اصحاب و انصار و اهل بیت او که آیات حق را مفسرّند و ولایات صدق را مدبّر و سلّم تسلیماً کثیرا ص (۵۹-۶۰).

نثر کتاب عقدالعلی بسیار فاضلانه، محکم، متین و با جزالت است، از سجعی آشکار و در عین حال مشکل حکایت دارد، کلمات و لغات عربی و گاه

واژه های مهجور فارسی بفراوانی مشاهده میشود که این خود نمونه بارزی از نثر قرن ششم و اوایل تحول تدریجی و تکامل نثر است.آیات قرآن بینهایت زیاد است و برای شاهد مقال حتی در پاره‌ای موارد سطر به سطر آیات و یا کوتاه شده آیات را می بینیم.

تاریخ ها همه بزبان عربی است و در کار برد واژه های تازی تا آنجا پیش رفته که حتی کلمات فارسی را که معرب شده‌اند و در زبان شکلی ناپسند بخود گرفته‌اند نیز بکار برده است مثلا لغت «جروم و صرود» جمع جَرم و صَرد معرب گرم و سرد و کلماتی از این قبیل (چون سال احدی و ثمانین هلالی در آمد، قریب هفت سال بود که حشم قرا غز بکرمان رسیده‌بود و جمله جروم کرمان« منظور گرمسیر » را در دست گرفته و عمارت کرده و صرود «منظور سردسیر » معطل و خراب مانده و ملکت کرمان باز شهر بردسیر شد (ص۷۵).

پس آنچه که در این کتاب بیش از همه چشمگیر است واژه های عربی و آیات و احادیث فراوان است که در این مورد بینهایت اغراق کرده است.دیگر اینکه اشعار بسیار به زبان فارسی و عربی بکار برده که در پاره‌ای از اشعار عربی یا فارسی از سراینده آن نام برده شده و در جاهای دیگر ذکری از سراینده نکرده و فقط شعر را بدون ذکر نام شاعر آورده است.

اشعار عربی معمولا از متنبّی، بحتری، ابن رومی و ابو تمام است و اشعاری نیز از ائمه اطهار مخصوصا حضرت علی ع آورده است. اشعار فارسی اکثر از حدیقه سنائی، انوری، شاهنامه فردوسی، دقیقی و مختاری و غیره می باشند. البته گفتنی است که نثر کتاب با آنکه زمانی بسیار بر آن گذشته است خوشبختانه دچار دستبرد محرران و تحریف کاتبان قرار نگرفته و تقریبا سالم و دست نخورده بدست ما رسیده است.

نثر زیبا است و آهنگین و مسجّع و مناسب حال و بمقتضای مقال احادیث آیات و اشعار مناسب و روایات بسیار ذکر کرده است و زیبائی سخن را به جائی

رسانیده که خواننده را دچار ملال و کسالت نمی‌سازد.

او در باره سخن خود و شیوائی آن می گوید: اما بعد چنین گوید (مطّرز این اوراق و مبرّز این اعلاق امام عالم، تاج الزمان، سلطان افاضل علامة الزمان، افضل الله والدین احمد بن حامد، سقی الله ثراه و جعل الجنّة مأواه) البته این عبارت از افاضات شاگرد مولف یا کاتب و یا محرر کتاب است.. (هر کس که تَنگ بلاغت بر رخش براعت کشیده است و در میدان دعوی تاخته و در مجلس اطناب و ایجاز (صنعت تضاد) ساز اعجاب و اعجاز ساخته و بقلم مشکین مدّ کاغذ کافور خدّ را نگاشته و بر رباوه استعراف، علم استهداف افراشته که من صَنّفَ فقد اِسْتَهدفْ لاشک در تحریر و تقریر که بقلم و کلم میکند، تصور فایده کرده است و خیال منفعتی بسته که «لایخلوا سواد عن منفعته» و من در جمیع این فصول و نظم این اصول چند فایده اندیشه کرده‌ام. (ص ٦٠).

بنابر این کتاب عقدالعلی یک کتاب ادبی حِکَمی زیبای پر ارزش است که پر است از سخنان دلنشین و عبارات و استعارات متین و یکی از محکم‌ترین نمونه‌های نثر عصر سلجوقی بحساب میآید و نمونه‌ای از انشای فصیح این دوره است.

اصطلاحات فارسی

چهار تکبیر زدن ـ کنایه از ترک چیزی گفتن (بوعلی از ضرورت، چهار تکبیر بر کرمان بایست کرد) (ص ١٢٤).

(زیر کان درشش جهت تاسیر حکمش دیده اند

چهار تکبیر فنا بر ملک سنجر کرده اند)

(ص ٩٠)

حافظ نیز چنین اصطلاحی را بکار برده است

من همانـدم که وضو ساختم از چشمه عشق
چهار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

سه طلاق دادن ـ کنایه از ترک کردن (و مملکت را سه طلاق داده با تنی چند معدود، روی به خراسان نهاد) (ص ۱۲٤).

طشت زر بر سر گرفتن ـ کنایه از وجود امنیت و آرامش (و هر راهی که به صد سوار قطع نتوانستی کرد زن آبستن طشت زر بر سر می‌نهد و می گذرد) (ص۸۳).

دست باز گرفتن ـ کنابه از، از دست دادن (ما هنوز یک فاضل حاصل کرده‌ایم چه ممکن بود که او را دست باز گیریم)ص ۱٦۰.

ارزش تاریخی

عقدالعلی للموقف الاعلی قدیمی‌ترین تاریخ مربوط به حوادث و اوضاع و احوال کرمان است در عهد سلاجقه و در عهد ترکان غز، و ابوحامد که خود از ملازمان ملک دینار غز و از نعمت یافتگان او است، تاریخ خود را یعنی عقدالعلی به احترام وی نوشته است و خود می گوید: (چون خواستم به خدمت ملک دینار مستسعد شوم و به تقبیل بساط اشرف مشرّف، چنانکه قاعده بندگان باشد که بخدمت درگاه ملوک شوند تحف لایق و طرف موافق نداشتم که کربت غربت و مفارقت وطن با کثرت عیال و تقلب احوال با من هیچ نگذاشته بود پس بر سنت متنبی رفتم،

لاخیـل عنـدک تـهـدیـاً و لامـال فلیسعد النطق ان لم تسعدالحال

با خود گفتم که تحفه اهل علم دعاست و هدیه ارباب نظم ثنا، هیچ خدمتی در این دولت ورای آن نیست که ایام همایون ملک را تاریخی سازند و فتوح متواتر او را روزنامه کنند تا صیت این دولت بر تعاقب ایام باقی و موبّد ماند و ذکر آن بر صفحات اوراق روزگار مخلد چه بقاء ذکر، عمر دوم است و حسن احدوثه، حیاتی مستأنف) ص ٦۱ـ٦۲.

و باز می گوید: (و من بنای این مجموع بر مواجب ثنا و لوازم دعا و ذکر ورود رایات عالیه او قرن الله بها النصر از خراسان به ولایت کرمان و شرح فتوح او و انواع مواهب و نعم که حقتعالی بر وی تازه گردانید نهادم و تشبیب این فصول را مطلع سخن از اواخر دولت آل سلجوق و روز فتور و سبب ضعف مملکت کرمان کردم) ص ۶۲.

و چنانکه گفتیم این کتاب را در اواخر عمر خود نوشته است (نام این مجموع عقدالعلی للموقف الاعلی نهاده شد توقع است که اهل معرفت و ارباب درایت در این سواد بعین رضا تاملّی فرمایند و دامن تجاوز بر عثرات قلم و هفوات خاطر او پوشانند و من سَتَر علی اخیه سَتَر الله تعالی فی الدنیا و فی الاخره و از حق تعالی در اتمام این غرض توفیق خواسته میآید انّه المنّان و المتطّول به) ص ۶۳.

کتاب با ذکر دولت آل سلجوق و ایام فترت کرمان شروع میشود و سلطنت ملک طغرلشاه که پادشاهی عادل، منصف، لطیف، و رعیت دوست بود و او را ولایتی ساکن الاطراف و مملکتی مستقیم اکناف اما عشرت طلب بود و پیوسته بعشرت و ملاهی و صحبت فتیات مولع بود (و اما در کتاب دیده بودیم که ملک خراسان بمرگ پادشاه گر، ضعیف شود و سلطان سنجر گر بود، و ملک عراق بمرگ پادشاه کژ گردن ضعیف شود و سلطان ارسلان کژ گردن بود و ملک کرمان بمرگ پادشاه عشرت طلب ضعیف شود و ملک طغرلشاه بر این صفت بود و در قران هفتم از قرانهای مثلثه خاکی در برج جدی گفته که ملک کرمان ضعیف شود و انواع رنج و بلا به سکّان و مقیمان آن ولایت رسد و گفته‌اند که بر کرمان غالب شود آنکس که از جهت مشرق آید وبر ماه اردیبهشت سنه سبع و خمسین و خمسمائه کسوفی تام هایل افتاد، روز آدینه، دو ساعت از روز گذشته جهان تاریک شد و ستاره پیدا آمد و مرغان از هوا در افتادند، سال دیگر سنه ثمان و خمسین و خمسمائه روز هژدهم ماه فروردین ملک طغرل در جیرفت بجوار حق پیوست و امارات سلامت بنهان شد و علامات قیامت بیدا آمد و ترکان در شهر

افتادند و چهارپای اهل قلم و رعیت را بغارت می‌بردند ومعارف و خواجگان را در کوی، برهنه می کردند) ص ٦٥ .

و در این هنگام است که اختلاف میان پسران ملک طغرلشاه بروز می کند (و پس از آن فصلی است در قواعد بد و آئین مذموم و قوانین نامحمود که در این روز حادث شد به کرمان) ص ۷۰.

(و در این مدت به کرمان رسم تادیب به چوب و حبس و قلاع در باقی نهادند (موقوف شد) و زلّت قدم را به اراقت دم مقابل می‌داشتند و به کمتر جرمی مسلمانی را هلاک می کردند) ص ۷۰.

و در این عهد ، هر کس که خدای ناترس‌تر و بر ایذای خلق خدای، دلیرتر ، وزارت را معین می‌شود) ص ۷۱.

و در این مدت ارباب عقل و اهل تمیز را رای مصیب و خاطر مفیدنماند و در خبر است چون حق تعالی خواهد که بلائی فرستد اول از آن قوم رای صواب باز گیرد و ترتیب اسباب جهانداری در این دور از دست ملوک بیرون شده و بادست اتابکان و ترکان افتاد و هر ترکی قبائی نو می‌یافت تمنای اتابکی و خیال دادبیگی می کرد و هر ترکی، بقال بچه‌ای و قصاب بچه‌ای را وکیل خود کرد و به دیوان پادشاهی فرستاد تا سفاهت بروز میکرد و از آن وهن ملک و ضعف کار زیادت می‌شد و در این وقت وقع و حرمت از سوگند و عهد برخاست و عهود و ایمان بی نیت بسیار شد و مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرماید ـ کلکم راع و کلکم مسوول عن رعیته، رعیت امانت خدای است که به پادشاه سپرده است، هر مکروه که بایشان رساند از قبیل خیانت باشد) ص ۷۲.

پس پیدا است وضعیت حکومت در اواخر سلجوقیان کرمان چه بلا یا و مصائبی بر این شهر حاکم کرده است تا جائیکه مرد فاضلی چون افضل کرمان با درد و شکوه از این مصائب یاد میکند.

در قسم دوم کتاب / ورود رایات ملک دینار به کرمان و وصف فضایل و

شرح اخلاق حمیده و خصال پسندیده که در ذات بزرگوار آن پادشاه مرکب است و تحریض بر عدل و فضیلت و ذکر معانی که تعلق به سیاست دارد میباشد. (ص ۷٤) آمدن ملک دینار به کرمان و دعوت او از سوی مردم و آنگاه وصف خصال حمیده و منقبت احوال اورادر این قسمت از کتاب می بینیم.

اما افضل کرمان مبالغه و اغراق در وصف این پادشاه یعنی ملک دینار غز را از حد گذرانیده است و تقریبا سرتاسر این فصل مدح و ستایش و ذکر مناقب این ملک است، و سخن از آبادی و عمران کرمان و رعیت پروری و بنده نوازی و بزرگواری که: از اسکندر بزرگتر است و از انوشیروان عادل تر و از بهرامشاه غزنوی بخشنده تر و سطوری چند را بعنوان شاهد می آوریم (نسب شریف وحسب منیف او در پادشاهی ولشکر کشی از آفتاب زاهر تر است، آباء و اجداد و اعمام او در میان قبایل خویش ملوک و مطاع بوده و...) ص ۷۷.

حق تعالی ذات بزرگوار او مجمع محاسن و مفاخر و منبع مناقب و مآثر ساختست و از خلال سلاطین و خصال ملوک هر خلقی که لطیف تر است و هر عادتی که شریفتر است به وی داده است (ص ۷۸)

صورتی متناسب اعضا، متلایم اجزا، انوار خسروی بر صفحات جمال او لایح و آثار پادشاهی از اساریر او واضح، کواکب معالی از آسمان طلعتش متلالی، انتشار لالی از درج نطقش متوالی

کـا الـشـمس الاّ انّـها لا تـکْسَـف والـبـدرُ الاّ انّـهـا لا تـغـرب

محمدخلق ویوسف روی وموسی دست وعیسی دم

سکندرملک وخضرالهام وآصف رای وجم فرمان

دارای فهمی تیز بین،ذهنی دور اندیش، حلمی شامل، و قاری کامل، عجایب عفو و غرایب لطف) ص ۷۸ـ ۷۹.

و پس از آن از بخشش و حلم و صبر و شجاعت او در لشکرکشی به راور سخن می گوید و سپس از خلق شریف او و بخشش های او و عدل و انصاف و

جهان داری و رعیت نوازی وی که هر کدام در فصلی با تلمیحاتی از آیات قرآن و احادیث و ذکر اشعار عربی و فارسی و حکایت‌های کوتاه و داستانهای موجز و عبرت آموز بیان می کند و از عدل و انصاف او چنان با آب و تاب سخن می‌راند و از امنیت و آسایشی که نصیب مردم کرمان شده است چنان با مبالغه اظهار می‌دارد که خواننده را کسل می‌سازد (تا منبر و تخت به جمال فرخنده و لقب و نام همایون او آراسته شد، آنکس که به ده روز یکمن نان نمی‌دید در شبی ده من به سگ می‌دهد) ص ۸۲.

یا (از جمله حزم و بیداری و استقلال این پادشاه آنست که سمع اشرف را از سخن مفسدان صیانت کند و ساعی و عوان را تمکین نفرماید و بکمال عقل و وفور علم دانسته است که عوان سعایت شفقت پادشاه رانکنند بلکه محض شقاوت و خبث اعتقاد او را بر آن دارد) ص ۸۵. در این فصل از صفحات حمیده و اخلاق پسندیده ملک دینار، سخن را از حد گذرانیده است البته در لابلای سطور، نصیحة الملوک نیز دیده می‌شود و ضمن آوردن حکایات و روایات و اشعار و محاسنی از ملک دینار، گوید که ملوک و سلاطین باید چنین باشند و چنان باشند تا رعیت در امن و امان زیست کنند و از ظلم آنان در امان باشند.

شعرها همانگونه که گفته شد از حدیقه سنائی و انوری و فردوسی و مختاری است و اشعار عربی در این فصل معمولا از بحتری، شعرهای فراوانی نیز از خود مولف در کتاب است زیرا افضل الدین علاوه بر تاریخ نگاری و طب ذوق سرشاری هم در شعر داشته است.

اما سخن هر چند که مدیحه است لکن به زیبائی و حسن مقال و روانی کلمات قابل تحسین.است نثر از نوع نثر متکلّف قرن ششم و اوائل تحول آن است و با این حال از سجعی موزون و زیبا برخوردار می‌باشد (من بنده اعتقاد و رقت طبع او مشاهده کردم که چون به خدمت بارگاه اعلی پیوستم به راور، مقری جمال الدین ابوبکر که وارث مزامیر آل داود است و لهجتی متین و نغمتی حزین دارد

بامن بود و بخدمت بارگاه اعلی مشرف شده تلاوت آغاز کرد و آواز برکشید و آیتی بخواند ،اثر و جد بر حال آن پادشاه ظاهر و از مدامع میمونه قطرات عبرات بر روی مبارکش متقاطر، و چند بار بر لفظ گهر بار رفت که ای خدای فرج ده، استدلال کردم بر آن که پادشاه زحمتی غالب دارد و رنجی که از نزول عساکر منصوره به رعیت می رسد موافق طبع اشرف نمی‌افتد. و از دلایل لطف طبیعت و مخایل شیمت آن پادشاه، عذوبت عذبه و فصاحت لهجه و طیب کلام و سخن با نظام است، لطایف الفاظ جان فزایش با اجزای روح بیامیزد و شواهد ابیات و مصاریع که در اثنای حکایات درج کند، هوش مستمع از راه گوش ببرد) ص۸۸.

راحة الصدور

این کتاب نیز مانند سلجوقنامه تاریخی شاهی است که در تاریخ سلجوقیان تألیف یافته است و سال انجام تألیف آن ۵۹۹ مصادف با سال تحریر ذیل سلجوقنامه بوده و اتفاقاً طبقه‌بندی این کتاب نیز عیناً مانند سلجوقنامه است که با سلطان طغرل بیگ و آلب‌ارسلان شروع می‌شود البته پس از مقدمات و ذکر نعت خداوند.و با کشته شدن طغرل‌بن ارسلان آخرین پادشاه سلجوقی و غلبه سلطان تکش خوارزمشاه پایان می‌یابد.

مؤلف آن یعنی محمدبن علی بن سلیمان راوندی کتاب خود را راحة الصدور و آیة السرور نام نهاده و محرر آن چنین می گوید:

کتاب اعلام الملوک المسّمی براحة الّصدور و آیة الّسرور تالیف عالم فاضل کامل ذوفنون الدّهر، افتخار العلما و الفضلا، نجم‌الدین، نورالاسلام و المسلمین، ابی بکر محمدبن علی بن سلیمان‌بن محمّدبن احمدبن الحسین‌بن همّة الراوندی نورالله قبره و حفرته و بیّض وجهه و عزّته بمحمّدٍ و آله.

اما کتاب راحة‌الصدور که از سه قسمت تشکیل شده، مقدمه، تاریخ سلاجقه و خاتمه، تقلیدی است از کتاب سلجوقنامه ظهیرالدین نیشابوری.مقدمه کتاب شامل نعت خداوند و پیامبر اکرم و انبیا و ائمه و ممدوحین مولف و تاریخ سلجوقیان عیناً

مانند سلجوقنامه از طغرل سلجوقی شروع می‌شود و به ملکشاه و طغرل خاتمه می‌یابد.ولی گرچه صاحب راحة الصدور تاریخ خود را از روی کتب دیگر مخصوصاً سلجوقنامه رونویسی کرده و آنچنانکه باید از خود اطلاعات تاریخی نداشته، ابتکاراتی در نوشتن از خود بروز داده مثلاً تاریخ را با قصاید بلند و مطول آمیخته و مناسب حال یا نامتناسب در همه جای کتاب قصیده‌ای طولانی و کسالت‌بار آورده است.این عمل گرچه در سایر کتب تاریخ بندرت دیده شده و یا اصلاً دیده نشده و مختص راحة الصدور راوندی است اما کتاب را سخت سست و ملال‌آور ساخته است و از جنبه تاریخ و تاریخ‌نویسی عدول داده است.

قصاید بسیار مطول از سیدحسن غزنوی و انوری و مجیر بیلقانی و خاقانی در کتاب آورده و گاهی خود شخصاً قصیده‌ها را تفسیر کرده و به نثر درآورده است.این کار گرچه مورد توجه مرحوم بهار قرار گرفته و کار راوندی را ستوده اما از ملالی که از کار راوندی به خواننده دست می‌دهد نمی‌توان گذشت، آیات و احادیث سخاوتمندانه و بی‌نهایت فراوان در کتاب ریخته و گویا در انجام این کار تعمدی داشته است.

راوندی که خطاط و نقاش بوده و بقول خود هفتاد گونه خط را بخوبی می‌نوشته و کمتر آشنائی با ادبیات داشته بعید نیست که در نوشتن این کتاب بیشتر نظرش به خط بوده است تا تاریخ.

عبارات فراوانی را از کتاب سلجوقنامه و ذخیره خوارزمشاهی و کتب و رسالات دیگر، عیناً در کتاب خود نقل نموده است و حتی همانگونه که گفتیم جائی که مقتضی می‌دانسته اشعار مجیر و سیدحسن را به نثر مبدل ساخته و به نظر مصحح کتاب سلجوقنامه یعنی اسماعیل‌خان افشار حمیدالملک مقصود راوندی که خطی خوش و دستی در تذهیب داشته از تألیف این کتاب در آسیای صغیر جدیدالاسلام که هنوز ادبیات فارسی در آن مملکت ریشه‌دوانیده بود و درآن موقع در قونیه از فضلا و دانشمندان ایران کسی یافت نمی‌شد آن بوده که صله از

کیخسرو سلجوقی بگیرد.

این کتاب از ابتدا تا اوایل سلطنت طغرل خلاصه‌ای از سلجوقنامه ظهیری است که در پاره‌ای موارد که خواسته از خود چیزی بنویسد یا بیفزاید یا بعضی مطالب کتاب را مقدم و موخر بیاورد دچار اشتباهات مضحک گردیده است مثلاً در ذکر تاریخها اکثر آنها را اشتباه ضبط نموده مانند تاریخ وفات محمود غزنوی یا تاریخ ورود طغرل به نیشابور و یا اشتباهات بسیار دیگر که مجال ذکر آنها در اینجا نیست.

راوندی کیست

نجم‌الدین ابوبکر محمّدبن علی بن سلیمان راوندی چنانکه خود در راحة الصدور گوید: در کودکی و اوقات تحصیل او پدرش وفات یافته است و بسبب قحط اصفهان که در سال ۵۷۰ در اصفهان روی داد خانواده او به فقر دچار شد. و او در خدمت خال خود که از علمای وقت بوده تحصیل علم و کسب معیشت می کرده است. راوندی مردی فاضل و دانشمند و خطاط و نقاش بوده و بقول خود هفتاد گونه خط ضبط کرده و از نوشتن مصحف و تذهیب و تجلید که بخوبی آموخته بود کسب معاش می کرده است.

در دوره سلطنت طغرل بن ارسلان ۵۷۳ ـ ۵۹۰ در اصفهان بوده و پس از آنکه خال او به سمت معلمی طغرل در همدان اختصاص یافت و پادشاه را خواندن آموخت و به خط نوشتن واداشت، راوندی هم به همدان رفت و در خدمت خال خود جای گرفت و قرآنی که پادشاه به خط خود نوشته بود،راوندی نیز مانند دیگر نقاشان و مذهبان به تکمیل و زرکاری آن مصحف مشغول شد.

بعد از انقراض دولت سلاجقه و کشته شدن طغرل و آمدن خوارزمیان، راوندی از عراق به بلاد آسیای صغیر مسافرت کرد و در پناه کیخسرو بن قلج ارسلان ملقب به غیاث‌الدین ۶۱۶ ـ ۶۳۴ که به کیخسرو دوم معروف است جای

گرفت و کتاب خود را بنام آن پادشاه کرد.

شیوه نثر

پیش از آنکه به بررسی روش نثر کتاب راحة الصدور بپردازیم نظرات مرحوم ملک‌الشعرای بهار را بازگو می کنیم و سپس درباره آن نظر خود را اعلام می‌داریم.استاد می گویند:

راحة الصدور یکی از بهترین کتب نثر فارسی است و در شیوه نثر فنی مانند کلیله و دمنه ممتاز است ولی از کلیله و دمنه ساده‌تر و مشکلات تازی در آن کمتر و موازنه و قرینه‌سازی جز در مواردی خاص و نادر در آن دیده می‌شود ولی در امثال و شواهد شعری و استدلال به آیات و اخبار مخصوصاً دقت وسعی مبذول داشته چنانکه اشعار شاهنامه را از اینجا و آنجا دستچین کرده و بمناسبت مطلب آنها را باهم ترکیب نموده و آورده است و هیچکس از نویسندگان این کار را نکرده و بیشتر شواهد فارسی او از شاهنامه است. امتیاز دیگر او آوردن قصاید تمام از شعرا و استادان عصر است. که اگر هر مولفی مانند مولف تاریخ سیستان و راوندی این کار را کرده بودند ما را به شعر استادان بیش از این دسترس می‌بود.

امتیاز دیگر ترجیع‌بندی است که آورده و آن شرحی به نثر و یک قصیده است در مدح ممدوح خود و در حقیقت کتاب را به ذکر مخدوم خود نظماً و نثراً موشّح ساخته است و احدی جز او و نورالدین عوفی معاصر او که هر دو از گریختگان مغول ولی یکی در شمال و دیگری در جنوب سرگردان بوده‌اند این کار را نکرده است. بنیاد کتاب بر سلامت و روانی است، افعال قدیم بیشتر از کتب معاصرین در آن استعمال شده است از آن جمله فعل (بوده بود) که ظاهراً در این دوره کمتر استعمال شده در راحة الصدور دیده می‌شود.

لیکن با،تأکید مانند قدیم برسر افعال زیاد نیاورده است و افعال شرطی و مطیعی و تردیدی با یاء مجهول چون قدما کم دارد و در گزارش خواب (گزارش

خواب قسمتی از کتاب است) فعلها را به صیغه مشکوک نمی آورد. همچنین حروف دال جمع مخاطب را نیز چون بعضی از معاصرین نمی‌اندازد (مثل ابوالفتوح رازی که بجای کنید و روید، کنی و روی می گوید) و نیز در متکلم مع الغیر «کردمانی» و در جمع مخاطب «کردتانی» استعمال نمی کند فعلهای وصفی فراوان دارد و افعال را در جمله‌های متعاطفه بسیار حذف می کند نمونه کاملی از نثر قرن ششم را که به رموز آن آشنائیم نشان می دهد.

نظرات مرحوم بهار برای ما جالب و مورد احترام است اما با تمام این تعریفات در نثر کتاب راحة الصدور نوعی کهنگی و آشفتگی دیده می‌شود. دو گونه نثر در کتاب به چشم می‌خورد؛ هم ساده و هم متکلّف و مصنوع و گاهی مخلوطی از ساده و متکلّف، واژه‌های عربی و شعرهای تازی و آیات و احادیث بی‌نهایت در کتاب وجود دارد که در پاره‌ای موارد بدون مناسبت بکار رفته‌اند. آنجا که در مدح سخن می گوید اینچنین از سخن تمجید می‌نماید:

(وقتی در سماعی که فتوح روح و آسایش عاشقان مجروح بود صوفیان را صفای درون ظاهر شده و عارفانرا حالت آمده، مطربی بلحنی خوش و آوازی دلکش بر نوای نی نه بر آوای نای این ترانه بساخته بوذ و این بیت در انداخته

دارم سخنان تازه و زرّ کهن　　آخر بکف آرمت به زر یا به سخن

امام غزّالی رحمَ الله علیه حاضر بود از سر وجدی گفت زر را چه محل سخن، سخن سخن است زیرا که سخن خازن اسرار جبروت است و مایه اسحار هاروت و ماروت که انّ من البیان لسحرا، سخن است که در محرابها امام اذان است ودر آتشکده‌ها موبد تمام بدوست، جان معنی بین در لطافت سخن آویزد و نفس بهیمی با حلاوت او نیامیزد

سخن از گنبد کبود آمد　　ز آسمانها سخن فرود آمد

و مرا دوستی بود یگانه، خاطرش پذیرای سخن چنان بود که محسود همگان بود. اگرچه سالش در نیکنامی از دو هفته بیشتر نبود به عقل و دوستکامی بر

هفتاد سالگان می‌افزود و اگرچه در زمره صبیان بود یگانه جهان بود صدر عالم محترم مقبل، شهاب‌الدین جمال الاسلام، ملک الکفاة والافاضل سیدالاقران و الاماثل، تاج‌الصدور و الاکابر، عطارد الزمان و الناصر احمدبن ابی منصوربن محمدبن منصور البزّاز القاسانی اطال‌الله فی‌العزالدّایم بقائه و ادام الی‌المعالی ارتقائه و کبت حسدته و اعدائه، مدح

حسد چرخ و رشک علییّن آفتاب شرف شهاب‌الّدین
گفته از فضل او و از دانش آسمان آستان ایوانش
ای شهابی که نور اسلامی سرور عصر و پشت ایامیَ

و زبان هنر خط چون درّ و گهر او را گفته شعر

ای زرأی تو کرده استمداد روح بوّاب و صاحب عَبّاد
لب و دندان و چشم حورالعین گه زسین تو زاده گاه زصاد

ص ۴۷ ـ ۴۸ ـ ۴۹

مراقبت عهد دوستان سیرت وفای او و حسن عهد رفیقان روشن رای او

از اینجا به بعد ذکر شهاب‌الدین احمد یکی از دوستان مصنف است. بدین طریق با شیوه نوشتن راوندی آشنا شدیم، بازی با کلمات، مدایح ملال آور، آوردن اشعار و واژه‌های عربی و فارسی، قصیده‌های مطول عربی و فارسی که باز در این مورد سخن خواهیم راند.

سبب تألیف کتاب

و سبب تألیف این کتاب این بود که در شهور ثمانین و خمسمائه خداوند عالم رکن‌الدنیا و الدین بن ارسلان را هوای مجموعه‌ای بود از اشعار، خال دعاگوی زین‌الدین می‌نوشت و جمال نقاش اصفهانی آن را صورت می‌کرد صورت هر شاعری می‌کردند و در عقبش شعر می‌آوردند و مضاحکی چند می‌نوشتند و آن حکایت را صورت رقم می‌زدند و خداوند عالم مجلس بدان می‌آراست و بلطف

طبع مضاحکی چند ها ساختی آنرا غیبی خواندی و بعض مسموعات را جَیبْی، در آن حال امیر الشعرا و سفیر الکبرا شمس‌الدین احمدبن منوچهر شصت کله که قصیده تتماج گفته است حکایت کرد که سیداشرف بهمدان رسید در مکتب‌ها می گردید و می‌دید تا کرا طبع شعرست، مصراعی بمن داد تا بر آن وزن دو سه بیت گفتم، بسمع رضا، اصغا فرمود و مرا بذان بستود و حثّ و تحریض واجب داشت و گفت از اشعار متاخّران چون عمادی و انوری و سید اشرف و بلفرج رونی و امثال عرب و اشعار تازی و حِکَمْ شاهنامه آنچ طبع تو بدان میل کند قدر دویست بیت از هر جا اختیار کن و یاد گیر و برخوان، شاهنامه مواظب نمای تا شعر بغایت رسد و از شعر سنائی و عنصری و معزّی و رودکی اجتناب کن هرگز نشنوی و نخوانی که آنِ طبع‌های بلندست طبع تو ببندد و از مقصود باز دارد... پس بحکم این مقدمات در سنه تسع و تسعین و خمسمائه، مصنف و مولف این کتاب، محمدبن علی سلیمان الراوندی عمّره الله اندیشه کرد که چون خلود ذکر این تصنیف کتب است من نیز تصنیفی سازم و بقدر قوت خویش کتابی پردازم که امتداد روزگار آنرا خلق نگرداند و مسّوده آن تا قیامت بماند و چون روزگار چنانکه عادت اوست نعیب غرابت بسمع احباب رساند و کاس مالامال مرگ بچشاند از من یادگاری ماند و چون تحصیل علوم در دولت آل سلجوق کرده بودم و مشایخ و استادان دعاگوی داعیان و هواخواهان ایشان بودند و مدارس عراق و خیرات در آفاق از ایشان و بندگان ظاهر شد خواستم که این کتاب بنام سلطانی سلجوقی باشد.

اینمراد در قبضه تعذّر بود و این اُمنیّت روی نمی‌نمود تا خداوند عالم، سلطان قاهر عظیم‌الدهر، غیاث‌الدنیا و الدین، ابوالفتح کیخسروبن قلج ارسلان خلّدالله ملکه، فتح انطالیه (انطاکیه) کرد و آنچ هیچ پادشاه را میسر نشد از مصاف دادن و کشتن او رامیسر بود، واجب دیدم این کتاب شریف ساختن و این دفتر از بهر او پرداختن ص ۶۲ ـ ۶۳.

بنابراین چون راوندی خود از مقرّبان سلطان کیخسرو بوده و از نعمت و امنیت در پناه این سلطان بهره‌مند گردیده چنان که خود گوید کتاب را بنام وی مزین ساخته است.

ابتدای کتاب و ترتیب آن

پس از شروع مقدمه که خواهد آمد و برداشتی که از سلجوقنامه ظهیرالدین دارد وارد متن می‌شود که درابتدا نصیحة الملوک است و در ستایش عدل و انصاف و جهانداری همراه با داستانهای کوتاه و تمثّل‌هائی بزبان عربی و ابیات و مصرعهائی به فارسی است. مقدمه با حمد خداوند و مدح انبیا و ستایش پیغمبر و تعریف از خلفای راشدین و تابعین و ائمه دین و ابوحنیفه و سایر علمای دین آغاز می گردد، آنگاه مدح ابوالفتح کیخسروبن قلچ ارسلان با القاب و عناوین عربی و فارسی بسیار کسالت آور و خسته کننده همراه با چندین صفحه لقب و منصب به فارسی و عربی و شعرهائی از سیدحسن غزنوی که در مدح سلطان سنجر است و یا اشعار مجیر در مدح ارسلان‌بن طغرل و شمس‌الدین ایلدگز و غیره آورده است.

راوندی در ستایش کیخسرو ابوالفتح، اغراق و مبالغه را از حد گذرانیده و به غلّو رسانیده که بیان آن خالی از ملال نباشد، آنگاه ذکر ظلم و جوری که در عهد مصنّف در عراق می‌رفته نموده که این خالی از لطف نیست (و سرهنگان نامسلمان که به فتوای قرآن خون ایشان مباحست بر سر مسلمانان داشتند تا بی‌رحم بزخم چوب از مسلمانان زر می‌ستدند و در هر شهری بهانه گیری بود که مسلمانان را رنج می‌نمود) ص ۳.

پس از قسمت‌های تاریخی کتاب که در پایان هر فصل آن گریزی به مدح ممدوح دارد قسمت‌های آخر کتاب از تاریخ بریده و مطالب دیگری را خارج از محدوده تاریخ آورده مثلاً حکایت‌هائی از پیدایش شطرنج، پیدایش شراب، صفت شراب، وصف هنر خط، چگونگی هنر خط، آداب شطرنج باختن آداب شراب

نوشیدن، اَشکال تعبیه شطرنج هندی و رومی، فضیلت شطرنج بر نرد، حکایت آوردن لکلک دانه‌های انگور را به خدمت کیقباد و ساختن شراب، در مسابقات و تیرانداختن و اسب دوانیدن، در شکار کردن احکام و فتاوی در باب تیرانداختن، در تحلیل و تحریم صید، ترجیع بند مصنّف در مدح کیخسرو که آنچنان ترجیع بندی قوی نیست و با این مطلع شروع می‌شود:

دوش کز گنبد کره سیما — مهر پنهان ببود و مه پیدا
پاسبان درِ تو هندوی چرخ — این همی کرد گاه زخمه ادا
که جهان از تو ای غیاث‌الدین — روشنی یابد و زمانه، ضیا

الخ

فصل فی معرفة اصول الخط والدّایرة و النُقَط، فعل فی‌الغالب و المغلوب، در نگاه داشتن نام به حساب جمل و جداول مربوطه، ذکر پیغامبران و پادشاهان قدیم، ذکر سلاطین و امرا، خاتمت کتاب و ذکر خواب که در این حکایت از اشعار فردوسی و نیز اشعاری بصورت فهلویات استفاده نموده و چند فهلویه بکار برده است و سرانجام، دوباره به مدح کیخسرو پرداخته است و محرّر کتاب در پایان می گوید: تمّت فی غُرّةِ رمضان سنه خمس و ثلاثین و ستّمائه فی یدی الضعیف المحتاج الی عفو رب النّاس الحاج الیاس بن عبدالله الحافظ القونوی حامدالله علی نعمه و مصلیاً علی نبیّه محمّد و آله و اصحابه اجمعین.

تحلیلات شعری

یکی از مختصّات نثر فنی، تحلیل اشعاری است که نویسندهٔ کتابی،آنها را به نثر در میآورد و یا مصارعی را ضمیمه نثر می‌سازد و راوندی بیش از همه نویسندگان چنین کاری را مرتکب شده است.این روش از قرن ششم به قرن هفتم کشید و دنباله‌اش تا قرن سیزدهم و چهاردهم هجری انجامید. کسانی چون نورالدین محمد عوفی و شمس قیس رازی و سعدالدین وراوینی اشعار شاعران را

تفسیر کرده یا به نثر درآورده و یا از مصرع‌های آنها استفاده کرده‌اند. راوندی نیز اشعار مجیرالدین بیلقانی و انوری و سید اشرف را به نثر درآورده که هرچند این کار به نظر مرحوم بهار زیبا و دلپسند آمده اما در واقع زیبا به نظر نمی‌رسد.

در پایان این مقال لازم است گفته شود که راوندی در کتاب خود از دو گونه نثر استفاده نموده هم نثر متکلّف و مصنوع و مشکل که در این قرن راه کمال را می‌پیمود و هم نثر ساده و مرسل که دنباله نثر قرنهای قبل از او بوده و ما برای جلوگیری از اطاله کلام از آوردن نمونه‌های مجدد از آن دو گونه خودداری کرده، به همان قسمت‌هائی که قبلاً آورده شد بسنده می‌نمائیم.

دستور زبان و اصطلاحات

د ـ ذ ـ در تمام کتاب تبدیل ذال به دال را رعایت ننموده و به سیاق قدیم دال را ذال نوشته است که نمونه‌های آنرا در قسمت نثر دیدیم چندانک بجای چندانکه (و کدام فساد از این بدتر است که دبیری را فضی یا اشعری که چندانک باشند دبیران بذ دین از این دو مذهب باشند، قلم در املاک مسلمانان کشند و می‌نویسند بنا واجب که صد دینار از دیه فلان و پنجاه دنیار قصّابان و صد، بقّالان و پانصد بزّازان و چندین فلان و فلان بدهد و این خطها دبیران به دست سرهنگان می‌دهند که به زخم چوب بستان و فرع دبیران و پامزد سرهنگان بر سر، که تحصیل این ناواجب می کنند) ص ۳۲.

کچون بجای که چون (و هرگز هیچ پاذشاه عادل بذین رضا نداد، کچون عدل و عمارت جهان و قهر و قمع بذدینان و مفسدان کند از مال بی‌وارث و املاک مهمله که در خور اقطاع بوذ) ص ۳۲.

سرگزیت (و جزیة الیهود و سرگزیت بذدینان بر پاذشاهان از گوشتقربان مباح‌ترست) ص ۳۲.

جمع رعیت به الف و نون (و تیمار داشت رعیتان و عمارت جهان پیشه

گیرد) ص ۳۸

حذف افعال بقرینه (این امنیت در حجاب تعذّر میبوذ چه در مدت محنت عراق رنج نفس بغایت بوذ و درد دل بینهایت، فراق احباب، دل کباب کرده از لب تجرّح کاس اشتیاق و تحمل مشاقّ فراق) ص ۵۸.

ارزش تاریخی

راوندی در هنر خط سر آمد بوده و این هنر را نزد خال خود احمد راوندی فرا گرفته و ده سال در خدمت او بوده و خط و تذهیب و تجلید و نسخ مصحف را آموخته و خود میگوید: در علم خط چنان شدم که نمو ارزش علمی در این کتاب شمّه‌ای روشن شودو از نسخ و مصحف و تذهیب و جلد که بغایت آموخته بودم کسبی می کردم و بدان کتب علمی بدست آوردم و بر مشایخ کبار وعلمای روزگار و اساتذه بزرگوار بخواندم و اجازت روایت ازیشان بستدم و چون عمل کسل نورزیدم به عسل امل رسیدم (ص ۴۰ـ ۴۱)

و بعد ذکر خط آموختن طغرل بن ارسلان در نزد خال مصنف یعنی احمد راوندی و بعد از خط و دبیری و زیبا نویسی و اینکه، دبیری است از پیشه‌ها ارجمند،وزو مرد افکنده گردد بلند،سخن گفته است.

بنابر این اگر حرفه او را خطاطی و دبیری بپذیریم سزاوارتر است تا او را تاریخ نگار بنامیم زیرا تاریخ راحة الصدور او یا خلاصه شده‌ای و دریافتی از سلجوقنامه ظهیر الدین نیشابوری است که در پاره‌ای موارد حتی کلمات آنرا هم عوض ننموده است و یاملقمه‌ای از مدح و ستایش و شعر و تفسیر شعر و شرابنامه و شطرنجنامه و خطنامه.

البته شیوه نویسندگی و تاریخ نگاری راوندی بعدها مورد توجه مورخانی نظیر حافظ ابرو در زبدة التواریخ، قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا،میر خواند در روضة‌الصفا و خواندمیر در حبیب‌السیر و حمدالله مستوفی در

تاریخ گزیده قرار گرفته است.

اما اگر چه راوندی در کتابش به پراکنده گوئی پرداخته لکن سخنانش زیبا، رسا و گویای واقعیت‌های زمان اوست و آنچه که به روزگار او بر روزگار گذشته است مثلا هنگامی که ظلم و ستم در عراق به حد نهایت رسیده و کسی را یارای مقاومت در برابر ظالمان و ستمکاران نیست با صراحت می گوید (و علما را چندان افتاد از این بنیاد که هیچ کس را زبان گفتار نماند و چون علما را حرمت نماند کس بعلم خواندن رغبت نمی‌نماید و در شهور سنه ثمان و تسعین و خمسمائه در جملهٔ عراق کتب علمی و اخبار و قرآن به ترازو می کشیدند و یک من به نیم سنگ می فروختند و قلم ظلم و مصادرات بر علما و مساجد و مدارس نهادند و همچون که از جهودان سر گزیت ستانند در مدارس از علما زر میخواستند لاجرم ملک سر نگون شد و جمال الدین محمد بن عبدالرّزاق الاصفهانی رحمه الله در وصف جهان و اهل جهان خوش قصیده گفته:

الحذار ای غافلان زین وحشت آباد الحذار

الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار

ای عجب دلتان بنگرفت و نشد جانتان ملول

زین هواهای عفن وین آبهای ناگوار) ص۵۳.

و قصیده را تا آخر آورده است.

فارسنامه ابن بلخی

کتاب فارسنامه ابن‌بلخی در فاصلهٔ سالهای ۵۰۰ تا ۵۱۰ هجری قمری تألیف شده و جزو متون مهم زبان فارسی است که جغرافیای سرزمین فارس و تاریخ ایران قبل از اسلام و فتوحات مسلمانان در فارس را در برمی گیرد.

مؤلف آن معلوم نیست و فقط بنام ابن‌بلخی یا ابن‌البلخی معروف است و خصوصیات دیگر او بر ما مجهول می‌باشد. مرحوم علی‌اصغر حکمت در حاشیه صفحه ۱۴۱ تاریخ ادبی ایران تألیف مرحوم ادوارد براون ذیل صورالاقالیم ابوزید احمدبن سهل البلخی احتمال داده‌اند که این شخص همان ابن‌البلخی صاحب فارسنامه باشد که در سلسله کتب موقوفات گیب به طبع رسیده است.[۱] مؤلف، کتاب را بنام سلطان محمد پسر دوم سلطان ملکشاه سلجوقی ۴۹۸ ـ ۵۱۱ تألیف کرده است (سلطان معظم شاهنشاه اعظم مولی‌الامم، مالک رقاب‌العرب والعجم، جلال‌دین الله، سلطان ارض الله، ظهیر عبادالله معین خلیفة الله غیاث‌الدنیا و الدین، ناصرالاسلام والمسلمین، محیی‌الدولة القاهرة الباهره ابوشجاع محمدبن ملکشاه قسیم امیرالمومنین)[۲].

---

۱. تاریخ ادبی تالیف ادوارد براون از سعدی تا جامی ج ۳: ص ۱۴۱ .

۲. مقدمه کتاب ص ۲

و چنانکه مؤلف، خود در سبب تالیف کتاب گفته (بحکم آنکه بنده را تربیت پارسی بوده ست اگرچه بلخی نژاد است) متوجه می‌شویم که اصل مؤلف از بلخ بوده و مطابق همان قسمت کتاب، ظاهراً بنا به خواهش محمدبن ملکشاه این کتاب را نوشته است.

تاریخ جغرافیای فارس

فارسنامه ابن‌بلخی ازجمله کتب معتبری است که مؤلف با دقت درباره تاریخ و جغرافیای فارس به رشته تحریر درآورده است و هرچند که مختصر است اما این اختصار لطمه‌ای به اصل مطلب که همانا تاریخ و جغرافیا است نمی‌زند.

درباره فارس و شهر شیراز غیر از ابن‌بلخی، مولفان دیگر نیز کتابهائی نوشته‌اند مثل فارسنامه ناصری تالیف میرزا حسن حسینی فسائی، آثار عجم فرصت‌الدوله شیرازی، شیرازنامه احمدبن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی مولف بسال ۷٤٤ هـ‌ق که مستقلاً نوشته شده‌اند و نیز در کتب تاریخی مختلف از فارس و شیراز بحث‌های مفصل آمده است. کتاب فارسنامه ابن‌بلخی ضمن اینکه بیشتر به جغرافیا توجه دارد و آثار جغرافیائی را مورد مداقه قرار می‌دهد لکن از بیان تاریخ نیز غافل نمانده و آنچنانکه از متن کتاب برمی‌آید درباره ملوک فارس (انساب پیشدادیان، انساب کیانیان، انساب اشکانیان و انساب ساسانیان و شرح گشادن پارس) سخن رانده است و درباره جغرافیای پارس از مطالبی نظیر در ذکر پارس، صفت کورت‌های پارس، کوره اصطخر، دارابجرد، اردشیر خوره، شاپور خوره، قباد خوره، شهرهای بزرگ پارس، دریاهای پارس، مرغزارهای پارس، ذکر قلاع، قلعه‌های آبادان، مسافتهای پارس، احوال شبانکاره، ذکر کردان پارس و قانون مال پارس، مطالب مختصر و مفیدی را ارائه نموده است.

نشر کتاب

ولایت پارس منسوبست به پارس و این پارس منسوب به پهلو و پهلوی بدین پهلو،و پارس ولایتی است سخت نیکو ، چنانک هم سهل است و هم جبل و هم بحر و هم بسّر و باز هرچه سردسیرها و گرمسیرها باشد جمله در پارس باشند ، و پیغمبر علیه السلام گفت، انّ للّه خیرتین من خلقه من العر ب قریش و من العجم فارس و پارسیانرا قریش عجم گویند ، یعنی در عجم ، شرف انسان همچنانست کی شرف قریش در میان عرب و علی بن الحسین کَرّمَ اللّه وجه کی معر وف است به زین العابدین و ابن الخیرتین گویند یعنی پسر دو بر گزیده، بحکم آنکه پدر ش حسین بن علی رضوان الله علیهما بود و مادرش شهر بانویه بنت یزد جرد الفارسی و فخر حسینیان بر حسنیان از اینست کی جده ایشان شهربانویه بوده است و کریم الطرفین اند ، و قاعده ملک پارسیان بر عدل نهاده بودست. ص ۷

آنگاه ذکر ملوک دارد (طبقه اول پیشدادیان، طبقه دوم کیانیان، طبقه سوم اشکانیان، طبقه چهارم ساسانیان) .

شرح گشادن پارس

(آغاز گشایش پارس به اول اسلام چنان بود کی عمربن الخطاب، عاملی را به بحرین گماشته بود نام او علاء حضرمی و این علاء حضرمی، هرثمة بن جعفر البارقی را بفرستاد تا از دیار پارس جزیره ای بگرفت نام آن جزیره لارو ، چون خبر فتح با عمرخطاب رسید خرم گشت و گفت این آغاز فتح پارس است) ص ۱۳۰.

آیات و احادیث و اخبار پیامبر و ائمه علیهم السلام در کتاب فراوان است امّا شعر در کتاب دیده نمی شود .

ارزش تاریخی

چنانکه رسم مورخان بعد از قرن دوم بوده است گاهی تاریخ‌های خود را با حضرت آدم شروع می کردند و تا زمان خود ختم می‌نمودند لکن کتاب فارسنامه، با پادشاهی کیومرث آغاز می گردد.

گل شاه کیومرث اول کسی کی پادشاهی جهان کرد و آئین پادشاهی و فرماندهی به جهان آورد او بود و گبران او را آدم علیه‌السلام می گویند اما دیگران تسلیم نمی کنند لکن در آنک اول پادشاه بودست خلاقی نیست و عمر او هزار سال بودست و او را گل‌شاه گفتندی یعنی پادشاه بزرگ اما پادشاهی جهان با آئین چهل شاه کرد ص ۱٤۰.

البته شروع کتاب با حضرت آدم و کیومرث تازگی نداشته و اکثر مورخان این روند را دنبال کرده‌اند. فارسنامه ابن‌بلخی پیش از آنکه یک کتاب تاریخی باشد، یک کتاب جغرافیائی است در رابطه با جغرافیای فارس که تاریخ نیز به همراه آن آمده است.

نظر باینکه مؤلف آنچه را به چشم دیده و آنچه که در سیر و سفر و سیاحت ملاحظه نموده و نیز بدان خاطر که خود تربیت یافته فارس و مقیم آنجا بوده است تحقیقات او مورد اعتنا و اعتماد می‌باشد، شرح گشودن پارس توسط مسلمانان و ذکر مضافات پارس قابل توجه است.

در روزگار ملوک فرس، پارس دارالملک و اصل ممالک ایشان بود از حد جیحون تا آب فرات بلاد فرس خواندندی، شهرهای پارسیان و از همه جهان خراج و حمل آنجا بردندی اما چون اسلام ظاهر گشت و پارس گرفتند آنرا از مضافات عراق گردانیدند به حکم آنک لشکر اسلام چون بیامدند مقام بدانجای کردند یکی کوفه و دیگری بصره مضافات کوفه را ماه‌الکوفه و مضافات بصره را ماه‌البصره گویند و فارس از مضافات بصره است به حکم آنک لشکر بصره بگشادند.

این کتاب از لحاظ تاریخی و جغرافیائی و نیز از لحاظ رو انی نثر، کتاب معتبری است هرچند که همه مطالب را به اختصار نوشته است.

مختصات نثر و دستور زبان

نثر کتاب فارسنامه ابن‌بلخی بسیار ساده و روان و در حقیقت دارای حال و هوای نثر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است. و با اینکه تألیف کتاب در زمان دگرگونی و تطور نثر است باز نویسنده راه‌سادگی و ایجاز را پیموده و شاید این وضعیت بخاطر آن بوده که مؤلف مقیم فارس بوده و فارس تا آن زمان دچار دگرگونی نشده بود، و در نثر تکلف و تصنع دیده نمی‌شود و فقط بعضی لغات را مطابق رسم‌الخط زمان خود آورده است ازجمله:

کی بجای که، (بنی حنظله را بیابانها کی میان اهواز و بصره بود تا دریا بنشاند، اکنون آن بیابانها این است کی بصره و اعمال آن کرده‌اند) ص ۸۲.

آنک بجای آنکه (بحکم آنک تا ترتیب سخن منتظم شود نخست فصلی از ذکر ملوک فرس و انساب و تواریخ ایشان و آثار کی هر یکی از ایشان نموده است یاد کرده آید مختصر) ص ۱۱۰.

چنانک بجای چنانکه (چنانک در آن خوشنودی نباشد و استخراج این فصل از میان تواریخ درست معتمد کرده آمد چنانک از ابتداء ملک ایشان) ص ۱۱۰.

چندانک بجای چندانکه (اما مملکت ایران بعد از منوچهر دوازده سال داشت به تغلب و چندانک توانست در عراق و بابل و قهستان خرابی می کرد) ص ٤٦

با بجای به (آمدیم با سر قصه) ص ۱۱٦.

جغرافیا در فارسنامه

کتاب فارسنامهٔ ابن‌بلخی؛ پیش از آنکه تاریخ باشد یک کتاب جغرافیا است

که در آن از شهرها، کوره ها، نهرها، مرغزارها، دریاها، قلعه ها، فواصل بین شهرها، اقوام و نژادها و درآمد پارس سخن رفته و مؤلّف در این کار با وسواس و دقت تمام عمل نموده است و از طرز نگارش آن پیدا است که گردش روزگار نتوانسته در آن تغییرات و دگرگونی بوجود آورد آنچنانکه در بیشتر آثار گذشته بوجود آورده است.

فارسنامه ناصری

کتاب دیگری بنام فارسنامه در دوره قاجاریه تألیف یافته که مولف آن حاج میرزا حسن حسینی فسائی، طبیب، مورخ و محقق عصر ناصرالدین شاه قاجار است، این کتاب برعکس فارسنامه ابن بلخی بسیار مفصل است و شیوه نگارش عصر قاجار دارد.

ترجمه تاریخ اعثم کوفی

ازجمله تألیفاتی که به تاریخ خلفا و فتوحات و جنگهای اسلامی و تاریخ ائمه اطهار مربوط می‌شود و در ردیف تواریخ عمومی می‌باشد کتاب فتوح ابن‌اعثم کوفی است که حاوی تاریخ اسلام از بعد از رحلت پیامبر اکرم تا فاجعه کربلا یعنی سال ٦١ هجری است که در اصل تا زمان خلافت هارون‌الرشید بوده اما در ترجمه فقط تا شهادت حضرت امام حسین (ع) در کتاب آمده است. مولف کتاب خواجه احمد یا ابومحمدبن اعثم کوفی است که در سال ٣١٤ هجری در گذشته لکن این سال با سال تألیف کتاب که ٢٠٤ هجری است بهم مناسبتی ندارند و بعید نیست که سال وفات او همان ٢١٤ باشد و مورّخان در ذکر آن تاریخ دچار اشتباه شده‌اند.

ترجمه کتاب به فارسی در سال ٥٩٦ هجری قمری توسط محمدبن احمد مستوفی یا منوفی بدستور صدر اجل موید الملک قوام الدین وزیر خوارزم و خراسان آغاز شد و پس از مرگ مترجم، تکمیل کتاب به عهده محمدبن احمدبن ابی‌بکر الکاتب المابران آبادی قرار گرفت، کتاب در مأثر و فتوحات خلفای اسلامی از ابوبکر تا هارون‌الرشید است اما ترجمه آن فقط تا زمان شهادت حضرت امام حسین انجام گرفته است.

نثر کتاب

این کتاب مانند کتاب تاریخ بلعمی و سایر کتب قرن چهارم به سبک ساده و روان است و با اینکه مترجم در اواخر قرن ششم که عصر تکلّف نثر است می‌زیسته لکن ترجمه را به‌نثر روان متأثر از قرن چهارم آورده است و شاید از این لحاظ زحمات مترجم دوم یعنی احمدبن ابی‌بکر الکاتب قابل قدردانی باشد، به هر حال نثر ساده و روان است و گهگاه در ادای کلمات و نحوه بیان تحت تأثیر روش زمان نیز قرار گرفته است؛ مثلاً کلمه مرا زبه جمع مکسر مرزبان که صحیح نیست و بکار بردن جمع مکسر عربی برای کلمات فارسی نادرست است و یا لغتی مانند اعاجم جمع عجم یا عجمی یا اساورجمع سوار که بازهم واژه‌ای فارسی است و غیر قابل اغماض می‌باشد.

نمونه نثر

چون بامداد شد اهل نهاوند با جمعی عظیم، از شهر بیرون آمدند و نقاره می‌نواختند در برابر لشکر اسلام صف کشیده ایستادند و غوغا می کردند و حذیفة الیمانی آن روز تعبیه لشکر مسلمانان راست کرد و میمنه و میسره و قلب و جناح، بر حکم معهود ترتیب نمود ناگاه مرزبانی از مرازبه فرس، نام او نوش‌جان بن بادانْ‌فرّخ و شادان پیش آمد بر پیلی آراسته بر نشسته و از سواران و سرهنگان عجم، جمعی در چپ و راست او می آمدند عمروبن معدیکرب ساختهٔ حملهٔ نوش جان شد و شمشیر از نیام بیرون کرد و روی بدان پیل آورد و چون قریب به پیل رسید، نوش‌جان دست به کمان برد و بر عمرو تیرباران کردن گرفت و پیاپی تیر می‌انداخت، چنانکه صد تیر بر عمرو آمد و مجروح کرد، برادران عمرو به یاری عمرو بشتافتند تا او را دریابند، نوش‌جان اصحاب خویش را آواز داد، مبارزان نوش‌جان لگام ریز بر مسلمانان تاختند.

چون عمرو شهید شد اعاجم بر مسلمانان چیره شدند، حمله‌های سخت

آوردند و ایشان را بازپس بردند و از لشکرگاه جدا ساختند و دورتر بردند و مسلمانان فوج فوج و گروه گروه ازهم متفرق شدند و به جنگ و محاربت مشغول گشتند و چون به یاری خدای تعالی آن گروه را متفرق گردانیدند روی به محاربت لشکر فرس که در قلب جمعیتی داشتند آوردند و جنگی عظیم روی داد که به شرح راست نیاید و آن وقت جماعتی را از اساوره و مبارزان لشکر فرس برهم زده بر خاک هلاک انداختند و میدان را از خون ایشان جوی خون روان ساختند (از متن کتاب) همانگونه که بیان شد نثر ساده و بی تکلف است در ترجمه از واژه های عربی کمتر استفاده شده و بیشتر لغات فارسی است اما جمعهای غیر مأنوس و به سیاق عربی فراوان دیده می‌شود. اطناب پردازی درجمله‌ها زیاد است و واقعه یا رویدادی را بطور مفصل و قصه مانند آورده است و از جادهٔ اجمال بدور افتاده، با این همه نثر روان است و خواننده را خسته و ملول نمی‌سازد و با تمام اطناب و اطاله کلام آنچنان داستانها شیرین بیان شده که تأثیر سوئی بر حقایق نمی گذارد.

ارزش تاریخی

فتوح ابن اعثم و ترجمه آن مثل سایر کتابهائی که درباره خلفا و ائمه نوشته شده یا درباره پیامبر یا مغازی آن حضرت به رشته تحریر در آمده‌اند هرچند که مطالب ارزنده و معتبری را ذکر نموده‌اند اما دو مطلب در آنها بیش از همه به چشم می خورد یکی اینکه نویسنده با تمام سعه‌صدر و بزرگواری نتوانسته است از جنبه تعصب و جانبداری دور بماند. دوم جنبه اغراق و گزافه گوئی که همانا تحت تاثیر جنبه اول سراسر کتاب را پر کرده است و در حقیقت بااین طرز تصور، نویسنده گاهی از کاه، کوهی و زمانی از کوه، کاهی ساخته است و این موضوع را در بیشتر کتب تواریخ خلفا در می‌یابیم، ولی به هر صورت کتاب ترجمه ابن‌اعثم ازجمله کتب معتبر و قابل توجه در تاریخ اسلام، مخصوصاً تاریخ خلفای راشدین است.

فصل پنجم

قرن هفتم

قرن هفتم و بدنبال آن قرن هشتم دوره های کمال نثر فارسی و زمان پیدایش شاهکارهای فراوان زبان فارسی است.در این قرن‌ها نیز مانند قرن گذشته خویش دو روش کاملاً متفاوت و مختلف دیده می‌شود و با اینکه قرون هفتم و هشتم را می‌توان دوره های تکلف و بهتر بگوئیم دوره های اغراق در تکلّف نامید اما پاره‌ای از نثرنویسان از روش ساده و روان‌نویسی غافل نمانده‌اند.بنابراین در قرن هفتم هم روش ساده و مرسل در نثر فارسی وجود داشته و هم روش متکلّف و مصنوع، متصّوفه و نویسندگان کتب علمی و تاریخی عموماً در آثار خود روانی و سادگی را بکار گرفته‌اند و درحد امکان از مبالغه و اغراق در بکار بردن لغات عربی دوری جسته‌اند و حتی گروهی از دانشمندان این زمان سعی کرده‌اند که اصطلاحات علمی و ادبی را نیز از زبان دری کمک بگیرند و از استعمال اصطلاحات علمی زبان تازی اجتناب و پرهیز نمایند. در برابر این عده کسانی نیز بوده‌اند که دنباله روش مصنوع و متکلف قرن ششم را گرفته و از افراط در

استعمال الفاظ تازی خودداری نکرده‌اند.

در پاره‌ای از کتب قرن هفتم و هشتم گاه هر دو روش یعنی هم روش مرسل و هم روش مصنوع را ملاحظه می کنیم و این کتب نمونه‌های زنده از نوع سبک نثر این دوره می باشند؛ مثل کتاب المعجم فی معاییر اشعارالعجم در بدیع و عروض و قافیه که مقدمه‌ای دارد پر از تکلف و واژه های مهجور و مشکل عربی، و پر از صنایع لفظی، در حالیکه متن آن کاملاً ساده و روان و مملو از واژه های فارسی است.

اما اگر نیمه اول قرن هفتم را دنباله نثر قرن ششم بدانیم و بدین نکته توجه نمائیم که در این عصر هنوز نثر منشیانه بر پایه تکلف و صنایع وجود داشته به خطا نرفته‌ایم؛ زیرا اگرچه نویسندگانی بزرگ در این عصر ظهور کرده‌اند که کتب معتبری را به عالم ادب عرضه داشته‌اند لکن روش و سبک آنان طوری بوده است که می‌توانیم آنان را در ردهٔ مولفان نیمه دوم قرن گذشته به حساب آوریم.

توضیح این امر کاملاً واضح و مشهود است؛ زیرا با پیدایش و ظهور مغول و عدم آشنائی آن قوم به ادب و هنر ایران و آداب و رسوم درباری و دور بودن از دنیای تمدن؛ پاره‌ای از رسوم و آئین ایرانی منسوخ شد و قواعد و قوانین مغولان وحشی جای آنها را گرفت و با تغییر آداب و رسوم و نسخ فضایل ایرانی و دور شدن از فضای ادبی و هنری، تأثیراتی نیز بر روی نظم و نثر فارسی بوجود آورد و چون مغولان بجز زبان و خط ایغوری که تقریباً قوم نیمه متمدن تا تاری بودند که در ترکستان شرقی با تخارهای آریائی مخلوط شده و اندکی خط سریانی را آموخته بودند، نمی دانستند در نتیجه با چنین وضعی به زبان فارسی تسلط نیافته و ادب منشیانه را نیاموخته بودند، با روش متکلفانه و مصنوع و نثر عالمان بیگانه بوده و بقول عطاملک جوینی در کتاب جهانگشای خود، چنگیزخان و قوم او از عبارت پردازی و آرایش مناشیر و مراسلات و نامه‌های درباری بشیوه مترسّلان ایرانی خوششان نمی آمد (ابواب تکلّف و تنوّق القاب و شدّت و امتناع «مقام منیع» و

احتجاب بسته گردانیده اند هر کس که بر تخت خانی نشیند یک اسم در افزایند، خان یا قاآن و بس و زیادت از آن ننویسند و دیگر پسران و برادران او را به همان اسم موسوم به هنگام ولادت خوانند مشافهةً و مغایبةً، خاص و عام مناشیر و مکتوبات که نویسند همان اسم مجرد نویسند، میان سلطان با عامی فرق ننهند و مخ و مقصود سخن نویسنده و زواید القاب و عبارات را منکر باشند)[1] و نیز در تواریخ ذکر کرده اند که چنگیزخان دبیری را که در کتابت خود تنوّق و تفصیل رانده بود سیاست کرد.

بنابراین پیدا است که چنین قومی که از سرزمینی بی آبادی و دور از تمدن آمده و تازه به سرزمینی آباد و پر برکت و پرنعمت رسیده و بیخبر از آداب درباری و تربیت ایرانی بودند چگونه با ادب و هنر ایرانی برخورد می‌نماید. البته همین قوم دور از تمدن و وحشی که لدی‌الورود، سرزمین ما را با خاک یکسان کرد و ویران ساخت بعدها جانشینان آنها بر اثر نفوذ علما و فضلا و دانشمندان ایرانی تغییر خلق و خوی داده و بطوری توحش خود را از یاد بردند تا جائیکه خود حامی شعرا و فضلا و بانی بسیاری از آثار مهم گشته و به مسلمانانی معتقد و متعصّب تبدیل شدند.

در اواسط این قرن است که نثر دوباره بسوی سادگی و روانی روی می آورد و نثر مصنوع و متکلف کم کم روی به تراجع می گذارد. اما با تمام این احوال بازهم کسانی بودند که نثر مصنوع را رها نکرده و به همان شیوه قرن ششم آثار جاودانی را ابداع کردند، مثلاً خود عطاملک جوینی با اینکه در دستگاه آباقا آن و ارغون خان خدمت می کرده و سالها به نیابت آنان والی بغداد بوده کتاب خود را با شیوهٔ متکلف و مصنوع نوشته و یا وصّاف‌الحضره در قرن هشتم مشکل‌ترین و سنگین‌ترین نثر متکلف را در کتاب تاریخ وصاف وارد کرده است.

در عین حال شیوه ساده‌نویسی نیز در این دوره رواج بسیار یافت.

---

۱. *تاریخ جهانگشا چاپ رمضانی ص ۱۵*

تاریخ نویسی در عصر مغول

قرن هفتم و عصر تسلط مغول اگرچه ضربه مهلکی بر پیکر هنر و معارف ایران وارد آورد و کتب و مجامع علمی و مراصد و سایر مراکز علمی نابود گردید، اما بخاطر علاقه و الفتی که خانان مغول از چنگیز به بعد به ذکر اجداد خود داشتند و برای اینکه بتوانند یاد اجداد و نیاکان و نیز اثرات و فتوحات خود را زنده نگاه دارند به تاریخ و نوشتن آن توجه بسیار کردند تا جائیکه مورخان و فضلا را به نوشتن تاریخ وادار می‌ساختند و همانگونه که در بررسی تاریخ‌های این قرن خواهیم گفت مغولان و مخصوصاً جانشینان آنان یعنی ایلخانان توجه زیادی بدین کار داشتند. مثلاً غازان‌خان، الجایتو و ابوسعید بهادر و دیگر ایلخانان به مورخانی مثل رشیدالدین فضل‌الله چنان اختیاری دادند تا مورخان و دانایان را از سراسر ایران و سایر کشورها جمع کند و به نوشتن کتاب معتبر جامع‌التواریخ که تاریخ اجداد ایلخانیان است بپردازند و باز در فاصله قرون هفتم و هشتم است که تواریخ معتبر و فراوانی مانند تاریخ جهانگشا، تاریخ الجایتو، تاریخ مبارک غازانی، تاریخ وصّاف، جامع‌التواریخ و چندین تاریخ دیگر و نیز تاریخهایی مثل طبقات ناصری، نظام‌التواریخ، تاریخ بناکتی سیرت جلال‌الدین مینکبرنی، نفثة المصدور و دهها تاریخ دیگر در همین دوره‌ها به زیور نثر آراسته شدند.

نکته قابل توجه اینکه در همین عصر یعنی قرن هفتم ستارگان بزرگی در شعر و نثر پا بعرصه وجود گذاشتند که خود هرکدام گوهری گرانقدر بر پیشانی تابناک ادب این عصر بودند؛ نظیر افصح المتکلمین سعدی شیرازی و همام تبریزی و مجد همگر و بعد خواجه نصیرالدین طوسی که البته هرکدام خارج از حوزه مغولان بکار تدوین آثار خویش مشغول بودند.

ترجمهٔ تاریخ یمینی

(و چند روز در مقاحم[1] آن ملاحم و مبارک و مسقط آن مآقط از لطمه حدود ظُبّات بر خدود کُمات و صدمه خناجر غُزات بر حناجر آن عوات و زحمت مناصل اسجاد بر مفاصل آن او غاد و لمع بوارق سیوف و خطف صواعق حتوف و فتح نواعر عروق و ضرب مناخر حلوق، خون، چون صوب انواء و ذوب انداء می چکد، و باری تعالی بندگان مخلص خویش را در حرز امان می گرفت و به نصر تسکین ایّد متین تایید میداد و کلمه نجوم دین و رجوم شیاطین، کلمه علیا می گردانید تا یک روز آتش حرب بالا گرفت و بهرام نطاق بگشاد و دور دوستکامی طعن و ضرب در میان فریقین بداد) ص ۲۶۵ ـ ۲۶۶.

«تاریخ یمینی»

ترجمه کتاب تاریخ عتبی از عربی است، مولف تاریخ عتبی محمدبن عبدالجبار عتبی متوفّی بسال ۴۲۷ هجری قمری از مردم ری و از کبار مترسلان ایران در قرن چهارم و آغاز قرن پنجم هجری بود، چندی در خراسان در دستگاه ابوعلی سیمجور و ناصرالدین سبکتکین و مدتی هم در نیشابور نزد امیرنصر برادر سلطان محمود بسر می‌برد و از آثار او کتاب لطایف الکتاب است. کتاب تاریخ عتبی توسّط جرفادقانی ترجمه و بنام ترجمه تاریخ یمینی منسوب گردیده است.

(ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعدالمنشی الجرفادقانی «گلپایگانی» معاصر سلطان طغرل آخرین پادشاه از ملوک سلجوقی عراق بود، پس از کشته شدن طغرل در سال ۵۹۰ هجری و اختلال احوال عراق بسبب طغیان ممالیک سلجوقی و آمدن سلطان تکش خوارزمشاه چندبار به عراق و گرفتن و غارت همدان و بازگشتن وی در اواخر قرن ششم در حدود سال ۵۹۲ که جمال‌الدین الغ بیگ

---

۱. مقاحم= مهلکه‌ها، ملاحم= فتنه و جنگ، مآقط= میدانهای جنگ، ظبّات= آهوها، کُمات= دلاوران، مناصل= شمشیرها .

آیِ به دست اندر کار سلطنت عراق بود و با اتابک همدست و در نواحی بین عراق شوکت و مکنتی بهم رسانیده بود، منشی جرقادقانی را در خدمت وزیر ابوالقاسم علی‌بن‌حسن، قربتی روی داد و به امر وی تاریخ عتبی، معروف به یمینی را از عربی به پارسی ترجمه کرد که هم به تاریخ یمینی نامیده می‌شود و تاریخ ترجمه سال ۶۰۳ هجری است)سبک‌شناسی ج ۲ ص ۳۸۶.

مولف اصلی یعنی محمدبن عبدالجبّار عتبی از مترسّلان تازی زبان نامدار ایرانی است که در تاریخ خود شرح سلطنت سبکتکین و سلطان محمود را تا سال ٤۱۲ آورده است و به همین مناسبت ترجمه این کتاب بنام یمین‌الدوله محمود به ترجمه تاریخ یمینی معروف گردیده است.

جرفادقانی از دبیران بنام و سرشناس دوره سلجوقی است که در نظم و نثر دو زبان فارسی و عربی مهارت داشته است. او در مقدمه ترجمه تاریخ یمینی صفحه ۱۱ از دو مجموعه شعر خود یکی به نام روضة الحزن و دیگری به نام شعلة القابس یاد کرده و نیز در خاتمه کتاب از یکی دیگر از تألیفات خود به نام تحفة الآفاق فی محاسن اهل العراق نام برده است.

نثر جرفادقانی

جرفادقانی در ترجمه تاریخ یمینی از دو گونه نثر پیروی کرده است، یکی در تصنّع و تکلّف و نثر پیچیده و مشکل که در این راستا پهلو به پهلوی تاریخ وصّاف می‌زند چنانکه گاهی به اغراق می‌رسد که نمونه آن در آغاز این بحث آمد

دیگر نثر ساده و موجز که در این مورد به رعایت اصول اختصار و ایجاز پرداخته که در جای جای کتاب نمونه‌های آن را می‌بینیم.او در نوشتن کتاب نویسنده‌ای توانا و ادیبی فحل و فاضل است.چنانکه مرحوم بهار درباره او گفته‌اند:

(من بعد از نثر ابوالمعالی و کلیله، نثری از نثر جرفادقانی استوارتر و

دلپذیرتر نیافته‌ام، نه از وطواط و بهاء الدین چنین سخن شنیده‌ام و نه از قاضی حمید و نورالدین منشی چنین عبارات بدیع و بلند دیده‌ام و آنجا که قلم و دست را آزاد ساخته و قصدش پرداختن معنی صرف است در کمال آراستگی و فصاحت و سلامت از عهده ادای مقصود برآمده و در آنجا که قلم را نگاه داشته است نیز بخوبی حق صنعت را ادا کرده است، مختصات کتاب مثل مختصات کتاب کلیله و دمنه است) ص ۳۸۷، ۳۸۸.

اما جرفادقانی با تمام قدرت و توانائی که در بیان مطلب و ادای سخن دارد، با علوّ همّت و بلندنظری و کم ادعائی می گوید:

(و ابوالنصر عتبی رَحِمَهُ‌اللّه و تجاوز عن سیئاته در تقریر و تحریر این کتاب سحر حلال نموده است و بدایع اعجاز ظاهر کرده و اگر کسی از اوج آن فصاحت و رقّت آن عبارت در حضیض این ترجمه و رکاکت این کلمه خواهد نگریست جز فضیحت حاصلی نباشد و من ضعیف در موقف قصور و تقصیر واقفم و در منزل عجز و تحیّر متوقف و بقلّت بضاعت و قصور صناعت معترف، اما عذر از دو وجه ظاهر است، یکی آنکه نخواسته‌ام که بتکلّف و تنوّق مقاصد و معانی کتاب در حجاب اشتباه بماند و هر فهم بدان نرسد، و دوم آنکه عرصه عربیت، فسحتی تمام و اتساعی کامل دارد و اگر کسی مکتوبات این ضعیف در نظم و نثر تازی مطالعت کرده باشد مگر آنجا بروی کار باز آید و عیار این کلمات را صلاحی و عوار این ترّهات را اصلاحی ظاهر گردد و معلوم شود که اگرچه کودن پارسیم حرون است مرکب تازیم خوش‌رو است و اگرچه کسوت مهلهل عجمه‌ام خَلَق است، حلّه مفوف عربیم نیک نو است) ص ۱۰.

جرفادقانی در این کلمات شکسته نفسی کرده و خود را از خودستائی و رعونت بدور داشته لکن آنچه که پیداست او علاوه بر اینکه در نثر عربی فصیح و توانا است و مخصوصاً در عربی گوئی و بیان اشعار داد سخن داده در نثر فارسی نیز بسیار توانا و قدرتمند است، و همانگونه که گفته است کلام تازی را به نحوی به

ترجمه نشسته که مقاصد و معانی کتاب در حجاب اشتباه نماند و فهم هر کس بدان برسد.

مولف کتاب ترجمه تاریخ یمینی هم در صناعت‌پردازی و کاربرد صنایع بدیعی اعم از لفظی و معنوی و بکار گیری سجع و صنعت و قافیه و مترادفات و مکررات و بدایع دیگر توانا است و مهارت خاصی دارد و حق مطلب را کما هو حقه ادا نموده است و در ساده‌نویسی و مرسل گرائی و دوری از تصنع نیز قدرت و توانمندی نشان داده است، پس دو گونه نثر در کتاب او می‌بینیم یکی نثر مرسل و ساده که باز مانده قرن چهارم و پنجم است و دیگر نثر مصنوع و متکلف که از ابداعات قرن ششم می‌باشد.

جرفادقانی با آنکه خود شاعری است توانا و دلیل واضح آن آوردن قصیده محکم و ارزشمندی است که بزبان عربی در دیباچه آورده است، امّا اشعار عربی و فارسی فراوانی نیز از شاعران مختلف بعنوان شاهد بکار گرفته است. همچنین در همه جا از اشعار خود بصورت شاهد کلام با تمثیل استفاده نموده و بهنگام بیان مطلبی یا اظهار واقعه‌ای می گوید: این بیت بر خاطرم گذشت و شعرهائی نیز که در تاریخ عتبی آمده عیناً نقل نموده است.

شاعران و گویندگانی‌راکه آثارشان در کتاب آمده است بترتیب می‌توان چنین ذکر کرد، ابوطالب مأمونی، لحّام، ابوالحسن علوی، بجلّی،ابوالحسن جوهری، ابوالحسن عتبی، ابوجعفر حامی، متنبّی، ابوبکر خوارزمی، ابوالفرج میسره، ابومنصور ثعالبی، ابن‌معتزّ، مرورودی، بدیع همدانی، ابومحمد خازن، ابوسعید رستمی، ابوالعباس طبّی ابوالفتح بستی، ابومنصوره، مضراب بوشنجی، ابوفراس، ابوالقاسم مستوفی که گویندگان اشعار عربی هستند، بعضی از شعرهای عربی از خود مولف است و پاره‌ای از اشعار بدون ذکر نام شاعر بکار رفته‌اند، شعرهای فارسی کتاب مطلقاً بدون ذکر نام شاعر است اما می‌توان گفت که اغلب شعرهای فارسی از انوری، فردوسی و یا از خود مترجم است.

کتاب تاریخ یمینی تنها ترجمه تاریخ عتبی نیست بلکه مترجم خواتمی را نیز بدان افزوده است یکی بنام «حوادث ایام» که انشای خود جرفادقانی است و دیگر ترجمه آخر یمینی که در ذکر ابوالحسن بغوی است که عتبی از او بغایت رنجیده بوده است، ترجمه ابو اسماعیل سعیدبن المفاخر معروف به سکری در نیمه قرن هفتم و دیگر ترجمه مرثیه عتبی درباره نصربن ناصرالدین از حبیب‌الدین جرفادقانی است که در سال ۱۲۷۲ هـ‌ق بدان افزوده شده است و این حبیب‌الدین جرفادقانی غیر از جرفادقانی مورد مطالعه ما است و قریب ششصد سال باهم فاصله داشته‌اند و نثر او هیچ شباهتی به نثر ترجمه یمینی ندارد و به نثر قرن سیزدهم نزدیک است. و نمو نه آن در زیر می آوریم

(واحسرتا از حالت سفری که ره سپرش رانه از ذهاب اثر است و نه از ایاب خبر، واطاقتا از حسرت متواتر که گرفتارش را نه در دل قراری ممکن و نه در دیده غراری متصور، بلی و حقّا آن سفری است که بازگشت ندارد) ص ٤٥٨

کلیله دمنه و ترجمه تاریخ یمینی

کتاب کلیله و دمنه مورد بحث ما نیست زیرا که از مقوله تاریخ خارج است. امّا کتاب حاضر از لحاظ مختصات و گستره صنایع بی‌شباهت به کتاب کلیله و دمنه نمی‌باشد؛و بعید نمی‌نماید که مترجم ما،کتاب مزبور،اثر نصرالله منشی را ندیده باشد زیرا مشابهت کلام در برخی موارد بحدی است که تشخیص متن دو کتاب به آسانی میسر نیست، همان استعارات و کنایات و تشبیهات و همان اطناب‌هائی که در کتاب کلیله و دمنه می‌بینیم به همانگونه در اثر جرفادقانی می‌یابیم.لکن برای پیش گیری از اطاله کلام از آوردن شواهد خودداری می‌نمائیم. اصطلاحات صرفی و نحوی کتاب همان اصطلاحات مخصوص نثر قرون پنجم و ششم است و جرفادقانی علاوه بر تسلط بر دستور زبان و صرف و نحو به رموز ترجمه و روش کار نیز آگاه بوده و علاوه براین اصطلاحات علمی و فنی نیز در

این ترجمه بفراوانی می‌بینیم مثل اصطلاحات شطرنج و ریاضی و نجوم و سایر علوم رایج آن زمان.

اصطلاحات علمی شطرنج و ریاضیات و نجوم

(و اگر به فرزین بندی که با فایق کرده‌ای مغرور گشته‌ای فردا جز به توسط مبارزان مبرّز منقطع نشود و بازی ما در رقعه مبارزات بینی و اگر بر کثرت سواد سوار و پیاده خویش، رخ برافروخته‌ای ساعتی با ما اسب در میدان محاربت افکن تا شهسواری استادان حاذق مشاهدت کنی) ص ۱۰۶.

(و این قلعه حلیف سماک و الیف افلاک است، ابر در دامن حضیضش خیمه زند و ستاره پیراهن ارجش طواف کند، هلال چون ماهچه بر شرف برجش و زحل چون کوکبی بر آستانه قصرش «شعر»

از بلندیش فرق نتوان کرد آتش دیدبان ز جرم زحل) ص ۲۰۷.

سادگی و روانی جملات

همانگونه که در آغاز بیان شد جرفادقانی زبانی ساده و زود فهم و روان دارد و در عین حال نثرش محکم و متین و ادیبانه و درخور توجه و تامل است. گاهی چنان جمله‌ها را کوتاه و موجز و شیوا آورده که هر خواننده‌ای را وادار به خواندن می‌نماید و زمانی چنان راه اغراق و مبالغه و تکلف می‌پیماید که خواننده مطلع را نیز از درک مطلب باز می‌دارد و عاجز می‌سازد بنابراین چنانکه گفتم دوگونه نثر در کتاب جرفادقانی وجود دارد یکی ساده و روان و شیوا و یکی مصنوع و متکلف و مسجع.

آوردن آیات قرآنی و احادیث نبوی که قبلاً در کلیله و دمنه مرسوم شده بود و نویسندگان متاخر از او به تقلید دنباله کارش را گرفتند در اثر جرفادقانی نیز بسیار آشکار است و این پدیده در برخی کتب باندازه‌ای شایع شده که نه برای

شاهد عبارات بلکه برای هنرنمائی و توجه به زیبائی کلام، شعر و آیه و حدیث را در کتب خویش می آورده‌اند مانند کتاب تاریخ بیهقی و تاریخ طبری و کتب متصوفه و غیره، و کتاب کلیله و دمنه خود پراست از اینگونه هنرنمائی‌ها که دیگران را به دنبال خود کشانده و جرفادقانی نیز از آن گروه بوده است و از این روش بهره جسته است. تفاوت کلیله و ترجمه یمینی در این است که کلیله اشعار عربی را بدون ذکر گوینده آورده در صورتیکه ترجمه یمینی نام شاعران عربی‌سرا را ذکر کرده است.

ارزش تاریخی

کتاب ترجمه تاریخ یمینی با ذکر نام امیر ناصرالدین سبکتکین و مبدا کار او شروع به متن می کند و فتوحات سبکتکین وروی کار آمدن او را بازگو می‌نماید. ناگفته نماند که شرح روی کارآمدن سبکتکین غلام البتکین در زبان خواجه نظام‌الملک در سیاست نامه بسیار روان‌تر و شیواتر است از زبانی که جرفادقانی بکار برده است.

(امیر ناصرالدین سبکتکین، غلامی بود ترک‌نژاد مخصوص به فیض‌الهی آراسته به آئین سلطنت و پادشاهی، روز کوشش چون شیر، همه عنف، گاه بخشش چون ابر همه کریم و لطف، هنگام داد چون باد جهنده بر روی قوی و ضعیف و چون آفتاب تابنده بر وضیع و شریف به همّت چون دریا که در دهش از کاهش نیندیشد، در تهور چون سیل که از شیب و فراز نپرهیزد، رای او در ظلمت حوادث چون ستاره رهنمای) ص ۱۹.

آنگاه از فتوحات سبکتکین می گوید و سپس آمدن لشکر ترک در ولایت نوح بن‌منصور و آنگاه شرح حال سیستان که در این بخش تنها چیزی که بحثی از آن در میان نیست شرح حال سیستان است بلکه جنگهای متوالی و متمادی است بین خلف بن احمد، پادشاه سیستان و طاهربن حسین که از ایادی او بود و پناه جستن

خلف بن احمد ، پادشاه سیستان و طاهربن حسین که از ایادی او بود و پناه جستن خلف به منصوربن نوح سامانی و کمک و پشتیبانی او و محاصره سپاه و شکست خلف و فرار او به بادغیس و پناه یافتن مجدد به حضور منصور و آنگاه زوال دولت آل سامان الخ. اما در اینجا آنچه مهم و قابل ذکر است خیانت و غدر ابوعلی سیمجور است که تا آنزمان در دربار سامانیان بود و همینکه آثار فتور و سستی و ضعف در دولت آنان دید روی به غدر و تخاول گذاشت و عزل او و آنگاه پشیمانی و بازگشت به دربار خلف و انجام امور بر وفق مراد و بازیافتن قدرت سامانیان.

پس از سامانیان سخن از دولت و حکومت آل بویه است.

(و سبب این حال آن بود که رکن‌الدوله سه پسر داشت که اهلیت پادشاهی داشتند ، عضدالدوله ابوشجاع و مویدالدوله بویه و فخرالدوله علی و ممالک عراق و خوزستان و فارس و کرمان و دیگرمواضع در تدبیر دیوان او بود بر سه سهم قسمت کرد و هریک را طرفی تعیین فرمود.) ص ۴۸

و در اینجا آنچه که از تاریخ بما می‌رسد شناخت خاندان آل‌بویه است و جنگ بین برادر و برادر بر سر تصرف ملک، غدر مادر به فرزند ، غدر فرزند به مادر، خیانت عضدالدوله به فخرالدوله و کشتن پسرعموی او و پناهنده شدن فخرالدوله به شمس‌المعالی قابوس و شمگیر و حمایت شدید قابوس از او و عدم تحویل او به عضدالدوله و خشم عضدالدوله بر قابوس و لشکرکشی علیه او و کشتار میان دو گروه با کمک مویدالدوله

(چون مؤیدالدوله برسید ، صفها بیاراستند و خون از تیغ چون باران از میغ باریدن گرفت و عرصه کارزار از خون کشتگان چون لاله‌زار شد ـ بیت ـ

بوقت کرّ و فرّاز گرد و خون و مشغله گشته

هوا تنگ و زمین لعل و اجل کور و ستاره کر

پس از آن ذکرابوالحسن سیمجور است، ذکر رفتن بغراخان از بخارا و

معاودت ملک نوح، ذکر ابوالقاسم بن سیمجور، ذکر امیر اسماعیل، ذکر خروج اسماعیل بن نوح، ذکر امرای سامانی و سپس ذکر احوالی که میان ناصرالدین سبکتکین و خلف بن احمد حادث شد.

بعد از این ا ذکار ذکر شمس المعالی قابوس، ذکر آل میکال، آل فریدون القادر بالله، قحط نیشابور، واقعه ناردین، غزوه غور، وزارت احمدحسن، خاتمت کار شمس المعالی و سایر امرای دیلمی، ذکر تاهرتی رسول مصر، که این موضوع در سایر تواریخ نیز آمده است، ذکر مامون خوارزمشاه، فتوحات او، ذکر افغانیان، ذکر استاد ابوبکر محمدبن اسحاق بن ممشادو قاضی ابوالعلاء، صاعدبن محمد و پایان کتاب.

ترجمه تاریخ یمینی را پیش از آنکه تاریخ بنامیم باید آنرا یک جنگنامه نامگذاری کنیم؛زیرا بجز در جاهای معدود که ذکری از کرم و مروت وجود و سخا و شجاعت و بذل و بخشش پادشاهان می کند همه جای کتاب حکایت از جنگ و وقایع حرب و ماجراهای خونخوارگی و خونریزی دارد و آنچه که می توان رابطه‌ای نسبةً تاریخی بدان پیوند داد واقعه قحط نیشابور و ذکر وقایع ناردین و تانیشر است.قسمت دیگر کتاب خاتمه یمینی است؛یعنی حوادث ایام به انشای ناصح بن ظفر جرفادقانی مترجم تاریخ یمینی و در.پیشانی نوشته می گوید: چون این ترجمه به آخر رسید طرفی از احوال روزگار و انواع فتنه و تشویش در ایام فتور و عجایب اتفاقات و سرهای بزرگان که در سر کار شد و خرابی خطه عراق و حال جربادقان بر وجه ایجاز و اختصار آورده شود انشاء الله تعالی

حوادث ایام، در اینجا حادثه قران کواکب در سال ۵۸۲ که پیش بینی شده بود سبب بروز طوفان و نابودی شهرهای شود یاد کرده و این همان حدیثی است که انوری نیز بیان کرده است.

گفت انوری که از وزش بادهای سخت ویران شود معابر و که نیز بر سری
در روز حکم او نوزیده است هیچ باد یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

می گوید. در شهور سنه اثنین و ثمانین و خمسمائه، کواکب هفتگانه را در برج میزان اجتماعی افتاد و مدتها بود تا در افواه افتاده و منجمان در کتب احکام آورده اند که در این زمان طوفان باد باشد و مقدار سه گز و در بعضی اقاویل ده گز و بیست گز از روی زمین بر گیرد و کوههای عظیم بردارد و از آدمی و دیگر حیوانات چیزی بنماند و قیامت که در قرآن مجید و اخبار و آثار آمده است موسم آن این ایام خوانده بود و این وهم بر خواطر مستولی شد و رعبی عظیم در ضمائر بنشست، ص ۴۲۰ ـ ۴۱۹.

سپس کشته شدن طغرل بر در ری و قصیده مفصل جرفادقانی در مرثیه وی و کشته شدن گروهی از امرا و کشته شدن صدرالدین محمد و عزالدین مرتضی و دیگران و بدی حال مردم جربادقان و ظلم و فسادی که بدان عارض شد تا جاییکه مردمان ترک دیار و جلای وطن کردند و باز قصیده مفصل عربی جرفادقانی در مدح علی بن محمد مستوفی.

به هر تقدیر کتاب ترجمه تاریخ یمینی اثر جرفادقانی نثری بغایت محکم و استوار و انشائی شیوا و متین و مضبوط دارد و در حد خود از شاهکارهای نثر قرن هفتم است اما از لحاظ تاریخ‌نویسی در روند نوعی گزارش‌نویسی و واقعه نگاری جنگی است و آنچه که بیش از همه از تاریخ انتظار داریم در تاریخ یمینی نمی بینیم. مصحح فاضل کتاب استاد دکتر جعفر شعار است که به نحو شایسته‌ای از عهده این کار بر آمده است. ازجمله شاهکارهای نثر جرفادقانی قسمت هجو ابوالحسن بغوی است که در منتهای زیبائی و شیوائی نگاشته شده است در صفحات ۴۵۳ ـ ۴۵۷ تا ۴۶۵.

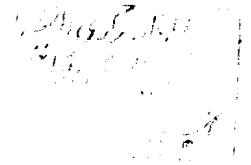

تاریخ طبرستان

تالیف بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب که در سال ۶۱۳ هجری یعنی اوائل قرن هفتم نوشته شده است.

این کتاب یکی از کتب تاریخی محلی بسیار شیوا است که با نثری زیبا و مسجع و در عین حال متکلف و مصنوع به رشته تحریر کشیده شده است.

(و چهارم شوّال از تاریخ مذکور، عاشور محرّم شد و اهل اسلام را دلی بی‌جمرات زفرات و چشمی بی‌قطرات عبرات نماند و در سواد عراقین و حجاز علی‌الحقیقة لامجاز محفل و مجمع و مسجد و موضع نبود که در این سوک ننشستند و بر ابواب و جدران مراثی ننوشتند) (در سوک منوچهر، رستم‌بن اردشیر بن حسن بن رستم در سال ۶۰۶، ص ۲).

(و معلوم شد که اگر سهام مسموم ایام مذموم را کثرت اشیاع و زحمت اتباع و خزائن انباشته و نوّاب گماشته و مردان غازی و اسبان تازی و برکات خیرات و زکوة و صدقات و قدم خاندان و وفا و امان و حمیّت و شهامت و کفایت و سخا و حیاء و نوال و کمال و فضل و فضایل و عقل و عقایل ورای و رویت و همت و عطیّت و قلاع منیع و قصور رفیع و فرزندان شایسته و بندگان بایسته و بسیاری عدد قبایل و نظر باواخر امور و اوایل دافع و مانع بودی، همانا که چندان

مکارم کبار آل قارن بزمین غوطه نخوردی) ص ۲

ابن اسفندیار

بهاء الدین محمدبن حسن بن اسفندیار کاتب از مشاهیر کُتّاب ایران است که در آغاز جوانی در خدمت ملوک آل باوند بوده،در سال ۶۰۶ که مصادف با قتل نصیرالدوله شمس الملوک رستم‌بن اردشیر از ملوک آل باوند و پیوستن بزرگان طبرستان به سلطان محمد خوارزمشاه پرچندی در آنجا بسر برد، او در مقدمه کتاب تاریخ طبرستان چنین می گوید: که از خدمت پدر و یاران راهی سفر می‌شود مدتی در ری مقیم می گردد، زمانی در آمل و روزگاری در خوارزم به مطالعه می‌پردازد. در شهر ری در دارالکتب شهنشاه غازی رستم‌بن علی شهریار در میان کتب جزوه‌ای می‌یابد که در آن ذکر گاوباره رفته است که وقتی در طبرستان لقب پادشاهی بوده است اما نمی‌داند که از کدام قبیله بوده و در جواب ملک سعید حسام‌الدوله اردشیر که در مورد گاوباره از او می‌پرسد، جواب می‌دهد (این لفظ را تاکنون نشنیده‌ام و تاریخ طبرستان جز باوند نامه که به عهد ملک حسام‌الدوله شهریار قارن به نظم جمع کرده‌اند به مطالعه نگرفتم که امام ابوالحسن‌بن محمد الیزدادی به لغت تازی نوشته بود که فقط اهل علم و بلاغت از آن بهره می‌بردند، قصد کردم که آن سخن را ترجمه کنم و دوستان و یاران مرا براین کار تشویق نمودند. پس در هنگام توقف پنجساله در خوارزم، روزی به رسته صحّافان مرا گذر افتاد از دکّانی، کتابی برداشتم، دراوَاند رسالت بود).

(و رسالتی دیگر که ابن‌المقفع از لغت پهلوی معّرب گردانیده، جواب نامه جسنفشاه «گشنسب شاه» شاهزاده طبرستان که تنسر دانای پارسی، هربد هرابده اردشیر بابک با آنکه نه روزگار مساعد و نه دل و ساعد هیچ کار بود عَلیّ ان مسّنی الکبر، شیب سر از جیب غیب برگرفته و انکسارنشاط و انطواء رباط و تخاذل اعضاء و متقاضی فناء، نه شهوتی در حواس و نه لذتی در کاس و یاس من جمیع

الناس، غضارت جوانی و نضارت ایام کامرانی به ذلّ پیری و عجز بی‌تدبیری مبدّل شده و حالی خوبتر از نور در ظلمات غیاهب مصائب و صدمات نیوب نوائب مانده، یاران، تازان رفته و من آشفته خفته با چندین علل و خلل از روزگار کما یَجئی لا کما یجب فراهم آوردن تاریخ طبرستان

از آنکه در دل چو نداشت هیچ سودای کهن
بـاز آمـده‌ام بـر سـر سـودای کـهـن

در این تاریخ اندک و بسیار هرچه حِکَم و مواعظ و اشعار و امثال و نکت احوال خلفا و علما و حکایات ملوک و امرا و سیر و شیم و مکاتبات ایشان است جمله این ضعیف از کتب متفرق و افواه علما نقل کرده است و این کتاب بر چهار قسم منقسم کرده شد بتوفیق رب‌المتعال) ص ۷ ـ ۸.

ترتیب اقسام کتاب

قسم اول ـ از ابتدای بنیاد طبرستان و در او چهار باب است، باب اول در ترجمه سخن ابن‌المقفع، باب دوم در ابتدای بنیاد طبرستان و بنیاد عمارت شهرها، باب سوم در خصایص و عجایب طبرستان، باب چهارم در ذکر ملوک و اکابر و علما و کتّاب و اطبّاء و اهل نجوم و حکما و شعرا

قسم دوم ـ در ابتدای آل و شمگیر و آل بویه و مدت استیلای ایشان بر طبرستان .

قسم سیم ـ در نقل ملک طبرستان از آل وشمگیر که آخر ایشان انوشیروان‌بن منوچهر بن قابوس بود با سلاطین محمودیان و سلجوقیان .

قسم چهارم ـ از ابتدای آل باوند دوم نوبت تا آخر دولت ایشان ص ۷ ـ ۸.

بدین ترتیب ابن اسفندیار کتاب تاریخ طبرستان خود را به چهار قسم بترتیبی که ذکر شد منظم و مرتب ساخته است.

سبک کتاب

تاریخ طبرستان را می‌توان در ردیف برجسته‌ترین کتب این عهد دانست و با اینکه مشحون از واژه‌ها و لغات‌عربی و کلمات مشکل فارسی است اما خواننده را به بیراهه و سنگلاخ نمی کشاند و نثر آنچنان شیرین است که خستگی و ملال دست نمی‌دهد. نثر با اینکه ادیبانه و منشیانه است برای همه افراد قابل درک می‌باشد. بامطالعه این کتاب، کتاب کلیله و دمنه بخاطر خواننده می آید.

بکار بردن اشعار فراوان عربی در متن داستانها و ذکر تواریخ و وفور واژه های عربی و امثال و حکم و تمثیلات و غیره، این کتاب را به کتاب کلیله و دمنه بسیار نزدیک ساخته است. از طرفی داستانهائی در این کتاب وجود دارد که با کمی دگرگونی عیناً داستانهای کتاب مذکور است،مثلاً داستان دل بوزینه که در کلیله و دمنه آمده بطریقی دیگر در تاریخ طبرستان آشکار است.دیگر اینکه تاریخ طبرستان با آنکه نثری محکم و استوار دارد و تاریخی منسجم است اما روی در نوعی اشرافیت و اعیانیت دارد و بگونه‌ای دیگر کتاب قابوسنامه کیکاوس بن اسکندر را بخاطر می آورد.شرف بزرگان و دنائت سفلگان،عدم تربیت‌پذیری زیردستان در داستان بسیار زیبای بازرگان و انوشیروان در قسمت ابن‌مقفع کاملاً خواندنی است که با آنکه بازرگان حاضر می‌شود متاع و ثروت فراوانی را در اختیار پادشاه بگذارد تا اجازه دهد نام او را در دیوان بنویسند و سلطان اجازه نمی‌دهد و می گوید ـ سفلگان وقتی به مقامی برسند بزرگان را فراموش می کنند و به درنده خوئی می‌پردازند.

بعید نیست که باب اول کتاب تاریخ طبرستان که در ترجمه سخن ابن‌مقفع است ناظر بر باب برزویه طبیب کلیله و دمنه نباشد، یا داستان سگ و قرص ماه که در آب چاه یا جوی می‌پندارد قرص نان است بشکل دیگری در این کتاب آمده است. داستانهائی از سفیان ثوری، مالک دینار، ابوحمزه ثمالی و سایر عرفا نیز در این کتاب آمده است و از فحوای کلام ابن اسفندیار پیدا است که او شیعی مذهب

بوده زیرا همه جا از ائمه‌اطهار با احترام یاد می کند و نقل قولهای فراوانی از آنان دارد و نیز روایات و احادیث زیاد از رسول اکرم و ائمه علیهم‌السلام نیز دارد.

شعرهای عربی و فارسی که معمولاً در سرتاسر کتاب دیده می‌شود غالباً بدون ذکر نام شاعر است اما پیدا است که اشعار فارسی بیشتر از شاهنامه فردوسی و حدیقه سنائی است و در جای جای از شاهنامه ابوالموید بلخی یاد می کند.

شعرهای فارسی غیر از مثنوی بیشتر بصورت رباعی است که نامی از سراینده آنها را نمی‌برد اما گاهی کلمه لمؤلفه در پیشانی رباعی‌ها دیده می‌شود.

بعضی از رباعی‌ها نسبةً ضعیف هستند و گمان نمی‌رود کار شاعری فحل باشندو ممکن است از خود مؤلف کتاب باشند ـ لمولفه ـ

ای دل بامید بوک تا کی پوئی　　چون عادت چرخ نیست جز بدخوئی
حقا که اگر زمانه آن راشاید　　کز وی تو شکایتی و شکری گوئی

ص ٦

صنایع بدیعی اعم از لفظی و معنوی در کتاب فراوان است و صنایعی چون تضاد یا طباق، انواع جناس، تلمیح، مراعات نظیر و نیز کنایه و تشبیه و استعاره در کتاب زیاد می‌باشد. لغات مهجوری چون بردابرد، الیک الیک، تنفّس الصّعداء و نیز لغات مشکل عربی در کتاب فراوان است.

ارزش تاریخی

همانگونه که بیان شد کتاب تاریخ طبرستان ازجمله کتب تاریخی محلی است که نویسنده به نحو شایسته‌ای برای نوشتن آن کوشش نموده است.این کتاب دارای ترتیب خاصی است که با بنیاد طبرستان آغاز می گردد و مولف آنرا بدین ترتیب منظم ساخته است:ابتدای بنیاد طبرستان و بنای عمارت شهرهای وی.

بخش دوم کتب بنیاد طبرستان و شهرهای آن ساری، رویان، آمل، تریجه، مامطیر و شهرهای بیرون دربند طبرستان و منسوب و متصل به گرگان و سایر

شهرها و روستاها است، پس از آن از خراج طبرستان که به عهد ایام طاهر به شش هزار بار هزار و یکصد و سی هزار درم بوده ذکر می کند.

در باب سوم در خصایص و عجایب طبرستان سخن می‌راند و آنگاه از رویان که یکی از شهرهای طبرستان است و خود تاریخی جداگانه دارد یاد می کند. تاریخ رویان را مولانا اولیاء الله آملی تقریباً یکصد و پنجاه سال بعد از این کتاب نوشته است.

باب چهارم ذکر ملوک و اکابر و زهّاد و معارف و کتّاب و اطبّا و اهل نجوم و حکما و شعرا است که در آغاز ذکر ملوک و امرا و اکابر طبرستان می کند و سپس از سادات طبرستان مازیار، ندابن سوخرا، شهریاربن قارن، رستم‌بن علی بن شهریار بن قارن، تاج‌الملوک علی بن مرداویج اسپهبد علاء الدوله حسن‌بن رستم بن علی اصفهبد حسام‌الدوله، ابوالحسن اردشیربن حسن که همه شهریاران بوده‌اند، بعد ذکر اسامی سادات دارد (حسن بن زید، محمدبن زیدالداعی الی الحق تا سیّد ظهیرالدّین نسّابه گرگانی و سید رکن‌الدین ساری) پس از آن ذکر معارف طبرستان می کند مثل حسین بن سهل محمدبن جریر طبری، ابوالعباس رویانی، علی‌بن‌الحسین هندو، ابن‌مهدی مامطیری، امام عبدالقادر جرجانی، شیخ ابوعامر جرجانی و دیگران ـ آنگاه اولیا و زهّاد را نام می برد که همه صاحب کرامات بوده‌اند و نیز شعرهای آنها را، سپس حکمای طبرستان مثل بزرجمهر حکیم عجم، مرزبان بن رستم صاحب کتاب مرزبان نامه، بعد از آن ذکر اطبّا و منجمان و شعرای طبرستان دارد و اشعار آنان که بیشتر شعرها یا بزبان طبری است یا به عربی. بعد ذکر آل‌زیار است و قابوس وشمگیر، که در اینجا سخن را بطور کامل به زبان عربی می کشاند و چندین صفحه به زبان عربی سخن می‌راند، سپس ذکر آل کیّوس می‌نماید.

ابن اسفندیار در نوشته خود به پاره‌ای از مورخان قبل از خود نظر دارد ازجمله عتبی، ابومنصور ثعالبی، خواجه نظام‌الملک و غیره.

ذکر اولاد جاماسب و قصه گاوباره، ذکر شاهنشاهی آل باوند، ذکر ولاة طبرستان و خلاصه ذکر شهرها و روستاها و قصبات.

جلد دوم از عزیمت حسن بن بویه نوبت دوم به طبرستان است و احوال او با وشمگیر خلاصه اینکه کتاب تاریخ طبرستان دارای ارزش واقعی تاریخی است که دوره مفصلی از قسمتی از خاک ایران را فرا می گیرد.

قسم دوم یا در حقیقت جلد دوم کتاب بقول مصحّح فاضل شادروان عباس اقبال، اِلحاقاتی است که دیگران بر تاریخ طبرستان بجای قسمت‌های گم شده افزوده اند و نباید آنرا از مؤلف اصلی دانست. نثر این قسمت از کتاب ساده تر و روان‌تر از قسمتهای قبلی است.اشعار عربی بسیار کم و در عوض اشعاری از شاهنامه فردوسی دارد و نیز چند شعر بلهجه طبری، اما در این قسمت با تمام سادگی گاهی لغات بسیار مشکل نیز دیده می‌شود.لکن نثری بسیار شیرین و جذاب دارد.

بهترین و شیرین‌ترین بخش در قسمت دوم، پادشاهی حسام‌الدوله اردشیربن ابوالحسن نوّرالله مرقده است که مدت پادشاهی او سی و هشت سال و چهار ماه بود. در این قسمت نثر منتهای کمال و آراستگی و زیبائی را دارد و شامل القاب و عناوین او است و ذکر قامت و اندام و اخلاق و منظر و هیکل و عطسه و لفظ و شمایل و کمال او که به ستایش و تمجید آمیخته است، ذکر دربار او و عطا و بذل و بخشش و قدرت و شجاعت و عمارات و بناها و مطبخ و آشپزخانه و خوان او که هر روز دو نوبت خوان به بارگاه او نهادندی در اول روز خوانچه و در آخر روز خوان بزرگ گفتند، سیصد مرد مطبخی او بودند از اول زوال تا نماز دیگر، نقل خوانها کردندی، سیصد گوسفند و ده سر بره و پنجاه سر گاو و دو سر اسب و صد و هشتاد من بکوچک (واحد وزن) شکر سپید و ده من نبات و دویست من مغز بادام و صد من روغن گاو به بزرگ (واحد وزن) و دیگر حوائج که در عالم موجود است هر روز وظیفه مطبخ بود و چهار هزار من نان بر این خوان کشیدندی

و انواع طیور خانگی و تذرو و تیهو و دراج و کبک و بنات الماء گوناگون از حصر متجاوز و از عدّ بیرون، و چون این خوان تمام نهادندی...) ص ۱۱۹ ـ ۱۲۰.

در پایان این بخش نام آخرین پادشاه آل باوند می‌برد که فرزند شاه اردشیر است.متاسفانه قسمت سوم و چهارم این کتاب ارجمند بدست نیفتاد و قسمت‌های آخر با کتاب تاریخ رویان اولیاء اللّه آملی که بعد از تاریخ طبرستان نوشته شده مطابقت دارد و در پایان کتاب این جمله دیده می‌شود:

تمّ من مجموع تواریخ مازندران بحمدالله الملک الدّیان و حسن توفیق خالق المنّان فی ثالث شهر ربیع الاول سنه ثمان و سبعین و تسعمائه من الهجرة النّبویه علیه الصلوة و التحیة؛که سخن کاتب یا محرر کتاب است.

اصطلاحات تاریخ طبرستان

ملاحظات صرفی و نحوی

فعل مرکب قبل از فعل دیگر؛ رشید، مسرور را گفت: همانجا باش اگر بی سر جعفر پیش من آئی من اول سر تو بر فرمایم گرفت بعد از آن سر او ص ۱۹۱.

ملاطفه بجای ملطّفه، خلیفه پدید نکرد و پیش علی‌بن عیسی به بلخ ملاطفه فرمود که سید را طلب کند، تفحص رفت، خبر یافتند که او به ترکستان فرو شد ص ۱۹٤.

با بجای به، بعد از آن که شربت و نان خورد لشکر شاه مازندران بدو پیوسته بودند بر نشست با درون تمیشه آمد ص ۷۹ ج ۲.

اِسفاهی بجای سپاهی، در آنجا از او دلیرتر اسفاهی نبود و شاه غازی او را دوست داشتی برای شجاعت و مردانگی او و به مثالها او را رستم

مازندران نبشتندی ص ۹۳ ج ۲.

دنبادنب بجای بدنبال و دمام، اصفهبد را خبر دادند جمله لشکر را به دنبال بفرستاد و او بر نشست و در عقب دنبادنب می‌رفت ص ۱۰۷.

واژه‌اند، و اند مرد دامغانی ساربان ا و بودند ص ۱۲٤ ج ۲.

و اند هزار ملحد را سابق بشمشیر آورده بود ص ۱۰۸.

خوردنین بجای خوردنی، جمله خلایق را به تمیشه برد از اِسفاهی و حواشی و هر حلواگر و چرب کار و نانوا و قصاب و خوردنین پز که در شهرها و قصبه‌ها بود آنجا فرمود آورد و مدت یکماه حلواها و شکر پیله و انواع نانها ترتیب فرمود ص ۱۱٤ ج ۲.

تقدم مفعول بر فاعل، و بزرجمهر را انوشیروان از طبرستان پرسید ص ۷۹.

ابدا بمعنی پیوسته، کوه دماوند همچون گنبدی مخروط است و بر همه جوانب آن ابدا برف باشد الاّ بر سر او، مساحت سی گزیی هیچ جای برف نباشد ص ۹۳.

پادشاهی بود که او را ماهه سر گفتندی، سری کوچک داشت و هیچ موی بر سر اونبود، تابستان و زمستان ابدا دستار بر سر پیچیده داشت ص ۸٤.

صنایع و تشبیهات

دختری سیمین پیکر، یاسمین بر، دلاویز، نشاط انگیز، شمشاد زلف، بنیاد زلف، ماه دیدار، خوش گفتار، هر وقت که چشمش تیر مژه در کمان ابرو می‌نهاد سرین و سینه دل بر هم میدوخت ص ٦٤.

اصطلاحات شطرنج

شاه فرمود درین وقت چندی چو فلک قبای اطلس روز از پشت

جهان باز کرد و لباس پلاس شب درو پوشید و فرزین چرخ که ماه خوانند به شاهرخ از جمشید فلک که خورشید گویند کلاه ببرد ص ٦٤.

عجایب کتاب تاریخ طبرستان

تره بر سفره گذاشتن، علی بن هشام الاملی با یام عبداله المامون به مکه رفت هر روز بباديه منادئ فرمودندی که حیّ علی غداء الامیر، معروف و مجهول بخوان او نشستندی، مأمون بفرمود تا به بغداد او را تره و هیزم نفروشند، کاغذ می‌خریدند بعوض هیزم می‌سوختند و حریر سبز پاره می کردند بجای تره برخوان می‌نهادند ص ۱۲۲.

بوزینه زبیده، در خانه هارون به سرای ام‌جعفر بوزنه‌ای داشتند سی مرد حشم او بودند، او را کمر شمشیر بر میان بستندی و سواران با او بر نشستندی و هر کس بخدمت درگاه او رفتی، فرمودندی تا آن بوزنه را دست‌بوس و خدمت کند و چنین شنیدم که آن بوزنه چند دختر بکر را بکارت برداشته بود و اباحتی و الحادی از حیا و دیانت و حرمت شریعت می‌بردند و در قصیده‌ای که مذّهبه گویند امیر را ابوفراس ذکر این بوزنه می‌فرماید و کنیت بوزنه ابوخلف بود ص ۹۲.

طبقات ناصری

یکی از تواریخ معتبر قرن هفتم کتاب طبقات ناصری است به تالیف قاضی ابوعمرو عثمان‌بن محمد المنهاج سراج جوزجانی و مؤلّف بسال ۶۵۸ هـ‌ق.طبقات ناصری از مهمترین و مشهورترین کتب تاریخی این عصر است که در زمان مؤلّف به شهرت و اعتبار رسید و قاضی منهاج سراج نیز یکی از نویسندگان معروف و مورخّان مشهور است که کتاب خود را به سلاست و روانی انشا نموده است. او علاوه براینکه از کتب تاریخی دیگر بهره های فراوان برده، از مشاهدات و تجربیات خود نیز در تألیف کتاب سود جسته است زیرا او یکی از رجال معروف عصر خود است که به دربار سلاطین غور و آل شنسب محشور بوده و بسیاری از حوادث تاریخی را در اوایل فتنه مغول به چشم دیده و یا از اشخاص مطلّع و خبیر آن عصر کسب اطلاع نموده است.

پس از اینکه بر اثر فتنه مغول این مرد فاضل به هند رفت در آنجا به مناصب بزرگ درباری و قضائی رسید و در دربار پادشاهان دهلی به جاه و مقام دست یافت و در این زمان بود ،که مشاهدات خود را با نثری شیوا و دلچسب به رشتهٔ تحریر کشید و کتاب طبقات ناصری را به نام ناصرالدنیا و الدین ابوالمظفر

محمودبن سلطان التتمش تألیف کرد. قاضی خود می گوید: (تا عهد مبارک این دودمان و خاندان مملکت ایلتتمشی که وارث آن تاج و تخت سلطان معظّم ناصرالدین و الدنیا سلطان سلاطین فی العالمین ابوالمظفر محمودبن السلطان یمین خلیفة الله قیّم امیرالمومنین خلّدالله سلطانه است نوشته شد و این تاریخ در قلم آمد و به القاب همایون و اسم میمون او موشّح گشت و نام این طبقات ناصری نهاده شد، رجای واثق است که به کرم عمیم آفریدگار تعالی و تقدّس که چون این نسخه بنظر مبارک این پادشاه جهان پناه اهل ایمان اعلی الله جلاله مشّرف گردد سعادت قبول یابد، و از خوانندگان دعای خیر باقی ماند و اگر بر سهوی و غلطی اطلاع یابند به ذیل عفو مستور فرمایند که آنچه از تواریخ در کتب معتبره یافته شد در قلم آمد و این چند بیت لایق وقت بود ثبت افتاد

هرچه کردم سماع بنوشتم — اصل نقل و سماع گوش بود
در گذارد خطا، چو دید کرم — زانکه با عزّ و عقل و هوش بود
هرکه او ذوق مهتری دریافت — نزد صبرش، صَبَر چو نوش افتاد
دامن عفو پروریش مدام — در ره حلم عیب پوش بود
به دعا یاد داردش منهاج — گرچه اندر قفس خموش بود) ص ۱۰

قاضی منهاج سراج در نوشتن کتاب خود از کتب گذشتگان و معاصران خود سود برده و تاریخ خود را از زمان حضرت آدم ابوالبشر و سپس طبقه انبیا شروع کرده و همین روش بیست سال پس از او مورد استفاده قاضی بیضاوی در نوشتن کتاب نظام التواریخ قرار گرفته، کتاب نظام التواریخ که کتابی بسیار مختصر است و بعداً از آن یاد خواهیم نمود عیناً نمونه‌برداری از طبقات ناصری منهاج سراج است.البته این سخن نفی دانش و کمالات و ارزش ادبی و تاریخی قاضی بیضاوی نمی کند اما آنچه مسلم است بیضاوی در هنگام نوشتن کتاب خود، کتاب طبقات ناصری را در پیش روی داشته است.

نثر طبقات ناصری

با آنکه قاضی منهاج سراج یک داور و یک رجل درباری زمان خود بوده اما مانند بسیاری از رجال درباری عصر خود و پیش از خود که از فضل و ادب و هنر و دانش بهره مند بوده‌اند او نیز دارای فضل و کمال و دانش بوده است و باز با آنکه نثر در قرن هفتم دوره تکلّف و تصنّع را می‌پیموده، قاضی از نثر ساده و روان پیروی کرده و از تکلف و تصنّع پرهیز نموده است. حشو و زواید و اطناب ممّل در کتاب دیده نمی‌شود. همچنین گرچه روش ایجاز را دنبال می‌نماید اما ایجازهای مخّل در آن وجود ندارد.

کتاب را به بیست و سه طبقه تقسیم نموده که در این باره در جای خود صحبت خواهیم کرد. کلمات عربی جز در سرفصل طبقات که ستایش خداوند است در کتاب کمتر دیده می‌شود. آیات قرآن و احادیث تقریباً نادر و کمیاب است. شعر عربی در جلد اول دیده نمی‌شود و در جلد دوم اشعار عربی گاهی از خود منهاج سراج و گاهی از دیگران دیده می‌شود مخصوصاً قصیده نسبةً مطوّل یحیی بن اعقب آورده است. این قصیده، خروج ترک و ظهور فتنه چنگیزخان و ظهور ترک چین را بیان داشته است و از اول حال ایشان تا وقت فنای آن جماعت جمله بیان کرده است از اول قصیده تا برافتادن آنان آورده تا بنظر بزرگان گذر یابد. ترجمه ابیات نیز در زیر هریک از بیت‌ها بیان نموده تا (بفهم همگنان رسد الله تعالی مسلمانان و سلطان السلاطین ناصرالدنیا والدین را بر سریر ملکداری باقی داراد آمین یا رب‌العالمین و بعد تمام قصیده را بازگو می کند) ج ۲ ط ۲۳ ص ۷۱۳.

اشعار فارسی بیشتر بصورت رباعی در همه جای کتاب پراکنده است مخصوصاً در جلد دوم که غالباً از خود قاضی منهاج است.

شه را خضر از جام بقا ساقی باد ایوان درش چو چرخ نه طاقی باد
نام طبقات در جهان تا باقی است محمود شه آن ناصر دین باقی باد

این رباعی را در زمان تقدیم کتاب بخدمت سلطان ناصرالدین سروده است.
در تتمه کتاب گوید: چنین گوید منهاج سراج جوزجانی که مولف این طبقات است که چون به خدمت سلطان ناصرالدنیا والدین خلّدالله سلطانه این طبقات عرض افتاد، حضرت پادشاهی فرمود تا شقّه ممتزج با سنجاب خاص که بر کرسی مبارک او بود به داعی دولت باهره داد و هر سال ده هزار چتیل (نوعی مسکوک) و یکبار دیه انعام فرمود و چون نسخه تاریخ به خدمت الغ خان معظم رسانده شد، خان اعظم خلّدت دولته، بیست هزار چتیل نقد و ماهی صباحی و یکدسته سنجاب و یکدسته روباه فرستاد و این قطعه بشکرانه آن نعمت او گفته شد و بر ظهر نسخت خانی نوشته آمد و قطعه این است،

شهریار جهان الغ خان آنک — خان البریست[1] و شاه ویمک[2]
پیش او کیست حاتم طائی — نزد او چیست یحیی بر مک
کرد از لوح خاطر منهاج — غصه دهر را باحسان حک
نود و نه وراست قسم کرم — دیگران را همه از آن صدیک
هر دعائی که گویمش از جان — کند آمین آن بصدق ملک

کَتَب المنهاج السّراج فی الخامس من شهر ربیع الاول سنه ثمان و خمسین و ستمائه ج ۲ ص ۷۲۲.

نثر طبقات ناصری همان گونه که گفتیم نثری است سهل و ممتنع، حاوی تمام صفات ادبی زبان فارسی، جملات ازهم مجزا و خبرها مشخص و روشن است. سادگی و سلامت و شستگی عبارات و شکفتگی جملات و الفاظ به درجه‌ای است که در برخی از این محاسن از نثر تاریخ بیهقی پیشی گرفته است و بقول مصحح کتاب آقای عبدالحی حبیبی «مولانا نثر نویسی است جادونگار و طبقات وی از شهکارهای نثر زبان پارسی است» ص ۷۷۲.

---

۱. البری ـ نام قبیله‌ای است
۲. ویمک ـ نام شهری است

علما و شعرا و نویسندگان این عصر می کوشیدند تا بیشتر از لغات و ترکیبات فارسی استفاده کنند و حتی زبان درباری این دوره نیز زبان فارسی شد و کوشش می شد تا حتی‌المقدور از واژه‌های عربی در مکاتبات و مراسلات و کتب استفاده نشود و قاضی منهاج سراج نیز از این اصل عدول نکرده است و کلمات زیبای فارسی را در تاریخ خود گنجانیده و از آوردن واژه‌های عربی تا جائی که توانسته خودداری کرده هرچند که زیاد موفق نگردیده است و در پاره‌ای موارد تاریخ ها را به زبان عربی نقل نموده و جمله‌های نعتی مثل رضی الله عنه، رضی الله عنهم، برّد الله مضاجعهم نورّالله مرقده، نورالله مراقدهم و غیره را نیز آورده است. حمد خداوند و نعت رسول اکرم در پاره‌ای از سر فصل‌ها مخصوصاً در دیباچه بزبان عربی است. اینک نمونه نثر که در آن جمله‌ها و کلمات عربی آورده است :

« بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله الاول الذی لا ابتداء لوجوده، الاخرالذی لا انتهاء لجوده، الملک الذی لیس ملکه زوال، الدائم الذی لایکون لسلطانه انتقال، والصلوة علی من ختمت برسالته مصارع باب النبوّه و فتحت بجلالته مشارع کتاب الفّتوه و سلام علی آله الناصرین لدین الاسلام و اصحابه الکاسرین للاصنام و سلّم تسلیما کثیراً کثیرا ».

و همانگونه که گفته شد هرچند که قاضی کوشیده تا خود را از زبان عربی دور نگه دارد اما کاملاً موفق نبوده و قصاید و اشعار عربی را در کتاب خود بویژه در جلد دوم آورده است و نیز از تعریف و تمجید از ممدوح بحد افراط هم بزبان فارسی و هم بزبان عربی کوتاهی نکرده که ما از آوردن نمونه‌های آن که بفراوانی در کتاب دیده می‌شود پرهیز کردیم.

طبقه‌بندی کتاب

پس از ذکر خداوند، نعت پیامبر و سبب تالیف کتاب که قبلاً از آن سخن گفتیم کتاب به بیست و سه قسم تقسیم شده است، *طبقه اول یا طبقة الاولی طبقه انبیا*

است از ابوالبشر آدم صلوات الله علیه تا سال دهم هجری «السنة العاشرة من الهجرة که این سنه را سنة الحج الوداع گویند، طبقه دوم خلفای راشدین از ابوبکر تا علی المرتضی و از علی تا پایان عشره مبشّره، طبقه سوم از بنی امیه «اولّهم معاویه تا پایان مروان حکم». طبقه چهارم بنی عباس تا پایان المستعصم بالله، طبقه پنجم طبقات ملوک العجم الی ظهور الاسلام «و هم خمس طبقات» باستانی، کیانی، اشکانی، ساسانی و طبقه اکاسره،[1] طبقه ششم ملوک یمن، هفتم طاهریون، هشتم صفاریون، نهم سامانیان، دهم دیالمه، یازدهم سبکتکینیّه، دوازدهم سلجوقیه، سیزدهم سنجریه، چهاردهم ملوک نیمروز و سیستان، پانزدهم ملوک کُرد، شانزدهم خوارزمیه، هفدهم سلاطین شنسبانیه و ملوک غور، هیجدهم سلاطین شنسبیه به طخارستان و بامیان، نوزدهم فی ذکر سلاطین الغزنین من الشنسبانیه، بیستم سلاطین هند من المغربه، بیست و یکم سلاطین شمسیه هند، مقدمه جلد دوم، بیست و دوم ملوک شمسیه در ممالک هند و بالاخره طبقه بیست و سوم وقایع اسلام و خروج کفار، با این گفتار بیست و یک طبقه در جلد اول و دو طبقه در جلد دوم قرار دارد.

اصطلاحات

خالی کردن ـــ سلطان شاه ازغور مدد و التماس نمود تا خراسان از برادرش و امرای غزمستخلص کند و جهت او خالی کند ص ۳۵۷.

مهمان داشت ـــ بجهت اقطاعی بوجه مهمان داشت مهیا کردند و با برادرش عهد خود را باقی گذاشت ص ۳۵۷.

بادا شدن ـــ سلطان محمد رسل بحضرت غزنین و غور فرستاده و صلح طلبید و از لفظ ثقه از ثقات غور شنیدم منک منهاج سراجم که یکی از پیغامها و ملتمسات سلطان محمد آن بود که چون آن رساله بادا شد این معنی با مزاج مبارک سلطان غیاث الدین موافق افتاد ص ۳۶۲.

۱- اکاسره همان سلسله سامانی است .

با شش ـــ در میان این مرغزار چشمه‌ای است بزرگ نام آن بلیق جاق و در میان آن مرغزار جائی با شش ساختند. ص ٦٤٨

ارزش تاریخی

طبقات ناصری قاضی منهاج سراج از دو جهت دارای ارزش تاریخی است. یکی اینکه قاضی خود شاهد وقایع و حوادثی بوده که در زمان او اتفاق افتاده و دیده‌ها و شنیده‌ها را آنچنانکه باید ضبط کرده و از سوی دیگر از تواریخ متعدد کسب اطلاع نموده و آنچه را که مطالعه کرده و آنچه که سینه به سینه بدو رسیده مورد استفاده قرار داده و در نتیجه تاریخی مفصل و جامع از زمان خلقت آدم تا عهد مولف به رشته تحریر درآورده، او ضمن اینکه از کتب گذشته سود برده و نیز مشاهدات خود را نگاشته است، در بیشتر فصول حرفهای خود را از قول ثقات بازگو کرده است، مثلاً ـ جماعتی از ثقات چنین روایت کرده‌اند / ثقات چنین روایت کرده‌اند / بدانکه ثقات در کتب حدیث اشتراط ساعت قیامت روایت کرده‌اند، چنانکه صحیح سنن ابی داود سجستانی و کتاب بدء تاریخ مقدسی و تاریخ ابن‌هیصم نابی رحمهم الله و کتاب احداث الزمان، در این کتاب خروج آن طایفه (مغول) مسطور و مرویست ص ٦٤٣.

چنین گوید دعاگوی همه مسلمانان منهاج سراج جوزجانی... ص ٦٤٢.

همین روش را نسوی در کتاب سیره جلال‌الدین منکبرنی دنبال کرده و در همه جای کتابش می گوید: نقله اخبار چنین گفته‌اند که... سیره جلال‌الدین،طبقات ناصری در واقع منبع مهم و ماخذ متقنی است که برای مراجعه کننده اعتبار فراوانی دارد.مخصوصاً طبقه بیست و سوم تا آخر که معتبرترین اخبار درباره فتنه مغول و هجوم این قوم وحشی و غارت و چپاول آنان است و چگونگی سلطنت محمد خوارزمشاه و جنگ جلال‌الدین با قوم خونخوار مغول.

(ثقات چنین روایت کردند که چنگیز خان را چهار پسر بود، مهتر را

توشی نام و کهتر را چغتای نام و سیوم را اکتای نام و چهارم را که کهتر از همه بود تولی بود و چون چنگیزخان از ماوراء النهر عزیمت خراسان کرد توشی و چغتای با لشکر گران بطرف خوارزم شاه و قبچاق و ترکستان فرستاد و تولی با لشکر بسیار بطرف شهرها نامزد کرد و اکتای را با خود نگاه داشت و در شهور سنه سبع و عشر و ستمائه تولی از پشته کوه نعمان روی بطرف مرو نهاد و آن شهر را بگرفت و خلق را شهید کرد و از آنجا بطرف نیشابور رفت و شهر نیشابور را بعد از جنگ‌های فراوان بگرفت و بانتقام آنچه داماد چنگیزخان که بدان موضع کشته شده بود خلق آن شهر را بتمام شهید کردند و شهر را خراب کردند و دیوارهای شهر را پست کردند و جفت گاو بستند و به شهر براندند چنانکه آثار عمارات آن شهر باقی نماند... ثقات چنین روایت کرده‌اند که ششصد هزار شهید در ربع شهر بشمار آمد براین حساب بیست و چهار لک در چهار طرف شهر از مسلمانان شهید شدند رضی الله عنهم و رضواعنه ص ٦٦١.

و همانگونه که گفته شد قاضی منهاج سراج علاوه بر اینکه خود ادیبی جلد و مورخی فاضل بوده و از مشاهدات و وقایع و حوادثی را که با چشم خود دیده حداکثر استفاده نموده، تواریخ معتبری را نیز درپیش روی داشته و چنانکه در جای جای طبقات از آن کتب نام برده همه این کتب را خوانده و از دریای فضل صاحبان آنها بهره فراوان برده است.

مصحح فاضل کتاب استاد عبدالحی حبیبی بدین نکته مفصلاً اشاره کرده‌اند که ما فقط به ذکر نام این کتب می‌پردازیم.

تاریخ ولاة خراسان / تکملة اللطایف / تاریخ بیهقی / احداث الزمان مؤلف ابی عبدالله بن عبدالرحمن شیبانی / سنن ابو داود سجستانی مولف سلیمان بن الاشعث سجستانی / البدء و التاریخ مقدسی / تاریخ یمینی محمد عتبی نسب نامه غوریان فخرالدین مبارک شاه / تاریخ ابن الهیصم نابی / کتاب اغانی ابو اسحاق موصلی و دهها کتب دیگر.

نظر مصحح عبدالحی حبیبی . سماع و مشاهدات

علاوه بر مآخذ کتبی و کتب تاریخی که مولانا در اثنای تحریر طبقات در دست داشته و من تفصیل آنرا نوشته‌ام تقریباً نصف کتاب عبارت از روایاتی است که مولانا از اشخاص ثقه و ثابت العقول شنیده و یا مشاهدات خود او است و برخی از سماعهای وی نیز در کتاب موجود است و خود مولانا از اشخاص شنیده که بر قول آنها اعتمادی توان کرد و در این مورد در دیباچه کتاب گوید:

هرچه کردم سماع بنوشتم اصل نقل و سماع، گوش بود

و در آخر کتاب نیز از نقل و سماع حکایتی دارد ص ۷٦٦

و بعد در این حکایت از دیدارهای خود یا ملوک و امرا و دربار سلاطین و آنچه که مشاهده نموده است بیان داشته است.

جنبه‌های تاریخ نگاری

از لحاظ جنبه‌های تاریخ نگاری مولانا قاضی برعکس ابوالفضل بیهقی که شجاع و نترس و بیباک است و از اظهار حقایق باکی ندارد او طرف احتیاط و اعتدال و میانه‌روی را رعایت کرده و صراحت لهجه و شهامت کلامی که بیهقی داشته قاضی نداشته است. استاد حبیبی می گویند: منهاج سراج در صراحت لهجه از اسلاف خویش چون بیهقی پیروی نکرده (وی شخصی بود نهایت محتاط و مداح و جز مراتب سپاس و ستایش بزرگان و ملوک چیزی را ننگاشته و جنبه تنقید را از تاریخ نگاری خویش دور داشت و در اکثر فصول و پایان ابحاث، دعای غیر مستجاب، حیات دائمی پادشاه و ملوک و امرا را بر خود لازم داشت.بنابراین کتاب وی با تالیف گرانبها و ارجمند بیهقی همدوش و همباز قرار داد نمی‌توانیم ص ۷۷۰ ترجمه مولف.

مولانا از بدو کتاب تا اتمام آن تماماً آداب دربار ملوک و سلاطین فعال

مایشاء را نگاه داشت و در ضبط حوادث از صراحت لهجه اعراض نمود و از صداقت محض کار نگرفت و از لف نوشته‌های او بر میآید که در مقابل هر مدحی طمعی کرد و ثنای ملوک را براساس منافع شخصی خود نهاد که از سراپای عبارات کتابش هویدا است ص ۷۷۰.نمونه‌های زیادی را می‌توان، از کتاب بعنوان شاهد آورد که در مدح امرا و حکام و حتی خونخواران مغول گفته است و در حقیقت دُرّ لفظ دری را در پای خوکان ریخته است.

مولانا در بسی موارد در مقابل ثنا و ستایش متمنی انعام و نوازش بوده و این روش از دأب تاریخ‌نگاری سلف دور است و روش مورخین درباری و رسمی شاهان است چنانکه گوید: از خوانندگان و ناظران امید دعا است و از ارباب دولت رجای اعزاز و عطا، طبقه ۲۲

اما از لحاظ روش تاریخ‌نویسی هرچند که بیهقی بر قاضی منهاج برتری دارد، در طرز تحریر و سبک انشای روان و سلیس،مولانا بر آن مورخ برتری و سبقت دارد، دارای نثری بسیار شیرین و محکم است و مزایای فراوان در سبک و اسلوب دارد که مورد اقتباس و تقلید بیشتر مورخان بعد از او قرار گرفته است.

نظام‌التواریخ

امام قاضی ناصر الدین ابی الخیر عبدالله بن عمر بن محمّد بن علی شیرازی بیضاوی اهل بیضای فارس یکی از علمای برجسته و مصنفان مشهور در انواع علوم و مولف کتبی نظیر مختصر کشّاف و مختصر وسیطه در فقه به نام الغایة و منهاج و طوالع در علم کلام بود و خود قاضی القضات شهر خود بوده است.وفات او در سال ٦٤١ اتفاق افتاده است.

حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده میگوید: قاضی بیضاوی در سال ٦٨٥ در تبریز در گذشته است تفسیر قاضی و شرح مصابیح و غایة القصویٰ و منهاج و طوالع در کلام و مرصاد در اصول از مصنفات اوست.

خواند میر در حبیب السیر و امین احمد رازی در هفت اقلیم از قاضی بیضاوی به شایستگی یاد کرده اند امین احمد وفات او را ٦٩٢ نوشته است.

کتاب نظام التواریخ بسعی و اهتمام حکیم سید شمس الله قادری تصحیح و در سال ١٩٢٨ در حیدرآباد دکن بطبع رسید.از کتب نادر و در نوع خود بی نظیر است. این کتاب در سال ٦٧٤ هجری تالیف یافته و مشتمل است بر تاریخ و انساب ملوک عجم ازتخلیق عالم و آدم تا عهد مولف و تالیف کتاب.

مولف پیش از شروع متن کتاب جدول انساب سلاطین و ملوک و خلفا و

ائمه طاهرین را در آغاز ذکر کرده است که ترتیب آن بدین قرار است:

انساب ملوک عجم ــ آل فریدون، ملوک اشکانیه، ملوک ساسانیه، خلفای اربعه، ائمه اثنی عشر «سال ولادت و سال مرگ و سلسله انساب» انساب خلفای اربعه، فهر، قریش تا خلیفه چهارم ـ خلفای بنی امیه خلفای بنی عباس، ملوک صفاریه، ملوک سامانیه، ملوک غزنویه، ملوک دیالمه، ملوک سلجوقیه، اتابکان سلغریه، شاهان خوارزم شاهیه و همه ملوک و خلفا و ائمه را با ذکر انساب سال تولد سال مرگ و سالهای حکومت و خلافت بیان داشته است.

نثر نظام التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم حمد و ثنا و آفرین بی منتها آفریدگاری را که به یک امر کن عالم ارواح و اشباع پیدا کرد و اجرام فلکی و اجسام عنصری از عدم به فضای وجود آورد، صانعی که طاق افلاک بر افراشت و بساط خاک را به ازهار و انوار بیاراست، قادری که از صَخْرهَ صمّا گل رعنا برو یانید و در تضاعیف سحاب، آتش و آب تعبیه گردانید و بر صفحات لعاب، صورت جانوران بنگاشت و آدمی زاد را به زیور عقل و زینت نطق اختصاص داد تا بدان تاج کرامت و خلعت خلافت یافت و او را از نتایج الوان و موالید ارکان برگزید و زمین و زمان را در ربقه تسخیر ایشان کشید و درود بی شمار بر پیغمبر محمد مصطفی صلّی علیه و سلّم که جهانیان را از هاویه بطالت و ضلالت برهانید و بر آنانی که وی را پی کردند (پیروی کردند) و ما را راه نمودند.

اما بعد چنین گوید امام معظم، عالم فاضل و ناصر الحق و الدین ابوسعید عبدالله بن قاضی القضات المغفور امام الدین ابوالقاسم عمر بن امام السعید فخر الدین ابی الحسن علی البیضاوی که مختصریست مشتمل بر ذکر مشاهیر انبیا و سلاطین عظام و ملوک کرام و شطری از احوال ایشان بر وجه ایجاز چنانک خواننده ملول نباشد و آنچه این علم را لابد است تمامت ایراد کرده آمد و این را از

تاریخهای معتبر فراهم آوردم و نظام التواریخ نام کردم و در آن سلسله حکام و ملوک ایران زمین که طول آن از فرات است تا به جیحون، بلک از دیار عرب تا حدود خجند است چنانک یاد کرده اند من الآن، آدم علیه السلام الی یومنا هذا و هو الحادی و العشرون فی شهر الله الحرام المحرم سنه اربع و سبعین و ستمائه من الهجرة النبّویه بر سبیل اتصال آوردم و آن بر چهار قسم نهادم و بزبان فارسی ساختم تا فوائد آن عام تر باشد، والله سبحانه هوالموفق و الهادی و هذا فهرست کتاب قسم اول در بیان احو ال انبیا و اوصیا و حکامی که از ابتدای دور آدم تا آخر نوح علیه السلام بوده اند، عدد ایشان ده تن بوده اند، مدت ایشان قریب دو هزار و پانصد سال.

قسم دوم اندر تعداد ملوک فرس و شرح احوال ایشان با ضحاک علوانی و افر اسیاب تورانی و اسکندر یونانی واقطیخس رومی، هفتاد و نه تن، مدت ملک ایشان چهار هزار و دو صد و هشتاد و یک سال و چند ماه.

قسم سیوم، در شرح حال خلفا و ائمه اسلام رضی الله عنهم، عدد ایشان پنجاه و پنج و مدت خلافت ایشان ششصد و پنجاه سال.

قسم چهارم اندر اخبار سلاطین عظام و ملوک کرام در ایام خلفای بنی‌عباس به استقلال و استبداد در ممالک ایران پادشاهی کرده اند و ایشان هشت طایفه اند، عدد ایشان هفتاد و هشت و مدت ملک ایشان من وقت خروج یعقوب بن اللیث الی یومنا هذا چهار صد و بیست.

سبک و روش نثر کتاب

با آنکه قاضی بیضاوی در دهه‌های آخر قرن هفتم که عصر رواج نثر متکلف و مصنوع است کتاب خود را تالیف نموده اما این کتاب از سادگی و جزالت و روانی قابل ملاحظه‌ای برخوردار و خود نیز بدین نکته معترف است که *ایجاز را انتخاب نموده تا خواننده از خواندن آن ملول نگردد، سخن موجز است*

امامخل نیست و کلام ساده است اما ممّل نمی‌باشد.

زبان نظام التواریخ شسته ورفته و تراش خورده است، کلمات مغلق و پیچیده عربی و فارسی در سخن او نمی‌یابیم. شعر در هیچ جای کتاب بکار نرفته، نه فارسی و نه عربی جز در یک مورد که شعر منسوب به حضرت آدم در سوگ هابیل را آورده است.

تغیرت البلاد و من علیها — و وجه الارض مغبّرٌ قبیحٌ
تغیّرت کل ذی لونٍ و طعمٍ — و کل بشاشة الوجه الملیح

ص ٤.

مقایسه با طبقات ناصری

کتاب نظام التواریخ خلاصه شده بسیار موجز و کوتاهی است از طبقات ناصری و اگر این را نگوئیم میتوانیم بگوئیم تقلیدی است از آن کتاب.

طبقات ناصری را قاضی منهاج سراج حدود بیست سال قبل از تالیف نظام‌التواریخ نوشته و بعید نمی‌نماید که بیضاوی کتاب طبقات را در دست داشته و به شیوه آن، کتاب خود را نوشته است با این تفاوت که قاضی منهاج کتاب خود را به بیست و سه طبقه تقسیم نموده و راجع به انبیا و ملوک و خلفا و ائمه و انساب آنان بسیار مفصل نوشته در حالیکه بیضاوی کتاب خود را به چهار قسم تقسیم کرده و راجع به اعلام مذکور بسیار مختصر و گاهی درباره شخصی یک سطر یا فقط نیم سطر و یا حتی فقط بذکر نام او اکتفا کرده و نوشته است

طبقات ناصری	نظام التواریخ
ابوالبشر آدم	آدم صفی الله
مهتر شیث	شیث بن آدم
افوش	انوش

قینان	قینان
مهلائیل	مهلائیل
برد بن مهلائیل	برد بن مهلائیل
اخنوع	اخنوع
متوشع	متوشع
لمک	نوح بن لمک
سلم	—
ارفخشد	—

در اینجا طبقات ناصری طبقه انبیا را ادامه می‌دهد در حالیکه نظام‌التواریخ در همین جا سلسله انبیا را قطع می کند و بذکر شاهان فارس و مشاهیر انبیا و اکابر که در ایام ایشان بوده اند می‌پردازد.

طبقات ناصری شصت پیامبر دیگر را نام می‌برد و پس از شصت نسل به امام الانبیا و تاج الاصفیا صاحب العمامه و التاج و القربه و المعراج صلّی الله علیه و علی آله و اصحابه و علی جمیع الانبیا و المرسلین محمد مصطفی می‌رساند و سپس به ذکر ائمه و خلفا می‌پردازد و بعد به طبقهٔ ملوک میرسد و نظام التواریخ در همین جا یعنی پس از ارفخشد به ذکر ملوک می‌پردازد. در قسمت‌های دیگر کتاب نیز تقلیدهائی از طبقات ناصری می‌بینیم اما نه بترتیب همان کتاب.

بهر حال نظام التواریخ تقویم گونه‌ای است دارای جدولهای متعدد از انبیا و ائمه و خلفا و سلاطین و ملوک و غیره.

ارزش تاریخی نظام التواریخ

همانطور که گفتیم نظام التّواریخ تقویم گونه‌ای است که تاریخ پیامبران و شاهان را به اختصار آورده است. او یعنی مولف،کتاب خود را از حضرت آدم صفی الله شروع می کند و تا حدود عصر یعنی عصر مولف ادامه می‌دهد و در

آخرین قسمت که طایفه هشتم است درباره مغول می گوید: (ایشان چنگیز خان بوده است و خروج به خوارزمیان در سنه ٦١٧ سبع و عشر و ستمائه کرده و اولاد او اکثر بلاد ترک و خطا و تمامت ایران زمین بگشودند و ممالک و ملوک مسخّر و مدّمر گردانیدند و از اولاد او که در ایران حکم کردند و ممالک گشادند، هولاکو خان بود، پادشاهی بزرگ، دلیر و صاحب رای عادله و این زمان پسر او اباقاخان پادشاه ایران در بلاد روم و عراق و تمامت ممالک است و به عدل و رافت میلی تمام دارد و درباره مسلمانان عنایتی تام و مدار ملک او بر امیر کبیر سو ـ غنجاق آقاست که نایب و حاکم اواست بتخصیص پارس و عراق و بغداد بدو تعلق دارد و بحقیقت سیرت پسندیده و شفقت و معدلتی هر چه تمامتر دارد و به زبان همگنان شکر و مدح او جاری است و صاحب عادل شمس الدین محمد بن صاحب السعید بها ء الدین محمد الجوئینی که صاحب دیوان ممالک و اباًعن جداً صنادید خراسان بوده است و در ایام سلاطین ماضی حل و عقد امور در تصرف ایشان بوده است و امروز در کاره؟ او سلطان ایران را انجمن است و در کامکاری و قواعد خیرات و رعایت اسلام و تعقد اصول فضلا و ترحیب و تعظیم علما قصب السبق از متقدمان و متاخران ربوده و امروز اهل اسلام را درگاه او مقصد و معین وفقّه الله لما شدّ و عایم جلاله و یمدّ و مظلّه ظلاله بحق النبی و آله الطاهرین فقد تمت الکتاب بحمد الله تعالی.

با این حساب قاضی بیضاوی نیز از جمله کسانی است که نان دربارها را خورده و مسلما به نرخ روزهم خورده است زیرا از فاجرین و چپاولگرانی چون آل چنگیز چنین یاد می کند و ظالمان و غاصبان و تجاوز کاران را عادل و کریم و عفیف می نامد.

کتاب نظام التواریخ قاضی بیضاوی هر چند که مختصر است و گزیده ای از تواریخ پیش از خود اوست اما مورداستفاده و اقتباس گروهی از مورخان بعد از او قر ار گرفته است از جمله طبقه بندیهای او مورد مداقه و توجه مولف جامع

التواریخ ومو لف تاریخ گزیده و حبیب السیر قرار گرفته که در جای خود از آنها نیز نام خواهیم برد .

نفثة المصدور

از میان کتب فنی ومصنوع بی شک یکی از شاهکارهای بدیع و نمونه‌های عالی، کتاب نفثة‌المصدور است که دارای نثری مصنوع و منشیانه و متکلفانه بوده و نیز در جای جای آن نشانه‌هائی از نثر مرسل و ساده دوره سامانی و غزنوی را همراه با ترکیبات و لغات دل انگیز فارسی قدیم مشهود و آشکار است.

مولف نفثة المصدور

مولف این کتاب و کتاب معتبر دیگر بنام سیره جلال الدین منکبرنی که بعداً از آن نیز یاد خواهیم نمود محمد زیدری نسوی است. محمد بن احمد بن علی بن محمد معروف به شهاب الدین محمد خرندزی زیدری نسوی منشی و وزیر جلال الدین خوارزمشاه مینک برنی(منکبرنی) است و چنانکه شادروان مجتبی مینوی نوشته‌انداز خانواده اعیانی بوده است. خاندان او صاحب قلعه‌ای بوده اند در خراسان به نام خرندز که قلعه‌ای محکم و استوار بوده و کوهستانی، در نزدیکی شهر زیدر و آن شهر جزو نواحی و اعمال شهر و ولایت نسا بوده است. از احوال اوایل زندگانی و طرز تربیت و مراحل تحصیل و کارهای مختلفی که داشتواینکه سن او در هنگام ورود به خدمت جلال الدین چه بوده خبری قطعی نداریم.اما دو

کتاب محقّقانه و فاضلانه او که در دست است نشان می‌دهد که او اهل فضل و دانش و قلم بوده است و اکثر گویندگان و نویسندگان و شاعران زمان خود نظیر ابوالمظفر ابیوردی ظهیر فاریابی، نظامی گنجوی وافضل الدین کاشانی را می‌شناخته و کتب ادبی مشهور و اساسی مانند تاریخ یمینی ابونصر عتبی و منشآت بدیع الزمان همدانی و مقامات حریری و ترجمه تاریخ یمینی جرفادقانی و کلیله و دمنه بهرامشاهی را دیده و خوانده و شاید برخی از آنها را از برداشته چنانکه قرآن را احتمالا تماماً از حفظ بوده است و همانگونه که از این کتب بهره برده، مولفان دیگر پس از او نیز از نوشته‌های وی اقتباس و انتحال نموده اند،مانند جوینی در جهانگشا وناصر الدین منشی در سمط العلی .

نسوی با برخی از افراد خاندان صاحبان و والیان نسا دوست بوده و در خاندان اختیار الدین زنگی صاحب نسا و پس از مرگ وی در دربار پسر عم وی نصرة الدین حمزه شغل نایب ولایتی داشته است و در سال ٦٢١ از سوی نصرة الدین حمزه رسالت و ماموریت حمل هزار دینار به دربار سلطان غیاث‌الدین خوارزمشاه به ری یافت که پس از مرگ پدر به سلطنت رسیده بود.در اثنای سفر با خبر شد که سلطان جلال الدین بر برادر غلبه یافته، دولت غیاثیه زائل و دولت جلالیه بجای آن طالع گردیده است و مصلحت در آن دید که بدربار وی بشتابد.بنابراین در حدود همدان باردوی جلال الدین پیوست و محموله را به وزیر وی تقدیم نمود و بدینوسیله بدربار سلطان راه یافت و از آن پس جزو مقرّبان ومورد وثوق و اعتماد سلطان قرار گرفت و در سال ٦٢٢ به منصب کاتب انشای دیوان برگزیده و تا ٦٢٨ یعنی تا آن سال که جلال الدین بار اول از شبیخون مغول بگریخت در خدمت او بود و در اواخر سمت وزارت یافت ومشاغل درباری و دولتی بود تا آنسال که از سلطان دور ماند و شرح مفصل این دوری هم در نفثه و هم در سیره با سوز گداز یاد کرده است.پس از آنکه از جلال الدین دور ماند دچار بدبختی‌های فراوان گردید و دوباره با زحمات و مشقات زیاد بخدمت سلطان میرسد و در سال ٦٢٩ به

رسالت به میافارقین نزد ملک مظفر غازی میرود و پس از مدتی در همانجا خبر ورود تاتار ملعون و بالاخره خبر قتل سلطان را میشنود و بینهایت دلتنگ میشود و چهار سال بعد کتاب نفثة المصدور را مینویسد(۶۳۲)و هفت سال بعد از آن کتاب سیره جلال الدین را مینگارد(۶۳۹)اما دیگر معلوم نیست که این کتاب را در کجا نوشته است.

خصلت‌های نسوی

نسوی از معدود مورّخانی است که بطمع مال و زر و مقام بدربار جلال‌الدین راه نیافته بلکه وی در تمام مشقت و صدمات سلطان شریک بوده و در هیچ حال جانب وفاداری و دوستی را فرو نگذاشته و در سخت ترین شرایط بکمک او شتافته و متحمل رنجها و صدمات و سختی‌ها و دزدان وقطاع الطریق فراوان شده و به پای مرگ رفته اما از جلال الدین دوری نکرده و آنگاه که بین آنها جدائی افتاد و خبر قتل مخدوم خود را بشنید هیچگاه یاد او را از خاطر نبرد و پس از مرگ سلطان دو کتاب معتبر را درباره وی نوشت بنابراین پیدا است که چنین کاری را بخاطر صله و جایزه نکرده است.

او از نادر مورخانی است که به طمع مال و حب جاه و مقام این دو کتاب تاریخی گرامی را ننوشته بلکه با عشق و علاقه این دو اثر بزرگ را از خود به یادگار گذاشته است.او در همه جا با سلطان بوده و وقایعی را که نگاشته همه را به چشم دیده و خود شاهد و ناظر وقایع بوده است.

مرحوم بهار در سبک شناسی و محمد بن هندوشاه در دستور الکاتب و همچنین هدایت و مرحوم قزوینی لقب او را نورالدین گفته اند اما لقب وی بدرستی همان شهاب الدین است.

در تمام تاریخهائی که تا کنون بررسی شده هیچ مورخی بدین بدبختی و در عین حال با این صداقت و شجاعت و شهامت روزگار نگذرانیده است، زیرا چنانچه

از مقدمه نفثة المصدور و نیز جای جای متن نفثة المصدور در می‌یابیم با آنکه وزیر سلطان با او مخالف بوده و از روی کینه و حسد و شقاوت پیوسته خاک ملال بر جام زلال او می‌ریخته و همانگونه که بیان شد به انواع مشقّات و بلیّات با او رفتار شده و به اقسام مصیبت و رنج مبتلا بوده با این حال هیچگاه اظهار شکایت و ملالت ننموده و اعلام شکایت نکرده و همیشه می‌خواسته که به نحوی نظر وزیر را نسبت به خود تغییر، و صداقت خود را بروز دهد و بعدها شکایت دل خود را در کتاب نفثة المصدور ریخته است.

نفثة المصدور چیست؟

(از نفثة المصدوری که مهجوری بدان راحتی تواند یافت چاره‌ای نیست و از انین المهجوری که رنجور را در شب دیجور هجر بدان شفائی تواند بود گریز نه) ص ۷. (بیا تا به سر نفثة المصدور خویش باز شویم که این مصیبت نه از آن قبیل است که به بکاء و عویل در مدت طویل حق آن توان گزارد) ص ٤٨.

نفثة المصدور شکایت نامه‌ای است از روزگار، پیش از آنکه اسم علم آن باشد چرا که مولفان دیگری نیز درد های زمانه خود را در کتبی به نام نفثة‌المصدور گرد آورده اند که معروفترین آنها نفثة المصدور انوشیروان خالد است.

بهترین معنی لغوی برای آن کلمه درد دل است که مورد نظر مولف نیز بوده. این کتاب شکایت روزگار غدار است که هیچگاه دست از دامن هنرمندان و بزرگان بر نداشته است، نسوی زیدری هم در کتاب سیره و هم در نفثه از روزگار شکایت دارد، از دوری از جلال الدین خوارزمشاه و از فتنه و غارت تاتاران و شکست جلال الدین و مرگ او و نابودی خیمه و خرگاه سلطان در آذربایجان بدست تاتاران و غیره، پس نفثة المصدور را شکایت از روزگار و درد دل بنامیم سخت بجا است.

این نکته نیز گفتنی است که نفثه انوشیروان بن خالد در تاریخ سلجوقیه است

و نفثه نسوی در تاریخ خوارزمیه و هیچ ارتباطی با هم ندارند.

نثر نفثة المصدور

نفثة المصدور از جمله کتبی است که نثر فنی و مصنوع را که از اختصاصات اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم است رعایت کرده و از طرفی در جای جای کتاب از کلمات ساده و روان و جمله‌های شیرین و لطیف و دلنشین نیز استفاده نموده است، تعبیرات و کنایات و ترکیبات بدیع نادر و کمیاب فارسی وحشوهای ملیح که چاشنی ملاحت به نثر داده است در آن دیده می‌شود، در پاره‌ای موارد نثر کتاب بسیار مشکل و در جاهائی دیگر آسان و روان و زیبا است، استفاده از واژه‌ها و ترکیبات عربی و آیات و احادیث بسیار است استفاده از واژه‌ها و ترکیبات عربی و آیات و احادیث بحد افراط دیده می‌شود و کاربرد شعر که بصورت ابیات و مصاریع فراوان عربی و فارسی که شیوه مولفان قرون ٦ و ٧ و ٨ است از اختصاصات این کتاب نیز هست.

اما ابیات و اشعاری که بکار برده اعم از فارسی یا عربی اغلب لطیف و شیوا و بلیغ و متناسب با مقام و حال است و اشعار گاهی باندازه‌ای زیبا و مناسب انتخاب شده که حالت تمثیل و تمثّل پیدا نموده اند.

مؤلف بین اشعار فارسی و عربی بهیچوجه فرقی ننهاده و بهمان اندازه که به نقل شعرهای فارسی تمایل داشته ابیات عربی نیز بکار برده است.

اشعار فارسی معمولا از سه بیت متوالی تجاوز نمی‌نماید (ص ٤٩ /٥٠ ابیات) و ابیات مصرع‌های کتاب جز در یک مورد در جای دیگر تکرار نشده اند (ص ٥٥ و ٧٠).

در آوردن اشعار فارسی و عربی گاه از جنبه اعتدال گذشته و راه افراط را پیموده و سخن خود را سخت تکلّف بخشیده است ص (٧٩ / ٨٠).

شعرای عرب زبان که شعرشان در کتاب نفثة المصدور آمده است عبارتند

از ابن الرومی، ابن نباتة السعدی، ابوبکر خوارزمی، ابوتمام،ابواسحاق‌الصلیحی، ابوالعلاء معرّی، ابوالفتح بُستی، ابوفراس الحمدانی، ابوالفرج بن میسره، بدیع الزمان همدانی، بحتری، اعشی بن قیس حجر بن عتاب، تأبّط الشرّا، کعب بن زهیر، متنّبی، مجنون عامری و ده‌ها شاعر دیگر عرب و شاعران پارسی گوی عبارتند از اثیر الدین اخسیکتی، ازرقی هروی، افضل الدین کاشانی، امیر معزی، انوری، خیام، سعد کافی، سنائی، سید حسن غزنوی، ظهیر الدین فاریابی، عنصری، مسعود سعد سلمان و نظامی گنجوی.

کلام نسوی در نفثة المصدور بیشتر بر آرایش‌های سخن به بدایع لفظی کلام قرار گرفته و بیان معنی در نظر وی در درجه دوم اهمیت قرار دارد بنابراین،لفظ در نثر وی، برجستگی و اهمیتی خاص دارد و خود پیدا است که گاه نویسنده چنان در آرایش آن مستغرق شده که از استیفای حق معنی چنانکه باید باز مانده است. نسوی در کار برد صنایع لفظی و جایگزینی کلمات در سخن آنچنان مهارتی بخرج داده که می‌توان او را به شطرنج باز ماهری تشبیه کرد که مهره‌ها را درست در جای خود قرار داده است.

صنایع بدیعی را به نحو احسن بکار گرفته . براعت استهلال و سجع و مزدوج و موازنه و ترصیع و جناس و مراعات نظیر و سایر صنایع بدیعی را استادانه و ماهرانه در جای خود قرار داده و در نثر بکار برده است. به سجع متوازی و مطرف علاقه فراوان دارد.

سجع متوازی (بیدار باشید که وقت احتیاط و حذر است در اختلاف روایات تاملی فرمائید که محل نظر است) ص ۳۹.

سجع مطرّف (آن خاک دان آتشی را خاک سوی مکمن اجل می‌راند و آن گوران خر طبع را گور سوی مرابض آساد می‌دواند) ص ۲۳.

تضمین مزدوج (و چون نصیحت، فضیحت بار میآورد و ملا مت به ندامت می کشید به دیده اعتبار در سر کار می‌نگریستم) ص ۱۸.

التزام که گاه به سه سجع میکشد (ورم در حال برسم استغفار در قدم افتاد و الم بر سبیل اعتذار، بر پای ایستاد، آتش تب به دمی که در شب واقعه تافته بود، افروخته شد و گوشت و پوست چمان از هر دو پای در آمد که انگشتها مانند اصابع مذری برهنه ماند و کف چون پنجه مریمی عاری شد) ص ۹۳.

اقسام جناس و موازنه و ترصیع و مراعات نظیر و تضاد یا طباق و لف و نشر و اضراب و قلب و ایضاح و خلاصه همه صناعات لفظی در نثر بکار گرفته همچنین صناعات معنوی نظیر اقسام تشبیه، اقسام استعاره و انواع کنایات و مجاز بفراوانی هر چه تمامتر در کتاب دیده می‌شود. برای مثال یک نمونه استعاره تهکمیه را میآوریم.

(بعد از آن، پای بسته تقدیر را بر چهار پای بستند و روی به خوی نهادند چهار روز راه تا مقصد خراب آباد خوی که چندی «معماران تاتار بتازگی بنا نهاده بودند و گل آن تا بیشتر پاید بخون دل سرشته و اساس آن تا بسیار ماند بر استخوان نهاده) ص ۹۳.

با این توضیحات می‌توان گفت که کتاب نفثة المصدور یکی از شاهکارهای نثر فنی و مصنوع این قرن است که البتّه جای جای آن با سادگی و روانی نیز عجین و همراه گردیده است.

نکات صرفی و نحوی و دستوری نفثة المصدور

اختصاصات نثر قدیم

بازین همه بجای با این همه (با زین همه قالب نیم خسته از کشتی امل بر لوحی شکسته مانده است ... تیز تاز قلم بدست گرفته) ص ۲ ـ ۳ ـ ۱۱۰.

با، بمعنی به (چون از الموت با قزوین اتفاق معاودت افتاد) ص ۹۹ ۰۹.

با، بجای از (شرح حال تن مهجور و دل رنجور با سر گیریم) ص ٤٨.

ضمیر منفصل در مورد غیر ذیروح (عاقل از دیگی که در او توابل صبر و

علقم بر هم آمیخت، حلوای صابونی توقع نکند) و خردمند از زمینی که در او تخم خرزهره ریخت نیشکر درون چشم ندارد) ص ۲۸ .

حذف فعل بقرینه (شبانه من بنده را بقلعه شیر کبود به مهمی‌فرستاده بود و اسیری از امرای تاتار بند کردنی داده) ص ۲۰ .

حذف فعل اول بقرینه دوم (و از خرد و بزرگ و تازیک و ترک، هر آفریده که در دل بر محبت او آمیزشی و در جان مودت او آویزشی داشت به قدرت خدائی، جدائی افتاده) ص ۲۳ .

حذف فعل بدون قرینه(مشارب لذات بسبب مفارقت احباب و دوستان تیر گی گرفته و دیده از گریه شبانروزی بمهاجرت یاران و اصحاب خیر گی یافته) یعنی گرفته بود و یافته بود) ص ۲۳ ـ ۱۱ ـ ٤۲ .

افزودن حرف «می» باول فعل (و در هیچ حسابی نی که سالی چند بحالی که بدان بباید گریست، می‌بباید زیست) ص ۸۷ .

(لیک (ع) در مدت عید ما دهل بدریدست، هیهات به بیابانها که در میان ما بین است، مغرور نباید شد، که کوه بکوه نرسد و آدمی‌به آدمی‌رسد، و دوری اگر چه بعد المشرقین است، دور نباید شمرد که «عسی الله ان یاتی بالفتح او امر من عند فیصبحوا علی ما اسروافی انفسهم نادمین.

زان روز بیندیش که من می‌نگرم در روی تو و، تو در زمین می‌نگری

با آنکه بابی التفاتی خداوند همه شداید را کشیده ام، سر بسته است، لب فرو بسته ام، و هر چند سرد مهری آن مخدوم همه محنت‌ها را که دیده، مهر بر لب نهاده است مهر بر دهان نهاده ام تا فتح الباب التقا دست دادن. دل که اسیر محنت است با سر، در میان خون خواهد بود و رخسار، از فیض دموع بعینه، جیحون، پیوسته بسته وار شور بختی خود را بدرد خند پوشیده میدارم و نافه صفت از میان خون جگر دمی خوش بر می آورم، مسامع شهان به ذکر محامد خداوندی معطّر میگردانم و مجامع به نشر مآثرش معنبر.

سخن آنکه «طول العهد منس» گفت بنزدیک من، باری، محض خلافست و حدیث «هر چه از چشم، دور،از دل دور» دور از انصاف.

خطاب من با هر سحاب که بدان طرف کشیده است «هنیئا لک یا سحاب» و جواب با هر غراب که از آن حیث جانب آمده است «یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب» والله اعلم بالصّواب، و الیه المرجع و المآب و الیه التفویض انه بصیرٌ بالعباد و الیه المبدأ و المعاد) ۱۲۵ خاتمه.

ارزش تاریخی

نفثة المصدور آنچنانکه پیدا است رساله‌ای است در شکایت از روزگار و درد دل از حمله تاتار و آنطور که باید از لحاظ جنبه تاریخی در حد کتاب سیره جلال الدین نیست.اما با این همه همین رساله بظاهر کوچک تاریخ بزرگ و جامعی از وطن ما را در عصری که تاریکی وحشت بار مغول و تاتار بر آن سایه گسترده بود بر ملا میسازد ، خرابی شهرها ، ویرانی آبادیها ، کشتن و قتل عام نفوس، اسارت و گرفتاریهای مؤلف، بیوفائی روزگار غدار با مخدوم مولف و خلاصه خونریزیهای مغول و تاتار همه و همه را بما می‌نمایاند. برای مثال هنگامیکه مولف پس از جدا افتادن از جلال الدین و گرفتار شدن به دست دزدان و مغولان و تحمل هزار گونه رنج و مشقت با پای پیاده و تن برهنه زخمدار به شهر خوی می‌رسد پیش از او تاتاران شهر خوی را ویران کرده بودند و او صفت این شهر را چنین بیان می کند (و هر چند در خوی خصوصا آذربایجان عموما ، زمانه دو رنگ‌ٔپیسه کلاغی نزاییده بود وهوای دودم، میان اعتدال و انحراف دمی‌بر میآورد ، صبّاغ نو بهار ، عیسی وار معجزه‌ای اکه در نفس داشت از یک خم هفت رنگ پیدا کرده، لکن در کوهستان ارمن که «بها تضرب الا مثال فی البردوه» نصارای برد بر سنت حواریان گازری میکردند ، دست صبا آنجا از حلّ از ار هنوز دور و مزاج سرد طبیعی از اعتدال ربیعی‌بر قرار نفور ، و ما را به‌هادم لذّات هجوم تاتار و ناقض

عزایم امور کفار اضطراراً لااختیاراً چه بسیار بد باشد از بد بشر، رکوب آن خطر و ارتکاب ضرر آن سفر هر چند عقل منافی آن بود از لوازم گشت) ص ۱۰۲.

بعد به نوشهر رفته است(به پنج شش روز به نوشهر رسیدیم و آن شهر ک خرابه ایست که مهندسان لشکر خوارزم، در نوبت و مدت خویش آنجا را اساس فاصبحوا لایری الا مساکنهم نهاده بودند، معماران تاتار که بر عقب رسیدند تتمه عمارات، واجب داشتند و خشت بر خشت نگذاشتند، به خنادق آن بجای آب خون در بستند و حوالی آن بر مثال پالیز بانان سر بسر باز نهادند و چون آنجا رسیدیم شبی در آنجا، چنانکه آید، نه چنانکه باید روز گذرانید.

سحر گه کآفتاب عالم افروز　　سر شب را جدا کرد از تن روز
نهاد از حوصله زاغ سیه پر　　بزیر پرّ طوطی خایه زر

از آن زحمت آشیان رختی که نداشتیم، برداشتیم و با دلهای همه امید و زبانهائی همه نوید که اینک میان ما و پر گری یک منزل بیش نمانده است و چون از این عقبه که با سدره پهلو می‌ساید بگذری، خوف و مشقّت را منتهائی پدید آید «تا پای به عقبه باز نهادیم، جمعی از عیّاران که عیار مردی ایشان مزیّف بود و الاّ،

نکند باز رای صید ملخ　　نکند شیر عزم جنگ شغال

روز در گذشتگان بازار محنت را حشم کرده بودند و نامردانه چشم بر سلب روز روز بر گشتگان ایّام مشقت نهاده تا از برهنه پوست بر کشند و از مرده کفن در ربایند (مصرع.محنت زده را زهر طرف سنگ آید. آمدند و گرد بر گرفتند و چشم و روی و دست و پای بستگان حوادث فرو بستند از غرّه روز تا آخر در سلخ محّرم آن پوست باز کردگان روزگار برد) ص ۱۰۳ ـ ۱۰۴ الخ.

سیرت جلال الدین مینکبرنی

هفت سال پس از تالیف کتاب گرانقدر نفثة المصدور، محمد خرندزی زیدری نسوی بتالیف اثر گرانبهای دوم خود یعنی سیرة جلال الدین مینکبرنی خوارزمشاه پرداخت و هم در این سال آنرا به انجام رسانید.اما مکان تألیف آن بر ما مجهول است و فقط میدانیم که نفثه را در شهر میافارقین در بلا د شام و عرب نگاشت.

سیرت جلال الدین، سرگذشت پسر سلطان محمد خوارزمشاه است در مدت یازده سال.داستان مختصر جنگهای اوست با لشکر مغول و چنگیز خان و فتوحات و شکستها و لشکر کشی‌های این پادشاه جوان و دلیر و شرح گرفتاری و سرگذشت غمبار او و قتل و غارت و ایلغار مغول و تاتار و ویرانی بلاد و شهرها و بلاهای بیشماری که بر اثر این ترکتازیها بر مردم و سرزمین ایران گذشته است.

مقدمه کتاب با سیرت و رفتار علاء الدین خوارزمشاه پدر جلال الدین شروع میشود و نبردهای او و تهوّرهای سفیهانه او در برابر خلیفه موذی عباسی الناصر لدین الله و قصد لشکرکشی به بغداد و انگاه رعب و هراس کودکانه او در مقابل سپاه جرار مغول و فرار و هزیمت جبن آمیز او و مردنش به خواری و خفت

و مبتلا شدن ایران و مسلمانان به دست خونخواران مغول

این کتاب بر عکس کتاب نفثة که به فارسی نوشته، بعربی نگاشته است و ظاهرا مترجمی در همان قرن هفتم آنرا به فارسی و نثر معمول آن قرن ترجمه کرده است.

نثر کتاب

نثر کتاب سیره جلال الدین همان شیوه معمول قرن هفتم است.ترجمه آن ظاهراً بعد از تصنیف کتاب گلستان سعدی انجام گرفته زیرا مصراعی از سعدی اقتباس کرده در این جملات (با مداد قصد خدمت کردم خیمه‌ها را خالی یافتم و متاعها انداخته و یوزان بسته و بازان بر کرسیها نشسته «گوئی که خود نبود در آن گلستان گلی» ص ۲٤٤.). که این مصرع مضمونی از سعدی است که در گلستان گفته است پس پیدا است که ترجمه کتاب در اواخر قرن هفتم یعنی حدود سال ٦٨٠ صورت گرفته است.

انشای نثر کتاب فصیح و دل انگیز است که در پاره‌ای موارد ساده و روان و گاهی مواقع فنی و مصنوع می‌باشد.اما این دو روش بخوبی با هم سازگار افتاده اند و همانگونه که در نفثه دیدیم نثر ساده با نثر مصنوع، خوش آهنگ و شیوا نشسته بود. در این کتاب نیز چنین شده است لکن بسوی صنایع بدیعی زیاد روی آورده است،گاهی عبارات شیوا و رسا سختی نثر مصنوع را شیرین میسازد که نمونه‌های زیادی از اینگونه آسان گرائی در جای جای کتاب می‌بینیم.در بعضی موارد جمله‌های کوتاه، تقسیم شدهٔ جمله‌های طولانی است و در این نوع جملات افعال را مقدم داشته تا آسانتر جمله مفهوم شود (چگونه با نفس خودمخاطره کند در کاری که اتمام آن موقوفست بر رضای طایفه‌ای که هواهای ایشان مختلف است) ص ۲۰۸. نظیر چنین کاری در کلیله و دمنه و تاریخ جهانگشای نیز می‌بینیم.

مترجم بعضی از صنایع لفظی را که در متن عربی بوده است عینا در ترجمه

فارسی آورده و گاهی هم از خود صنایعی افزوده است. کار دیگر مترجم به نظم ترجمه کردن شعرهای اصل است که در این کار مثل سایر کسانی که چنین اقدامی را نموده اندموفق نبوده است (ص ۷۰ ـ ۸۹ ـ ۱۱۰ ـ ۱۳٤ ـ ۱۷۳ و ...) .

همچنین مترجم در خواندن بعضی کلمات و فهم برخی عبارات و استنباط معنی از آنها عاجز بوده است که مصحح محترم کتاب شادروان مجتبی مینوی بدانها اشارت فرموده است.

شرح حال مولف

راجع به شرح حال و ترجمه احوال زیدری نسوی قبلا در بحث نفثةالمصدور بحث مشبع و مفصلی کردیم و در اینجا نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم و اینرا می‌دانیم که او منشی و وزیر جلال الدین و شریک تمام مصائب او بوده است.

ارزش تاریخی با توجه به نثر

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین، والصلوة علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین، همی گوید مولف اصل صدر سعید شهاب الدین محمد خرندزی رحمة الله علیه که چون بر ترکیب تواریخ که مولفان ماضی کرده اند وقوف حاصل شد و اخباری که یاد کرده اند از وقت انتشار اولاد آدم که پدر بشر است الی عهدنا هذا در ضبط آمد معلوم شد که غایت هر مورخی جز آن نبوده است که آنچه متقدمان گفته اند با اندکی تغییر، تکریر می کنند و چون به زمان خود رسید وقایع و حوادث را به بیانی شافی و تقریری وافی ایراد میگرداند و اشباع و اقناع واجب می‌داند و شتّان ما بین الخبر والخبر و این العیان من اقتفاء الاثر

دیر است تا که گفتند مردان کار دیده
بسیار فرق باشد از گفته تا شنیده

و کتاب کامل که تالیف ابن الاثیر است در این شیوه بی نظیر افتاده است بعموم متضمن احادیث امم و بخصوص حاوی غرایب عجم «انصاف را این محق بوده است که تصنیف خویش را کامل نامیده است و همانا که از تواریخ مدوّن به لسان آنان چیزی بدو رسیده باشد چه این همه اخبار که وی ایراد می کند خارج ضبط قیاس و زاید بر منقولات افواه ناس است و من چون در مطالعه این کتاب به اخبار سلطان سعید علاء الدین محمد بن تکش بن ایل ارسلان بن اتسز بن محمد بن نوشتکین رسیدم و در عقب شمّه‌ای از ذکر تصاریف روزگار با پسر سعید شهید او جلال الدین منکبر نی سقی الله ثراهما و جعل الجنه مثواهما دیدم و دانستم که از معظمات امور و جلایل اخبار چیزی فوت نکرده است و در نقل اقاصیص، پای از دایره صحت بدر نبرده، گفتم زهی بزرگمنشی نفسی که با آنکه مقیم خطبه شام بوده است از وقایع اعلی بلاد چین و اقصی دیار هند خبر دهد و همه دراعلی التفصیل در سلک کلک کشد.

و چون غرض از اثبات آثار و تخلید اخبار افادت تجربه و اعتبار اعطاء تنبّه و استبصار است تقلب روزگار با سلطان جلال الدین از اهباط و اصعاد و اطفاء نایره دولت و ایقاد، گاه در مضاء جدّ و ایراء زند و گاه در ضراعت خدّ و سقوط جدّ در افادت این غرض ابلغ است چه امثال این غرایب احوال او جز در اساطیر الاولین که جهت مبالغه و ترهیب بنات و بنین تحریر کرده اندنتوان یافت و این چهارده وقعه که او را در مدت یازده سال واقع شد چنانکه از بلاد ترک به اقاصی دیار هند افتاد و از آنجا به اواسط ممالک روم انتقال کرد و جائی ملک مطاع و جائی طرید مُر تاع بود، تمامت معتبران عالم و ملوک امم را در باب اعتبار و انزجار نموداری تمام است.

و من در این مختصر هر چه وقایع او دیده یا از کسی که دیده است شنیده ام یاد خواهم کرد و از هر چه غیر از این دو قسم باشد ذکری نخواهم آورد و در این قدر هم میدان اطالت مقالت را مجالی متّسع است که اگر گوینده به سخن

مشغول شود مجلدّات بسیار املا تواند کرد.

که صد سال اگر زو کنی داستان هنوز از هزاران یکی باشد آن

(ص ۳ تا ۵)

با توجه به سطور بالا پی بردیم که این کتاب شرح وقایع یازده ساله سلطنت جلال الدین منکبرنی خوارزمشاه است که هفت سال آن، مولف خود شاهدو ناظر وقایع و حوادث بوده ودر سفر و حضر و جنگ و راحت سلطان را ملازم بوده است.در کتاب که از هشتاد و پنج بخش کوتاه و مختصر که خود مولف آن هشتاد و پنج بخش را به ذکر قضیه‌ای اختصاص داده است تشکیل یافته که از ذکر تاتاران و منشا پیدایش کار ایشان شروع و به آخرین بخش که ذکر بعضی از سیرت و صفت سلطان و توقیعات و خطابات او با دارالخلافه و سایر ملوک است خاتمه می‌یابد.

این کتاب از آنجهت که دوره‌ای از دورانهای تاریک وطن ما و یکی از اعصار نهب و غارت این ملک را توسط بیگانگان بازگو می کند حائز اهمیت است.

تاریخ جهانگشای جوینی

یکی از کتب بسیار معتبر دیگر این قرن تاریخ جهانگشا اثر ارزنده و پرقدر عطاملک جوینی است. علاء الدین عطاملک جوینی(۶۲۳ تا ۶۸۱)پسر بهاء الدین و برادر خواجه شمس الدین جوینی صاحبدیوان و وزیر شهید، پدرش و جدش و خالش همه از دبیران و کتّاب فاضل بوده‌اند و در خدمت سلاطین می‌زیسته‌اند عطاملک سالهای دراز در خدمت امرای مغول مخصوصاً ارغون خان که مدت پانزده سال بر ایران حکم می‌راند بسر برده و به سمت دبیری استیفا و رسالت و کار پردازی موسوم بوده است و چند سفر بهمراه این امیر به مغولستان و اردوی خانان قراقروم رهسپار شده و مدتها در میان مغولان توقف کرده است.

در سال ٦٥٤ که هولاکو به ایران آمد و پادشاهی این مملکت از طرف منکوقا آن بدو سپرده شد وارد خدمت هولاکو و از مقربان دربار او شد و پس از آنکه هولاکو بغداد را فتح کرد یکسال بعد یعنی در سنه ٦٥٧ حکومت بغداد بدو تفویض شد و جانشین خلفا گردید و بعد از فوت هولاکو به نیابت سونجاق آقا از امرای مغول حکومت عراق در بغداد را داشت و(رویهم مدت حکمرانی عطاملک در بغداد نزدیک به بیست و چهار سال بوده است) سبک شناسی ج ۲ ص ۵۱.

عطاملک پس از چندی با برادرش شمس الدین مورد سعایت و دسیسه

مجدالملک یزدی در نزد ابقاخان قرار گرفتند و بدین واسطه دچار بلیات و گرفتاری عظیم شدند و هر چه داشتند از میان رفت ولی سرانجام از خطر جستند و مجدالملک خود در آتش خود سوخت و هلاک شد اما پس از مرگ اباقاخان، «احمد نکودر»، خان‌شد و برادران ایمن گردیدند ولی ارغون پسراباقا به بغداد رفت و مجددا گریبان عطاملک را گرفت و استخفاف و ایذای فراوان نمود و بدنبال این استخفاف‌ها وفات یافت و برادرش شمس الدین را به تهمت مسموم ساختن اباقاخان، بدست دژخیمان سپردند و بقتل رساندند و تمام خانواده اش بجز یک پسر که در ابخاز بود با اعضای خانواده برادرش عموماً به قتل رسانیدند.

عطاملک و برادرش هر چند که در دربار خانهای خونخوار مغول خدمات فراوانی نمودند و در این رهگذر موجب رنج و تیره روزی بسی از مسلمانان و ایرانیان شده اند اما وفور فضل و کمال و خدمات آنان به علم و ادب این ملک و تعّدد تألیفات آن دو، نامشان را تا به امروز به نیکی بر سر زبانها حفظ کرده است.

جوینی علاوه بر اینکه ادیبی ژرف اندیش بوده سیاستمداری بزرگ نیز بوده است و علاوه بر کتاب تاریخ جهانگشای، دو رساله دیگر یکی بنام تسلیة الاخوان و دیگری که متمم آن است در دست میباشد (سبک شناسی ص ۵۲ و مقدمه جهانگشا بقلم مرحوم قزوینی).

نثر جهانگشای جوینی

بدون شک کتاب تاریخ جهانگشا یکی از نوادر کتب نثر فنی و یکی از بدایع شاهکار های این قرن است، مهارت و استادی عطاملک در ترکیب کلمات و کار برد واژه ها و تلفیق واژه های عربی و فارسی و استفاده از شعر فارسی و عربی و استفاده از آیات و احادیث و بکارگیری صنایع لفظی و معنوی بدیعی نظیر سجع و تجنیس و اشتقاق و طباق و مراعات النظیر و تشبیه و کنایه و مجاز و استعاره و سایر صنایع کاملا مشهود است.

جهانگشای جوینی کتابی است به شیوه منشیانه قدیم که تغییراتی در آن داده شده باشد و مانند نثر محمد عوفی گاهی دارای عبارات ساده و لطیف و سلیس است و گاه دارای عباراتی خشن و متکلف و آمیخته به تکلف و تعقید. جوینی علاوه بر اینکه بحد افراط لغات عربی و کلمات و واژه های مهجور فارسی را بکار برده، مقدار بسیار زیادی نیز لغات مغولی و ترکی را بکار گرفته است و همین روش بعدها در نوشتن کتب تاریخ معمول و مرسوم مورخان گردید بطوریکه در کتب بعد از او مثل تاریخ وصّاف و یا جامع التواریخ و غیره بفراوانی واژه های ترکی و مغولی دیده میشود.

ملاحظات صرفی و نحوی و اختصاصات دستور

استعمال و کاربرد افعال در جهانگشا در پاره‌ای موارد دارای تازگی‌هائی است که به چند نمونه آن اشاره میکنیم.

عطف ماضی نقلی به ماضی ساده و ماضی بعید (حب وطن او را به رجعت باعث گشت بلک قضای آسمانی محرّض، به فرغانه رسید و در قصبه ارس در مزارات آن چند سال ساکن شده و از احوال با خبر، به هر وقت به جانب خجند میرفت، چون پسر را دیده است که با سیو رغامیشی از حضرت با تو، املاک و اسباب پدرش بدو مفوّض فرموده اند، روی بنزدیک پسر نهاده است و گفته اگر تو پدر خود را بینی باز شناسی، پسر گفت من شیر خوار بودم که از پدر باز ماندم، باز نشناسم اما غلامی هست او را بداند، غلِام را حاضر کرده است (قزوینی ج ۱ ص ۷۳) .

افعال کردتی، کردیمی، کردیتی، و غیره که در قدیم رایج بوده است در کتاب جهانگشا بجز در چند مورد دیده نمی‌شود. فعلهای ناقص استی و نیستی در جمله‌های شرطی نیز در این کتاب وجود ندارند.

حروف زاید بر سر افعال بسیار نادر است همچنین بای تاکید بر سر مصادر

و افعال که مرسوم و معمول قدیم بوده است کمتر آورده است.

تکرّر صفت فاعلی برای ساختن قید حالت مثل کشان کشان، خندان خندان که همه مؤلفان به همین نحو بکار برده اند ، جوینی بدون میانوند بکار برده است (چون کارد بر حلق گوسفند مالید از بام به زیر جست و چست او را بر بست و کش کشان او را بدَر آورد) ص ۱۶۳.

آوردن صیغه وصفی یا اسم مفعول با فعل باشیدن (و باز آنکه در عین کارزار باشند هر چه بکار آید از انو اع اخراجات هم از ایشان ترتیب سازند وزنان و کسان ایشان که در بنه و خانه مانده باشند مؤونتی که بوقت حضور میداده باشند برقرار باشد.) ص ۷۲۲ ج ۱.

کاربرد ضمائر در کتاب جهانگشا تقریبا نامرتب است زیرا گاهی ضمیر ذوی العقول برای غیر ذوی العقول و گاهی بر عکس بکار برده و نیز در پاره ای موارد ضمیر با مرجع ضمیر مطابقت ندارد و گاهی نیز ضمایر را بقرینه در افعال معطوفه حذف می نماید بعنوان مثال چند شاهد می آوریم:

(هر کس که آن مجلس را مشاهده میکردند از غایت استعجاب می گفتند) ص ۱۴۸.

(چون ایلچیان به اقاصی عالم روان شده بود) هر کس از مساکن و اوطان انقیاد فرمان را در حرکت آمدند) ص ۲۰۴.

(در وصف سمرقند گوید (هوای او به اعتدال مایلتر و زنجیری در میان آب کشیده بودند به یک زخم بر او زد و بگذشت) ص ۷۲.

آوردن آنچ بجای آنچه و آنک بمعنی آنکه، که نمونه آنها در نثر خواهیم آورد.اضافات، بقول مرحوم بهار مطابقت صفت و موصوف و عدد و معدود در جمع با اضافه جمع به جمع در زبان پهلوی و دری بسیار قدیمی است اما فصیح نیست.چنانکه گوئیم مردان عالمان و دانایان بزرگان خوبان دلبران که جز چند جا در بیهقی و تاریخ بیهق و غیره دیده نشده است و در تاریخ جهانگشا، مولف

بخلاف این قاعده چند بار بدین صنعت دست یازیده مثال (لشکر از زیر بارانها بیرون آمدند و روی به آهو گردنان جوذر چشمان «جوذر بمعنی گوزن و مرال» کبک رفتاران طاووس وشان نهادند (ص ۱۵۳). یا ماه و مشتری در غیرت پری وشان آفتاب بیکر ان سوگوار در میان خاکستر نشسته) ص ۲۰۷ سبک شناسی ص ٦٤ ج ۳ .

نثر کتاب بسیار فنی است و پیچیده و از استعمال واژه های نامانوس و مغلق فارسی و ترکی و عربی و مغولی ابایی ندارد. گاه رعایت اصول نویسندگی نکرده ونثر سست و بیمعنی ساخته است «ر. ک سبک شناسی ج ۳ ص ٦۷».

اطناب های ممّل بفراوانی در کتاب دیده می‌شود و جای بجای نثر آنچنان مشکل و فنی می‌شود که خواننده را ملول و خسته می‌سازد. جناس ساختن کلمات غریب و دور از هم مثل ذباب و ذئاب، عقاب بر عقاب از لحوم غید عید کردند، نسور سور از نحور حور ترتیب دادند (ص ۱٤۰). قصور بر پای قصور افتاد، صفوف بقاع قاعاً صفصفا گشت (ص ۱٤۰). جمله معترضه، بین مسند و مسند الیه و بین فعل جمله معترضه آورده که بقول مرحوم بهار بی لطف نیست (بکلی کار مسلمانی بی رونق شد، چه بی رونق که یکبارگی محو شد) ص ٤۹ ج ۱.

ضعف تالیف (شبی که بامداد بود از جماعت اسرا و هنود اثر نمانده بود) ص ۱۰۹ یعنی بامداد آن شب

تکلف و صنعت

کتاب تاریخ جهانگشا گرچه یکی از کتبی است که به نثر فنی نوشته شده اما در یکدستی و سلاست به پای ترجمه تاریخ یمینی و مرزبان نامه و تاج المآثر نمی‌رسد و به نثر محمد عوفی شبیه است با این حال نثری عالمانه و جزیل و محکم است .گاهی عباراتی بسیار روان و سلیس و لطیف دارد و گاهی غرق تکلفات و صنایع لفظی و معنوی است از قبیل استعاره و تلمیح و مراعات النظیر و تجنیس و

اشتقاق و سجع و دیگر تکلفات بنابر این بقول مرحوم بهار چنین بنظر میرسد که کتاب یکباره نوشته نشده بلکه نوبت به نوبت و در احوال مختلف و بسرعت تحریر یافته است (گاهی گرم اطناب و تطویل‌های بلا طایل میشود و گاه از فرط ایجاز و اختصار خواننده را به زحمت می‌اندازد، اما بطور کلی اطناب و ایراد مترادفات از لفظ و جمله بر ایجاز غلبه دارد و جمله‌ها از این رو بلند و در همانحال بهم در فشرده است و از جمله‌های کوتاه و دلچسب که در تاریخ بلعمی و تاریخ سیستان و بیهقی سراغ داریم خالی و بی بهره است) سبک شناسی ج ۳ ص ۷۰.

لغات عربی و فارسی و ترکی و مغولی در کتاب، فراوان است و در بکار بردن واژه های عربی مانند قدما، رعایت قواعد زبان فارسی را نکرده است جمع های عربی را به همان صورت اصل، در فارسی وارد ساخته مثل نوق جمع ناقه و مداخل جمع مدخل و جمال جمع جمل و غیره، جمع های لغات عربی با علامت فارسی نیز فراوان است مثل لائمان، مستمعان، مطّلعان، خیلان جمع خیل و مخلوقان و جمع عربی و فارسی مانند طوایف‌ها و غرایب‌ها که در قدیم متداول بوده است آذین بمعنی آیین (از راه آذین مغول از خانه بزرگتر، پسر اصغر قائم مقام پدر شد) ج ۱ ص ۱٤٦.

باز آنکه بجای با آنکه / بازاین بجای با این/ بی از انک بجای بی آنکه بعد ما که بجای بعد از آنکه/ پسرینه، نرینه، مردینه، عورتینه و مانند آن بفراوانی دیده میشود.

تحریر مصدر جعلی و ساختگی از کلمه حرامزاده بمعنی حرامزادگی (تحرمز و نمیمت را صرامت و شهامت نام کنند) ج ۱ ص ٤.

خدمت و خدمتی بمعنی تعارف و پیشکشی و دهها و صدها واژه دیگر که سرتاسر کتاب تاریخ جهانگشا را پر کرده است و همه را نمیتوان در اینجا ذکر کرد.

نمونه نثر جهانگشای جوینی

ذکر مراجعت چنگز خان

چون خبر قدوم ربیع به ربع مسکون و رباع عالم رسید، سبزه چون دل مغمومان از جای برخاست و هنگام اسحار بر اغصان اشجار، بلبلان بر موافقت فاختگان و قماری شیون و نوحه گری آغاز کردند و بر یاد جوانانی که هر بهار بر چهره انوار و ازهار در بساتین و متنزّهات می کش و غمگسار بودندی سحاب از دیده ها اشک می‌بارید و می گفت باران است و غنچه در حسرت غنجان از دلتنگی خون در شیشه میکرد و فرا می‌نمود که خنده است، گل بر تاسف گل رخان بنفشه عذار جامه چاک می کرد و می گفت شکفته ام، سوسن در کسوت سوگواران ازرق می‌پوشید و اغلوطه میداد که آسمان رنگم، سرو آزاد از تلهف هر سو و قامتی خوش رفتار به مدد آه سردی که صباح هر سحرگاه بر میکشید پشت دو تا میکرد و آنرا تبختری نام نهاده بود و بر وفاق او خلاف از پریشانی سرهٔ خاک تیره می‌نهاد و از غصّهٔ روزگار خاک بر سر می کرد که فرّاش چمنم، صراحی غرغره در گلو انداخته، و چنگ و رباب را آواز در بر گرفته،

نگه کن سحرگاه تا بشنوی — زبلبل سخن گفتن پهلوی
همی‌نالد از مرگ اسفندیار — ندارد جز از ناله زو یادگار
کس لب به طرب بخنده نگشود امسال — وز فتنه دمی جهان نیاسود امسال
در خون گلم که چهره بنمود امسال — با وقت چنین، چه جای گل بود امسال

چنگز خان از فر شاور عزیمت مراجعت با مسکن اصلی به امضا رسانید و سبب تعجیل در مراجعت آن بود که خبر رسید که ختای و تنگوت از امتداد غیبت چنگز خان متردّد رأی شده‌اند و در ایلی و عصیان متبدّد گشته و بر راه کوههای بامیان رفت به اغروغی که در حدود بغلان گذاشته بود و تابستان در آن مراتع مقام کرد تا چون فصل خریف در آمد باز در حرکت آمد و بر جیحون عبره کرد و بعد از عبور، تربای تقشی را باز گردانید بر عقب سلطان و آن زمستان در حدود

سمرقند مقام کرد و باستحضار پسر بزرگتر توشی ایلچی فرستاد تا او نیز از دشت قفچاق روان شود و صیدی که بیشتر آن گورخر بود براند و جغاتای و اوکتای به تماشای صید قوقو به قراگول آمدند آن زمستان به تماشای صید مشغول شدند و هر یک هفته جهت چنگیز خان نشان شکاری پنجاه شتروار از قوقو می‌فرستادند تا چون صید نیز نماند و زمستان به آخر کشید و از آثار ربیع رباع گلزار شد و دیار دثار انوار و ازهار در سر گرفت چنگیز خان نیز عزیمت رحلت و نقلت به امضا رسانید . الخ) ص ۷۳ چاپ محمد رمضانی.

به هر حال کتاب از سه گونه نثر بر خوردار است گونه‌ای بکلی مصنوع دو دیگر ساده و بی تکلف و سدیگر منقول از نوشته دیگران که ساده تر از همه است.

ارزش تاریخی

جهانگشای جوینی از اینکه قسمت عظیمی از تاریخ عصری خاص از ایران را بازگو می کند بسیار حائز اهمیت است .کتاب در سه جلد تنظیم شده است، که جلد اول در تاریخ چنگیزخان است و اعقاب و احفاد او تا عصر کیوکخان و در این جلد ذکر ظهور چنگیز خان است و رفتار و اعمال و یاساهای او و جنگها و فتوحات و اعمال و خراببهائی که در شهرها بوجود آورده است.

جلد دوم ذکر مبدا و پیدایش خوارزمشاهیان از ظهور اتسز و ذکر اعمال سلاطین خوارزمشاهی و مغولانی که معاصر آنان بوده‌اند تا ذکر شرف الدین خوارزمی.

جلد سوم در تاریخ منکوقاآن و هلاکوخان و پیدایش فرقه اسماعیلیه از جلوس منکو قاآن و جنگهای او و نیز ظهور هولاکو و جنگها و سفرهای وی و ذکر الموتیان و خلفای فاطمی‌مصر و ذکر حسن صبّاح و دعوت جدید او از مردم به مذهب خویش و ذکر سلطنت حسن بن محمد بزرگ امید و سایر داعیان اسماعیلی و صبّاحی و غیره و خاتمه کتاب با این جملات پایان می‌یابد که از کاتب

کتاب است.تمام شد کتاب تاریخ جهانگشای جوینی به فرّخی و پیروزی روز شنبه چهارم ذی الحجه سنه تسع و ثمانین و ستمائه علی یدی العبد الضعیف، رشید الخوافی و الحمد لولیه والصلوة علی نبیه محمد.

عطاملک چون سالیان دراز در خدمت امرای مغول بوده و خود تقریبا مدت بیست و چهار سال سمت حکومت بغداد را داشته بنا بر این از تمام رموز و اسرار این خاندان واقف بوده و نتیجه مشاهدات و مسموعات خویش را علاوه بر اطلاعاتی که از طریق مطالعه کتب بدست آورده در کتاب جهانگشا گرد آورده است و با اینکه امیری با تدبیر و نویسنده‌ای دانشمند بوده از تیر تهمت‌ها و سعایت‌ها نیز مصون نبوده و پیوسته خاک اخلاط بر جام حیات او می‌ریخته‌اند و همان گونه که ذکر شد بالاخره همین اذیت و آزارها و تهمت و ناسزاها باعث نابودی و مرگ او و برادرش شمس الدین و تار و مار شدن خاندانش گردید و چنانکه از متن بیشتر تاریخهائی که بررسی شد بر می آید هیچگاه دانشمندان و فضلا از این ناکامیها و ناروائی‌های روزگار مصون نبوده و جای جای درد دل‌های خود را بصورت گلایه از روزگار کجرفتار در کتب خویش آورده اند.

جوینی نیز پیوسته دچار بلیات و تهمت‌های کوردلان و بد باطنان و بی فرهنگان ناشسته روی شسته چشم بوده است، او در مقدمه کتاب تاریخ جهانگشا شکایت از روزگار را چنین بیان می کند که خود صحنه زنده و گویا از وضع بد زمانه او بوده گرچه در همه زمانها چنین وضعی وجود داشته است.

هنرا کنون همه درخاک طلب باید کرد زانکه اندردل خاکند همه پرهنران

کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند و تحرمز و نمیمت را صرامت و شهامت نام کنند

ویعتده قومٌ کثیرٌ تجارهٌ وَ یَمْنَعُنی عن ذاک دینی و منصبی

و زبان و خط ایغوری را فضل و هنر تمام دانند هر یک از ابناء السوق در زیّ اهل فسوق، امیری گشته و هر مزدوری دستوری و هر مزورّی وزیری و هر

مدبری دبیری و هر مستدفئی مستوفئی و هر مسرفی مشرفی و هر شیطانی نایب دیوانی و هر کون خری سر صدری و هر شاگرد پایگاهی، خداوند جاهی و هر فرّاشی صاحب دور باشی و هر جافئی کافئی و هر خسی کسی و هر خسیسی رئیسی و هر غادری قادری و هر دستار بندی بزرگوار دانشمندی و هر جمالّی از کثرت مال با جمالی و هر حمّالی از مساعدت اقبال با فسحت حالی.

و ماتستوی احساب قوم تورثّت قدیما و احساب نبتن مع البقل
آزاده دلان گوش به مالش دادند وز حسرت و غم سینه به نالش دادند
پشت هنر آنروز شکسته است درست کاین بی هنران پشت به بالش دادند

ضرط و صفع را از لطف طبع، طبع الله علی قلوبهم پندارند و مشاتمت و سفاهت را از نتایج خاطر بی خطر شناسند. در چنین زمانی که قحط سال مروت و فتوت باشد و روز بازار ضلالت و جهالت، اخیار ممتحن و خوار و اشرار ممکّن در کار، کریم فاضل، تافتهٔ دام محنت و لئیم جاهل یافتهٔ کام نعمت هر آزادی بی زادی و هر رادی مردودی و هر نسیبی بی نصیبی و هر حسیبی نه در حسابی و هر داهئی قرین هر داهیه‌ای و هر محدّثی رهین حادثه‌ای و هر عاقلی اسیر عاقله‌ای «بند» و هر کاملی مبتلی به نازله‌ای و هر عزیزی تابع هر ذلیلی باضطرار و هر با تمییزی در دست هر فرومایه‌ای گرفتار

رایت الدهر یرفع کل وغد و یخفض کل ذی شیم شریفه
کمثل البحر یغرق کل دُرّ ولاینفکّ تطفوا کل جیفه
و کالمیزان یخفض کل وافٍ و یرفع کل ذی زنةٍ خفیفه

با این تعاریف عطاملک نه تنها بازگو کننده تاریخ زمان خود و زمانهای اندکی پیش از خود است بلکه مثل هر مورخ دیگر آئینه تمام نمای روزگار پریشان خویش نیز بوده است. این نکته نیز لازم به تذکر است که جوینی از آیات و احادیث و اشعار عربی و فارسی بفراوانی استفاده کرده و در این راه گاه به اغراق و مبالغه دست یازیده است و در همه جا انتخاب اشعار و آیات و اخبار با

دقت و مناسب با کلام صورت گرفته شده و چنانکه راه و رسم آن زمان بوده، عطاملک نیز از ذکر نام شاعران خودداری نموده اما در بکار بردن اشعار فارسی علاقه شدیدی به شاهنامه فردوسی، حدیقه سنائی و اشعار کمال اسماعیل و غیره داشته و در گزینش اشعار عرب بیشتر به متنبّی و ابوالعلاء معّری نظر داشته است.

تاریخ شاهی

یکی از کتب تاریخی محلی قرن هفتم کتابی است بنام تاریخ شاهی که شرح حکومت قراختائیان است از مؤلفی نامعلوم با تصحیح و تحشیه استاد باستانی پاریزی‌این کتاب از دو بخش تشکیل یافته بخش اول تاریخ شاهی است مربوط به قراختائیان و بخش دوم تاریخ کرمان است.

درباره کرمان تواریخ متعددی نوشته شده که پاره‌ای از آنها امروز در دستند و پاره‌ای دیگر دستخوش حوادث روزگار گشته اند.

مصحّح کتاب که خود علاقه مفرط و خاصی به زادگاه خویش یعنی کرمان دارد از چند کتب تاریخ مربوط به کرمان در دیباچه مفصلی که بر آن نوشته‌اند یاد میکند از آنجمله کتاب عقد العلی للموقف الاعلی یا تاریخ افضل از ابوحامد کرمانی معروف به افضل که شرح آن کتاب در صفحات قبل این مجموعه آوردیم بدایع الازمان فی وقایع کرمان، تالیف همان مولف که امروز موجود نمی‌باشد کتاب المضاف، ایضاً از افضل کرمان، تواریخ آل سلجوق از محمد بن ابراهیم سمط العلی للحضره العلیا از ناصر الدین منشی کرمانی.

همه این کتب که ذکر شد همراه با چندین کتاب دیگر که در دیباچه آمده مورد استفاده مولف کتاب تاریخ شاهی قرار گرفته اند.

همانگونه که گفته شد مؤلف این کتاب ناشناس است اما مصحّح فاضل طبق شواهدی که از کتب تاریخی دیگر آورده‌اند احتمال داده‌اند که شاید مولف کتاب تاریخ شاهی مردی به نام خواجه شهاب الدین ابوسعید باشد هر چند اول کتاب مورد تصحیح که در اختیار داشته‌اند نیفتاده اما اسمی‌از مولف در آن نیافته و با استفاده از مطالب کتب دیگر مثل سمط العلی از ناصر الدین منشی و دیگران با احتیاط‌مولف کتاب را شهاب الدّین ابو سعید محتمل دانسته‌اند و بنا بگفته مولف سمط العلی، کتاب اخیر ذیل تاریخ شاهی بوده است.

نثر کتاب تاریخ شاهی

این کتاب که در حوالی سال ٦٩٠ هجری قمری بپایان رسیده چنانکه خود مولف نیز می گوید (و از نوا در وقایع که در شهور ششصد و شصت و هشت افتاد در عهد حکومت قُتلُغ ترکان انار الله برهانها و جعل بحبوحة الجنة و مکانها و مدت بیست و دو سال است که اهالی کرمان از صرود و جروم بدان درمانده اند) ص ۲۲. و با این حساب سال تالیف آن ٦٩٠ می گردد و چون این کتاب در اواخر قرن هفتم تالیف یافته تقریبا همه خصوصیات نثر این قرن را دارا می‌باشد و با اینکه از کتاب عقد العلی للموقف الاعلی که همشهری او تقریبا صد سال قبل از او یعنی اواخر قرن ششم نگاشته استفاده های فراوان برده است اما تفاوتهائی میان نثر او و نثر همشهریش مشاهده میگردد.از طرفی او در بیان حکایات نقل قولهای فراوانی از مولفان معاصر یا قبل از خویش دارد و در بعضی موارد نوشته‌های دیگران عینا نقل شده است.

چنانکه مصحح فاضل کتاب نیز اشارت نموده اند ، از مجموع طرز تحریر کتاب چنان به نظر می‌رسد که کسی متن را می خوانده و دیگری می‌نوشته زیرا نگارش در بعضی جایها عینا مانند طرز تلفظ است مثلا جمع فعل سوم شخص جمع را بصورت مصدر در چند جای آورده ، رفتن بجای رفتند ، آوردن بجای آوردند

(ص ۱۱۸). که البته اینگونه کلمات بسیار نادرند، استفاده از آثار بزرگانی چون سنائی، سعدی، خواجه نصیر طوسی و نیز تاریخهایی که ذکرشان رفت و جزو منابع مولف تاریخ شاهی بوده‌اند بسیار زیاد و گاهی با تصرفاتی عینا نقل شده است.

اما نثر کتاب ساده و روان است و میتوان دو گونه نثر را در این کتاب دنبال نمود یکی نثر قسمت اول کتاب است که نسبةً متکلّفانه تر و از کلمات مغلق و پیچیده سرشارتر است، البته نه بدانگونه که نثر را مشکل و ملال آور ساخته باشد دیگر نثر قسمت دوم است که بالنسبه ساده و بی‌تکلف می‌باشد. گویا کتاب جلد دیگری هم داشته که اینک در دست نیست؛ زیرا در آغاز قسمت دوم می گوید که قصه احوال جامع این تاریخ و ذکر توقّفی و تاخیری که در مجلد سیّم افتاده است؛ استفاده از آیات و احادیث در کتاب زیاد است و نیز اشعار فارسی و عربی بفراوانی دیده می‌شود همچنین تمثیلات رایج را زیاد آورده است کلمات عربی و فارسی و مغولی هم در لابلای متن کتاب کم نیستند. قصه‌ها و حکایات شیرین برای استحکام بخشیدن سخن و شاهد کلام از خود و از دیگران زیاد نقل می کند.

ـ نمونه نثر ـ

(دیگر بباید دانست، فاضلترین اخلاق ملوک و سلاطین عدل است، چه عدل قاعده ملک خداوند سبحانه و تعالی است و بی اساس و بنیاد انصاف مبانی را ثبات و بقا نباشد و بی مدبّر عدل و مهندس داد، استقامت امور دینی و آسایش عباد و آرایش بلاد ممکن نگردد، و در کتاب مُنزل الهی، تحریض بر ملازمت عدل زیادت از آنست که در یک موضع به بیان آن زبان توان گشود یا به تقریر آن قیام توان نمود، چنانچه فرمود، عزّ من قائل، انّ الله یامر بالعدل و الاحسان و دیگر فرمود، اقسطوا انّ الله یحب المقسطین و در احادیث نبوی آمده است که، عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنه، یعنی یک ساعت عدل کردن فاضل تر از هفتاد سال عبادت کردن است، و دیگر هم در احادیث است که روز قیامت پادشاه عادل در

سایه خدای تعالی باشد تا حساب خلق تمام شود و حکما گفته اند، که ملک عدلٌ خیرٌ من مطرٍ وابلٍ یعنی منفعت پادشاه عادل بهتر از باران سودمند است.

شه چو عادل بود زقحط منال عدل سلطان به از فراخی سال

دیگر از خواص عدل آنست که عادل محبوب خلق باشد و اگر چه فایده از عدل او بدین طایفه نرسیده باشد و ظالم مغضوب عالمیان بود اگر چه مضرّتی از او بدین قوم عاید نشده باشد و مصداق این قول حال نوشروان است و حجاج یوسف، با آنکه نوشروان کافری آتش پرست بود و حجاج مسلمان و مسلمان زاده و صحابه و تابعین را دیده، مردم چون نوشروان را یاد کنند رحمت فرستند و دعای خیر گویند و چون حجاج را یاد آورند لعنت کنند و نفرین گویند) ص ۳۶ ـ ۳۷.

نمونه دیگر: (پس از تمهید این مقدمات معلوم و مقرر شد که حفظ عدالت و ضبط نصفت در میان خلق بی این سه چیز صورت نبندد یعنی ناموس الهی که منبع وحدتست و حاکم انسانی که پادشاه عادلست و دینار نقد که مقوّم صامتست و آفرید گار حکیم در فرقان عظیم همین بعینه بیان فرموده است و هو اصدق القائلین واحکم الحاکمین، و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید ...آیه مراد از کتاب، ناموس الهی و مقصود از میزان دینار، چه آلت تعادل و تقاوم وی است و بی وجود وی فایده دینار حاصل نمی گردد و میزان به حقیقت قیاسی مجسم است بر صورة شکل اول که عمده یقین است دربادی نظر چه عبارت از قیاس دو حد است وسطی که نسبت حدود به اواسط متساوی بود، حد اصغر پله دینار است و حد اکبر سنگ کفه و حد اوسط شاهین که موضوع و مساوات طرفین است، به حدید آلت ضرب و قتل خواهد که آلات و ادوات حاکم انسانی است تابدان قوانین و رسوم تادیبات و سیاسات به تقدیم می رساند و اساس دنیا، آلات و امارت ممهّد و معّد می گرداند و اصول و فروغ قواید بلاد و مدن مرتب و مهذّب می‌دارد و به حدّت حد حسام یمانی بر حدود مسالک و ممالک نگاهبانی میکند، و به زبان تیغ آبدار حجج و شبه مبتدعات شرایع

ادیان و دلایل و مخایل تصدیق و ایمان به قطع می‌رساند. ـ بیت ـ

لـه صـارم فـیـه الـمـنـایـا لـو امـن
فـمـا یـنـقـضـی الاّ بـسـفـک دمـاء

گوهری کاندرصفت مانند آب روشن است
بازهنگام عمل مانند سوزان آذری

گرنه آبست و نه آذر پس چرا بدخواه را
هست ازاودر دیدگان سیلی ودردل اخگری

اصلش ازسنگست وچون آتش فروزد روزجنگ
سنگ خاراز نهیب او شود خاکستری)

ص ٤

به هر حال نثر کتاب بسیار زیبا و شیوا و روان است و خواننده را کسل و خسته نمی‌سازد و با آنکه مولف در عصر تحول و تطور نثر بسر می‌برده، نثر او نه آنچنان پیچیده و متکلف است که ملال آور باشد و نه آنقدر ساده و بی لغت که از ارزش آن بکاهد، شواهد شعری را بدون ذکر نام شاعر در همه جا مناسب حال و مقال آورده و در این کار بسیار موفق بوده است مثلا هر جا که سخن از عدل است و دادگری و امور رعیت و ملکداری است، اشعاری که می آورد همه از عدل و داد حکایت دارد مثل شعر های حدیقه سنائی

شـه چـو عـادل بـود زقـحـط مـنـال　　عـدل سـلـطـان بـه از فـراخـی سـال

ص ٣٦

و هر جا که سخن از ظلم و تاریکی و فقر بدبختی است اشعار مناسب حالند مثل

گرچه شب تیره است و تاریک است　　دل قـوی دار صـبـح نـزدیـک است

ص ۹۵

شعرهای عربی نیز بعنوان تمثل و تمثیل در کتاب فراوان است همچنین

تمثیلات عربی و احادیث قرآنی و احادیث نبوی و اخبار ائمه و صحابه و تابعین.

ارزش تاریخی

کتاب تاریخ شاهی در واقع تاریخ شاهی قراختائیان کرمان است که بخش اول آن سیاست مدن و بخش دوم آن تاریخ کرمان می‌باشد. حکومت شاهی قراختائیان کرمان از اواخر دوران حکومت خوارزمشاهی شروع می گردد یعنی از زمانی که ملک زوزن از جانب خوارزمشاه به حکومت کرمان منصوب می‌شود و در سال ۶۱۱ هـ‌ق بجانب خراسان باز میگردد و تا سال ۶۱۵ در آنجا می‌ماند و در این سال بفرمان سلطان دوباره به کرمان می آید

بخش اول کتاب یعنی بخش سیاست مدن خود یک آداب الملوک است که مولف با موشکافی و دقت بسیار تمام آداب ملکداری و رعیت پروری و دادگری و عدل مداری و دستور الورزا را بیان کرده است وهمراه با اشعار فراوان فارسی و عربی و تمثل و تلمیح از آیات و احادیث و حکایات شیرین با سجعی زیبا، آداب و خصال اتباع و حواشی ملوک، آداب در خدمت ملوک، در ذکر مکارم اخلاق که بر ملوک واجب است، رساله خواجه نصیر طوسی، دخل پادشاه، خرج پادشاه، خصال پادشاهان، همراه با یک حکایت در این مورد آورده، پس از آن در سیاست نفس و سیات منزل و مدن و ذکر دیگر اخلاق، در لزوم وزیر، در لزوم دبیر در کار رسولان و قضاة و منهیان و در آخر فصلی در ترجمه جاویدان خرد از ابوعلی مسکویه دارد و قسمتی از ترجمه آن را آورده و آن سخنان جمشید است به دبیر و مستوفی و لشکرکش و صاحب حرس و شحنه و حاجب و خزینه دار و مهردار و مشرف و صاحب برید و همه بزرگانی که در مجلس مناظره جمشید حاضر بوده اند.

پس از آن بخش دوم یعنی تاریخ کرمان آغاز می گردد که سبب تالیف کتاب و ذکر توقفی که در مجلد سوم افتاده است و تقاضای ترکان خاتون پادشاه

کرمان برای نگاشتن تاریخی مربوط به کرمان و امتثال امر او توسط مولف این کتاب و انعام و جایزه خاتون به وی.

می‌دانیم که سلسله قراختائیان کرمان با ظهور براق حاجب که از غلامان و نمک پرورد گان خوارزمشاهیان بود و نمک نشناسی کرده با استفاده از آشفتگی کرمان پس از رفتن ملک زوزن و آمدن سلطان غیاث الدین پسر کوچک خوارزمشاه موقعیت را غنیمت شمرد و با ابوالقاسم اعور والی کرمان جنگید و او را شکست داد و حکومت کرمان را متصرف گردید که شرح آن ماجرا در کتاب سمط العلی للحضرة العلیا و کتاب تاریخ کرمان آمده است و این براق حاجب بعدها با حیله‌های سیاسی پایه‌های سلطنت خود را محکم کرد و از سوی دربار مغول و دربار خلیفه عباسی بغداد که هر دو دشمن خونی خوارزمشاه بودند عنوان قتلغ سلکان دریافت نمود و با اینکه سلطان جلال الدین خوارزمشاه با دختر براق ازدواج کرد، اما این ازدواج سبب رفع کدورت بین آندو نگردید. بعدها براق حاجب برادر جلال الدین یعنی سلطان غیاث الدین که مادرش نیز در نکاح براق بود بقتل رسانید و پایه حکومت خود را نزد دربار مغول و خلیفه مستحکم تر ساخت، از طرفی هر گاه مورد غضب جلال الدین قرار می گرفت با تحفه و هدیه و خراج دل او را نیز بدست میآورد و در حقیقت سیاستی سه طرفه بازی میکرد، بعد از فوت براق حاجب در سال ۶۳۲ برادر زاده اش قطب الدین ابوالفتح که مقیم کرمان بود بر تخت نشست و خان ترکان، زن براق را به ازدواج خود در آورد، این زن بعدها با لقب قُتلغ تَرکان به پادشاهی رسید و سالها با قدرت و شوکت حکومت نمود و از آن پس بین قراختائیان اختلاف فراوان آشکار گردید و رقابت‌های خانوادگی بین برادران و خواهران پای گرفت و به حبس و جرح و قتل زیاد انجامید.

مولف کتاب تاریخ شاهی قراختائیان،کتاب خود را که اینک در دست داریم با حکومت همین قُتلغ تَرکان آغاز مینماید و سخنی از پیدائی حکومت آنان

و موسس این حکومت یعنی براق حاجب ندارد ، شاید در مجلدات دیگر کتاب که از میان رفته از براق حاجب و قطب الدین سخن رفته باشد.بعد از در گذشت براق سلطان همانگونه که گفته شد برادر زاده اش قطب الدین ابوالفتح به حکومت رسید سال (۶۳۲)، قطب الدین نیز که با قُتلُغ تَرکان ازدواج کرده بود در مدت حکومت دچار درد سرها و گرفتاریهای فراوان شد و پس از جنگها و کشمکش های فراوان با رقبا در سال ۶۵۵ درگذشت و امرای ترک همسر او یعنی قُتلُغ تَرکان را که زنی زیرک و باهوش و عفیف بود به سلطنت برگزیدند و این انتخاب گرچه در آغاز مورد تایید دربار مغول نبود اما بعداً مورد تایید قرار گرفت بشرط اینکه آن خاتون به نیابت پسرش سلطان حجاج حکومت کند و امیر عضدالدین حاجی سپهسالار باشد ، بعدها بین مادر و پسر رقابت‌های سختی درگرفت که شرح آن فراوان است.

پس کتاب تاریخ شاهی از آغاز حکومت این زن یعنی قُتلغ تَرکان شروع می شود و همین زن مشوق مولف در نگاشتن این کتاب تاریخی بوده است مولف کتاب پس از اینکه در فصلی ذکر ایام صباوت و ازدواج او با سلطان غیاث الدین خوارزمی و سپس با قتلغ سلطان یا براق حاجب می کند در فصلی دیگر از زمان به سلطنت رسیدن او حکایت دارد و در این بین قضیه تسخیر بغداد توسط هولاکو خان و کشته شدن خلیفه بغداد در سال ۶۵۶ که تقریبا مقارن با آغاز سلطنت قتلغ ترکان است نگاشته و سپس قصه حکومت و پادشاهی خداوند خدراعلی و مهد اعظم عصمة الدنیا و الدین قُتلغ تَرکان بر سریر ممالک کرمان در کتاب، آورده و در فصول دیگر ذکر مکارم اخلاق و محاسن اوصاف و عدل و احسان آن معصومه جهان و ذکر کرامتهای او و ذکر دلیری و پردلی او و ذکر مرحمت و شفقت او در قحط وغلای کرمان و آنچنان در صفات و ستایش این زن سخن به درازا می کشاند و به القاب و عناوین او را معنون می‌سازد که گوئی آن زن نظیری در عالم نداشته است و در خلال این فصول، فصولی دیگر درباره عدل و احسان همراه

با حکایات زیاد و نیز قصه وقایع اتابکان فارس و آمدن سپاه مغول به کرمان و شهید شدن ملک مظفرالدین مبارز و آمدن بیگی خاتون دختر ارغون آغا به کرمان و مزاوجت او با سلطان مظفرالدین،پس از آن فتح سیرجان توسط خداوند ترکان پس از فتح سیرجان از اتفاقاتی حرف میزند که در کرمان و سیرجان روی داده و بدیها و مفاسدی که عساکر حجاج سلطان فرزند ترکان در کرمان و توابع به بار آوردند و دست درازی به مال و نوامیس مردم و صبر و بردباری ترکان و سرزنش مردم نسبت به او و بی ادبی پسر نسبت به مادر در مجلس شراب و خلاصه تادیب فرزند توسط مادر و نیز اتفاقات دیگری که در سالهای آخر حکومت ترکان سلطان روی داده و خلاصه‌ای از زندگی بی بی ترکان و پادشاه خاتون دختران ترکان سلطان و در پایان کتاب قصه جنگ براق و اباقا آن که این براق غیر از براق حاجب است بلکه از نواده های جغتای مغول است و این جنگ بین دو شاهزاده مغولی درگرفته و مولف کتاب تاریخ شاهی این جنگ را در شرح وقایع سال ششصد و شصت و هشت آورده است.

کتاب در همین جا به پایان می‌رسد بدون اینکه از سرنوشت سالهای آخر زندگی ترکان سلطان خبری داده باشد و ممکن است شرح بقیه ماجرای آن زن در مجلدات دیگر آورده باشد و همانگونه که مورخان دیگر نوشته‌اند قُتلغ تَرکان تا حدود سال ۶۸۱ ه ق در کرمان بسر پرستی پسر شوهر خود اما با قدرت و عظمت سلطنت راند و بانی آثار خیر فراوان گردید و بعد از کشمکش‌های فراوان در تبریز در گذشت و نعش او را دخترش بی بی ترکان به کرمان آورد.

الاوامر العلائیه فی الامور العلائیه

امیرناصرالدین حسین بن مجدالدین محمد بن علی الجعفری الرغدی معروف به ابن بی بی زادگاهش گرگان و مادرش بی بی منّجمه از خاندانی معروف از نیشابور بود که به ستاره شناسی شهرت داشت، پدرش محمد الدین محمد، منشی و مترجم بود که خود با همسرش بی بی منجمه درخدمت جلال الدین خوارزمشاه بسر می‌بردند و پس از وی به خدمت علاء الدین کیقباد از شاهان سلجوقی روم به قونیه رفتند. مجد الدین محمد به ریاست دیوان انشای سلطان رسید و پس از درگذشت وی، پسرش که به ابن بی بی معروف شده بود جانشین او شد ابن بی بی در سال ۶۸۰ تا ۶۸۴ کتاب تاریخ سلجوقیان روم را به فارسی نوشت که با تمام کوشش نویسنده نثری ناخوشایند دارد.

الاوامر العلائیه کتابی است با نثری مشکل و نامطبوع که نویسنده در آن عطاملک جوینی را که مانند ابن بی بی شیعی مذهب بوده ستوده است.

(این کتاب بعد ها توسط فردی ناشناس تلخیص و تنقیح گردیده و در سال ۱۹۰۲ توسط HUTMA در ردیف سلجوقنامه‌ها در لیدن به چاپ رسیده است و در سال ۱۹۵۶ از روی یک نسخه عکسی باهتمام نجاتی لوغال و عدنان صادق ارزی

در ترکیه چاپ شده است)[1]

نمونه نثر

(دنیای فرّاربا هیچ کس قرار نگرفت، خنده او چون گریه ابر بی دوامست و بکای او چون ابتسام برق بی آرام اگر از گل حیات علی سبیل الندره و الاتفاق نسیم راحتی به مشام جان صاحب دلی رساند هزار زکام ناکامی در پی فرستد و صد هزار خار خواری و خسار در جسم روز گارش نشاند.

در دهر کسی به گلعذاری نرسید　　تا بر دلش از زمانه خاری نرسید
چون شانه که تادلش به صدشاخ نشد　　دستش به سر زلف نگاری نرسید

اِنّ اضحَک ساعةً ابکیٰ سِنة و اذا اتی بسیّئهٍ جعلها سُنّةً، و از سر تحقیق سرای سپنج نه پوشش شش جهت جهان در چشم بخردان چون چهار دیوار خراب کهنه رباطی است که برمعابرسیل حوادث کوادث نهاده باشد، هیچ عاقل ازاوجای خراب نسازد و هیچ صاحب فرهنگ درو مَقامِ مُقام و درنگ نطلبد و به خدعه سراب و جرعه شراب او مغرور نشود، اقبال و ادبار آنرا، احلامُ نوم کظّلٍ زائل، اِنّ اللبّیب بمثلها لایُخدعُ انگارد، هان تا رهین امانی کاذب این جهان فانی نگردی) (ج ۱)

نثر ابن بی بی

نثر ابن بی بی نثر قرن هفتم است با تکلّف و پیچیدگی مخصوص به خود، او کتاب خود را بسال ۶۸۰ تا ۶۸۴ در تاریخ سلجوقیان روم نوشت و از علاء الدین کیقباد تمجید کرد و کتاب را به عطاملک جوینی تقدیم داشت.

واژه ها و اشعار عربی در کتاب فراوان است و از بکار بردن اشعار فارسی بمقدار زیاد، کوتاهی نکرده است و اشعار را بدون ذکر نام شاعر در کتاب جای داده است.

---

۱. تاریخ در ایران غلامحسین صدری افشار تهران انتشارات ابن سینا

خصوصیات نثر

اطنابهای مُمَل، جناسهای پی در پی و سجعهای فراوان در کتاب دیده می‌شود. (در آن مواقف و مآرق جهت نصرت دین یزدانی و اعلای اعلام اسلام ثبات اقدام را مقدم لوازم جمله مهام داشته آید، بر موجب امر اعلی کافه لشکر کشان به جیش جاش بالفُرسان حتی. طَنَنْتَ البَر بحراً مِن سلاج به لشکر گاه مبارک به صحرای روز به حاضر شوند)(ج۱) .

ابن بی بی در نثر جانب تملق و چاپلوسی را کنار نگذاشته و درباره ممدوحان خود با اغراق فراوان به مدح و ستایش پرداخته است گاهی در بیان اوصاف ممدوح آنچنان قلمفرسائی نموده که به چندین صفحه می‌رسد، او زبانی ساده و روان ندارد و برای ذکر مطلبی کوچک جملاتی مطول و کسل کننده را در کتاب آورده است.

ارزش تاریخی

کتاب الاوامر العلائیه در بر گیرنده دوره خاصی از تاریخ ایران است، یعنی دوره اوج اقتدار سلجوقیان روم که خود باعث و بانی و پدید آورنده هنری نو و مشوق شاعران و نویسندگان و مورخان بودند. در عصر سلاجقه روم کتب بسیاری نوشته شد و به هنر و ادب و تاریخ و شعر ارج و ارزش فراوانی افزوده گشت، کتاب ابن بی بی در بر گیرنده یک دوره تاریخی از سلطنت سلطان الدین قلج ارسلان بن مسعود و پس از او فرزندش غیاث الدین و سپس نوادگان او تا زمان سلطنت عزالدین کیکاوس و بالاخره پسر او علاء الدین کیقباد را بازگو می‌کند و کتاب هر چند نثری مشکل و نامطبوع دارد اما مولف رسم امانت را در ذکر حوادث بجای آورده گرچه حوادث و وقایع را بدون ذکر تاریخ ماه و سال بیان داشته است کتاب ابن بی بی در دو جلد در استانبول به چاپ رسیده است.

عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات

در قرن ششم و هفتم هجری و بفاصله تقریبا بیش از یک قرن دو کتاب بنام عجایب المخلوقات به رشته تالیف در آمده است، یکی کتاب عجایب المخلوقات به تألیف محمد بن محمود بن احمد طوسی مؤلّف بسالهای ۵۵۵ تا ۵۶۲ که به طغرل بن ارسلان بن طغرل اهدا شده و دیگری عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات اثر زکریا بن محمد قزوینی مؤلّف بسال ۶۸۰ هجری قمری است.

زکریا بن محمود بن محمود المکمونی القزوینی م ۶۰۲ ف ۶۸۲ ه ق از اولاد مالک بن انس است او عالم به علوم عقلی و نقلی و از مشاهیر فقهای شافعی و در علوم طبیعی و صرف و نحو و طب متبحّر و متتبّع بوده است. از قزوینی دو کتاب بر جای مانده، یکی عجایب المخلوقات به عربی و دیگری آثار البلاد و اخبار العباد به عربی و نیز کتاب دیگری به عربی در زمره تصانیف وی ضبط است بنام عجایب البلدان او خود کتاب عجایب المخلوقات را برای شمس الدین محمد جوینی صاحبدیوان دوره هلاکو خان مغول به فارسی ترجمه نموده است.

موضوع عجایب المخلوقات

قزوینی پس از مقدمه کوتاهی به زبان عربی می گوید (اما بعد چنین گوید احقر العباد زکریا بن محمد بن محمود المکمونی القزوینی تولیهٔ الله بفضله چون بحکم الهی مفارقت اهل وطن اتفاق افتاد، مجالست کتب اختیار کردم چنانکه شاعر گوید (مصرع) و خیر الجلیس فی الزمان کتاب، و پیوسته مشعوف بود می به عجایب صنایع باری سبحانه و تعالی و در این آیه تفکر کردمی افلا یتفکرون فی خلق السموات و الارض و نفوس انسانی می خواهد که حقیقت اشیا را بداند و اگر چیزی مشکل بود از آن الم یابد و اگر اشکال بر وی حل گردد او را لذتی حاصل آید، قوله تعالی، قل سیروا فی الارض فانظروا، و غرض از این نظر، تقلّب حدقه نیست که این معنی بهائم را نیز حاصل باشد غرض از این نظر فکر است در حقایق اشیا و بحث از کیفیت آن سبب لذات دنیوی و سعادات اخروی باشد و از اینجاست که پیغمبر فرموده است که اللهم ارنی الاشیاء کما هی) (ص ۳ ـ ۱) .

و پس از توضیح درباره موجودات می گوید (و نام این کتاب عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات است مشتمل بر دو مقاله، مقاله اول در علویات و آن مشتمل است بر مقدمه و سیزده نظر در حقیقت افلاک و اشکال و اوضاع و حرکات بر طریق اجمال، آنگاه هر نظر به فصول و ابواب و انواع متعدد تقسیم می گردد.

مقاله دوم در سفلیّات مشتمل است بر پنج نظر و هر نظر شامل ابواب و فصول و انواع و ضروب متعدد.

اما کتاب عجایب مخلوقات چنانکه از نامش پیداست تاریخ نیست بلکه درباره موجودات و مخلوقات، مخصوصا موجوات عجیبه، صور کواکب، عجایب افلاک، ارواح سماوی، انواع ملائکه، ایام ولیا لی، کرات، رعد و برق، قوس قزح، عجایب اشجار و نباتات، بحور و جزایر، حیوانات بری و بحری، کوهها، معدنیات، نباتات، صناعات، حقیقت انسان، اخلاق، نفوس و موالید، اعضا و

جوارح بدن اعضای مرکب باطن و قوای ظاهر و قوتهای باطنه مدرکه ـ ، در خواص انسان، در اصناف مردم، در ادیان، در فلاحت و شبانی و صید و سایر مشاغل، در اعمال نجومی، اسطرلاب و طلسمات و نیرنجات، سیمیا، کیمیا، جواهر، در دفع حیوانات موذی، در اعمال هندسی، در شیطان، جن، حشرات، حیوانات عجیبة الاشکال و ... سخن دارد.

این کتاب رااز آنجهت در زی کتب تاریخی آوردیم که گهگاه از تاریخ اقوام سخن به میان آورده است و از هر قوم داستان یا حکایتی را بیان داشته است.

(فرس در قدیم الزمان بر دین صابئه کواکب پرستیدندی، زمان گشتاسب بن لهراسب و در عهد او زردشت بن سپید مان ظاهر شدی و دعوی نبوت کرد و نمی توانست به گشتاسب رسیدن تا یک روز گشتاسب در ایوانی نشسته بود ،سقف ایوان بشکافت، و شخصی از آنجا فرود آمد، دیدند زردشت بود، مردم به خویشتن شدند و مجلس مغشوش شد ملک از جای بجنبید و زردشت را گفت تو چه کسی گفت من رسول خدایم) (ص ۳۱۱).

(مردم روم در قدیم الزمان بر اعتقاد فلاسفه بودندی زیرا که ملوک ایشان حکما بودند و رعایا تابع ملوک، در آن زمان فترت رسل بود به عقل خود و واسطه ریاضات به آنجائی برسیدند که فرق میان انبیا به مسائلی چند بود و در این رای ایشان چنان اقتضا کرد که ملک باید اعلم زمان بود و بیشتر از همه به عقل و صحت بدن تا صلاح دنیا و دین را حاصل بود و خلق را به تهذیب نفوس و مکارم اخلاق فرمایند و اذیت حیوان را دفع کند) ص ۳۵۱.

نثر قزوینی ساده و روان و دور از تکلفات و صنایع است و حتی در ترجمه کلمات عربی نیز کم دارد اما گاهی آیه یا حدیثی برای شاهد و تاکید می آورد. کتاب پر است از تخیلات عجیب و غریب و خرق عادت و خرافات و خود نیز به این امر معترف است که آنچه در این کتاب نوشته شده مطالب آن از کتب متعدده و از بیان و قلم علما و بزرگان اهل فن، ارسطو، ابن سینا، بلیناس، صاحب الفلاحه و

غیره نقل شده، مولف مطلبی یا امثله و حکایتی نقل و اضافه ننموده است و در هر جا که مطلبی غریب و یا مشکوک بنظر آمده به والله اعلم بحقایق الامور اکتفا نموده است.بنا بر این قزوینی در بیان مطالب و نقل قولها رسم امانت را بجای آورده و خود گفته است که در اظهار مطالب دخل و تصرفی نکرده و از نوشته‌های علمای پیش و یا معاصر خود در نوشتن این کتاب بهره برده است، همانگونه که گفتیم کتاب ارزش تاریخی ندارد و آنچنان نیست که بتوانیم درباره آن به بررسی و اظهار نظر پردازیم اما از لحاظ بیان پاره‌ای مطالب درباره خرق عادت ملتها و قبایل، قابل توجه است.

المعجم فی آثار ملوک العجم

از جمله کتب مصنوع و متکلف قرن هفتم و هشتم هجری کتاب المعجم فی آثار ملوک عجم است که مولف آن شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی متولد ٦٦٠ ه ق در قزوین است.

فضل الله قزوینی که مردی شاعر پیشه و مسلّط به ادب ایران و عرب بود در دستگاه وزیران ایلخانان مغول تقرب داشت و زمانی در خدمت اتابک نصرة الدین احمد لر می‌زیسته است، او کتاب خود را در سال ٦٨٤ بنام مخدوم خویش تالیف کرده است.

کتاب المعجم فی آثار ملوک عجم شامل تاریخ ایران از زمان کیومرث تا انوشیروان است و تقریبا همان روال تواریخ دیگر دارد که نویسندگان آنها کتابشان را از کیومرث شروع و به زمان خویش ختم می کرده اند.

نثر کتاب پیچیده و مغلق و در پاره‌ای موارد از تاریخ وصاف مشکل تر و متکلف تراست.شرف الدین فضل الله حسینی در سبک پیرو و مقلد وصّاف الحضره است امااز اهمیت تاریخ وصّاف برخوردار نیست و ارزش تاریخی کتاب تاریخ معجم قابل توجه نمی‌باشد، از طرفی مولف این کتاب به کتاب المعجم فی معائیر

اشعار العجم شمس قیس رازی دستبرد زده و نام کتاب خود را از نام آن کتاب ربوده و قسمت معتنابهی از مقدمه شمس قیس را عینا و بدون تغییر در مقدمه خود آورده است و این سرقت را در مطالعه مقدمه کتاب و مقایسه آن با شمس قیس بوضوح در می یابیم و جالب اینکه بقول مرحوم بهار (از بخت بد قرنها گذشته است که کتاب المعجم شمس قیس که اصل است گمنام و کتاب المعجم فضل الله حسینی که بدل است دست بدست می گشته و خداوندش در عداد مردان فاضل و بزرگ معدود بوده است) سبک شناسی ج ۳ ص ۱۰۶.

فصل ششم

قرن هشتم

چنانکه گذشت اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم تحول تازه‌ای در نثر فارسی ایجاد شد و نثر از پایگاه ادیبانه و منشیانه بسوی سادگی و بی تکلفی رفت اما با تمام سادگی،بزرگانی چون خواجه رشید الدین فضل الله همدانی و حمد الله مستوفی و ابوسلیمان داود بناکتی و هندوشاه نخجوانی و چندین نویسنده فاضل و با ذوق دیگر در این عصر ظهور کردند که هر چند نثر را بسوی سادگی و روانی سوق دادند لکن پا را از دایره ادب و حلیه سخن بیرون نگذاشتند و به سنت ادبای بزرگوار و توانا رفتار کردند.

با تمام این احوال و با اینکه بزرگوارانی چون مردان نام‌آور یاد شده و نثر و هنر آنها زیور و زینت این عصر گردید باز هم از این تاریخ ضعف و فتور و عدم توجه و اعتنا به زیبائی کلام در نثر آشکار گردید و مقدمه نثر ساده و فساد در نثر و عدم غور و تعمق در ادای لغات و عبارات و از یاد رفتن دستور صرف و نحو و رکاکت لفظ و معنی آشکار شد.

(بسیاری از لغات فارسی زیبا و شیرین و مثلهای فارسی از یاد رفت.استعمال

افعال بمعنی مجاز و فراموش شدن معنی حقیقی افعال از این دوره شروع شد، فعلها بدون پیشاوند های قدیم که هر یک حاکی از معنای خاص بوده و حالتی مخصوص به فعل می‌داده است چنانکه پیشاوندهای فرا و فرو و اندر و بر و در و باز و همی استمراری بندرت بر سر افعال بیرون می آید و حذف افعال در جمله‌های متعاطفه با قرینه و بی قرینه بجا و نابجا معمول میشود. ضمیر مفرد غایب بیشتر به اسم اشاره بدل می گردد.

مطابقه صفت وموصوف بعادت دستور عربی رفته رفته به تقلید مستعرَ به قوّت می گیرد و مطابقه صفت و موصوف فارسی در جمع و عدد و معدود که بعضی از استادان آن را جایز می‌شمرده‌اند و حتی در بعضی نسخ گلستان هم این رعایت دیده شده است مثل سواران دلیران، اضافه وصفیٔ در بیهقی و جوینی مکرر بکار رفته بکلی ترک می‌شود.

بدیهی است همانگونه که در توضیح سبک قرن هفتم گفتیم، پیدایش حکومت مغول تاثیراتی فراوان بر روی نثر و اخلاق و روش نویسندگان ایجاد کرد و پیش از آنکه آنان را به عدم علاقه و لاقیدی در شیوه نگارش وا دارد ایشان را به عدم تحقیق و ترک تتبع و پیروی از شیوه مداهنه و ستایش و مداحی وادار ساخت[۱].

بقول مرحوم بهار در سبک شناسی «تواریخ این دوره یعنی قرن هشتم و بعد از آن دیگر مانند تواریخ گذشته چندان مورد اعتماد نیست و تتبع کافی در صحت اسامی و صحت اعداد سال و صحت روایات بعمل نمی آمده است.غالب غلطهای معروف لفظی و اشتباهات تاریخی در این دوره پیدا شده است.عربی دانی رو به ضعف نهاده و مورخان غالبا مدارک را از کتب فارسی قبل از خود کسب می کرده‌اند و از بدی رسم الخط فارسی که نه اعراب دارد و نه دقت در ضبط لغات می‌شده است غفلت کرده و هر اسمی را بهر شکلی که خوانده می‌شده است می‌خوانده و در تاریخ خود ضبط می‌نموده اند.

---

۱. سبک شناسی جلد سوم ص ۱۸۰.

قرائت کتاب در نزد استاد و کسب اجازه که از ضروریات وراقان ومورخان در این عصور بوده پاک از یاد رفته و بدین سبب غالب کتب تاریخ و ادب بصورت خرابی افتاده و تصحیفات غریب و اشتباهات فاحش در آنها راه یافته است که شرح آنها مستلزم تالیف کتابی مستقل خواهد بود»[۱]

چنانکه قبلا گفتیم عصر مغول، عصر رواج تاریخ نویسی است و چون خانان مغول علاقه مفرطی به حفظ آثار و ذکر نام اجداد خود داشته‌اند و نویسندگان و مولفان را به نوشتن تاریخ و پیش از همه تاریخ اجداد خویش تشویق و ترغیب می‌نموده‌اند و این امر باعث شده که در دوران مغول و پس از آنها خانان ایلخانی و سپس تیموری بیش از هر گونه تالیفی به تالیف تاریخ بپردازند و چون خانان مغول و ایلخان افتخار به نژاد و اجداد را از نشانه‌های غرور خود می‌دانستند برای جاودان ساختن نام آنان در تاریخ از هیچ کوشش و هزینه‌ای فرو گذار نمی کردند چنانچه غازان خان در تدوین کتاب مشهور جامع التواریخ که در حقیقت تاریخ مغول است هزینه و امکانات بسیاری را در اختیار وزیر اندیشه ور و دانشمند خود یعنی خواجه رشید الدین قرار داد.

آنچه که تاثیر فراوان اما نامطلوبی بر روی تاریخ در این دوره گذاشت مداحی و زیاده گوئی تا حد تملق و چاپلوسی است که مورخ یا بدلیل تقرب به دربار خان و یا خوشایند ممدوح به مدیحه در تاریخ پرداخته وممدوح و مخدوم را به ستایش‌ها و تعریف‌های گوناگون یاد کرده است.البته بوده‌اند مورخانی نیز که سخن خود را به مدح نیالوده‌اند و باز چنین امری یعنی ستایش را در چند تاریخ پیش ازاین دوره نیز دیدیم که در صفحات پیش و ذکر تواریخ بدان اشارت نمودیم.

بهر حال این نکته قابل تامل و تعمق است که گرچه خانان مغول و تیموری نویسندگان را فقط به نوشتن کتب تاریخی ترغیب می‌نمودند اما همین امر باعث شد که تواریخ متعددی امروز ما در دسترس داشته باشیم.البته توجه تیموریان به سایر هنرها مثل نقاشی و مینیاتور و معماری نیز قابل توجه است.

---

۱. همان

جامع التواریخ

از آثار بر جسته و کتب گرانقدر این دوره نوشته‌های پر بهای خواجه رشید الدین همدانی است. خواجه رشید الدین فضل الله بن عماد الدوله، ابوالخیر، نبیره موفق الدوله همدانی است. موفق الدوله همراه با خواجه نصیر طوسی نزد ملاحده قهستان بود و بعدا به هلاکو پیوست.

رشید الدین از وزرای نامدار ایلخانان است و در دربار سه پادشاه مهم این خاندان یعنی غازان خان، الجایتو و ابوسعید بهادر خان خدمت کرده.

او در همدان به تحصیل علوم پرداخت و در علم طب مهارت یافت و بعنوان پزشک به خدمت پادشاهان ایلخان راه یافت و در دستگاه ابقاخان ترقی کرد و بعدها به مقامات عالی رسید.

بخاطر علاقه ایلخانان مغول به تخلید آثار و جاودان ساختن اعمال اجداد و نیز ضبط وقایع و حوادث زمان آنان پیوسته از دانشمندان و مورخان درباری خود می خواستند تا در این قصد و آهنگ آنان را یاری نمایند. مخصوصا غازان خان که خود منبعی موثّق بود و بیشتر خاطرات اجداد خود را می دانست ومورخان را در نوشتن یاری می داد. چنانکه به تشویق او خواجه رشید الدین کتاب بسیار معتبر خود را بکمک سایر دانشمندان و با یاری اطلاعات و خاطرات غازان خان به

نگارش در آورد. توجه ایلخانان به شعر و ادب پارسی و نیز آمیزش زبان مغولی، با زبان فارسی و شیوع خط و هنر پارسی بین اقوام مختلف مغول و تاتار و چین باعث شده بود که تعداد زیادی واژه مغولی وارد زبان فارسی گردد علاوه بر این مقدار زیادی از افسانه‌ها و داستانهای اساطیری تاتار و ایغور در نزد ایرانیان شایع و رایج شده بود و بقول جوینی در تاریخ جهانگشا، مردم به فرا گرفتن خط و زبان ایغوری رغبت مینمودند و دانشمندان چینی در دربار ایلخانان رفت و آمد داشتند و از این رهگذر بود که خواجه رشید میتوانست از آنجماعت در جهت کسب اطلاعات استفاده فراوان نماید و بکمک علوم آنان از جمله طب و نجوم و تاریخ کتاب مشهور تاریخ مبارک غازانی از پیش از چنگیز تا زمان ظهور او و بعد از وی تا زمان غازان خان تدوین نمود.اما هنوز تاریخ غازانی تمام نشده غازان در گذشت. و وصایای او درباره تدوین تاریخ مورد نظر خواجه بود برادرش سلطان محمد اولجایتو خربنده بنظر سنی‌ها و خدابنده بنظر شیعه‌ها بجای او بر تخت نشست و ایده های برادر را دنبال نمود و خواجه را تشویق کرد(تا تاریخ جامع همه تواریخ ملل معاصر را تدوین نماید و نیز امر فرمود که مجلدی هم در جغرافیای ممالک مغول و دیگر ممالک همجوار و دوست مغول بدان تاریخ بیفزاید) «سبک شناسی جلد ۳ ص ۱۷۲.»

بنابراین خواجه رشید الدین با همه مشاغل و گرفتاری‌های درباری که داشت بکمک و دستیاری فضلا و دانشمندان ایرانی و دانشوران چینی و تبتی و ایغوری و فرنگی و یهود مقیم دربار سلطانیه دست بکار شد و کتاب عظیم جامع التواریخ را با نثری ساده و روان تهیه و تنظیم نمود.

خواجه رشید الدین علاوه بر این کتاب بزرگ آثار و تالیفات دیگر نیز دارد که پاره ای از آنها از بین رفته و تعدادی از آنها در دست می باشد که مهمترین آنها عبارتند از کتاب الاخبار و الآثار / مفتاح التفاسیر/ رساله سلطانیه لطایف الحقایق/ بیان الحقایق/ توضیحات/ مجموعه مکاتبات رشیدی.علاوه بر اینها

رساله‌ها و نوشته‌هائی در علم طب داشته و(او اولین دانشمند جهان است که به ارزش اثر انگشت بر کاغذ و مشابه نبودن اثر انگشتان افراد پی برده است)[۱]

رشید الدین کتابهای خود را بهر دو زبان عربی و فارسی نوشته و معمولاً آنها را ترجمه نیز نموده است، یعنی عربی به فارسی و فارسی به عربی و حتی دستور داد نسخه‌هائی از کتب او را به زبان چینی ترجمه کنند. با تمام این کوشش و با اینکه خواجه رشید الدین یکی از اطبای برجسته و علمای دانشمند و وزرای کار دیده بود متاسفانه مورد سعایت بدگویان و حسودان قرار گرفت و هر چند که مورد احترام سلطان بود اما تاج الدین علیشاه وزیر و رقیب خواجه او را نزد سلطان ابوسعید متهم به قتل و مسموم ساختن پدر سلطان یعنی محمد الجایتو ساخت و به تدبیر، حکم قتل او را از ابوسعید گرفت و میر غضبان بدستور او در ۱۷ جمادی‌الاولی سال ۷۱۸ پس از اینکه پسر شانزده ساله اش، ابراهیم که شربتدار الجایتو بود پیش چشمش کشتند او را نیز در سن ۷۳ سالگی در نزدیکی تبریز به دو پاره کردند و یکی از بزرگترین جنایات تاریخ وزیر کشی در ایران را مرتکب شدند و کشور را از وجود چنان وزیر دانشمندی محروم ساختند.

خواجه رشید علاوه بر آثار کتبی و خدمت به ادب فارسی، در آبادی و عمران شهرها وساختن ابنیه و مدرسه و دار الشفا و غیره نیز سعی و افر داشت محله بزرگی را در تبریز آباد کرد و در آنجا مدرسه و دار الشفا و دار السیاده و مقصوره و کتابخانه بزرگی بنا نهاد. که بنام ربع رشیدی معروف شد و جهت تاسیسات آن اوقاف زیادی را تعیین نمود و نیز یکی از محلات سلطانیه پایتخت ایلخانیان را با تمام خانه‌های آن بنیان نهاد به علم و ادب و هنر مخصوصا به علم پزشکی و نجوم اهمیت بسیار میداد. بیمارستانی در همدان بنا نهاد و پزشکی بنام ابن مهدی را به سرپرستی آن برگزید. بیمارستانی در رَبع رشیدی ساخت و آنرا تحت نظر پزشکی به نام ابن النبیل قرار داد. این بیمارستان بسیار بزرگ بوده که پنجاه

---

۱. تاریخ پزشکی ایران تالیف سیریل الگود ترجمه باهر فرقانی ص ۳۵۵.

پزشک از کشورهای چین و هند و مصر و شام و ایران در آن خدمت میکرده‌اند غیر از گروهی چشم پزشک و جراح و شکسته بند، و هر کدام از پزشکان مسؤلیت تعلیم پنج دانشجو را داشته است و همه آنان و نیز دانشجویان در خانه‌های مربوط به بیمارستان که در حقیقت دانشگاهی بوده است زندگی میکرده‌اند، در شیراز که از مرکز حکومت دور بوده نیز بیمارستان مجهزی بنا نهاد و پزشکی به نام محمود بن الیاس شیرازی بسر پرستی آن انتخاب کرد. (تاریخ پزشکی ایران ص ۳۵٤ ـ ۳۵۵)

شرح کامل خدمات و اثرات خواجه رشید الدین در این مختصر نمی گنجد و در تعریف او همین بس که باید گفت وزیری کاردان، پزشکی لایق و مورخی زبر دست بود. متاسفانه همانگونه که گفته شد نتوانستند پیشرفتهای او را ببینند و اورا کشتند و حتی پس از مرگ هم او را راحت نگذاشتند و صد سال پس از مرگ او به دستور میرانشاه فرزند تیمور لنگ استخوانهای او را از گور بیرون آوردند و به تهمت یهود بودن در قبرستان یهودیان دفن کردند و بقولی آتش زدند.

جامع التواریخ و تاریخ مبارک غازانی دو اثر برجسته و معتبر خواجه میباشند که آندو را مورد بررسی قرار میدهیم.

ترتیب کتاب جامع التواریخ

بزرگترین کتاب تاریخی عصر مغول که خود شاهکاری از نثر و تاریخ است همانا جامع التواریخ رشید الدین فضل‌الله همدانی است که با آنکه پس از قتل بی رحمانه و ناجوانمردانه وی مثل تمام آثار و ابنیه او مورد هجوم و غارت قرار گرفت اما خوشبختانه قسمت‌های بسیاری البته نه بطور منظم بلکه بطور مشوش و پراکنده بدست ما رسیده است. علت این امر هم پیش بینی خواجه بوده که نسخه‌های متعددی از آثار خود را نزد اشخاص معتبر به امانت گذاشته و شاید همین امر باعث شده که قسمتی از آن آثار گرانقدر تاامروز باقی بماند.

این کتاب شامل مشخصات و خصوصیات زندگی و حکومت مغولان است که به امر غازان خان و الجایتو خدابنده توسط وزیر بزرگ رشید الدین و یا به دستور او گردآوری و نگاشته شده است.قسمت اول آن کتاب تاریخ مبارک غازانی است که در حقیقت قسمتی از جلد اول است که در تاریخ مغول می باشد.

جلد دوم آن تاریخ عمومی است و جلد سوم در تاریخ و جغرافیای عالم است که جلد اخیر از بین رفته، اما مجلدات جامع التواریخ دارای ترتیبات خاصی می باشد که تا کنون محققان و دانشمندان به گونه‌های مختلفی برای ترتیب آن ارائه کرده اند و علاوه بر محققین ایرانی،مستشرقین و محققان خارجی نیز مانند اتین کاترمر،بلوشه و کارل یان تحقیقات مفصلی را بر روی این کتاب انجام داده اند و با این حال هنوز نکته نگفته و نایافته درباره این کتاب و مولف دانشمند آن بسیار است و با آنکه خواجه رشید امور مهم مملکتی را اداره می کرده و بواسطه مشغله زیاد فرصت چندانی برایش باقی نمی مانده، با این حال این شاهکار عظیم را آفریده است.دولتشاه سمرقندی در کتاب تذکرة الشعرا درباره نوشتن این کتاب می گوید:

(خواجه رشید الدین وزیری فاضل بود و در تبریز عمارت رشیدیه، او ساخت که از آن عالی تر عمارتی در اقلیم نشان نمی دهند و بر کتابه عمارت نوشته که همانا ویران کردن این عمارت از ساختن دیگر عمارت مشکل تر باشد و خواجه رشید تاریخ جامع رشیدی نوشته و رسائل دیگر در حکمت عملی و هندسه و غیر ذلک بدو منسوبست و خواجه صاحب کرم و فاضل بوده و در خطبه تاریخ باز نموده که کتابت این تاریخ از وقت صبح بعد از ادای فریضه و بعضی او را تا طلوع آفتاب بوده چون در اوقات دیگر فراغت بواسطه امور ملکی و اشغال دیوانی میسر نبوده)[۱] ترتیبی که در حال حاضر برای جامع رشیدی منظور شده ترتیبی نیست که منظور مولف بوده است زیرا او در نظر داشته که جلد دوم به تاریخ سلطان

---

۱. تذکرة الشعرا دولتشاه سمرقندی ص ۱۶۳.

وقت یعنی اولجایتو اختصاص دهد همانگونه که جلد اول به غازان خان اختصاص داده است و خاتمه مشتمل بر تاریخ پادشاه را سال بسال در آخر ان جلد اضافه نماید که این منظور بعداً بهم ریخته و در ترتیبات فعلی نسخه‌ها بسیار مشوش و در هم ریخته است بعضی از نسخه‌ها فاقد تاریخ اولجایتو می باشند و در بعضی نسخه‌ها تاریخ این پادشاه در آخر یعنی در محل طبیعی خود آمده است.

بقول دکتر بهمن کریمی مصحح جامع التواریخ، از نسخ خطی موجود فقط معدودی را می تون کامل دانست هر چند هر جزو از آن تاریخ در یکی از آنها موجود و در دیگری مفقود است. مصحح کتاب طرحی را برای ترتیب طبع کتاب جامع التواریخ را در هفت جلد داده است که در دو مجموعه می باشد.

کتاب جامع التواریخ بقول مصحح و به نقل از کاترمر نفیس ترین و کامل ترین دوره تاریخ و جغرافیا است که تا آن زمان برای مردم آسیا تحریر شده است.

دامنه تاریخ در این کتاب بسیار وسیع و گسترده است و مطالب آن از منابع موثق و مورد اعتماد کتبی و شفاهی عصر رشید الدین جمع آوری شده است.

نثر جامع التواریخ

(چنگیز خان فرموده است که مردمانی که پسران ایشان بیلیک پدران نمی‌شنیده‌اند و اینیان بسخن آقایان التفات ننموده و شوهر به خاتون اعتماد نکرده خاتون بفرمان شوهر ننشسته و قاینان، عروس را نپسندیده و عروسان، قاین را حرمت نداشته و بزرگان، کوچکان را سرامیشی نکرده و کهتران، نصیحت مهتران نپذیرفته و بزرگان، دل غلامان نزدیک نداده و یوسون و یاساق به طریق عقل و کفایت در نیافته و سبب آن دزد و یاغیان و حرامی آنچنان کسان را در مقام خویش نگذاشته یعنی بتاراج برده‌اند و اسب و گله ایشان آسایش نیافته و اسبانی را که به منقلا بر می‌نشستند آسوده نداشته و تا لاجرم آن اسبان مانده شده مرده و پوسیده و نیست گشته، این قوم بی ترتیب و نابسامان بوده اند.

دیگر گفته است « هر کس اندرون خود را پاک تواند کرد » ملک را از بدی پاک تواند کرد.

دیگر گفته است « هر سخن که سه دانا بر آن اتفاق کنند، آنرا همه جا باز توان گفت و الاّ بر آن اعتماد نباشد، سخن خود و از آن دیگری، با سخن دانایان قیاس کن اگر موافق افتد گفتنی باشد و الاّ هیچ نباید گفت. » دیگر گفته است« هر کس که پیش بزرگی رود باید که هیچ سخنی نگوید تا وقتیکه آن بزرگ سؤال کند، آنگاه بر قیاس آن سؤال، جواب مطلق بگوید اگر بیش از آن سخن گوید بشنوند، فبها و الا آهن سرد کوفته است ».

دیگر گفته است« هر سخن که راستست، اگر بجد گفته باشد و اگر به هزل، باز نتوان گردانید ».

دیگر گفته است « نیکی مرد از نیکی زن معلوم شود و اگر زن بد و ناسامان باشد و بی رای و تدبیر، بی رای و تدبیری مرد (شوهر) هم ازو معلوم شود و مثلی مشهور است، در خانه به کدخدای ماند همه چیز ».

دیگر « ما بشکار می‌نشینیم و بسیار گاو کوهی را شکار می کنیم و به لشکر می رویم و یاغی بسیار هلاک می گردانیم و چون خدایتعالی راه میدهد و آنچنان میسر می شود فراموش می کنید، دیگر گون می دانید ».

دیگر « امرای تومان و صده و هزاره باید که هر یک لشکر خود را چنان یا سامیشی کرده باشند و مدد داشته که هر گاه که حکم و فرمان رسد شب و روز ناکرده بر نشینند ») ص ٤٣٤ تا ٤٣٧ جلد اول قسم سوم .

نمونهٔ دیگر از نثر

(اخبار متواتر شایع و نقل متواصل مستفیض، مقرر است که رسول صلّی الله علیه و سلم چون بکار نبوت مشغول شد و به معجزات باهره و آیات ظاهره، قفل جهالت و ضلالت، بمفتاح ارشاد و هدایت از دلهای تیره مردم بگشاد وخلایق را به

کسوت دین و لباس شریعت و طریقت بیاراست و تاریکی کفر و شرک و پرستش اوثان و اصنام از جهان محو کرد و از دار فنا بمرحله بقا رحلت کرد، در همه جزایر عرب سه مسجد بیش نماند که در آنجا نماز بپای داشتند، مسجد حرام و مسجد مدینه و مسجد بحرین، و مدعیان و متنبیّان مستولی شدند، چون مسیلمة الکذاب و طلیحة بن خویلد الاسدی و اسود العنسی.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه که کفیل خلافت و امامت بود، آن خللها تدارک و تلافی کرد و به تیغ مبارزان اعراب و رمح مجاهدان اصحاب و به رای و کفایت، کار اسلام با نظام اول بردو اوامر و نواهی اسلام را در گردن ایشان استوار کرد و بعد از او عمر رضی الله عنه ملک بر مسلمانان فراخ کرد و بعد از او همچنین عثمان رضی الله عنه. و سه گانه خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین بعد از اقامت نوبت خلافت و تمهید قاعده سنّت و جماعت ستوده افعال و پسندیده اعمال، درگذشتند. و نوبت خلافت با میرالمومنین علی علیه السلام رسید، چنانکه گروهی از قریش، بر رسول صلّی الله علیه و سلّم حسد بردند، همچنین بعضی از صحابه برای منصب خلافت بر او رشک بردند بتخصیص معاویة بن ابوسفیان علیه مایستحق، که بحقیقت دشمن آل محمد بود و کاسر مبانی اسلام، و بعضی صحابه را به مال مسلمانان بفریفت و از مکر و مکیدت و تزویر و تمویه و حیلت و تلبیس و زیور و خدیعت او، که به امام وقت بیرون آمد، به بهانه دروغ، علی با جمله اصحاب و یاران و اولاد دوسید، دوستداران او که به راه خدا کشته شدند.از آنگاه باز مسلمانان دو فرقه شدند و میان ایشان فتنه و فساد و هرج و مرج ظاهر شد، فرقه ای از بهر دوستی مال و جاه و دنیاوی به بنی امیه پناهیدند و اقرار کردند و طائفه ای برای عقبی از ایشان بیزار شدند و انکار نمودند) قسمت اسماعیلیان و فاطمیان ص ۵ ـ ۶.

نمونه دیگر نثر

سواد یرلیغ سلطان غازان : (باسقاقان و ملوک و قضاة و نوّاب و ائمه و اعیان و معتبران و کدخدایان و جمهور رعایای ولایت بدانند که بموجب نص یا داوُد انا جعلناک خلیفةً فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و فرموده مصطفی صلوات الرحمن علیه که عدل ساعةً خیرٌ من عبادة اربعین سنه، همگی همت و عزیمت و نظر پادشاهانه ما برفاهیت خلایق مصر و فست و خواهان آنکه عدل و انصاف ما در جهان منتشر گردد و هیچ قویدست بر ضعیفی زور و زیادتی نتواند کرد و بطریق حیل و انواع تزویرات و تاویلات حق هیچ مستحقی باطل نگردد و انواع منازعات از میان خلایق مرتفع شود و چون دریاسامیشی و ترتیب و قاعده هر کاری اندیشه می فرمودیم ازجمله معظمات امور و انواع منازعات و خصومات میان عالمیان یکی دعوی باطل است بعلت قبالات کهن و صکوک [1] و صریح الملک مکرر که در دست هر کس مانده باشد و آن چنان است که...)[2]

تحلیل نثر

چنانکه در سه نوع نثر که ارائه گردید و نمونه بسیار کوچکی از دریای دور کرانه و پهناور کتاب گرانبهای تاریخ رشیدی است دریافتیم که نثر با پختگی و کمال در کتاب راه یافته است.دسترسی رشید الدین به منابع و مکاتیب دیوانی و استفاده از دانش و اطلاعات علمای بزرگ ایرانی و چینی و مغول و جغتائی و تسلط او بر زبانهای عربی و ترکی و فارسی و وجود فضلا و دانشمندان دربار و نیز گستره وسیع اطلاعات خواجه باعث شده تا چنین اثر بزرگ و گرانقدری را تحریر نماید.

نثر نه آنچنان متکلّف و پیچیده است تا دور از فهم همگان باشد و نه چندان

---

۱. صکوک = جمع صک = قباله و چک

۲. تاریخ مبارک غازانی باهتمام کارل یان ص ۲۲٤.

ساده و مجمل است که خواص را ملول نماید لغات مغولی و ترکی در کتاب فراوان فراوان است و در عین حال خالی از واژه های عربی و فارسی نیز نیست. آیات قرآنی و احادیث نبوی و اخبار ائمه اطهار در بعضی از قسمت‌ها مخصوصا قسمت هلاکو خان و ارغون خان و قسمت اسماعیلیان و فاطمیان زیاد است.شعر عربی کمتر دیده میشود اما شعر فارسی مخصوصا به وزن شاهنامه دیده می شود، لکن زیاد نیست.

با اینکه قرن هشتم را میتوان قرن انحطاط نثر نامید و در این قرن است که بدنبال قرن هفتم،نثر از حالت منشیانه و ادیبانه خارج شده و راه زوال و سادگی را می پیمود و با استفاده از بی فرهنگی اولیه مغولان هر کاتبی و هر نویسنده ای هر چه بر قلمش جاری می شد می نوشت و پایبند مقررات کتابت نبود، اما در همین دوره نیز بودند کسانی که این روش رادنبال نکردند و نثر را همانگونه زیبا و آراسته و ادیبانه نوشتند که نویسندگان سلف خویش و یکی از آن بزرگان همانا خواجه رشید الدین فضل الله است که درباره نثر و کتاب عظیم او هر چه بگوئیم هنوز هم کم گفته ایم.

ارزش تاریخی

کتاب جامع التواریخ در حقیقت کارنامه حکومت مغولان و ایلخانان است. علاوه بر اینکه تاریخی عمومی نیز هست و آنچه رشید الدین می توانسته در جهت تاریخ و حتی جغرافیا به رشته تحریر در آورد در حد توانائی فرو گذار نکرده است.رشید الدین که حرفه اصلیش پزشکی و شغل او وزارت بوده است در زمان غازان خان مامور نوشتن تاریخ مغولان و سلاله و اخلاف آنان گردید و نوشتن آن را از آن زمان و بعد از مرگ غازان در زمان الجایتو و ابوسعید بهادر خان ادامه داد و تا آنجا که مقدور بود از ذخائر و خزائن ایلخانان بهره برد، تاریخ مغولان که در خزاین نگهداری میشد به خط و زبان مغولی بود و همه کس نمی‌توانستند از

آن استفاده ببرند و بیشتر بصورت قطعات بریده بریده ترکیب یافته بود و ترتیب دقیقی نداشت.از طرفی همه دسترسی بآن نداشتند زیرا بنظر مغولان مقدس بود و مورخان از مجموعه ای بنام (آلتان دپتر) که احتمالا تلفظ دفتر است و در خزانه خانان محفوظ بوده سخن گفته اند، رشید الدین که بدستور غازان خان مامور تنظیم و تکمیل و مدون ساختن این تاریخ بود و نیز طبق همان دستور به این گنجینه دست یافته چون به تنهائی نمی توانست از عهده ترجمه آن کتاب بر آید ازوجود دانشمندان و نویسندگان مغول و ترک و تازیک استفاده نمود چنانکه روایات مربوط به مغولان را از زبان بهترین مرد مطلع به تاریخ مغول یعنی پولاد چن سیان، نماینده خان بزرگ در دربار ایران و همچنین از زبان غازان خان که در علم به تاریخ آن قوم جز پولاد،کس بر او برتری نداشت شنیده بود. خواجه در مواردی که از روایات مغولی اطلاعات کافی درباره فلان یا بهمان لشکرکشی بدست نمی آورده از کتب اقوامی که مورد هجوم مغولان قرار گرفته بودند استفاده می کرده ، وی از جمله چینیان و هندیان و اویغوریان و مردم قبچاق نام می برد اما تاریخ تسخیر کشورهای اسلامی را فقط و فقط از روی تالیف جوینی نقل می کند.

بار تولد مولف کتاب ترکستان نامه می گوید (مولف از مساعدت دانشمندان اقوام مختلف که مقیم دربار ایران بودند بهره گرفت مثلا تاریخ هندوستان به کمک زاهد بخیکشو، کشمیری بنام کامالانتری و تاریخ چین را به کمک دو عالم چینی بنام لی داچزی و مکسون، تواریخ اروپا را از اروپائیانی که در دربار بودند و از آنان نام نبرده یاری گرفت.

کتاب جامع التواریخ در سال ۷۱۰ هجری بپایان رسید و در آغاز به سه مجلد تقسیم شده بود، مجلّد اول حاوی تاریخ مغولان و دوم تاریخ عمومی و تاریخ سلطنت اولجایتو که طبق نقشه رشید الدین مورخین باید دنبال می کردند مجلّد سوم تکمله جغرافیائی، بعدها مولف این تقسیم بندی را تغییر داد و ظاهرا یک تاریخ مختصر عمومی را بصورت مجلد سوم مستقل در آورد و تکمله جغرافیائی مجلد

چهارم را تشکیل میداد مجموع این تالیف بنام جامع التواریخ موسوم گردید و بنا به میل اولجایتو، مجلد اول که به فرمان غازان خان نوشته شده بود به نام تاریخ غازانی باقی ماند)[۱].

بدین طریق تالیف رشید الدین یک دایره المعارف بزرگ تاریخی بوده، دایرة المعارفی که در قرون وسطی هیچ یک از اقوام آسیا و اروپا دارای نظیر آن نبوده است، امکان چنین تالیفی به شرکت دانشمندان همه‌اقوام، خود نشان می‌دهد که اگر شرایط و مقتضیات مساعد تری وجود می داشت، فتوحات مغول که اقوام متمدن و با فرهنگ دور از یکدیگر را بهم نزدیک کرده بود چه عواقب و نتایجی میتوانست داشته باشد.[۲]

رشید الدین جمله آثار عربی خود را به فارسی و آثار فارسی خود را به عربی ترجمه نمود و چون می‌دانست که پس از مرگش ممکن است در نابودی آثارش دشمنان کمر بندند از این جهت نسخه‌های متعددی را نزد امنا و معتمدان خود به امانت گذاشت و هر چند که دشمنان و متعصبان با او مخالفت می‌ورزیدند و حتی در خون وی شدند و بر اثر همین سعایت‌ها آن وزیر فاضل را بقتل رساندند و اموال و آثار او را بغارت و یغما بردند، باز هم همان باقیمانده ایلغار که تاامروز بجای مانده قابل احترام و در خور توجه است.

پاره ای از دانشمندان متعصب و خشک نظر معاصر او که به دانش و سیاست او هم معترف بوده‌اند در زمان حیات بااو مخالفت می‌ورزیدند و به تهمت یهود بودن متهمش می ساختند و با اینکه رشید الدین قباله‌ای با امضا و تایید هفتاد نفر از فقهای نخبه زمان دال بر مسلمان بودن خود تهیه کرد و امروز این مقاوله در بعضی از موزه های دنیا موجود است باز هم از ایذا و آزار متعصبین ناشسته روی شسته چشم در امان نماند. از جمله کسانی که در محدوده علمی، رشید الدین را متهم به

۱-۲. ترکستان نامه و وبارتولد بترجمه کریم کشاورز ص ۱۲۵ ـ تا ۱۲۷.

سرقت ادبی نموده اند ابوالقاسم عبدالله بن علی الکاشانی نویسنده کتاب تاریخ اولجایتو است که میگوید «و آدینه دهم شوال ۷۰۶ دستور ایران خواجه رشید الدین، کتاب جامع التواریخ که تالیف و تصنیف این بیچاره بود بدست جهودان مردود بر رای پادشاه عرضه کرد و جایزه آن پنجاه تومان مال، از املاک و دیه و ضیاع بستد و هر سال از محصول مستدرکات و ربوع ارتفاعات آنجا بیست تومان نقدا عفوا صفوا به وی میرسید و با وجود وعده به تنصیف، یکدرم به مولف آن نداد که سعی بلیغ و جهد نجیع نموده بود و به سالها جمع کرده

بیت

رنج من بردم ولی مخدوم من آن بنام خویشتن بر دار کرد

او فراوان نواخت و سیور غامیشی یافت.

البته در مقایسه نثر تاریخ اولجایتو و حوزه فصاحت کاشانی با تالیف خواجه رشید دقیقا نمیتوان این حرف را بطور در بست و کامل پذیرفت.اما بعید نیست که کاشانی نیز از جمله فضلائی بوده که در تنظیم و گرد آوری این اثر بزرگ سهمی داشته است.

محمد بن علی الشبانکاره مولف کتاب مجمع الانساب با اینکه به دانش و فضل رشید الدین معترف بوده ولی وی را به تحریک و تفتین متهم میکند لکن وصاف الحضره صاحب تاریخ وصاف از او به احترام یاد میکند.

مثلا وصاف الحضره در هر جای کتاب خود که از رشید الدین نام می برد همراه با احترام است و او را مخدوم خویش ذکر میکند(چنانکه در دستورالمملکه از منشآت مخدوم صاحب سعید، خواجه رشید الحق و الدین نوّرالله مرقده در شرایط قانون مسطور است و این احدوثه جمیل در شرق و غرب مشهور و مذکور) (و مخدوم جم فرمان و وزیر آصف مکان در یارغوی شفقت سهرامیشی ننماید)

وصاف الحضره ص ٤ـ٦٥٣

خواند میر در کتاب معروف دستور الوزرا از خواجه رشید الدین چنین یاد می کند (به فطنت ارسطو و حکمت افلاطون اتصاف داشت و در اواخر عمر بتکمیل اقسام علوم موفق گشته، دقایق فنون عقلی و نقلی را بر لوح خاطر نگاشته و چنانکه:

حکمت او بیک سریر قلم　　باز کرده است گوش جذر اصم
در طبیعی شناخته بتمام　　راز مولود و عنصر اجسام

از جمله مصنفات آن وزیر آصف صفات، جامع التواریخ رشیدی و توضیحات در میان مردم مشهور است و حکایات غرابت آیات و مسایل فرخنده سمات آنها بر السنه و افواه جمهور افاضل مذکور، الخ، خواند. میر بعد حال و وضع پایان روزگار خواجه را مفصلاً شرح میدهد و همه با احترام و ستایش از او یاد می نماید.

بر کتاب توضیحات رشیدی خواجه رشید الدین یکصد و دو تن از دانشمندان زمان او از هر شهر و نژاد که بودند تقریظها و ستایش‌ها نوشته‌اند و همه اینها با دیباچه ای از خود خواجه بزبان عربی و فارسی نوشته شده و در جُنگی که از منشآت قرن هفتم است (محمد تقی دانش پژوه) در کتابخانه دانشکده ادبیات محفوظ است و در آن ستایشنامه دانشمندان به زبانهای فارسی و عربی و لری اشعار وسخنانی را در وصف رشید الدین گنجانده اند.

از یازدهم تا شانزدهم آبانماه ۱۳۴۸ دانشگاه‌های تهران و تبریز دست به ابتکار جالبی زدند و آن اینکه در تاریخ مذکور با تشکیل جلساتی در این دو دانشگاه مجموعه خطابه‌های مفصلی درباره رشید الدین و احوال و آثار او قرائت و سخنرانی شد در این گردهم آئی علمی استادان بزرگواری همچون مجتبی مینوی، محمد تقی دانش پژوه، دکتر عبدالحی حبیبی، دکتر جعفر شهیدی، دکتر مجید رهنما، دکتر زریاب خوئی، دکتر محمد جواد مشکور، دکتر مهدی محقق،

دکتر غلامحسین یوسفی، دکتر سید حسین نصر، دکتر باستانی پاریزی، منوچهر مرتضوی، عبدالکریم علی اف از شوروی، غلا مرضا سلیم، دکتر حسینقلی ستوده، دکتر شیرن بیانی، و گروهی دیگر سخنرانیهائی ایراد نمودند و مجموعه سخنرانیها توسط دانشگاه تهران بطبع رسید.به هر حال درباره آثار و ترجمه احوال این وزیر بزرگ و این دانشمند توانا هر چه بگوئیم قطره ای از دریا برشمرده ایم و ذره ای از ذرات.

تاریخ وصّاف

متکلف ترین، مصنوع ترین،پر کلام ترین و ادیبانه ترین کتابی که در این عصر به شیوه ادیبان و منشیان و متسلطان بر سخن عرب و عجم و ترک و مغول بظهور رسید کتاب پر بها و گرانقدر و در عین حال مشکلی است که حتی سخن شناسان و محققان نیز گاه از خواندن آن دچار ملال می‌شوند از عبدالله بن فضل الله شیرازی است به نام تجزیه الامصار و تزجیه الاعصار معروف به تاریخ وصّاف،در قرن هشتم که قرن انحطاط نثر و عصر زوال نوشته‌های منشیانه است،کتاب تاریخ وصاف در واقع برقی است که در آن دوره ظلمت نثر درخشیده است.البته ناگفته نماند که با وجود زوال نثر در این دوره باز هم ادیبانی بوده‌اند که شاهکارهای بدیع و زیبا را خلق نموده‌اند اما این کتاب و چند کتاب دیگر که در قرون بعد در این زمینه و با این روش پدید آمده‌اند مثل ظفرنامه شرف الدین علی یزدی و تاریخ شاه عباس دوم تألیف علی ترکه و درّه نا دره میرزا مهدیخان و گیتی گشای زندیه میرزا صادق که البته هر کدام از این کتب تقلیدی از تاریخ وصاف و بقایائی بوده‌اند از نثر منشیانه قدیم.عبدالله بن فضل الله که بعدها به لقب وصّاف الحضره ملقب گردید، پیش از ظهور و تالیف رشید الدین به نوشتن تاریخ مغولان دست زده بود.

وصاف الحضره بهترین نمونه فصاحت و نثر ادیبانه در زبان فارسی را آفریده است و هر چند که نثر مطنطن و مغلق او از خسته کننده ترین و کسل کننده ترین نوشته‌هائی است که در زبان فارسی نو تحریر یافته است، اما در حقیقت نشانه کاملی از دریای عظیم اندیشه و فضل و کمال و تسلط علمی عبدالله بن فضل الله می باشد. او در نوشتن این کتاب به کتاب تاریخ جهانگشای جوینی نظر داشته و از عطاملک با احترام یاد می کند و به او اعتقادی عظیم داشته است. وصاف الحضره تاریخ خود را از مرگ منکوقا آن آغاز می کند، شرح وقایع زمان سلطنت قبلای قا آن در بسیاری از موارد با گفته‌های رشید الدین تفاوت دارد.

چهار بخش نخستین این کتاب در روز پنجشنبه ۲٤ محرم ۷۱۲ هجری به سلطان اولجایتو و وزیر بزرگ رشید الدین تقدیم شده بود، مولف پس از شرح وقایع تا سال ۷۱۰ هجری داستان اصل و منشا امپراطوری مغول و سلاله خوارزمشاهیان و لشکر کشی هلاکو را از روی تالیف جوینی بدان منضم ساخته است.

کتاب پنجم دیرتر نوشته شده، پایان تاریخ مغولان و فصل مربوط به جوچیان و جغتائیان در این کتاب گنجانده شده و مولف در بیان مطالب به رشیدالدین تأسی جسته است. از آن پس مؤلف، تاریخ ایلخانیان را تا فرو نشاندن نایره عصیان امیر قورمیشی ۷۹۱ هجری تعقیب کرده است.

این کتاب به زبان آلمانی توسط هامر پورگشتایل ترجمه شده و در سال ۱۲٦۹ در بمبئی به چاپ سنگی رسیده و در تهران توسط کتابخانه ابن سینا و کتابخانه جعفری تبریز افست شده است، آقای عبدالمحمد آیتی بر قسمتی از تاریخ وصاف تحریری نوشته‌اند، اما در حقیقت آنچنان که باید و شاید این کتاب عظیم شناخته و شناسانده نشده است.

وصّاف الحضره

ادیب شرف الدین، عبدالله شیرازی کاتب و شاعر ملقب به وصاف الحضره متخلص به شرف در سال ٦٦٣ در شیراز متولد شده و در همانجا به تحصیل علم و ادب و زبان عرب پرداخته و پس از رسیدن به کمال به شغل دیوانی اشتغال یافته است.پدرش عزالدین فضل الله در ذیقعده سال ۲۹۸ در قحطسال فارس درگذشت و از آن پس بوسیله وزیر بزرگ خواجه رشید الدین فضل الله همدانی در عهد غازان و اولجایتو به دربار ایلخانان راه یافت و تقربی حاصل نمود و کتاب تاریخ خود را به نام تجزیة الامصار و تزجیة الاعصار نوشت و بعرض رسانید و مورد لطف و مرحمت قرار گرفت.این کتاب که بنام تاریخ وصاف مشهور است در پنج جلد نگاشته شده و در حقیقت ذیلی بر تاریخ جهانگشای جوینی ا ست بواسطه ارادت و علاقه‌ای که به جوینی داشته همه جا با احترام از او یاد نموده و از کتاب تاریخ جهانگشای او بدین شکل یاد کرده است (امّا بعد تحریر کشان کارگاه والذین اوتوالعلم درجات، ذات بیهمال صاحب سعید، حاوی القدح المعلی فی حلبة الفضائل و العلی، علاء الدین صاحب دیوان عطاملک بن الصاحب بهاء الدین، محمد بن محمد الجوینی را طیّب الله بنسایم الروح روحهم و والیٰ من غنایم الرحمة فتوحهم ... بحلیت رجاحت عقل و سجاحت خلق و تبحّر در فنون براعت و تفنّن در اصول فضائل و تفّرد در اسالیب علوم و تقّدم در قوالیب حِکَم آراسته بودند و با وجود کمال دولت و ایالت و اشتغال بامور ملک و ملت در سرّا و ضرّا، ماشطه کلک سحّار و نتایج خاطر غرایب بار او گوش و گردن عروس سخن را، بنظم ینتثر عقد اللولو المنظوم من انتظام بدایعه و نثر ینتظم سلک الخجل للورد المنثور عند ابتسام روایعه را زیور می‌ساخت و برای مستنشقان روایح علوم بر مجمره مقطرّه فاکره فجور افادت می‌سوخت، هلّم جرّاً تا خاطر عاطرش فصوص جواهر بلاغت و نصوص آیات براعت فهرست ابواب مآثر و عنوان صحیفه مفاخر، اعنی تاریخ جهانگشای جوینی بل جام جهان نمای معانی در سمط ضبط آورد ... ص ٤.)

نثر تاریخ وصاف

تسلط بیش از حد شرف الدین عبدالله بر علوم رایج زمان خویش و نیز تبحر در زبانهای فارسی، عربی، ترکی و مغولی و احاطه بر آیات و احادیث و اشعار و داشتن طبع شعر و مسلط بودن بر صنایع بدیعی و ساختن ترکیبات و بکار بردن مفردات و مترادفات و صنایعی چون استعاره و تشبیه و کنایه و مجاز و خلاصه غور و خوض او بر همه دقایق سخن باعث شده است تا پر دامنه ترین و ادیبانه ترین نوع نثر در تاریخ نثر نویسی فارسی بوجود آید.

مؤلّف تاریخ وصّاف گرچه خود را دنباله رو عطاملک جوینی و رشیدالدین فضل الله میداند و به استادی و تبحر آندو اذعان دارد،اما خود موجد سبک نو و روشی تازه، در نثر نویسی است و بدان سر بوده است که آنچه از زبان‌های رایج زمان می‌دانسته و هر چه که علوم رایج زمان بوده در کتاب خویش وارد نماید، و اگر حمل بر مبالغه نشود او کلیه دواوین عرب را مطالعه کرده و تمامی‌دقایق و لحظه‌های باریک و ظریف سخن و زبان را می‌دانسته است.در شناختن و مطالعه دیوانهای شعر فارسی و دانستن نکته‌ها و تمثیل و تمثّلات شعری و تک‌بیت‌ها و مصرعها و بکار گرفتن بجا و بمورد آنها دقیقه‌ای غافل نبوده است. این تسلط و تفوق بر لحظه‌های سخن و نکته دانی و سخن شناسی وی باعث شده است تا نثری مشکل و بقول بعضی ناقدین، مطنطن و مغلق را بوجود آورد.اما کمال بی‌انصافی است اگر نثر وصاف را بیهوده بدانیم چنانکه برخی از نقّادان چنین پنداشته‌اند، زیرا این کتاب شریف علاوه بر اینکه از لحاظ تاریخی و صراحت کلام در ردیف یکی از بهترین تاریخهای عصر خود است از جنبه نثر و سخن منثور نیز از پر بهاترین آثار این دوره است.حال اگر بیمایه‌ای و کج سلیقه‌ای؛بیخبر از دقیقه‌های باریک سخن باشد و کلام وصاف الحضره را بی خاصیت بپندارد چه باک، این نکته البته قابل تذکر و یادآوری است که نثر مشکل و پیچیده و سخت است و اطناب‌های ممل و مطول بودن جمله‌ها که گاه فقط یک کلمه در چندین صفحه

گسترش می‌یابد خستگی آور است و باز هم لازم بذکر است که اینهمه اطناب و تطویل و بازی با کلمات و بکار گرفتن آنهمه لغات مشکل و مهجور نه از سر فضل فروشی و تفاخر مولف بوده بلکه از سر دانائی و تسلط و تبحر او و عشق و علاقه وی بدان کار بوده است.

واژه‌های عربی و ترکی و فارسی و مغولی در کتاب فراوان و گاه این وفور واژه مخصوصاً واژه‌های عربی و مغولی باعث خستگی میگردد. جمله‌های بسیار طولانی عربی، شعرهای فراوان عربی و استشهادها و تمثیل‌های مطول و جمله‌های عربی که از خود ساخته است گاه باندازه‌ای زیاد است که خواننده را به کسالت می‌اندازد. بقول مرحوم بهار در سبک شناسی «در اظهار صنعت و پرداختن به عبارات و آوردن حشوهای دور و دراز و ایراد عبارات عربی از خود که نه مورد استدلال و نه محل استشهاد و نه منباب تمثیل و صرفاً از برای فضل فروشی و عشق به عربی تراشی است این کتاب را در نظر خردمندان، از مقام طبیعی یک تاریخ فاضلانه تنزل داده و در مرتبه مقامات نویسی و مجلس گوئی‌های قدیم قرار داده است» «اگر بخواهیم لغات تازه و فنون نو و مختصات این تاریخ را شرح دهیم، پایان ندارد، زیرا در این کتاب لغات تازه و تازی را نمی‌شود احصا کرد و نیز وصاف بشیوه دو شاعر بزرگ، خاقانی و نظامی، میل داشته است که هر چه می‌داند و از هر کتابی که می‌خواند از علمی و ادبی هر چه طرفه یا دشخوار از هر قبیل، مخصوصاً علوم مشکله و امثال و غیره، همه را در نوشته‌ها و آثار خود انبار کند، خواه کسی آنرا فهم کند یا نکند، از این رو بسا به اصطلاحاتی و لغاتی بر میخوریم که در نثر دری سابقه ندارد.» ج ۲ ص ۱۰۳.

نمونه نثر تاریخ وصاف

رساله فی اختلاف تواریخ، بسم الله الرحمن الرحیم، متعالی از نسبت جواهر و اعراض و منفر از جنس و فصل و نوع و ابعاض، و اینست که اشخاص نورانی

پیرامن قبّه دخانی سبحه تهلیل و توحید و تعظیم کنند او را هوالذی جعل الشمس ضیائاً و القمر نوراً، مشّاطه قدرتش معاینه بی آینه الله نور السموات و الارض کشید بر چهره آفتاب و قدره منازل لتعلموا عدد السنین و الحساب در مدارج شروق و عروج و مسالک فلک البروج حکم لم یزلش خبر داد که والشمس تجری لمستقر لها ، شب شباب، شبه و صبح شیب، آشوبرا از ادوار چرخ دوّار برسم تدوار متعاقب گردانید و هما عکر الدجی واضح السنا الم ترآن الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و سخر الشمس و القمر کل یجری الی اجل مسمّیٰ و الصّلوٰة علی نبیّه محمد المصطفی مانجم طلع و طلع النجم فی السماء خردمندان بوفور دالّت عقل و حدس، بل جهّال نیز با قصور آلت و هم و ذهن دانند که مغایرت اجرام سماوی در مقادیر و مخالفت ایشان درین گرداب تدویر به بطوء و سرعت مسیر موجب موافقت اسباب نظام عالم و مستدعی ملاومت ادوات قوام عالمیان است و با- هر ترین حکمتی نزد آدمی‌زاد کرور ایّام و شهور و مرور اعوام و دهور تواند بود و از روی تجربت و قیاس مبرهن است که سال یا شمسی بود یا قمری و هر یکی یا حقیقی بود یا مصطلح ، سال شمسی حقیقی که اعتبار ادوار آفتاب کند نه اعداد شهور و ایّام چون سال ملکی جلالی که هنگام درآمدن آفتاب به حمل که نقطه اعتدال ربیعی است نوروز کنند و اما مصطلح آن بود که بر عددی نزدیک به مقدار حقیقی اصطلاح نهند مانند سال رومیان و سال حقیقی قمری آنست که موضعی از اوضاع ماه با آفتاب مبدا سازند و چون قمر به آن موضع رسد ماهی شمرند و مصطلح آن بود که روز و ماه را اعتبار کنند نه سیر ماه را چون اهل دواوین و منجمان که سال، سیصد و پنجاه و چهار روز و خمس و سدس روزی گیرند و از اول ماه محرم ماهی سی روز و ماهی بیست و نه روز علی الولا میشمردند تا آخر سال و در هر سی سال یازده بار کبیسه کنند ، پس سال شمسی سیصد و شصت و پنجروز و ربع روزیست بتقریب و در این مدت شهسوار خورشید به ادهم و اشهب شب و روز عرضه دوازده دره را از حوت تا بره یکبار پیموده و سال قمری سیصد

و پنجاه و چهار روز و خمس و سدسی باشد) ج ٤ ص ٤٠٢ .

نمونه دیگر

در شهور سنه خمس و سبعه مائه جمعی دست سعایت در سلسله تسویل زدند و پای خذلان در خطه کفران نهاده بدالّت ایقا قی لا اوالهم الله با دولت مخدومان اعاظم عزّ نصر هما مخالفت بحد مجاهرت رسانیدند تا مگر چراغ اقبال که یکاد زیتها یضیی و لو لم نمسسه نار، صف آنست و از فراشخانه عنایت رحمانی مدد نور علی نور من ربه یافته به دم سردی نکباء خلافت آسیبی رسانند و چشمه خورشید صدق را به غبار امکار تیره و گل اندود گردانند از حکم یرلیغ امرا و ارکان حضرت روزها من طفولة النهار الی کهوله الطّفَل، و شبها من شیبه الغسق الی مشیب الاسفار، دریار غوی بزرگ، تعمق و استقصا کردند، عاقبت برهان حجت و نزاهت عرض مخدومان عزّ نصر همابیت ـ روشن روشن چو شعله نور، رخشان رخشان چو جبهه حور، ظاهر و لایح شد، تزویر مخالفان و بطلان اکاذیب ایشان ـ بیت المولفه ـ مانندهٔ کفر شیخ نجدیٔ مقرون قلی و غیر مجدیٔ معلوم و معین پادشاه اسلام، سلطان فرمان فرمای جهان اسکندر دارا غلام، جمشید فریدون فرّ، دامت ایام سلطنته و سامت للسماک اعلام دولته یرلیغ داد تا زمره مخالفان را بعضی به تعنیف، ضریب الرقاب و برخی به تهدید ضرب الاخشاب مخصوص گردانیدند و اعلای درجه و مزید احتشام مخدومان اعظمانرا علت اعلام نصرتهما، فنون عاطفت و سیور غامیشی ارزانی داشت و فرمانهای مبشر بدین حال فرخنده فال به انحای ممالک متواصل گشت در سیاق این اتفاق بنده دولتخواه که نافه گشای محامد و ثنا طراز مناقب و مجمره گردان مآثر دولت مخدومان عزّ نصر هما است این رساله فتح مشتمل بر کماهی احوال و کیفیت ماجری موشّح به آیات بینات و مرصع بدرر فصل الخطاب انشا کرد در مجمعی مشحون بفحول علماء عهد و سلاطین قضا روزگار که زواهر آسمان فضل و ازاهیر بوستان علم و عقل بودند عرض رفت، اهتزاز طبع افاضل در

قبول و استنساخ بر حسن غرایب آن راجح نمود و حاضران در تصدیق براعت این فریده و شاح فصاحت و واسطه قلاده اعجاز بدستی که ـ مصرع ـ لها من جملة الضرّات بحر ـ به کلکی که ـ مصرع ـ حکی طرفا منقار الحمام از تلفیقی چون شعر ابن بابکی بل ـ مصرع ـ چون نقش سحر بر دل خوبان بابلی به مدادی ـ مصرع ـ کواد حافیة الغراب الحالک، بخطی که ـ شعر ـ له حسن یصید به العقولا علی طرس کرقراق السراب نقش کردند) ج ٤ ص ۲۷۸.

با ذکر دو نمونه از نثر وصاف الحضره متوجه شدیم که نثر بسیار مغلق متکلف، ملال آور و نفس گیر است اما بدین نکته دست می یابیم که عبدالله شیرازی تا چه حد مسلط به زبان و سخن و واژه های مختلف عربی و فارسی و مغولی بوده است.از طرفی چند خطی که بعنوان شاهد آورده شد نمونه بسیار کم و قطره بسیار ناچیزی از دریای لغات و واژه و اطناب های فراوان کتاب است. علاوه بر این مطالعه کتاب تاریخ وصاف ما را متوجه نکته دیگر میسازد و آن این است که عبدالله شیرازی تا چه حدّ از علوم متداول عصر خویش برخوردار بوده است، اصطلاحات نجوم و ستاره شناسی و سیر کواکب و شناخت نجوم،تسلط بر اصول و اصطلاحات شطرنج، اصطلاحات فنون لشکر کشی، اصطلاحات عمیق کشور داری،شناخت تاریخ و جغرافیا و اظهار نظر در باره صناعات ادبی و بدیعی که خود صفحاتی چند از کتاب را اشغال کرده است و نیز حافظه بسیار قوی او در حفظ آیات و احادیث فراوان و بکار بردن آنها در نثر، عظمت کار مولف را بر ما آشکار میسازد.

دیگر اینکه درست است که وصاف الحضره، مقرب حضور ومقیم دربار بوده و گهگاه تعاریفی نیز از او درباره سلطان یا حاکمی می بینیم لکن نصیحة الملوک او و بر حذر داشتن سلاطین از ظلم و جور و تحریض آنان بر عدل و احسان و نکته های لطیف و باریک و منتقدانه او در سر تا سر کتاب مخصوصاً جلد چهارم که قسمتی از آن خود نصیحة الملوک است بسیار قابل توجه و تأمل است.

دیگر اینکه مولف تاریخ وصاف علاوه بر تسلط بر تاریخ و نکات تاریخی و استفاده از شعر شاعران عرب و عجم، خود شاعری فحل و توانا بوده است که شعرهای عربی و فارسیش را در تمام مجلدات پنجگانه می‌خوانیم، دقت و ظرافت طبع وی و تسلط بر دقایق ظریف شعر و نثر قابل احترام است.

ارزش تاریخی تاریخ وصّاف

درست است که کتاب تاریخ وصاف دارای نثری مشکل و کلماتی مطنطن است اما این امر ناقض روند تاریخی و ارزش ادبی آن کتاب نخواهد بود، زیرا عبدالله شیرازی ضمن آنکه ادیبی جلد و نویسنده‌ای توانا است، مورخی امین و صدیق نیز میباشد و کتاب او را میتوان از کتب تاریخی قابل اعتماد این دوره دانست.

همانگونه که پیشتر مذکور افتاد کتاب در پنج جلد تنظیم شده که در جلد چهارم و قبل از جلد پنجم تذییلی نیز دیده میشود.

جلد اول کتاب از زمان مرگ منکو قاآن شروع می‌شود و با ذکر حوادث و وقایع و شرح حکومت قبلای قاآن تا سلطنت ارغون ادامه می‌یابد و از صفحه ـ ۱ کتاب که دیباچه به پایان می‌رسد آغاز می گردد. جلد دوم از حکومت جانشینان سلجوقیان و ابتدای حکومت سلغریان است که در این جلد از حکومت‌های اتابکان فارس و حالات فارس و ذکر حکومت ارغون و شرح احوال زمان او و نیز بیماری او و ذکر حکومت اتابکان لر و وفات ارغون خان. جلد سوم از سلطنت کیخاتو خان شروع می‌شود تا سلطنت غازان خان و اتفاقات و حوادث زمان او، جلد چهارم دنباله سلطنت تا وفات او و ظهور الجایتو خان یعنی سلطان محمد خدابنده است که در این جلد نصیحة الملوک را به نحو شایسته‌ای می‌بینیم و نیز حالات سلاطین هند و ملوک و مصر و سپس، تذییل بسیار مشهور وصاف الحضره در ذکر احوال جهانگشائی چنگیز خان مغول تا هلاکو خان و دنباله این تذییل دوباره

جلد چهارم است که اصول علم بیان را به تفصیل و شیرینی با شواهد و مثالهای فراوان آورده است و رساله تشبیهیه و خاتمه کتاب جلد چهارم.

جلد پنجم یعنی آخرین جلد که باز با دیباچه‌ای شروع می گردد بیان اولاد چنگیزخان است و ذکر سلطان ابوسعید و شهزادگان کرد و چین و امرای چوپانی و نکاتی در علم بدیع و مراتب فصاحت و بلاغت و سر انجام ختم کتاب.

آنچه مهم است این است که مولف این اثر بزرگ گرچه در زمان ایلخانان مغول میزیسته و احیانا از انعام و الطاف آنان نیز بهره برده است لکن از بیان عداوت خود نسبت به مغولان خونخوار و خونریز و اولاد و احفاد آنان ابائی نداشته و این خود پیداست که به وطن خود ایران که مورد هجوم غارتگران بیگانه قرار گرفته بود عشق میورزیده است. این مدعا در جلد اول جنگ مصریان و مغولان، در جلد چهارم مجددا انهزام و بوار مغولان در مصر و شام و نیز ذکر حالت چنگیز و ذکر احوال جلال الدین خوارزمشاه آشکار است.

علاقه او به خاندان جوینی و ارادت و علاقه او به استاد و مرادش عطاملک جوینی و سخنانی که در ستایش او گفته و قصیده‌ای که بسبک قصیده رودکی بمطلع، بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی در مدیح شمس الدین جوینی برادر عطاملک که ادیبی توانا بوده سروده است بیت لمولفه

باد مشک افشان وزان آید همی بوی گل پیوند جان آید همی
در سپیده دم نسیم مشک و بید خوبتر از مشک مان آید همی
از برای دست و گوش گلبنان ژاله مروارید سان آید همی
از بنفش لاله سوی بوستان کاروان در کاروان آید همی

این شعر بیست و دو بیت است که البته به قول سراینده یعنی مولف کتاب در زمان حیات ممدوح از مثول حضرتش محروم افتاد این قیده بر روح او که المومن حّی فی الدارین انشاد کرده است. بنابر این هدف او قصد تملق نبوده بلکه

می‌خواسته که یک وزیر دانشمند ایرانی را بستاید. این کتاب برهه‌هایی از تاریخ غارت ایران و اسارت ایرانیان بدست مغولان را باز گو می کند و کتابی قابل احترام است.

تاریخ اولجایتو

تالیف ابوالقاسم بن علی بن محمد القاشانی (کاشانی) از منشیان و کاتبان سلطان ابوسعید بهادر خان متوفی بسال ۷۳۸ هجری قمری،شرح زندگی او را بدرستی نمی‌دانیم،زیرا او بجز با یاد آوری نام خود در این کتاب و در دو کتاب دیگر یعنی زبدة التواریخ کاشانی و عرایس الجواهر شرحی دیگر از زندگی خود نمی‌دهد،اما پیداست که از منشیان و کاتبان درباری و از وقایع‌نگاران و گزارش نویسان عصر بهادر خانی است و گرچه در زمان این ایلخان میزیسته کتاب خود را به نام سلطان محمد خدابنده اولجایتو یعنی پدر ابو سعید نگاشته است. کاشانی در چند جای کتاب از خواجه رشید الدین فضل الله همدانی وزیر فاضل و دانشمند معاصر خویش به بدی و اسائه ادب یاد می کند و مدعی است که کتاب بزرگ جامع التواریخ رشیدی را او نوشته و حاصل و پاداش آن یعنی پنجاه تومان را خواجه از غازان خان دریافت نموده است.راجع به این مطلب مقالات زیادی نوشته شده و اظهار نظرهای فراوانی صورت گرفته است و با توجه به بذل و بخشش‌های بی نهایت خواجه رشید الدین و انعام و پاداش‌های او به علما و فضلا و در آمدهای بسیار زیاد وی از املاک و موقوفات در سر تا سر کشور و حتی در بلاد هند و مصر و شام و چین و صرف در آمد این موقوفات در راه گسترش علم و تاسیس

دارالشفاها و دارالضیافه‌ها و دارالسیاده‌ها و کاروانسراها و مساجد و مدارس و رسیدگی به عمران و آبادی و ساختن پل و راه و حفر قنوات و مزروع ساختن زمین‌های موات و لم یزرع و کوشش در آباد کردن و معمور ساختن ولایات و پرداختن به کتابخانه و تحمل هزینه گزاف نسخه برداری از کتب و خرج شربتخانه‌ها و بیمارستانها و پرداخت حقوق و مستمری و هدایا جهت دلگرمی به اطبا و مولفان و شاعران و کاتبان و نویسندگان و فضلا و علما و زهاد و طلاّب و غیره و غیره که در مکاتبات رشیدی و تاریخ وصاف و جهانگشای جوینی و سایر مدارک آن عصر میبینیم گمان نمیرود که خواجه برای فقط پنجاه تومان که معادل پانصد هزار دینار و به پول امروز معادل تقریبا شصت میلیون تومان برای خواجه رشید، که در آمد املاکش بتقریب روزی صدها هزار دینار بوده و همه را هزینه علم و دانش و بنای خیر می‌نموده و تنها در یکروز دستور داد به پنجاه و یکنفر دانشمند معاصر از پایتخت گرفته تا اقصی نقاط کشور به هر کدام هزار دینار نقد و یک پوستین و یک راس اسب با زین بدهند و همیشه می گفت که خادم علمای زمان و افاضل دوران است و تمام علما و قضاة و سادات ونویسندگان و محّرران و کتّاب و سادات و مشایخ و محدثان و حفظه قرآن و حکما و اطبا و ارباب اقلام ممالک ایران از سر حد آمویه تا اقاصی هند و روم و مصر مقرری و مواجب سالانه و هدیه و تحفه داشته و رشید الدین همه این مخارج و هزینه‌ها را از املاک شرعی و حلال خود تامین می‌نموده است و همه این ادعا ها در مکاتبات رشیدی ضبط است، پس چگونه می توانسته کاشانی را از بیست و پنج تومان سهم‌التحریر کتاب جامع التواریخ محروم سازد. از طرفی نثر جامع التواریخ بسیار عالمانه‌تر و فاضلانه تر از نثر تاریخ اولجایتوی کاشانی است، فقط بدین نکته می‌توانیم مذعن باشیم که کاشانی نیز مانند سایر علما و فضلائی که در تهیه و تنظیم جامع التواریخ زیر نظر و با هدایت و راهنمائی خواجه کار می کرده اند سهمی داشته و کار می کرده است که این هم کاملا بر ما مشخص نیست. به هر حال ابوالقاسم کاشانی از جلمه علما و

نویسندگان قرن هشتم هجری است که کتاب خود را به نام تاریخ اولجایتو این چنین آغاز می‌نماید.

بسم الله الرحمن الرحیم

لطایف نامحدود و حمد و سپاس و وظایف نامعدود مدح شکر و بی قیاس سزاوار نثار حضرت واجب الوجودی که واهب مواهب امداد جود و فایض انوار وجود است. بحر زخّار از تموّج او قطره‌ای و خورشید منیر از پرتو او ذره‌ای .... و امداد درود و تحیات و اعداد سلام و صلوات بر روضه مقدس منور مرقد معظم مطهر خواجه کائنات و خلاصه و نقاوه موجودات محمد مصطفی و آل و اصحاب و اولاد و احباب و احزاب او باد...

پس از تعریف و تمجید از اسلاف مغول و خانان در گذشته از خاتون المانقوا تا تموچین و از چنگیزخان تا غازان خان سعید که در جامع التواریخ آمده است سخن خود را با اولجایتو شروع می‌نماید که (و در این عهد پادشاه ایران زمین که بیضه و واسطه اقالیم و خلاصه روی زمین است، از آن اصل صمیم و نسل عظیم و ازهار شاخسار طیبّه و شکوفه دوحه آن طاهره است به عقل و رای و دانش و بینش و شجاعت و سماحت و علم و حکمت از اکفا و اقران خانان گوی مسابقت به چوگان مطابقت ربوده، و مربی دین اسلام و ایمان بوده، و از جامه خانه رحمت خلعت خانیت بر قامت استقامت او راست آمده و تاج کرامت نامزد فرق فرقد سای او گشته، و افسر و سریر سلطنت ایران از بحر تا بحر و از نهر تا نهر در این عهد و زمان و حین و اوان مبارک به حکم بارگاه الهی و مسند و دیهیم شاهی، تبارک مبارک را به قدوم میمون خدایگان بنده پرور و شهریار فرشته سیر، و خسرو دادگر، دارای بحر و بر، پادشاه شرق و غرب، مایه امن و فرمان، فیض رحمت رحمان، ظل ظلیل یزدان، شهنشاه اعظم سلطان سلاطین عالم، فرمان فرمای خواقین بنی آدم، ثمر شجر چنگیز خانی، باکوره بهار تولی خانی، نوباوه باغ

هولاکوخانی، زبده اولاد ابقاخانی، درّ دری صدف ارغون خانی، مربی دین مسلمانی، خدیو زمین و زمان، فرمان ده مکین و مکان، درّ دریای جود، نقطه و سبط محیط وجود در درج خسروی، ماحی مآثر کسروی و قیصری، ظلّ ظلیل عدل گستری، شهسوار میادین دین پروری، سیمرغ قاف سعادت، سایه همای اقبال و دولت، مرکز محیط جهانبانی، منظور نظر ربانی، المخصوص به تایید عنایت یزدانی محیی مراسم ملّت مصطفوی، مربی شعار سنّت نبوی، پادشاه دین پناه، سایه لطف الله، آدم دم، نوح فتوح، خلیل خلّت، موسی کف، عیسی نفس، محمد دم، علی علم، خضر الهام، سلیمان فرمان، سکندر رای، چنگیز خان سیاست، تولوی صلابت، قان بسطت، قوبلا عظمت، هولاکو مهابت، اباقا سماحت،ارغون هدایت، غازان عدالت، جم جاه عادل مویّد ید، مظفّر فرّ، سیاوش وش،کیخسرو رو، دارا رای، خاقان الاعظم، مالک رقاب الامم، سلطان سلاطین التّرک و العجم ظل الله فی العالمین، باسطالعدل فی الارضین، المخصوص بعنایة ربّ العالمین، المظفر من المساء، الموید علی الاعداء، محرز ممالک الدنیا، مظهر کلمة الله العلیا، امان الله فی خلقه، ملاذ سکّان العالم، فی غربه و شرقه، القائم بامرالله، الدّاعی فی الله سلطان ارض الله، معّز اولیاء الله، مذل اعداء الله، حافظ بلاد الله، ناصر عبادالله، النور الساطع والبرق اللامع، غیاث الحق والدوله والدّین اولجایتو، سلطان محمد خدابنده خلد الله دولته و جعل بسیط الارض مملکته، مزّین و محّلیٰ گردانیده و بفّربهی و طلعت شهی،این پادشاه قضا صولت قدر قدرت آراسته، پادشاه قدر قدر باد عزم، زمین حزم، کوه شکوه، فایض امر، شامل عدل، سحاب بذل، کیوان رفعت، مشتری طلعت، بهرام سطوت، ناهید بهجت، عطارد فطنت، رعد مراکب،برق مواکب، دقیق نظر، عمیق فکر، رقیق دل، دانش پژوه، عالمی بر تخت و سپاهی در قبا و لشکری در زین.

حق تعالی و تقدس ایام همایون و روزگار میمون این سایه آفریدگار که چون نوروز عالم افروز مبارک و مسعود است به جمال عدل و داد آراسته داراد و

تشنگان امید از جام عاطفت و رافت او سیراب و شاداب، بر خورداری دهاد

ـــ بیت ـــ

شاهی که به همت بگذشت ازافلاک　　شاهی که بدولت بگذشت از گردون
گردسپهش خاسته ازمشرق ومغرب　　ماه علمش تافته بر دجله و جیحون

بنابر این مقدمات، مولف این ترکیب و مصنف این ترتیب، بنده کمترین ابوالقاسم عبدالله بن علّی بن محمد القاشانی که به قدمت خدمت این خاندان خلود اساس موسوم است و ناصیه او به داغ عبودیت مرقوم، و من المهد الی العهد رضیع نعمت و صنیع دولت خانان مغول که آبا و اجداد این پادشاه دولت یارند، بوده و به قدم صدق و اخلاص بساط این پادشاه سپرده و از بار برّ و ایادی انعام و احسان ایشان گران بار گشته، قضاء حقوق این عارفه و شکر انعام این ارفه؟ بحکم اشارت کلام ربانی که «و امّا بنعمةٔ ربک فحدّث» و وجوب امر «اطیعوا الله و اطیعو الرسول و اولو الامر منکم» خواست که مکافات و مجازات حقوق قدیم و حدیث نعمت او بقدر وسع و طاقت و امکان توانائی ومقدرت بگزارد و بارگاه دولت این پادشاه فرهمند را از کارگاه فکر خود تحفه‌ای پردازد، ... و تواریخ حوادث و وقایع ایام دولت او که خلاصه و نقاوه جامع التواریخ است تمیمه و ضمیمه آن گرداند.... با آنکه اگر صادرات افعال و بادرات اقوال واحوال و آثار او یکی از هزار واندکی از بسیار در قید کتابت و عقد سیاقت آورد، همانا در صد کتاب مطوّل مبسوط نگنجد و زبان بیان از اطناب و اسهاب آن تقریر عاجز ند.

کاشانی با این مدایح و اوصاف کسالت آور و اغراق آمیز مقدمه کتاب خود را آغاز می‌نماید و اعتراف می کند که هر چه در باره ممدوح بگوید هنوز کم گفته است و نیز می گوید که اساس سخن بر ایجاز و روانی گذاشته است (و طریق ایجاز بر وجه اعجاز مسلوک داشت، تا محسود جهان و مغبوط همگنان گردد.اگر پسندیده حضرت افتد اقتباس آن از انوار رای مبارک باشد و اگر نتایج فکر نه بر سداد صلاح و رشاد نجاح بود حمل آن بر قصور وهم و فتور فهم

بندگان ضعیف نحیف باشد و بنای آن بر سه قسم نهاده آمد مقدمه و مقاله و خاتمه (مقدمه مولف صفحات ۱ تا ۷).

کاشانی در اینجا نه تنها از ممدوح خود اولجایتو خان بحدّ اغراق ستایش کرده بلکه از خود نیز در حد امکان تعریف نموده است،زیرا چنانچه می‌دانیم نثر در این عصر راه انحطاط پیموده و از آداب کتابت و نوشتاری ادیبانه قدیم بدور افتاده و بسادگی و سهل نویسی روی آورده و هر کس به هر طریقی که مایل بوده می‌نوشته و بجز معدودی از کتب نثر این دوره که به سبک گذشته و ادیبانه و منشیانه نگاشته شده بقیه با کم حوصلگی بدنبال روش تازه یعنی آسان‌نگاری رفتند و کاشانی نیز یکی از آنان بوده بنابر این بدین سبک نوشتن آنچنان افتخار نداشته یا کار خارق عادتی نبوده که مولف این کتاب بگوید طریق ایجاز بر وجه اعجاز رفت تا محسود جهان و مغبوط همگنان گردد.

نوع نثر

اما بدانگونه که مولف تاریخ الوجایتو مقّر است نثر کتاب بسیار ساده و موجز و خالی از تکلفات و تصنعات بدیعی است.البته بندرت صنایعی لفظی و معنوی در کتاب می‌بینیم، لغات و جملات عربی در کتاب فراوان است و شواهد بسیار زیاد از آیات قرآنی و احادیث نبوی آورده است، واژه‌های مغولی نیز از قبیل یورت و، یرلیغ، ایلچی، سنقر، سیور غامیش، ایغاقی، یارغو، قشلامیشی، بیتکچی، یاغمیس، ایقاق، جوقا، قبورچی، یورت، ایناق، ایل، اولجامیشی و صدها لغت مغولی در این کتاب دیده میشود.شعر نیز در کتاب زیاد است اما بیشتر بصورت تک بیت یا دو بیتی یا قطعه است بدون ذکر نام شاعر.

ارزش تاریخی

می‌توان گفت که کتاب تاریخ اولجایتو در ردیف کتابهائی است که دارای

ارزش و اعتباری در این دوره می‌باشد و گرچه او در این کتاب از جنبه‌های خود ستائی همانگونه که مذکور افتاد بدور نمانده است اما صحت گفتار او را در تاریخ انساب سلسله مغلولی و ایلخانی نمی‌توان انکار نمود ولی در پاره‌ای موارد، کاشانی از جاده امانت و صداقت بدور افتاده که این امر یا از سر حسادت با خواجه رشید الدین بوده و یا از سر تملق به تاج الدین علیشاه؛زیرا در تمام تواریخ این عصر که ملاحظه شد تاج الدین علیشاه شریک خواجه رشید الدین در وزارت، مردی حسود، کینه توز و دشمن پیشرفت و آبادانی و عمران بوده است و همو است که لیاقت و کاردانی را نمی‌توانست تحمل کند و لاجرم در خون آن بزرگوار شد و بسعایت او بود که خواجه را به دوپاره کردند، کاشانی همه جا این مرد فتنه انگیز را با همت و مردم دوست و رعیت پرور می‌خواند در حالیکه رشید را مزوّر و دزد و خیانتکار (خواجه تاج الدین، نخست جلال‌الدین پسر مهتر رشید را می گوید که از شهر تستر «شوشتر» که مال مواجب اولجاکی سلطان دختر غازان خان است مبلغ سیصد تومان بر تو نوشته‌اند و متوجه تست، جلال الدین موچلکا داد که اگر ازین دانگی بر من درست شود در گناه باشم، خواجه همچنان حساب او فرو گذاشت از فرط مکارم اخلاق و حسن اعراق) ص ۱۹۶.

(پادشاه را معلوم و مقرر شد که از مال مستدرکات عالم، ربعی رشید می‌برد، به چند وجه از حق تقریر که وجوه نقد رایج آنست و از مال اوقاف غازانی و از مال شهر یزد چندین و از مال خاتونان چندین و از انعام پادشاه، جایزه جامع‌التواریخ هشت تومان هر سال و از بغداد و تبریز که قسم من است ثلثی از مستدرکات و محصولات آنجا به رشید عاید می‌شود بغیر رشوت و خدمتی که روز بروز از عمّال و رعایا می گیرد بی حصر و عدد چنانکه از نواب او مجهولی بیمایه و هنر از جزارت به وزارت افتاده که پدر و جد او هرگز قدرت و مکنت بهای غلامی‌سیاه نداشتندی اکنون دویست غلام ترک و مغول دارد هر یک با یک تومان مال و بیشتر که به مکتسب می‌دهند... این همه مال پادشاه است.

فرمان نفاذ یافت که خواجه تاج الدین، رشید را به حکم یاسا رساند تاج الدین از روی مروت و فتوت و ابوّب و بنوّت بروی ببخشود و به پادشاه عرض داشت که مردی پیر است و خدمت این درگاه از زمان ارغون تا غایت وقت کرده تا پادشاه خود او به او بخشید) ص ۱۹۷.

جای تعجب است که تاج الدین علیشاه این مرد دو چهره بداندیش که نواب و عاملان او در همه جا رعایا را می‌چاپیدند و غارت می کردند و به چوب می‌بستند و خود از پرداخت وجوه دیوانی طفره می‌رفتند و او مخفیانه به خلوت امیر می‌رفت و به او خموشانه یعنی رشوه می‌داد تا از تقصیر آنان درگذرد و بر اثر حس حسد و عقده حقارت به سعایت از خواجه فاضل و وزیر دانشمند که تمام املاک خود را شرعا بدست آورده و یا پادشاهان و امرا بدو پیشکش کرده بودند و این موضوع رادر سراسر مکاتبات رشیدی میخوانیم اقدام کرد و ابوسعید بهادر فرمان قتل آن بزرگ را صادر نمود ، چگونه این مرد در نظر ابوالقاسم کاشانی دارای همت بلند میگردد و حال آنکه خود کاشانی در صحفه ۱۹۵ کتاب از خاموشانه دادن به امیر اشارت می کند ، این امر جز این نیست که کاشانی از ایادی و جیره خواران تاج الدین علیشاه جیلانی بوده است.

کتاب پس از ذکر محامد و احوال سلطان اولجایتو و خاتونها و اولاد و امرای بزرگ او و وقایع و حوادث زمان او که فهرست وار بیان می کند می گوید:

تا هست جهان بکام الجایتو باد گردنده فلک بکام الجایتو باد
هرخطبه وهرسکه که در عالم هست تا هست و بود بنام الجایتو باد

پس از آن وقایع سالهای ۷۰۴ تا ۷۰۷ بترتیب می آورد و کتاب را با لطایف سخنان الجایتو تمام می کند و در طول این سالها تواریخ جنگها ، لشکر کشی ها ، وقایع و حوادث، و فیات الاعیان و تراجم احوال اعیان و انساب را می بینیم که کاشانی با دقت و ظرافت خاصی بیان داشته و در پایان کتاب لطایفی از سخنان سلطان الجایتو را می آورد . لطیفه دیگر(از جمله نوادر احوال و فیض

الهامی که از نفس قدسی او صادر شد، روزی بر بام قلعه تبریز به حضور او یکسر امرا و ارکان دولت و اعیان حضرت حاضر بودند از دور ناگاه نظر مبارکش بر صوفی وشی افتاد، فرمود که در خاطرم آمد که او دزد یا خائف است، مقربان به کشف این حال بشتافتند او را تنگ باز جستند، قباچه پوستینی سمور در زیر دزدیده با او یافتند از یمین و یسار او را به زدن فرو گرفتند تا به دزدی و خیانت و خون ناحق اقرار کرد وبه‌گناه خود اعتراف و اقرار، سلطان فرمود که چون به زبان خود به هر سه اقرار کرد واجب القتل است، شرعاً و عرفاً کشتنی، او را به حکم شرع به یاسا رسانیدند و این الهام را از جمله کرامات شمردند) ص ۲۳۵.

ارزش جغرافیائی

ارزش جغرافیائی این کتاب در خور توجه است و کاشانی ضمن اینکه خود از سفر و سیر بهره می‌برده از کتب جغرافیائی نیز برای شناساندن اماکن استفاده می‌نموده و اگر چه این کتاب مفصل نیست و فقط از بعضی نواحی شمال و غرب نام برده اما همین مختصر روند جغرافیائی قابل توجه می‌باشد؛ مثلا در معرفت گیلان می‌گوید: ــ معرفت زمین گیلان و ماهیّت، کمیّت و کیفیّت و طول و عرض خطه گیلان یاد کنیم از تعلیقات مرحوم سید اصیل الدین محمد زوزنی مشروح آورده و گفته، ابتدای زمین گیلان فرضه رود هوشم است از ناحیت قلام رودبار از حدود لیاهجان که فلک الدین ساسان حاکم آنجا بود انتهای گیلان فرضه رود سر است از ناحیت دولاب گیلان با گسکر، مسافت بعد طول خطه گیلان از هوشم تا دولاب است مقدار سی فرسنگ زمین، تقریبا و تخمینا سپید رود آمیخته است.

از کوههای گیلان، منحدر به میان گیلان میگذرد بر سمت شمال متوجه دریا ما بین مشرق و مغرب شرقی از خطه لیاهجان است و حدود آن.

کوتم اسم ناحیت است و قصبه کوتم را بازار شهرستان گویند و حاکم آنجا سالوک بن سالار بن کیکاووس، و همچنین ولایت کوچشبان از شمال کوتم بر

کنار دریا افتاده، رشت در مغرب شمالی کوتم است، در مغرب رشت و شمال رشت و هوشم افتاده است متصل به دریا و ولایت بسیار مزروع و مرتفع دارد. ص ۵۶ ـ ۵۷ ـ ۵۸. این خلاصه بسیار کمی‌بود از وضعیت جغرافی‌نگاری کتاب و شرح او درباره گیلان و توابع آن که نسبةً مفصل و در چندین صفحه است.

تاریخ رویان

یکی دیگر از کتب تاریخی محلی معتبر این دوره یعنی قرن هشتم کتاب تاریخ رویان است که درباره قسمتی از خاک طبرستان قدیم به نام رویان نوشته شده است. نگارش این کتاب توسط مولانا اولیاء الله آملی با نثری شیوا و محکم و دلپذیر انجام گرفته و پس از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و سید ظهیر الدین از جمله کتب منسجمی است که درباره طبرستان تالیف یافته است.البته سید ظهیر الدین تاریخ طبرستان خود را بعد از اولیاء الله نگاشته و اقتباس‌های زیادی از وی نموده است.

مصحح محترم کتاب آقای دکتر منوچهر ستوده در مقدمه مبسوط و جامعی که بر این کتاب نوشته‌اند به نقل از کتب جغرافیائی مثل تاریخ البلدان ابوالفدا، صورة الارض ابن حوقل، مسالک و ممالک استخری و چند کتاب دیگر حدود و مشخصات و موقع جغرافیائی رویان که قسمتی از خاک طبرستان بوده و شامل چند شهر و روستا می گردد و قصبه آن شهر کجور است باز گو می‌نماید و می‌فرماید: اگر با کشیدن خطی از لب دریا تا حدود ری در حوالی رود هراز به دو بخش قسمت کنیم، بخش غربی، خاک رویان است، نام این خاک کهنسال در زامیاد یشت، رادی‌دیتا RADIDHITA یعنی کوهی که رنگ آن به سرخی می‌زند و

در بند هشن، روئیشن‌مند ROYISHNMEND آمده است.

تیری که آرش کمان گیر برای رفع اختلاف حدود ملکی میان افراسیاب و منوچهر از چله کمان رها کرد از بالای کوه رویان بود و به پای گردو درختی در دورترین نقطه خراسان به زمین رسید و بهمین مناسبت این کوه در کتاب پشتها بنام آریو کشنا شناخته شده است. (مقدمه ص هفت)

پس از این مقدمه، مصحح درباره رویان نقل قولهائی از کتب معتبر جغرافیائی دارند و بعد بخش‌های جغرافیائی جز و خاک رویان را نام می‌برد مثل کوهستان و توابع، کجور کوهستانی و توابع آن ، کجور قسمت دشت و توابع نور، کوهستانی و قسمت دشت، لورا، شهرستانک، ارنگه و توابع آن رودبار قصران، لارقصران و توابع و نیز پاره‌ای از دهکده‌های کوهستانی شمیران نظیر پس قلعه و خلاصه رستمدار که حدود خاک آن کاملا قابل انطباق با حدود خاک رویان است، فقط خاک رستمدار در دشت زو زمین‌های هموار تا رودخانه نمکاوه رود پیش رفته است،در صورتی که حدود رویان به خاک چالوس ختم میشود . از اوایل قرن هفتم هجری لغت کهنسال رویان کم کم رو به فراموشی رفت و کلمه رستمدار بر این ناحیه قدیمی‌اطلاق شد، بنابر این رویان و رستمدار نام یک سرزمین و یک بخش جغرافیائی است که دومی‌در دنبال اولی به ناحیه‌ای با حدود سابق اطلاق شده است.(مقدمه ص شانزده)

مولف

آگاهی از زندگی و سرگذشت مولانا اولیاء الله آملی به زیادتی در دست نیست،همچنین از محل پرورش و تحصیلات و استادان او و بقول مصحح شاید بتوان گفت که در یکی از مدارس شهر آمل، مقدمات را خوانده و در همین شهر زانوی تتلمذ پیش استادان بر زمین زده است.

واقعه‌هایله‌ای که در سال ۷۵۰ در این شهر روی داده یعنی حمله خانمانسوز

مغول که فصل هشتم کتاب را بدان‌هائله اختصاص داده ، دلسوزی و تاثر او را فراهم نمود و او را ناچار به جلای وطن کرد و از این شهر بیرون آمده و یکسر به رویان (شهر کجور) روی آورده و خود درباره این جلای وطن در متن کتاب اشاراتی دارد که از سر دلتنگی و درد غربت است.

کس این کند که زیار و دیار بر گردد کند هر آینه چون روزگار بر گردد

این ضعیف جلای وطن مالوف و فراق از مسکن معهود خود واجب شمرده، مفارقت اوطان و مهاجرت مساکن اخوان از سر اضطرار اختیار کرد و مذلت اغتراب را بر احتمال اهانت از اقران و اتراب ایثار نمود. ص ۵.

چنانکه خود در سر آغاز کتاب می گوید در رویان به شرف محاورت و مجاورت ابوالمعالی فخر الدوله شاه غازی بن کیخسرو استندار چندین بار مشرف گشت و در ضمن محاورات و گفتگو ها، شاه غازی، مولانا را وادار به نوشتن کتاب تاریخی درباره رویان کرده است و او با اینکه طبق اشارات خود در آن هنگام غم غربت و درد دوری از وطن مالوف داشته و حوصله قیل وقال و مقال نداشته با این حال به نوشتن کتاب تاریخ رویان پرداخته است.

مولانا سفری نیز به عتبات عالیات داشته و حرفهائی در خرابی مشهد امام حسین علیه السلام دارد.

مولانا اولیاء الله برای نوشتن کتاب خود مآخذ و منابع بسیاری را در اختیار داشته که مهمترین آنها تاریخ طبرستان ابن اسفندیار است که ذکر آن در همین کتاب گذشت.او از این کتاب اقتباسات زیادی کرده و حتی رونویسی از آن نموده است و در پایان کتاب ابن اسفندیار الحاقیه یا ذیل مانندی نیز اضافه کرده است همانگونه که کتاب تاریخ رویان بعداً مورد استفاده سید ظهیر الدین مرعشی در کتاب تاریخ طبرستان و رویان قرار گرفته است.مولانا اولیاء الله در پاره‌ای موارد بر تاریخ ابن اسفندیار خرده گیری نیز نموده و بعضی حرفهای او را رد کرده است، مثلا راجع به آمدن عمر بن خطاب و حضرت امام حسن مجتبی و عبدالله عمر و

مالک‌اشتر و قثم بن العباس به طبرستان که ابن اسفندیار در کتاب تاریخ طبرستان آورده مردود می‌شمارد و می گوید (بدان که بعد از انقضای دولت اکاسره و ثبات دولت اهل اسلام و استقرار دین محمدی صل الله علیه و آله و سلم و تسلط ملت احمدی بر سایر مسالک ادیان و غلبه آن بر موجب وعده لیظهره علی الدین کله و لو کره الکافرون در عهد خلافت اصحاب از قبیل خلفاء راشدین، هیچکس به تخصیص به طبرستان نیامد و آنچه در تاریخ طبرستان مسطور است که در ایام خلافت عمربن الخطاب، امام‌ابو محمد الحسن بن علی علیهما سلام عبدالله عمر و مالک اشتر و قثم بن العباس به طبرستان آمده اند، به حقیقت اصلی ندارد.) ص ٤٥.

درباره زندگی اولیاء الله بیش از این چیزی نمی‌دانیم و فقط مطابق نوشته کتاب می‌دانیم که هجوم مغول خونخوار آنچنان روح بزرگ او را آزرده ساخته که از شهر مالوف خود به شهر رویان مهاجرت کرده و خود در کتاب اشارات مشبع بدین موضوع دارد.

نثر تاریخ رویان

مولانا اولیاء الله آملی مورخی آگاه و مؤلفی مطلع است در ضمن از رموز کتابت و فنون نثر با خبر است و بر اساس همین مدعا است که از هفوات قلم تا آنجا که توانسته مصون مانده است.

او نثری روان و شیوا دارد و به شیوه قرن هشتم و روش نثر زمان خود می‌نوشته است؛ اما آثاری از نثر او، گونه نثر اوایل قرن هفتم دارد زیرا در عین روانی و سادگی، پختگی و انسجام نیز در آن می‌بینیم. علاوه بر این هر چند که آسان و روان است از بکار بردن واژه‌های مشکل عربی و فارسی نیز دریغ نکرده است.

نثر مولانا کاملا مسجّع و مقفیٰ است و مقدمه آن، مقدمه و دیباچه گلستان را به خاطر می‌آورد و مقامات حمیدی را، و این کتاب که حدود دویست سال

پس از مقامات و صد سال پس از گلستان نوشته شده ؛ در حقیقت تقلیدی از نثر آن دو کتاب است اما در شیوائی و روش نگارش به پایه آن دو کتاب بزرگ نمی‌رسد. اینک نمونه‌ای از نثر مسجع تاریخ رویان:

بسم الله الرحمن الرحیم محامدی که محدود اوهام بشر نگردد و مدایحی که معدود افهام ارباب فکر و نظر نشود حضرت واجب الوجود علی الاطلاق و مالک الملک بالاستحقاق را که ذات مقدسش به صفت دوام و قدم موسوم و موصوف است و نعوت کمال و اوصاف جلالش به اضافت وجود و کرم مشهور و معروف، قهّاری که رقاب وجود جبابره، حکم لازمش را مقهور است و نواصی امور قیاصره و اکاسره امر نافذش را مامور، جبّاری که ساکنان مساکن جبروت، مسکینان حضرت جلال و ینند و مالکان ممالک ملکوت، خوشه چینان خرمن عطا و نوال او، سلطانی که خیال را پیرامن عتبه جلالش جولان میسّر نگردد و طایر عقول را حوالی سرادقات کمالش طیران صورت نبندد....

تصرف در جلالش لب بدوزد خرد گر دم زند حالی بسوزد

واحدی که عقاب فهم را در هوای احدیت و فضای صمدیت او بال و پر سوخته است و شاهین و هم را از ادراک کیفیت و احساس کنه حقیقت او چشم بدوخته، وهّابی که زمام تسلط وعنان تملّک به دست هر که خواهد دهد و به میسم قهر داغ عزل بر جبین هر که خواهد نهد، که توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممّن تشاء، فعّالی که جواهر عزت در منطقه ارباب اقبال دست انعام و افضال او نشاند و غبار اذلال بر تارک اهل ادبار قهر لایزال او فشاند که تعزّ من تشاء و تذّل من تشاء، نه در تنفیذ احکام محتاج ظهیر و مشیر است و نه در تمشیت امور مفتقر تدبیر وزیر، بیده الخیر و هو علی کل شی قدیر

و امداد صلوات متتابعات و اعداد تحیات متوالیات تحفهٔ بارگاه رسالت پناه پادشاه کشور لولاک، سلطان تخت و ما ارسلناک، لطیفه سرّانیّ اعلم پیر مکتب و علّمک ما لم تکن تعلم، صاحب دولتی که تاج رسالت و افسر نبوت تارک مبارکش

را مسلم و مقرر است و دیده آفرینش به اکحال خاکْ قدم شریفش منّور

آن بی‌وتی شکن که به‌تدبیر او گرفت هم قاف ولام رونق و هم کاف ونون بها

و سلام تام و درود نامحدود بر ائمه دین و عترت و ارومه و اسرة پاکش که خداوندان عصمت و نصو صند و خاتم نبوت و رسالت را فصوص و از درگاه اله به فضیلت طهارت مخصوص و در اقالت مناهج امامت و ادامت ثبات قدم و استقامت کانّهم بنیان مرصوص، شعر... ص ۳ ـ ٤.

این مقدمه یا سر آغاز مسجع همراه با کلمات و اشعار فراوان عربی، با ابواب هشتگانه پایان می‌یابد و فهرست وار موضوعات ابواب را ذکر کرده و در پایان آن می گوید: و در این ابواب طریقه اقتصار نگاه داشته شد و از ایجاز مخل و اطنابی ممل احتراز واجب شمرد. ص ۹.

و حقیقت هم همین است که گفته، زیرا کتاب را از اطناب ممل و ایجاز مخل خالی می‌بینیم، اما همانگونه که بیان شد سجع به زیبائی و روانی و پختگی کتاب گلستان سعدی ومقامات حمیدی نمی‌رسد.

اشعار فراوان عربی و فارسی با ذکر و بدون ذکر نام شاعر در کتاب دیده می‌شود،شعرهای فارسی معمولا از شاهنامه فردوسی، حدیقه سنائی،شعرهای گلستان سعدی، انوری، خیام و رافعی است و غالبا این شعر ها در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار و بعدها در کتاب سید ظهیر الدین نیز آمده‌اند شعر های عربی نیز پاره‌ای بدون ذکر نام و پاره‌ای با ذکر نام شاعر است و شعرها معمولا از ابوالعتاهیه، اخطل، ابوفراس، سراج الدین قمری، اکمه ابوحبش هلالی و سید ناصر کبیر و غیره می‌باشند.

آیات قرآنی و احادیث نبوی و اخبار ائمه اطهار بفراوانی دیده می‌شود و این روش، نثر را ملمع گونه ساخته است. گاهی قصیده های مطّول و غزلهای پر بیت عربی در کتاب آمده است.

نمونه دیگر نثر

در ذکر ابتدای عمارت رویان و استنداری و کیفیت آن بدان قدر که معلوم شده است برقاعدتی که بهاء الدین محمدبن کاتب در تاریخ طبرستان یاد کرده است و ما کتبنا الاّماسمعنا و ما کنّا للغیب حافظین

و قد قالت اناس مثل هذا　　فقالوا مثل ما قالوا و کانوا

آورده اند که به‌عهد افریدون، چون سلم و تور، ایرج را به‌قتل آوردند چنانکه حکیم فردوسی رحمة الله علیه در کتاب شاهنامه که دستور افاضل اصحاب تواریخ و نظم بلیغ و کلام فصیح او محبوب دلها و مرغوب خاطرها است، در شرح آن قصه و ادای آن حکایت و ذکر آن سرگذشت بسطی تمام کرده است و در کشف آن ید بیضا نموده، ایرج را به‌حدلفور به‌موضعی که آن را ماوچکوه خوانند دختری مانده بود و افریدون چنان پیر شده بود که ابروها به عصابه باز بسته داشتی.

ذهب الشباب و لیس بعد ذهابه　　الاّ الذهاب و این من لم یذهب

زبان قدر و قضا بر آن پیر روزگار دیده و بدان بهار ملک به‌خزان رسیده این بیت می‌خواند:

افسوس که نامه جوانی طی شد　　وان تازه بهار زندگانی دی شد
حالی که ورا نام جوانی گفتند　　معلوم نشد که او کی آمد کی شد

عیش شباب چون به‌مشقت شیب مبدل خواهد بود، در آن چه فایده و رحیق جوانی چون به‌حسرت پیری مکدّر خواهد شد براو چه اعتماد و لذت عنفوان ایام، چون به اندک مدت منقضی خواهد شد، از بودنش چه سود و از نابودنش چه زیان.

تا خرمن عمر بود من خفته بدم　　بیدار کنون شدم که کامی بنماند

فی‌الجمله افریدون از خدای تعالی درخواست کرد و به‌اوقات تضرع و ابتهال نمود و روی خود را به‌حضرت اله برخاک سینه می‌مالید که خون ایرج هدر نشود و کردگار به‌فضل و کرم خویش در احیای آن آثار سببی بادید آرد.... ص ۱۵_۱۶

نثر بهمان روال نثر قرن هشتم است با توجهی به قرون قبل از خود، نوشته ها غالباً از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار اقتباس و گاه رونویس شده است. علامت مفعول بیواسطه را معمولاً بکار نمی برد و یا بندرت بکار می برد. حرف می ماضی استمراری را به حرف ی آخر ماضی مطلق تبدیل کرده است و این وضعیت در کتاب بسیار زیاد است. نوشته ها را بصورت حکایت شروع می کند و غالباً حکایات را با کلمه « آورده اند » آغاز می نماید. نثر خسته کننده نیست اما از واژه های مشکل عربی و شعرهای تازی نیز خالی نمی باشد.

ارزش تاریخی

مولف کتاب تاریخ رویان پس از سر آغاز کتاب مقدمه‌ای دارد در فوائد علم تاریخ، او می گوید: بدانکه علم تاریخ به عرف و عادت، علمی باشد مشتمل برشناختن حالات گذشته و معرفت احوال پیشینیان از هرنوع و در آن فوائد بسیار است اهل بصیرت را و کسی را که به نظر اعتبار نگاه کند و غرض و مقصود مجرد، قصه و خوش آمد طبع و متابعت هوای نفس نباشد. ص ۱۲.

تاریخ طبرستان نیز درباره تاریخ چنین مطالبی را دارد، از سوئی مطالب تاریخ رویان در پاره‌ای موارد عیناً نقل و رونویسی از تاریخ طبرستان است.

تاریخ رویان بسیار مختصر و موجز است و بنای سخن برایجاز و کوتاهی نهاده است و همانگونه که تاریخ طبرستان اولین باب را به ذکر عمارت طبرستان گذاشته، مؤلف این کتاب نیز در اول به ذکر عمارت رویان پرداخته است و استنداری و کیفیت آن، بدان قدر که معلوم شده است برقاعدتی که، بهاء الدین محمد کاتب در تاریخ طبرستان یاد کرده است که شرح مختصری از عهد فریدون است و داستان سلم و تور و ایرج و جنگ میان منوچهر و افراسیاب و صلح آنان به قضاوت تیر آرش.

باب دوم، در ابتدای مقام ملوک استندار در رویان و ایالت ایشان از فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور و پسرانش قباد و بلاش و جاماسب و قصه قباد با سوخرا و سلطنت نوشیروان و نرسی و در خلال حکایت، داستان جیلان شاه که متنکر وار دو سر گاو در پیش انداخت و به شهرها و روستاها سفر می کرد و از مردم احوال ملک می‌پرسید و بدین جهت به گاو باره معروف شد و زندگی دیگر ملوک ساسانی را در این باب آورده است و سپس از ملوک مازندران سخن دارد و حدیثی درباره ظلم، از پیغمبر اکرم از زبان جابر بن عبدالله انصاری و در متن حکایات و صحبت‌ها، اشعاری از فردوسی، خیام و سعدی آورده است.

باب سیوم، در استیلای حکام و بیگانگان در رویان است، از نواب و خلفا و سادات علویه و داعیان و ذکر ظهور ابومسلم و سقوط بنی امیه و ظهور بنی عباس در قالب حکایت‌های ساده و شیرین تاریخی و ذکر امرائی که در بلاد گیلان و مازندران نشسته بودند و حکومت‌های آل باوند و نیز داستانهای افشین و مازیار و بابک و خلفای عباسی، مولف تاریخ را بصورت حکایت آورده است و بیشتر به نقل قول از علما و فضلا و ائمه و پیامبران و مورخان و غیره پرداخته است. (ابوالفرج اموی میگوید که روایت کرد ما را احمد بن سعید از یحیی بن حسن العلوی که حدیث کرد از کسی از عبدالجبار بن سعید که خطبه کرد بر منبر مدینه و دعای رضا گفت به ولایتعهد بدین ترتیب.... ص ۸۱.)

در این باب ذکر خروج داعی کبیر حسن بن زید و ناصر کبیر نیز دارد.

باب چهارم، در ذکر این است که چرا ملوک رویان را استندار میگویند (گویند استندار در اصل وضع آستان دار است چه رویان همیشه مقام حصین بوده است و اصحاب وقایع را که خوف حاصل می‌باشد از هر جانبی روی بدیشان می‌نهادند و، چه ایشان همیشه اصحاب تمکین بوده‌اند و به اعتماد و امانت موصوف و معروف، و بیگانگان دست تغلب بلا بر ایشان نتوانستند در از کردن از این جهت پناهگاه مردم بوده‌اند و ایشان را آستان دار می‌خواندند یعنی آستانه ایشان ملجا

اکابر و مأمن اصاغر بود و با اجانب غدر و ناجوانمردی نکرده‌اند، هم اصاغر از صلابت ایشان محفوظ بوده‌اند و هم اکابر به مدد ایشان از کید اعدا محظوظ، خلاف عهد و ترک امانت نکرده‌اند و با هیچ آفریده فتک و ناجوانمردی نفرموده، پس آستان داری همین تواند بود، اگر از این سبب آستان دار گفته باشند عجیب نباشد و از صواب دور نبود .ص ۱۲۰) -

به زبان طبری استان را کوه نامند پس معنی استان دار ملک الجبال باشد یعنی حاکم و پادشاه کوه. ص ۱۲۰

بعد نسبت استانداران رویان را تا به حضرت آدم علیه السلام ذکر کرده است.باب پنجم، در ذکر ملوک گذشته است و بعضی سر گذشت ایشان بدان قدر که معلوم شده از پادوسیان و شهر یوش بن هزار سب، کیکاوس و ملک شاه غازی و سایر ملوک قدیم طبرستان و اشعاری در این باب به زبان گیلکی و فهلوی دارد، البته دو سه بیت و در دو سه جا و تا آخرین نفر از این گروه که حسام الدوله‌اردشیر پسر استندار پسر نام آور است یاد میکند.

باب ششم در ذکر ملوک است در این مدت صد سال که کمابیش در رویان بوده‌اند از شهرْ آگیم نام آور تا نصیر الدوله شهریار.

باب هفتم، در شرح حال باقی ملوک است و ذکر و قایع ایشان از ملک تاج الدوله زیار بن کیخسرو شاه تا ملک جلال الدین ولد اسکندر و در این باب ذکر تاریخ بنیاد شهر کجور و مبدا عمارت حصار معمور که ساخته شده و تصویر طالعش بر سبیل اجمال آورده است و سر انجام باب هفتم در ذکر واقعه مازندران و انقلابی که حادث شده تا زمان مولف و همان واقعه مولمه که حمله و غارت مغول بوده و موجب دلتنگی و جلای او از وطن مالوف شده است‌واو را مجبور به ترک وطن و توطن در شهر رویان (کجور) کرده است.

گرچه اولیاء الله آملی مقدار زیادی از نوشته‌های خود را از کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار اخذ و نقل کرده، سید ظهیرالدین مرعشی، کتاب تاریخ

طبرستان و رویان خود راتقریبا عینا از روی تاریخ رویان رونویسی کرده است بطوریکه در پاره ای موارد کتاب سید ظهیرالدین عیناً تاریخ رویان است.در کتاب تاریخ رویان مقداری نیز لغات و واژه های قدیمی فارسی حفظ شده است و در چند مورد اشعاری به زبان محلی مازندرانی و گیلکی دارد ، همچنین آداب و رسوم و سنن قدیمی مازندران و رویان را محفوظ نگاه داشته است.

تاریخ رویان تاریخی محلی است که ذکر وقایع صد ساله رویان و طبرستان را نقل می کند و در حد خود کتابی منسجم و متقن است. اولیاء الله برای نگاشتن کتاب خود از منابع و مآخذ معتبری بهره برده که از آنها یاد کرده است مثل تاریخ طبرستان بهاء الدین محمد کاتب، شاهنامه فردوسی، شاهنامه ابوالمؤید؛ تاریخ طبری، سیاست نامه، تاریخ اعثم کوفی، رساله ابوبکر خوارزمی، مقاتل الطالبین اصفهانی و نیز اشعاری از فردوسی و حدیقه سنائی.

تاریخ بناکتی

روضة اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب معروف به تاریخ بناکتی از جمله کتبی است که به شیوه نثر مرسل یا ساده در این قرن نوشته شده است.

مولف کتاب فخر الدین ابوسلیمان داود بن تاج الدین ابوالفضل محمد بن محمد بن داود البناکتی است که در کتاب فقط یک مورد از خود چنین یاد میکند(و جامع این تواریخ ابوسلیمان داود ملقب به فخر البناکتی که از جمله دعاچیان آن حضرت (غازان خان) بود به نظر رحمت و رافت به حال این ضعیف نگریسته و به ملک الشعرائی، سیور غامیشی فرموده ، این قصیده در اردوی زرین بمعرض عرض آورد و سیو رغا میشی یافت و القصیدة هذه، در مدح سلطان اسلام غازان خان نوّرالله مضجعه و طاب ثراه) ص ٤٦٥

پدرش تاج الدین ابوالفضل محمد بن محمد بن داود البناکتی صاحب دو کتاب میسور و شرح المصابیح است و مصباح الضمیر من صحاح التفسیر. و در صفر سال ٦٨٢ در گذشته است، برادری نیز بنام نظام الدین علی داشته که از عرفای مشهور تبریز و شاعر آنجا بوده است و قصیده‌ای از او بمطلع الاای خسرو صاحب معانی که بادت عمر و دولت جاودانی/ در همین کتاب در صفحه ٤٦٢ آمده است.

داود بناکتی مولف کتاب از شهر بناکت یا بناکث است که شهری بوده در کنار رودخانه سیحون واقع در ماوراء النهر، بناکت شهر بزرگی است و به قول جغرافیدانان، دانشمندان از آنجا برخاسته‌اند. داود بناکتی از ادیبان و شاعران عهد غازان خان و اولجایتو و ابوسعید، سه تن از ایلخانان معروف مغول بود و در دستگاه غازان خان سمت ملک الشعرائی داشته است.

بناکتی در سال ۷۱۷ هـ. ق. این کتاب را به پایان رسانیده و پس از این تاریخ مدت سیزده سال دیگر زنده بوده است و سر انجام در سال ۷۲۰ درگذشته است. دیوان شعری هم دارد و به قول مصحح کتاب استاد دکتر جعفرشعار، کتاب دیگری در مأخذ موجود از او یاد نشده است. از جمله اشعاری که بناکتی سروده، دو قصیده است در مدح غازان خان که در کتاب حاضر آمده است اول به مطلع:

دوش از بحر معانی از بنان دُرّ بیان کرد پیدا منطقی آن طوطی شکّر فشان

ص ٤٦٥

و دیگر به مطلع،

شکر یزدان را که از تایید دور آسمان

یافت فرصت ذات پاک خسرو صاحب قران

دولتشاه سمرقندی نیز در صفحهٔ ۱۷۱ کتاب تذکرة الشعراء غزلی را بمطلع زیر از او آورده

بازاین عتاب جانان باماچراست گوئی پیمان وعهدایشان بادهواست گوئی

دولتشاه درباره بناکتی گفته است: «مفخر المورخین فخر الدین البناکتی روّح الله روحه مرد دانشمند و فاضل بوده است و در عهد سلطان ابوسعید خان تاریخ بناکتی او نوشته و در انساب سلاطین خطا و اقصای هند و حالات یهود و قیاصره و غیرهم اطنابی میکند و از مورخان هیچکس شرح این حالات چون او نداده

و در شاعری نیز مرتبه عالی دارد و قصاید غرّا و مقطعات محکم گفته»ص

۱۷۰. تذکره

نثر تاریخ بناکتی

بسم الله الرحمن الرحیم، و به نستعین / الحمدلله حق حمده و الصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه و خلفائه اجمعین، اما بعد چون حق جلّ و علا توفیق رفیق این ضعیف گردانید و هو اضعف خلق الله تعالی، ابوسلیمان داود بن ابی الفضل محمد بن محمد داود البناکتی، احسن الله عاقبته، تا در هر فنّی از انواع علوم کتابی نوشت، در خاطر آمد که در علم تواریخ و انساب که معظم کتب الهی است و صحف سماوی در جمیع ادیان به ذکر آن مشحون است کتابی سازیم مشتمل بر تواریخ و انساب علوم طوایف اهل عالم و بیان اختلاف تواریخ هر قومی ازادیان مختلف و انساب مشاهیر انبیا و اولیا خصوصاً سید المرسلین و خاتم النبیین محمد مصطفی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیّات و شعب اولاد و ائمه مهدیین و خلفا و سلاطین و مشاهیر صحابه و تابعین و مشایخ طبقات و اصحاب حدیث و قرّاء و علمای دین و ملوک و خواقین وامرا و خوانین و سایر اقوام بنی آدم و شطری از اقوال و احوال و حکایات ایشان که در هر کتابی دیده و از هر مورخی و نسّابه‌ای شنیده و تفحص بلیغ نموده و بتخصیص از کتاب جامع التواریخ که به حکم یرلیغ سلطان اسلام و غازان خان نورالله مضجعه، خواجه رشید الدین وزیر، طاب ثراه از کتب تواریخ اقوام عالم از هند و خطا و مغول و افرنج و غیرهم از آن ممالک طلب داشته و جمع کرده، بر وجه ایجاز باز نمایم.

از حضرت باری تعالی و تقدّس توفیق و اعانت خواسته آغاز کردم و از ابتدای عهد آدم الی یومنا هذا که ایام دولت شاهنشاه اعظم، مالک رقاب الامم محرض ممالک العالم، مولی سلاطین العرب و العجم، سلطان علاء الدنیا و الدین ابی سعید بن سلطان محمد الجایتو خان بن ارغون خان بن اباقاخان بن هلاکوخان بن چنگیز خان است و هوالخامس و العشرون من شهر الله المبارک شوال سنه سبع

عشر و سبعمائه هجری است، بر سبیل اتصال آوردم و آن را به نه قسم کردم و روضة اولی الالباب فی معرفة التواریخ و الانساب نام نهادم و العلم عندالله تعالی) ص ۱ ـ ۲.

شیوه نثر

نثر کتاب ساده و روان است و از عبارات و الفاظ مغلق و پیچیده و متکلف رد پائی نیست و اگر باشد بسیار محدود است.مطالب با نظم و ترتیب خاصی در فصل های نه گانه آمده و وقایع تاریخی با قید ماه و سال و گاهی حتی روز درج گردیده است.مولف در جای جای کتاب طبق شیوه رایج، بیان مطالب را با آوردن قصه‌ها و حکایات و داستانها و نیز پند و اندرز و حکمت استحکام بخشیده و گاه بندرت افسانه نیز گفته است، نثر آن ادیبانه است و مزین به زیور فصاحت و بلاغت و طراوت وزیبائی کرم است و با آنکه مولف در قرن اوج نثر فنی می زیسته اما تحت تاثیر این روش قرار نگرفته و چنانکه حامی او یعنی ارغون می خواسته، سخن را به تکلف نیامیخته است، جملات کوتاه متین و استوار است و عدم تکلف و خالی بودن از تصنع این نثر را بیشتر به نثر قرن ششم نزدیک می سازد تا قرن هشتم، کتاب دارای لغاتی تازه و اصیل است که بعدها این لغات مورد استفاده سایر مورخان قرار گرفته است و اینک قسمتی از لغات تازه که مصحح نیز بدانها اشارت نموده است:

پایندان بمعنی ضامن که در متون کهن نیز به همین صورت و به صورت پایندانی دیده شده (از نسل عامر قبائل بسیار بادید آمدند و جاحب بن زراره که به وفا مشهور بوده پیش انوشیروان رفت و ضامن عرب شد که تا این حاجب زنده باشد عرب فساد نکند کسری از او پایندان خواست کمان خود را به عوض پایندان داد تا او زنده بود عرب هیچ فسادی ظاهر نکرد) ص ۷۳.

توکیل کردن بمعنی باز داشت و توقیف کردن (پادشاه از سر حدس و

فراست قضیه ایشان را احساس کرد و فرمود تا در آن شب شیخ محمود را توکیل کردند) ص ٤٦٤ . خصم در معنی اصلی یعنی طرف دعوی نه دشمن (بعد از آن رسول (ص) با ابوبکر هجرت کرد و علی را بگذاشت تا امانت به خصمان باز سپارد و کارهای تمام کرده در عقب بیاید) ص ۸٦.

شاهد بمعنی معشوقه (که در فرهنگها بمعنی پسر زیبا رو و معشوق آمده است)(و شاهدی چون شیرین که به حسن مشهور جهان و افسانه زمان بود داشت) ص ٦٥.

فریشته بجای فرشته که تقریبا در آن زمان معمول بوده است (چون ابلیس و فریشتگان چنان بدیدند بگفتند ....)ص٦.

کاسه گرفتن (او را بر تخت خانی نشاندند و جمله به اتفاق کمر ها در گردن انداخته زانو زدند و کاسه گرفتند.) ص ٤٤١ .

جان فرمان (بو قا را بر آن داشتند و در بندگی پادشاه قصد او کردند ، در موضع او جان فرمان نافذ شد تا دو هزار تومان از صاحب بستانند) ص ٤٤٢ .

نماند بمعنی در گذشت (و هفتم رجب سنه مذکور ، کرای پسر تنکو تمور نماند.)

و روز آدینه دوم ذوقعده سنه ثلث شهزاده انبارجی در حدودنخجوان نماند) ص ٤٤۸ .

آیات و اشعار

داود بناکتی در کتاب خود از آیات قرآن و اخبار و احادیث نبوی و نیز اشعار عربی و فارسی استفاده فراوان نموده چنانکه معمول آن روزگار بوده است، در ضمن در پاره‌ای موارد جمله‌های عربی نیز در توضیح آیات بدانها افزوده است (هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا ، یعنی مااسمه و ما یراد به) ص ٦.

شعر ها اکثر از خود بناکتی است و معمولا اشعاری حکمی و تنبه آمیز و

آگاهی دهنده می‌باشند که در پایان حکومت هر سلطان یا حاکم می آورد. گاهی شعرهائی از شاعران بزرگ بدون ذکر نام و بندرت با ذکر نام آنها دارد و بیشتر از اشعار شاهنامه، رباعیات خیام و مفرداتی از انوری و رشید و طواط و شمس الدین جوینی استفاده نموده است و نیز شعرهائی از خواجه نصیر الدین طوسی، شعرهای عربی نیز معمولا از شاعرانی چون دعبل خزاعی، موصلی، علی بن معاد، ابوسعید مخزومی، ابن مدبر، ابی طاره و غیره بهره برده و تعداد زیادی از اشعار عربی بدون ذکر نام شاعر آورده است. لغات مغولی نیز در کتاب بسیار دیده میشود.

ارزش تاریخی

بناکتی به سبب تقرّب بدربار غازان خان که در حقیقت یکی از بهترین و عظیم الشان ترین ایلخانان و مشوق علما واد باومروّج علم و ادب بوده و در ضمن بخاطر منصب ملک الشعرائی دربار دارای احترام و ارزش خاص بوده است و بدین جهت دارای اطلاعات وسیعی از وضع دربار و روند حکومت ایلخانان بوده و از آنچه که دیده و شنیده و خوانده کسب فضایل نموده و ماحصل مشاهدات و مسموعات و مطالعات خود را در کتاب تاریخی بناکتی گرد آورده است.

بناکتی در نوشتن این کتاب از کتب متعدد سود برده و بیشتر کتب تاریخی زمان خود را دیده و خوانده است و چنانچه خود معترف است از کتاب جامع التواریخ خواجه رشید الدین فضل الله همدانی بهره فراوان برده است که در نمونه نثر بناکتی سخن او را یاد آوری نمودیم. مرحوم قزوینی در مقدمه جهانگشا می گویند تاریخ گزیده و تاریخ بناکتی و تاریخ حبیب السیر و سایر تواریخ متاخرّه جمعیاً فصول بسیار از جهانگشا را در کتب خود نقل نموده اند اما ظاهرا نقل مطالب جهانگشا بطور غیر مستقیم از طریق جامع التواریخ صورت گرفته است، کتاب تاریخ بناکتی علاوه بر آنکه تاریخ انبیا و سلاطین است بر خلاف

تواریخ دیگر اسلامی مانند جامع‌التواریخ شرح نسبةً مبسوطی نیز از احوال ملل غیر مسلمان مثل یهود و عیسویان و هنود و چینیان و مغول‌ها آورده و همانگونه که گفته شد مولف علاوه بر اینکه از تواریخ متعددی از جمله جامع‌التواریخ سود برده خود نیز بواسطه تقربش به دربار غازان خان صاحب اطلاعات دقیقی شده و نیز از درباریان کسب اطلاعات فراوانی نموده است.بنابراین به جرأت می‌توان گفت که تاریخ بناکتی یکی از کتب بسیار معتبر این دوره است.

چنان که گفته شد کتاب را به نه قسم تقسیم نموده و بدون شک بجز قسمت آخر که در تاریخ مغول و نسب چنگیز خان تا عصر مولف است بقیه قسمت‌ها مأخوذ از کتب تواریخ دیگر است که بناکتی از آنها سود برده است.اما به هر حال همان قسمت‌های متخذه از سایر منابع نیز بسیار خوب و با دقت و نظم اقتباس گردیده اند. اینک برای اینکه از محتویات کتاب تاریخ بناکتی مطلع گردیم به ذکر خلاصه فهرست آن می‌پردازیم، این فهرست بسیار با نظم و دقت و ترتیب تهیه گردیده است و خود نشانه‌ای از تبحر و دقت نظر مولف است:

قسمت اول در معرفت انساب و شعب و تواریخ انبیا و اوصیا و حکامی که از ابتدای دور آدم تا آخر ایام ابراهیم خلیل بمدت چهار هزار سال بوده اند.

قسم دوم در ذکر ملوک فرس و مشاهیر انبیا و حکما که در ایام ایشان بوده انداز کیومرث تا آخر یزدجردبن شهریار عدد آنها شصت و هشت تن و مدت آنها چهل هزار و سیصد و بیست و دو سال.

قسم سیوم در بیان نسبت خاتم النبیین محمد مصطفی (ص) و شرح احوال خلفای راشدین و ائمه مهدیین تا آخر ایام مستعصم که عدد آنها پنجاه و هفت و مدت آنها ششصد و پنجاه و شش سال بوده است.

قسم چهارم در اخبار سلاطین و ملوکی که در روزگار خلفای بنی عباس با استقلال در ممالک ایران پادشاهی ایشان از وقت خروج یعقوب بن لیث تا آخر ایام خورشاه پادشاه ملاحده چهار صد سال بوده است.

قسم پنجم در تاریخ یهود و ذکر ملوک و انبیای بنی اسرائیل از عهد موسی تا آخرین پادشاه ایشان متنیا که بختنصر او را صدقیا نام نهاد آنها سه طایفه، پنجاه و نه تن و مدت آنها نهصد و چهل و یکسال بوده است.

قسم ششم در تاریخ نصارا و افرنج و نسب مریم مادر عیسی (ع) تا داود (ع) و ذکر مملکت افرنج (فرنگ) و قیاصره و بابان (پاپان) که خلفای مسیح (ع) بوده‌اند از عهد مسیح الی یومنا هذا، عدد ایشان سیصد و سه تن و مدت ملک ایشان یک هزار و سیصد وسی و هفت سال بوده است.

قسم هفتم در تاریخ هنود و صور اقالیم و ذکر ممالک هندوستان و پادشاهان ایشان از عهد باسدیو تا زمان علاء الدین و ایشان دو طایفه‌اند هنود و مسلمان و مدت ایشان یک هزار و دویست سال بوده است.

قسم هشتم در تاریخ ختا از عهد نیکو، پادشاه اولین ایشان تا آخرین آنها التان خان مدت پادشاهی ایشان به زعم اهل ختای چهل و دو هزار و هشتصد و هفتاد و پنج سال بوده است.

قسم نهم در تاریخ مغول و نسبت چنگیزخان با دونویانان و آلان قوا و شرح خروج چنگیز خان و گرفتن ممالک ایران و شعب فرزندان او الی یومنا هذا و ایشان چهار طایفه‌اند از یک نسل، عدد ایشان سی و شش تن، مدت پادشاهی ایشان صد و یک سال بوده است.

بنا براین با توجه به اطلاعات وسیع مولف و نیز بخاطر اینکه خود در دربار عظیم غازان‌خان دارای ارج و اعتباری بوده و وقایع زمان را بچشم دیده بسیار قابل اعتماد است اما اعتبار و ارزش این کتاب به پای کتاب بزرگ جامع‌التواریخ خواجه رشید الدین که در حقیقت کامل ترین و گرانقدر ترین تاریخ این عصر است نمی‌رسد و همانگونه که قبلا اشارت رفت بناکتی از آن منبع فیّاض بهره فراوان برده است.

تجارب الّسلف

تجارب السلف، تالیف هندوشاه نخجوانی در تواریخ خلفا و وزرای ایشان یکی از جمله کتب تاریخی قرن هشتم است.

هندوشاه بن سنجر بن عبدالله نخجوانی منشی با ذوق و سلیم طبع و زبردستی است که طبق گفته خود درتجارب السلف اهل کیران، که شهری در آذربایجان بین تبریز و بیلقان و جزو تومان نخجوان میباشد ؛ خود را چنین معرفی می‌نماید (محرر این احوال و مقرر این اقوال، الفقیر الی الله الغنی، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله الصاحبی الکیرانی عفی الله عنه می گوید.) ص ۱.

مرحوم عباس اقبال در مقدمه‌ای که بر کتاب نوشته‌اند گفته‌اند: از خانواده او هیچگونه اطلاعی در دست نیست، شاید ازو نسبت صاحبی که در دنبال اسم او دیده میشود بتوان حدس زد که او در سلک حواشی و خدم خواجه شمس الدین محمد جوینی، صاحب دیوان معدود بوده و یا در دستگاه خواجه علاء الدین، عطاملک جوینی که بمناسبت شغل صاحب دیوانی بغداد صاحب خوانده می‌شده بوده و بدین مناسبت به صاحبی مشهور گشته است. این نسبت که در خاندان او نیز کسانی با نسبت صاحبی بوده اند، دلیل خدمتگزاری هندوشاه و کسان او و به خاندان جوینی بوده و نیز برادر هندوشاه، که سیف الدوله محمود نام داشته در

حدود سال ٦٧٤ حکومت کاشان را عهده دار بوده و در این سال، هندوشاه به نیابت از برادر در آن سرزمین حاکم بوده است. کاشان در این تاریخ در قلمرو و حوزه حکومت خواجه بهاء الدین محمد، پسر خواجه شمس الدین بوده بانضمام غالب ولایات عراق عجم و اصفهان و خواجه بهاء الدین تا سال ٦٧٨ که سال فوت اواست در این مقام با استبداد و سطوت بسر می‌برده است، بعلاوه هندوشاه در تجارب السلف از افراد خاندان جوینی با تعظیم و تکریم یاد کرده است.

بنابراین هندوشاه به نیابت از برادر خود که او نیز از سوی خواجه بهاء الدین بدین سمت منصوب بوده و ظاهرا مقام والائی نیز نبوده است و شاید آوردن کلمه شاه به اول اسم خود بهمین دلیل بوده، هندوشاه این شغل را پنجاه سال قبل از تالیف کتاب تجارب السلف که در سال ٧٢٤ انجام یافته داشته و بعید نیست که در آن موقع جوانی بوده بیست ساله.

در جای دیگر از مدرسه مستنصریه بغداد صحبت می کند که در عهد حکومت عطاملک جوینی در آن دارالعلم که مدرسه بهمان اعتبار عهد مستنصر بوده درسی می خوانده است (در آن وقت که این ضعیف ساکن مستنصریه بود، تدریس طب، ابن قیس نصرانی داشت اما او بغایت پیر و ضعیف بود و شرف الدین طبیب به نیابت و از جانب غربی می آمد و بر صفه ساعت و مدرسه کحّالی می کرد و تدریس نحو، مولانا جلال‌الدین بن ابّار نحوی داشت و او به استاد شهید مولانا جلال الدین رازی رسید.

هندوشاه از استادان دیگر خود نیز در این کتاب یاد می کند، مثل شمس الدین بن الحکیم الکینی (ص ٢٤٧) و نیز از معاصران خود مثل صدر الدین عبداللطیف القصری (ص ١٦٥) و تاج الدین علب بن انجب بغدادی یعنی ابن ساعی مورخ معروف که در سال ٦٧٤ فوت کرده (ص ٣٢٠) و کمال الدین عبد الرزاق بغدادی یعنی ابن الفوطی صاحب کتاب الحوادث الجامعه و مجمع الآداب فی معجم الاسماء و الالقاب (ص ١٦) و دیگر جمال الدین ابوالقاسم کاشی و گروه دیگری

از فضلا و علمای هم عصر او.

البته از شرح حال و ترجمه احوال هندوشاه آنچنانکه باید اطلاعاتی کافی در دست نیست؛ اما با مطالعه کتاب تجارب السلف بخوبی بر می آید که او مردی مطلع و خوش سلیقه و صاحب ذوق در شعر و استاد دیده و فاضل بوده و از فنون ادب و هنر بهره بسیار داشته و بر اثر همین ذوق طبیعی و معلومات فراوان اکتسابی در آن عصر که عصر تکلف و تصنع و زمان بکار بردن واژه های مشکل و مغلق عربی و فارسی بوده و معاصران او مثل شمس فخری اصفهانی مولف معیار نصرتی و شرف الدین فضل الله حسینی قزوینی صاحب تاریخ معجم و دیگران به آن درجه از تکلف قلم میزده اند، هندوشاه مانند همعصر دیگر خود سعدی، کلام خود را شیرین و روان بیان کرده و یکی از شاهکارهای نثر فصیح زمان خود را بوجود آورده و در میدان سخن پردازی و مغلطه گوئی نیفتاده است.

پسر هندوشاه بنام شمس الدین محمد بن هندوشاه است که کتاب معروف دستورالکاتب فی تعیین المراتب در فن انشا نوشته و اخیرا در مسکو به چاپ رسیده است. این کتاب در عهد سلطان شیخ اویس بهادرخان ۷۵۲-۷۷۶ و کتاب دیگر بنام صحاح العجم به اسم خواجه غیاث الدین محمد رشیدی نوشته است.

چگونگی کتاب

هندوشاه در نوشتن کتاب تجارب السّلف به کتاب تاریخ فخری یا منیة الفضلا فی تواریخ الخلفا و الوزرا تالیف صفی الدین محمد بن علی طباطبا علوی معروف به ابن طقطقی نظر کلی داشته است و می توان گفت که این کتاب ترجمه گونه ای از کتاب تاریخ فخری است بااین تفاوت که هندوشاه مقدار زیادی بدان کتاب افزوده تا جائیکه تقریبا به سه برابر آن رسیده است. ضمنا آنچه که در کتاب الفخری نبوده مثل ذکر پیامبر (ص) و نسبت و سیرت و غزوات و صفات

او و نیز ذکر خلفای راشدین بطور کامل و حوادث واقع شده بعد از رحلت رسول اکرم، همچنین خلافت حسن و حسین بعد از علی (ع) و مقتل حسین و واقعه کربلا را به کتاب افزوده است.در حالیکه ابن طقطقی کتاب تاریخ فخری را پس از ذکر خداوند با مکارم اخلاق عیسی بن ابراهیم صاحب موصل که ممدوح او بوده شروع کرده و پس از آن بلافاصله امور سلطنت و سیاست ملکداری و صفات خوب و بد پادشاهان را بیان نموده‌است.

کتاب الفخری خود یکی از کتب نخبه و دلپذیر و جامع و فشرده و موجز است که شامل برگزیده آثار خلفای اسلامی‌و وزرای ایشان و اندکی درباره سلاطین و پادشاهانی است که در خلال فرمانروائی خلفا ظهور کرده‌اند و به نیرو و فرماندهی رسیده اند. کتاب الفخری، تاریخی عمومی‌است که درباره خلفا و وزرای اسلامی که اتفاقات زمان آنان را بازگو کرده است.در کتاب تاریخ فخری نیز مانند تجارب‌السلف روح انتقاد و خرده گیری مندرج است ونصیحة به ملوک و زرا و خلفا در آن دیده میشود که این گونه نوشتن در آن زمان بندرت انجام می گرفته است. او کتاب الفخری را در سال ۷۰۱ به پایان رسانده و آن را به نام فخر الدین عیسی بن ابراهیم صاحب موصل که ابن طقطقی را مورد عنایت قرار داده نامگذاری کرده است.

صاحب تاریخ فخری در سال ۷۰۹ دیده از جهان فرو بست و مورخ معاصر او یعنی هندوشاه نخجوانی در سال ۷۲٤ در نوشتن کتاب خود یعنی تجارب‌السلف از کتاب او سود برده و با حذف و اضافاتی از آن کتاب، کتاب خود را به رشته تحریر در آورده است.اما این نکته نیز لازم به تذکر است که کار هندوشاه از مقوله سرقات ادبی نیست بلکه کار او تحریر احسن بوده مضافا اینکه تجارب‌السلف مفصل‌تر و دلپذیرتر و کامل تر می‌باشد.

البته خود هندوشاه در مقدمه کتاب، اشاره‌ای به تالیف کتاب فخری بنام فخرالدین عیسی نمی کند بلکه می گوید: (تواریخ در حقیقت اسمارند واسمار مرد

را مشغول گرداند تا از غمها ساعتی خلاصی یابد و از نامردیها برآساید و باشد که تاثیر آن در نفس بماند و باز تذکر آن فواید متنوع دست دهد بناءً علی هذه القاعده این کتاب که موسوم است به تجارب السلف در علم تواریخ جمع کرده آمده و اکثر آن از کتاب «منیة الفضلاء فی تواریخ الخلفاء و الوزراء از مصنّفات مرتضی سعید، ملک المحققین، صفی الحق و الملة و الدین محمد بن علی العلوی الطقطقی رحمه الله تعالی که جهت دارالکتب مخدوم و مربی این ضعیف صاحب تعظیم، خدیو معظم، مالک ممالک اسلام، زبدة اللیالی و الایام، اعقل الملوک و افضلهم اکمل الولاة و اعدلهم، ذوالحزم المتین و الرای المبین، نقاوة الموجودات من الماء و الطین اخو کبار السلاطین السابق فی مضمار الکلام علی الاکرمین، جلال الحق و الدنیا و الدین، زنگی شاه بن الصاحب السعید بدر الحق و الدین، حسن بن احمد الدامغانی اعّز الله انصاره و ضاعف اقداره و خلّد جلاله و مدّ علی المسلمین ظلاله ساخته است و آنرا به فصیح تر عبارتی پرداخته نقل کرده شد بشرط آنکه هر چه در آن کتاب موجود است در این نسخه هم موجود باشد مع الزّواید الملتقطه من غیره) ص ۳.

نثر تجارب السلف

نثر تجارب السلف بینهایت ساده و مجمل و بی‌پیرایه است. تکلف و تصنع در آن راه نیافته اما سیاق روش موجود زمان را حفظ کرده است. واژه‌های مشکل عربی و فارسی در نثر راه نیافته یا بندرت دیده می‌شود لکن اشعار تازی و فارسی در سر تاسر کتاب بفراوانی یافت می‌شود و نام شاعران را بندرت ذکر میکند. در پاره‌ای موارد قبل از شعر میگوید مثلا، قائلی گفته است یا، یکی از شعرا در مدح او گفته و در بعضی موارد نام شاعرانی همچون ابونواس، جریر، مهلبی، انباری و غیره را در بالای اشعارشان می آورد در شرح حال شاعران که قسمت‌هائی از کتاب را اشغال کرده ضمن شرح احوال آنان اشعار آنان را آورده است.

نوشته‌های تجارب السلف گاه با نوشته کتاب تاریخ فخری عیناً شبیه است و همانگونه که گفته شد این کتاب ترجمه گونه‌ای از آن کتاب است با تفاوت اینکه هندوشاه مقداری بدان افزوده و مقداری کم کرده است.اما به این حال نثر او روان و شیوا و بدور از اطناب است و این اصل از مهارت و استادی هندوشاه حکایت دارد که در عصر مشکل ترین و پیچیده ترین نثر فارسی که البته نثر بسوی سادگی می‌رفت از گروه نویسندگانی است که بسوی نثر ساده و موجز روی آورده است.

ارزش تاریخی

کتاب تجارب‌السلف در حقیقت کتابی است که برای مورخان و اهل تحقیق مرجع و مأخذ معتبری بشمار می‌رود، زیرا از سوئی هندوشاه از مطالعات و تجربیات خویش سود برده و نتیجه تحصیلات و تتبعات عمیق خویش را در کتاب آورده و از سوی دیگر چون ترجمه کتاب تاریخ فخری را در این کتاب راه داده بنابراین کتابی آنچنان جامع و کامل را ارائه کرده که برای هر محقق قابل استفاده و ملاحظه خواهد بود. هندوشاه کتاب خود را با تعریف مختصری از تاریخ شروع کرده آنگاه طرفی موجز از احوال پیامبر اکرم ونسب و حسب و غزوات و زنان و دبیران وی و ذکر صورت مبارک و ذکر اسامی و خبر وفات رسول اکرم را بیان نموده و سپس دولت‌های اسلامی را از خلفای راشدین گرفته تا پایان خلفای عباسی و نیز وقایع و حوادثی که در ایام آنان بوقوع پیوسته و شرح حال هر یک از خلفا و امرا و حکام و اشعاری که شاعران در مَدح آنان گفته‌اند و ذکر نسب و شجونامه ایشان در شعر هائی که خود سروده و منابع موثقی است برای شناختن و ترتیب خلفا ذکر کرده مثلاً درباره ترتیب خلفای اموی میگوید :

بنی امیّه تمامت چهارده بودند

ملوک عصر و، دراین قطعه نام ایشان است

معاویه پسر هند و بعد ازوست یزید
معاویه است، چواو در گذشت مروان است
رسید ملک بعبدالملک وز او به ولید
عمر که بود بهینشان پس ازسلیمان است
یزید بود و هشام و ولید و باز یزید
دگر براهیم آنگه حمار مروان است

ص ۸۵

و درباره تعداد و نفرات خلفای عباسی چنین می گویند :

و این ضعیف و هو مصنّف الکتاب، اسامی خلفای بنی العباس را نظم کرده است بر این گونه به التزام لزوم ما لایلزم

از بنی العباس سی و هفت کس بودند امام
کز سنان و تیغشان شد سینه اعدا فگار
بود سفاح آنگهی منصور و مهدی از عقب
هادی و هارون، امین، مامون امام کامگار
معتصم، آنگاه واثق بعد از آن متوکل است
منتصر ، پس مستعین بوده است معتز پیشکار
مهتدی و معتمد پس معتضد پس مکتفی
مقتدر پس قاهر و راضی امام روزگار
متقی، مستکفی و آنگه مطیع وطایع است
قادر و قائم پس از وی مقتدی شد آشکار
بعد ازاو مستظهر ومستر شد است و راشد است
مقتفی، مستنجد آن کش شیر گردون شد شکار
مستضیئ و ظاهر و ناصر، دگر مستنصراست
و آخر این قوم، مستعصم به امر کردگار

(ص ۹۳)

همچنین اشعار عربی فراوان دیگر در مدح یا رثای خلفا از خود و از دیگر شاعران آورده است. کتاب با آخرین خلیفه عباسی یعنی المستعصم بالله و وزیر او ابن العلقمی که پس از مرگ خلیفه به خدمت هلاکو شتافت پایان می‌دهد.

تاریخ گزیده

حمدالله مستوفی

همانطور که در صفحات پیش بیان داشتیم در دوره مغول کتب تاریخی معتبری به رشته تحریر در آمد که هر کدام بنوبه خود حائز اهمیت است،مثل تاریخ جهانگشای جوینی نظام التواریخ، جامع التواریخ، تاریخ بناکتی، تاریخ وصّاف و غیر هم که ذکر همه آنها گذشت. اما بر خلاف نثر مصنوع و بسیار مشکل بعضی از کتب دوره مغول، کتاب تاریخ گزیده نثری ساده و روان دارد و بیش از کتب تاریخی عصر خود، در عصر مولف به شهرت رسید.

حمدالله مستوفی

حمدالله بن ابی بکر بن حمد بن نصر مستوفی قزوینی[1] از اعقاب حرّ بن یزید ریاحی است و جد چهاردهم او فخر الدوله ابو منصور کوفی در سال ۲۲۳ که به امارت لشکر قزوین رسیده و از آن پس اولاد و اعقاب وی بدین شغل یا مشاغل دیوانی منصوب بوده اند و حمدالله نیز به شیوه اجدادی، خدمات دولتی برگزید و چند بار جامع الحساب ممالک نوشته و سفرهای متعددی به تبریز و شیرازو بغداد

---

۱. نزهة القلوب مقدمه ص نوزده .

و اصفهان نموده و مدتی نیز در بغداد سمت تقدیر اموال داشته و مهمترین مشاغل دولتی وی (حکومت و پیشکاری امور مالی قزوین وزنجان و ابهر و طارمین در حدود سال ۷۱۱ هجری بوده که به دستور خواجه رشیدالدین فضل‌الله، دوست و مخدوم او به وی محول گردیده است.[۱])

راجع به نام حمد الله، مصحح تاریخ گزیده آقای دکتر عبدالحسین نوائی حدس زده‌اند که شاید تحریف شده محمد باشد زیرا در آن زمان چنین ترکیب اسمی دیده نشده است.

آثار حمدالله مستوفی

از آثار حمدالله مستوفی سه کتاب در دست است که دو کتاب آن مربوط به تاریخ و یکی مربوط به جغرافیااست.تاریخ گزیده و ظفر نامه در زمینه تاریخ و نزهت القلوب در زمینه جغرافیا می‌باشد.

ظفر نامه

طبق اشاره خود مستوفی در تاریخ گزیده یک منظومه بزرگ تاریخی است که در سال ۷۳۰ هجری پنجاه هزار بیت و در سال ۷۳۵ بیست و پنجهزار بیت آنرا سروده است و در حقیقت ذیلی است بر شاهنامه فردوسی. ظفر نامه ارزش تاریخی زیادی دارد که در بیان وقایع دقت خاصی در آن بکار رفته است.[۲]ظفر نامه منظوم، از زندگانی پیامبر اکرم آغاز و به زمان زندگی سراینده ختم می گردد.یعنی تا سال ۷۳۲ که ابوسعید بهادر سلطنت می کرده است و همه حوادث زمان خود را به نظم کشیده. گویا این کتاب در سه مجلد بوده که مجلّد سوم آن مشتمل بر تاریخ مغول بوده است.

---

۱. همان کتاب ص چهارده

۲. مقدمه نزهت القلوب ص پانزده

نزهت القلوب

کتاب نزهت القلوب در علم جغرافیا و هیئت است و پنج سال پس از ظفر نامه و ده سال بعد از تاریخ گزیده تالیف و تدوین کرده است که زمان هرج و مرج و اختلال پس از مرگ ابوسعید بوده است.

مستوفی در نوشتن کتاب نزهت القلوب از منابع بیشماری استفاده کرده که مهمترین آنها صورالاقالیم ابوزید بلخی، المسالک و الممالک ابن خرداد به طبقات همدانی تالیف محمد بن سعد واقدی، عجایب المخلوقات زکریای قزوینی آثار البلاد قزوینی، فارسنامه ابن بلخی، آثار الباقیه ابوریحان بیرونی کتاب ارشاد در ذکر قزوین تالیف حافظ خلیل قزوینی و چندین کتاب دیگر می‌باشند.

نزهت القلوب با اینکه کتابی است در جغرافیا اما از نظر تاریخی نیز حائز اهمیت است، زیرا در پاره‌ای موارد که ذکر شهر یا ولایت یا ناحیه‌ای می کند تاریخ و حکومت و طرز کشور داری حکام و پادشاهان آنجا را نیز بیان می‌نماید.

شیوه بیان نزهت القلوب ساده و بی تکلف است اما مقدمه‌ای مصنوع و متکلف و پر از لغات مشکل عربی و فارسی دارد. کتاب مشتمل است بر یک فاتحه شامل دیباچه و مقدمه و سه مقاله که مقاله سوم خود بر چهار قسم است. قسم اول در ذکر حرمین شریفین، قسم دوم شامل مطلع، مقصد و مخلص، که مقصد خود شامل بیست باب و مخلص شامل پنج فصل است. قسم سوم در ذکر بلاد و قسم چهارم در ذکر عمارات عالیه و پس از آن خاتمه کتاب آمده است.

نثر نزهت القلوب، ساده و روان اما از کاربرد واژه های عربی و اخبار و احادیث بدور نمانده است.

ذکر حرمین شریفین، اگر چه آن مواضع از ملک ایران نیست و بیشتر غرض از تالیف این کتاب شرح احوال ایران است اما چون افضل بقاع جهان و قبه اهل ایمان است، تیمن و تبرک را ابتدا کردن بدان و قسمی‌علی حده در شرح

احوال آن بقاع نوشتن اولی است تا این کتاب، مر اکثر احوال را شامل باشد و در اقوال کامل و ذکر این بقاع شریفه در قرآن و حدیث بسیار آمده، منها قوله تعالیٰ، سبحان الذی اسریٰ بعبده لیلا من المسجدالحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیٰتنا انه هوالسمیع البصیر (سورهٔ اسری ـ ۱) و در مصابیح از رسول(ص)، مرویست (لایشد الرحال الّا الی ثلاثة مساجدٍ، مسجدالحرام، مسجد الاقصی و مسجدی هذا) ص ۱.

پس از ذکر حرم کعبه، مسجد الحرام، روضه رسول و مسجد الاقصی آمده است تالیف کتاب نزهت القلوب، پنجسال پس از تاریخ نظم ظفر نامه و ده سال بعد از تالیف تاریخ گزیده روی داده است.

نثر تاریخ گزیده

بسم الله الرحمن الرحیم، سپاس و ستایش پادشاهی را که ملک او بی زوال است و مملکت او بی انتقال، اولی پیش او ابتدا و آخری بعد از انتها، ظاهری مظهر جمیع اشیاء، باطنی چگونگی ذاتش پیش از دانش ما، قدیمی که قدم با وجودش محدث می نماید، عظیمی که قلم از شرح و وصفش قاصر آید، مختاری که سبب قابلیت انس، انسان را از مخلوقات برگزید و بزیور عقل و منطق مشرف و مکرم گردانید و از ایشان خلاصه موجودات، خواجه کائنات و زبده مکنونات، نور حدیقه آفرینش نور حدقه بینش خاتم الانبیا و رسل و رهنمای سبل مصطفی، مجتبی، معلی، مزکی ابوالقاسم محمد، علیه من الصلوات افضلها و اعمها، و من التحیات اکملها و اتمها را محبوب خویش گردانید ص ۱ ـ ۲.

در این مقدمه که نسبةً طولانی است از تاریخ منظوم خویش یعنی ظفر نامه نیز یاد می کند، آنگاه از چگونگی مطالعه کتب تاریخی برای تدوین تاریخ گزیده سخن می راند «کتابهائی مثل سیرالنبی، و قصص الانبیا رساله قشیری، تذکرة الاولیا و تدوین امام رافعی و تجارب الامم و مشارب التجارب و دیوان النسب و

تواریخ محمد بن جریر طبری و عیون‌التواریخ خازن بغدادی و جهانگشای جوینی و زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشی و نظام التواریخ قاضی بیضاوی و سیر الملوک نظام الملک و شهنامه فردوسی وسلجوقنامه ظهیری و جامع التواریخ و مجموع این مصنفات این صناعت گزین کرده در سلک کتابت منظوم گردانید و این کتاب را گزیده نام گردانید و ذکر انبیا و اولیا و پادشاهان و وزرای ایران زمین از عهد آدم علیه‌السلام تا زمان تالیف این مختصر که سنه ثلاثین و سبعمائه هجری مصطفوی است.

خصوصیات کتاب و مولف

تاریخ گزیده با اینکه از لغات و واژه های عربی و فارسی فراوان برخوردار است اما روانی و سلاست در همه جای آن رعایت شده است، کتاب دارای مطالب پر ارزش و مفید و مولف همانگونه که خود بیان داشته برای نوشتن این کتاب تواریخ و کتب معتبر فراوانی را مطالعه نموده و با اطلاعاتی وسیع و پر دامنه به نگارش این کتاب مبادرت کرده است،او متکی به حافظه خود نیست بلکه آنچه رادر تواریخ یافته و بیشتر مورخین بر آن متفقّند یاد می کند و بنای آن بر فاتحه شش باب و خاتمه نهاده است . باب اول شامل دو فصل، باب دوم چهار فصل، باب سوم مقدمه و شش فصل، باب چهارم دوازده فصل، باب پنجم شش فصل،باب ششم هشت فصل و بالاخره خاتمه و (در ذکر انساب انبیا و پادشاهان و حکما و غیرهم بر سبیل شجره اگر چه شرح نسب پیشتر در ذکرشان آمده است اما تاکید را به شجره نوشته آمد تا اگر در نقل سهوی افتد از شجره زودتر روشن گردد و همه در یک جایگاه جمع باشد) ص ١٤ .

از خصوصیات مهم تاریخ گزیده که در کتب دیگر تاریخ کمتر دیده می‌شود کلی بودن و موضوع را کامل ادا کردن است،مثلا وقتی سخن از پیامبر اسلام به میان می آورد چنان به تفصیل درباره آن حضرت سخن می‌راند که جای

ابهام و نکته‌های نگفتنی را باقی نمی گذارد و در عین حال رسم امانت را نیز از دست نمی‌دهد در پاره‌ای موارد نیز آنچنان نوشته‌ها مختصر است که صورت خلاصه و یادداشت تاریخی پیدا می کند

زبان تاریخ گزیده

زبان مستوفی در تاریخ گزیده زبانی ظریف و شاعرانه نیست بلکه خشن و زمخت است و با بکار گیری واژه‌های مغولی مثل، قورمیشی، یرلیغ، ایلچی، اولاغ، قوبچور تمغا، بیتکچی، تقماق، و تعداد معتنابهی اسامی مغولی و ترکی بر این خشونت زبان می‌افزاید. جالب این است که اینگونه واژه‌ها فقط در فصلی که مربوط به مغولان است بفراوانی دیده میشود و در سایر فصول بندرت از این واژه‌ها یافت می‌شود در عین حال مستوفی فنون ادبی و مباحث بیانی را از یاد نمی‌برد و از صناعات بدیعی بهره می گیرد (و نمی‌دانست که در آسیا سپهر، آسیابان قهریه سنگ فنا دانه عمر او آس می کند چون دولت از و روی برگاشت به مردی نگه نتوانست داشت) ص ۴۷۰.

شعر بفراوانی در کتاب دیده می‌شود که غالبا بدون ذکر نام شاعر است واژه‌های عربی، آیات و احادیث نیز در کتاب فراوان است.

تاثیر تاریخ گزیده بر کتب دیگر

با توجه به کتب مورد مطالعه مستوفی که در تدوین این کتاب موثر بوده‌اند، وسعت اطلاعات و گستردگی معلومات او بر ما آشکار می گردد که پاره‌ای از کتب مزبور در آغاز این مقوله ذکر کردیم، بنابر این تاریخ گزیده با این گستردگی مطالب توانسته مورد استفاده کسانی چون قاضی نورالله شوشتری در نوشتن مجالس المومنین و خواند میر در تالیف کتاب حبیب السیر و دیگر مورخان قرار گیرد.

مواهب الهیه

این کتاب اثر معین الدین معلّم یزدی است که در اوایل قرن هشتم در یزد تولد یافته است. معین الدّین یزدی فقیه و دانشمند و متکلم بود و امیر مبارزالدین محمد و شاه شجاع او را معزّز و محترم می‌داشتند و چندی معلم زبان عربی شاه شجاع بود و در سال ۷۵۵ از طرف امیر مبارز الدین به معلمی‌دار السیاده میبد منصوب شد.

معین الدین کتاب خود را بنام مواهب الهیه که تاریخی است مشتمل بر حوادث ایام سلطنت آل مظفر در سال ۷٦۷ به پایان رسانید.

کتاب مواهب الهیه نثری مشکل و پیچیده و متکلّف دارد و از لحاظ تاریخی به سبب وقوف و اطلاعات نویسنده آن بر حو ادث ایران جنوبی در عصر آل مظفر دارای اهمیت فراوان است، مورخ چون خود در پاره‌ای رخدادها و وقایع شاهد مستقیم بوده از این جهت اطلاعات جالبی را به رشته تحریر در آورده است.

در سال ۸۲۳ کتاب مواهب الهیه توسط شخص دیگری بنام محمود گیتی یا محمود کتبی تنقیح و ذیل نویسی شده که از سر گذشت او اطلاعی در دست نیست. اما کتاب تاریخ آل مظفر اثر محمود کتبی موجود است.

مجمع الانساب

کتاب تاریخ کوچک دیگری است که از این دوره در دست است. مولف آن محمد بن علی شبانکاره است که مانند فخر بناکتی هم شاعر بوده و هم مورخ.

گویا این کتاب در دو نسخه نگاشته شده یکی در سال ۷۳۳ ه ق و دومی یکسال بعد از وفات سلطان ابوسعید بهادر خان ۷۳۶ ه ق.

کتاب مشتمل است بر خلاصه‌ای از تاریخ عمومی از بدو خلقت تا زمان مولف و تالیف کتاب، که متاسفانه نسخه اصلی آن به دست نیامده و اطلاعات راجع به آن را مرحوم ادوارد براون از روی فهرست دکتر ریو نگاشته است.[۱]

از قراریکه دکتر اته تحقیق نموده گویا در زمان غارت خانه غیاث الدین محمد وزیر فرزند خواجه رشید الدین فضل الله در تبریز نسخه اولیه کتاب از میان رفته و معدوم گردیده و مولف دوباره از حافظه خود آنرا تالیف نموده است و این تالیف ثانوی در سال ۷۴۳ انجام گرفته است.[۲]

مجمع الانساب از جمله کتب تاریخی معتبر این دوره است که با حکومت سلسله صفاری آغاز و با آخرین جانشینان ایلخانی پایان می‌یابد و ذیل کوتاهی توسط غیاث‌الدین فریومدی بر آن نوشته شده است. این کتاب به تصحیح آقای میرهاشم محدث در سال ۱۳۶۳ هـ ش. به چاپ رسیده است.

---

۱. تاریخ در ایران غلامحسین صدری افشار.

۲. تاریخ ادبی ایران ادوارد براون ج ۳ اسعدی تا جامی ص ۱۴۶ ـ ۱۴۷.

اسکندر نامه

کتاب اسکندرنامه که قصه اسکندر مقدونی، اسکندر سوم فرزند فلیپ دوم است که از ۳۵۶ تا ۳۲۳ ق م می‌زیست و به نام اسکندر رومی معروف می‌باشد کتابی است غیر تاریخی و قصه‌ای است عاری از حقیقت و ساخته و پرداخته ذهن عامه مردم که زبان به زبان و سینه به سینه از زمانهای قدیم به قرون پنجم تا هشتم رسیده است.[۱]

نثر این کتاب روان، ساده و گیرا است که با افکار خرافی گذشتگان و تصورات غیر معقول و غیر منطقی پیشینیان در خصوص اسکندر در هم آمیخته است؛ اما از لحاظ استعمال لغات و تعبیرات کهنه فارسی قابل توجه و از منابع مهم تحقیق و تتبع بشمار می‌رود. داستان اسکندر حدود ۲۳۰۰ سال است که بصُور گوناگون در افواه و اندیشه‌های عامه مردم جاری و ساری است، شرح جهانگشائی‌ها و لشکر کشیها و عشقبازیهای او در کتب فراوان آمده است و در هر کدام شاخ و برگهای زیاد بدان افزوده‌اند و حتی لقب ذوالقرنین که در قرآن مجید در سوره کهف از آن یاد شده به اسکندر منسوب داشته‌اند و این در حالی است که مولانا ابوالکلام آزاد دانشمند هندی لقب ذوالقرنین قرآن مجید را منسوب به کوروش کبیر پادشاه هخامنشی می‌داند .

---

۱. ذوالقرنین یا کورش کبیر، ابوالکلام آزاد ترجمه دکتر باستانی پاریزی.

مطالب اسکندر نامه

کتاب اسکندر نامه قصه‌ای است تخیلی از جنگها، مسافرت‌ها، عشقها و اعمال خرق عادت و محیّر العقول اسکندر، آمدن شاه اسکندر به جنگ داراب بن داراب به ایران زمین، رفتن شاه اسکندر به عمان تا هند، کشمیر، سراندیب، رفتن به زیارت قبر آدم علیه السلام، رفتن به مکه و حرم رسول، رفتن به ولایت یمن، به مصر و به ظلمات که خود داستانی مفصّل دارد. رفتن به ولایت چین، به شهر دیو مردمان، زنگیان آدم خوار دوال پایان، پریان، ولایت روس و...

نثر کتاب

همانگونه که بیان شد نثر کتاب شیوا، روان، شیرین و ساده است، بطوریکه خاص و عام از خواندن داستان و روال نثر محظوظ می گردند. اعمال غیر قابل تصور و کارهای عجیب و غریب اسکندر و نیز خرافه پردازیها و اغراق گوئیها اگر چه از حد گذشته، اما روانی داستان و سادگی سخن، نثر را دل انگیز و دلنشین ساخته است.

نمونه نثر

چنین روایت کنند خداوندان حدیث که چون شاه اسکندر به نزدیک کشمیر رسید، خبر پیش شاه کشمیر بردند و این کشمیریان با ترکان پیوسته‌اند و پادشاهی بود ایشان را با داد و عدل و نام آن پادشاه آزاد بخت بود و ملکی تمام داشت و از فور (شاه هند) بزرگتر بود و کار او از فور عظیمتر بود، چون خبر اسکندر بشنید گفت اگر اسکندر پندارد که با ما آن تواند کرد که با فور و با داراب کرد غلط پندارد چون خبر بداشت که او به نزدیک شهر رسید و در ساعت رسول نزدیک شاه فرستاد و گفت شاه را بر ما فرمان روانست اگر بگذرد هر چه او خواهد بدهیم و اگر چنان که مقام کند فرمان نبریم و از این میان الا جنگ بر

نخیزد) ص ۲٤ . (روز دیگر آزاد بخت برخاست و قصد خدمت شاه اسکندر کرد و مالی فراوان با خود ببرد و به نزدیک شاه آمد ، شاه بر رسم خویش بر تخت بنشست و شاه کشمیر مردی جوان بود و خدای تعالی صورتی نیکو بدو داده بود و در هندوستان نیکوتر و پاکتر و خوشبوی تر و لطیفتر از کشمیریان نیستند ، اسکندر چون در صورت آزاد بخت نگاه کرد در عجب بماند و گفت پاکا خدایا که از قطره ای آب صورتی بدین لطیفی بیافریند پس چون نگاه کرد در آن مردمان که با وی بودند همه از یکدیگر نیکوتر بودند با خود گفت چون مردان بدین صورتند، زنان ایشان خود چون باشند و با دل خود گفت اگر این شاه را دختری یا خواهری باشد من اورا بخواهم) ص ۲۵ .

آنگاه ماجرای عشق اسکندر با ماه آفرین دختر آزاد بخت و خیانت آزادبخت و سایر ماجرا باشیرینی و روانی بیان می‌دارد .

داستان شاه اسکندر یک داستان تخیلی و در عین حال جذاب و دل انگیز و خواندنی است و جالب اینکه اسکندر به هر شهر و دیار که پا می گذارد پادشاه آنجا را شکست می‌دهد و اهل آن سرزمین را به قبول دین اسلام دعوت می کند وبا دختر پادشاه عروسی می‌نماید و چنانچه اهل آنجا از دین اجدادی خود یعنی گاو پرستی یا ستاره پرستی و یا بت پرستی برنگردند تیغ بر آنها می گذارد و کارها به اشارت ارسطاطالیس مشاور او که در خدمت است بانجام می‌رساند و حتی یک مرتبه اسکندر ، ارسطاطالیس را در هند به پادشاهی می‌نشاند (ص ۵۹) و مهمتر اینکه اسکندر نوه بهمن بن اسفندیار است (ص ۹۵)

زمان تحریر کتاب

این داستان قدیمیترین روایت منثور از قصه اسکندر در زبان فارسی است که ظاهرا پس از شاهنامه دومین کتابی است که به تفصیل افسانه‌های مربوط به اسکندر را در بر دارد . مولف کتاب بدرستی معلوم نیست اما زمان تالیف و تحریر آن

فاصله قرن پنجم تا هشتم هجری قمری است.بنابر این زمان تحریر آن را نمی‌توان بطور قطعی معین نمود، مرحوم بهار و مرحوم سعید نفیسی و استاد ذبیح الله صفا و دیگران این اثر را از آثار قرن پنجم هجری دانسته‌اند (مقدمه ص ۲۲ بقلم ایرج افشار)،

و وجود بعضی لغات و تعبیرات و نیز طرز بیان کتب قرن پنجم را در این کتاب دلیل استناد نظر خود میدانند اما حکم کردن قطعی بر اینکه این متن واقعا از آن کدام عصر است چندان آسان نیست، مصحح کتاب آقای ایرج افشار به احتمال قریب به یقین کتاب را از آن قرن نهم و دیرتر از قرن هشتم دانسته اند، (مقدمه ص ۲۲)

تصنیف کتاب بعد از مرگ سلطان محمود غزنوی یعنی بعد از ۴۲۲ بوده و تحریر آن را به اواخر قرن هشتم احتمال داده اند.

لغات و افعال و ترکیبات و تعبیرات کتاب شبیه ترجمه تاریخ طبری و سمک عیار و جوامع الحکایات عوفی و داراب نامه طرسوسی می‌باشد.ولی این شباهت دلیل همعصر بودن این کتاب با آنها نمی‌شود و شاید محرر اسکندر نامه تحریر های قدیمتری در دست داشته است و متاثر از عبارات و شیوه‌های نگارش آنها بوده است.

بنظر مصحح کتاب و نیز از نوشته‌های متن کتاب پیداست که مولف دچار اشتباهات فراوان تاریخی و جغرافیائی شده و علت آن این است که پردازندگان این گونه داستانها، معلومات و اطلاعات درستی نداشته‌اند و اقوالی که سینه به سینه به ایشان می رسیده نقل می کرده اندو در کتب هم ثبت می‌شده است، بهمین سبب بعضی تصورات و مطالب غلط در مسائل تاریخی و جغرافیائی و حتی حقیقت گوئی در این کتابها مشاهده می‌شود، اسکندر نامه نیز پر از اینگونه اشتباهات و غلطهای تاریخ و جغرافیائی است.

درباره اسکندر حدسهای فراوانی زده اند از جهت اینکه او ایرانی بوده است،

اما نظامی گنجوی در اسکندر نامه خود، او را پسر فیلقوس دانسته که از روایات عبری و یونانی متاثر است. علاوه بر اسکندرنامه‌های منثور، بعضی از شعرا نیز این داستان را به نظم درآورده‌اند، مثل فردوسی در شاهنامه، نظامی در اسکندر نامه (شرفنامه و اقبالنامه)، امیر خسرو دهلوی در آئینه سکندری، عبدالرحمن جامی در خردنامه، قسمتی از هفت اورنگ، عتابی تکلو و ثنائی مشهدی در منظومات خود داستان اسکندر را به نظم کشیده‌اند. در نثر نیز غیر از کتاب مورد بحث هم در زبان فارسی و هم در زبانهای مختلف درباره اسکندر داستانهایی فراوان نوشته‌اند، از (جمله روایت یونانی، لاتینی، ارمنی، سریانی، عبری، عربی، پهلوی و روایت حبشی از همه مشهور تر می‌باشند)[۱].

---

۱. ر ـ ک *اسکندر نامه روایت فارسی کالیستنس دروغین* بکوشش ایرج افشار تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۲

منتخب التوراریخ

معین الدین نطنزی

این کتاب که گروهی از مورخین راجع به مولف آن دچار تردید شده‌اند یک بار در سال ۸۱۶ هجری بنام میرزا اسکندر بن شیخ عمر بن تیمور نگارش یافت و در کتاب، اسکندر را مورد ستایش قرار داد و بطوریکه از اواخر کتاب بر می آید مولف بعدها به خدمت شاهرخ تیموری در آمد و شاهرخ را ستود و قسمتهائی از اول کتاب که در ستایش ممدوح قبلی بود از بین برد یا تغییر داد و آنرا در بیست و دوم رجب سال ۸۱۷ هجری در هرات به شاهرخ تقدیم نمود.

در آغاز نام مولف برای محققین مشخص نبود، چنانکه مرحوم بار تولد ابتدا این کتاب را تاریخ خیرات تالیف محمد موسوی می‌پنداشت که با این کتاب هیچ ارتباطی ندارد. سپس بار تولد این کتاب را (آنومیم اسکندر) نامید یعنی اسکندر بی نام و در سال ۱۹۲۷ در مقاله‌ای اشاره کرد که مولف کتاب شاید معین الدین نطنزی باشد و مصحح کتاب ژان اوبن فرانسوی کتاب را به نام منتخب التواریخ تالیف معین الدین نطنزی تصحیح نموده است.

زمان تالیف

منتخب التواریخ معینی کتابی است که در دوره جانشینان تیموری در فارس نوشته شده است و از این نو ع کتب تاریخی یکی تاریخ جعفری تالیف سیدجعفر بن محمد بن حسن مشهور به جعفری و دیگری فردوس التواریخ مولانا خسرو ابر قوهی و نیز تاریخ دیگری بنام تاریخ قاضی قوام الملک ابر قوهی در فارس و یزد نوشته شده است.

مولف،کتاب خود را در شیراز نوشته و اطلاعات بی سابقه‌ای را درباره ایران جنوبی به دست می‌دهد و علاوه بر ذکر کلیه مواردی که در مجمع الانساب محمد شبانکاره‌ای موجود است، مطالب ذیقیمت و مهمی‌را بر آن افزوده است.

نطنزی مطالعات خود از آثاری مثل فارسنامه (ص ۳۱) و جامع التواریخ رشید الدین فضل الله (ص ۳۶) و تاریخ گزیده حمدالله مستوفی (ص ۱۵۹) و کتب دیگر استفاده نموده است.

نثر کتاب

نثر منتخب التواریخ ساده و روان است.اما لغات ترکی مغولی و عربی فراوان دارد.گاهی یک تک بیت یا مصرع و گاهی چند بیت بدون ذکر نام شاعر و یحتمل از خود مولف دیده می‌شود و از آیات و احادیث نیز بمقدار کم بهره برده است، در نثر ، جمله‌ها ، به اجمال و کوتاهی بیان شده و نویسنده به صنایع بدیعی مسلط بوده و سجع را چاشنی کلمات خود نموده است (اگر به تحریر وتقریر رزم و بزم و جمع و تالیف مآثر و مقامات همایون که آثار محاسن و انوار فضائل آن چون فیض آفتاب در آفاق جهان مشهور وبر سر زبانها مذکور است خوض نمایند و در آن دریای بی پایان استظهار فصاحت سبّاحی اندیشند تفضیل او بر دیگر سلاطین به تفصیل در قلم نیارند. و در شرح آثار اخلاق و اقبال او طریق اجمال سپرند و نمونه‌ای از هر نوع و نمودی از هر باب بیش یاد نکنند بلکه عمر بدان وفا

نکند و اگر بر امتداد روزگار باقی مانند و بر تعاقب لیل و نهار به ذکر تحریر اوقات و تقریر مقامات او مشغول شوند عاقبت مدت عمر عالم انقضا پذیرد و نطاق تقریر و تحریر کس بدان محیط نگردد) ص ۷ ـ ۲۷۶ .

ورا از همه دانشی بهره بود — بشاهی و صاحب دلی شهره بود
خدا هر که را سر فرازی دهد — مپندار کانرا به بازی دهد
که آنکس سزاوار شاهی بود — که منظور لطف الهی بود

استعمال لغت

تنگاتنگ ـ چون جرگه لشکر ها به تنگاتنگ قلعه رسیدند .

گرنگ ـ و چون نقطه شهر را در میان گرفته دایره های گرنگ از یمین و یسار بیاراستند، کورک، کوس، برغو ـ غرینش ـ چنانچه قاعده ایشان است مجموع کورکها و کوسها و بر غوها را در غرینش آورده، قیه زدند .

نرگه « حلقه محاصره » ـ ناگاه سوار لشکر مغول همچو ابر آتش بار و یا موج بحر ذخار از یمین و یسار پیدا شد و نرگه ایصال مخالفان خونخوار جهان را از هم دریدند (ص ۲۲۹).

واژه های مغولی مثل یارغو ، یاساق و تیشمیشی، تلاشمیشی، طوری، تنسوق، سیورغال قتلغ، اغروق، توقتامیش، قوشون، ایل، و دهها لغت دیگر مغولی و ترکی دیده می‌شود. دقت نظر و نکته بینی مولف در بیان وقایع قابل توجه است، اما آنچنانکه از عدل و داد و عدالت گستری تیمور صاحبقران سخن به میان آورده جز پاره‌ای تملقات بیهوده نام دیگری بر آن نمی‌توان گذاشت.

قدرت توصیف و تصویر سازی مورخ و اشارات لطیف و ظریف و زیبا را نباید نادیده گرفت، زیبائی کلام را در جای جای کتاب می بینیم (یکبار باران شبه از سحاب کمان باریدن گرفت و سایه پر عقاب ظلمت شب هوای را اخضاب کرد ، سیستانیان از تاب خدنگ دل دوز و دم شمشیر جان دوز و دم نیزه جهان سوز ، نیم

روز را در نیم شب مشاهده کردند، بعد از آنکه اکثر ایشان بخرج رفت « کشته شد » و اندکی جان از قربانگاه بیرون برد آنها را سواران جنگی اول در زیر دست و پای اسب گرفته تا کنار خندق قاعاً صفصفا ساختند) ص ۳۲۲.

زیباترین بخش کتاب مربوط است به نزول تیمور به سمرقند و مجلسها و جشنها و طویهای بزرگی که بر پای داشت و مولف با زیباترین کلمات از آن واقعه یاد می کند در لابلای کتاب مسائل عبرت آموز و حقایق پند آموز و نیز اشعاری از شاعران بزرگ بعنوان شاهد آورده است.

سعدیا بسیار گفتن عمر ضایع کردن است وقت عذر آوردن است، استغفرالله العظیم

(ص ۱۸۵)

ارزش تاریخی

کتاب منتخب التواریخ معینی نطنزی اطلاعات گرانبهائی را از دوره جانشینان تیمور در فارس به دست می‌دهد. علاوه بر این در تجانیف کتاب پیداست که او خود در بیشتر وقایع شاهد و ناظر بوده است. کتاب با طبقه ملوک شبانکاره شروع می‌شود. آنگاه طبقه ملوک هرمز، کرمان یزد، لرستان، طبقه اولاد جوجی خان، طبقه اروغ جقاطای (جغاتای) طبقه هولاکوخان، طغاتیموریان، اولاد چوپان، اولاد محمود شاه اینجو، اولاد محمد مظفر، طبقه امرائی که در ماوراء النهر خروج کرده، طبقه حضرت سلطان صاحبقران و فصلهائی در تاریخ امیر تیمور را بیان می‌دارد.

نظنزی در کتاب خود اطلاعاتی را به دست می‌دهد که کمتر در کتب دیگر دیده شده، مثلاً وجود امرای تیموری که اصلا اهل مغولستان بوده‌اند در شیراز، در قرن نهم هجری و خدمت آنان در دستگاه عمر بن شیخ تیمور و پسرش اسکندر، یا اطلاعات تازه ای درباره آل مظفر و آل اینجو، قصه‌هایی از سربداران سمرقند و غیره که تقریباً می‌توان گفت اخبار و اطلاعات گرانبها و تازه‌ای است که در این

کتاب می بینیم.

(طایفه دوم از ملوک شبانکاره که قبل از مغول حکومت کرده اند دوازده نفرند اول ایشان ملک قطب الدین مبارز بن مظفرالدین محمد، مملکت را هر سال از مغول به شش هزار دینار زر رایج به مقاطعه بستد و چون سالی حکومت براند مغرور شد و سر از ربقه طاعت هولاکو به در آورد، اهالی شبانکاره بر او خروج کردند و به اتفاق اولاد و برادرش او را مقید به اردو فرستادند تا به یاساق رسید و پسر برادرش ملک نظام الدین حسن را به ملکی قبول کردند، چون نظام الدین از حکم یرلیغ به مصاف سلجوق شاه ملک فارس رفت در کازرون کشته شد، ملکی بر برادرش نصرت الدین مقرر شد، تبریز آمد و دختر سلجوق شاه بن سلغرشاه بن سعد که او را فاطمه خاتون گفتندی به وی نامزد شد که در اصفهان ساکن بود.) ص ۵ ـ ۶.

فصل هفتم

قرن نهم

حکومت مغول که از قرن هفتم آغاز شده بود در سال ۷۳۶ یعنی دهه چهارم قرن هشتم با مرگ آخرین ایلخان مقتدر این خاندان یعنی ابو سعید بهادرخان که ذکرش گذشت و در زمان او بود که به فرمان وی و سعایت حاسدان، وزیر دانشمند خواجه رشید الدین بقتل رسید و اموال و املاک و کتابخانه او را غارت کردند پسر او لجایتو سلطان، حکومت ایلخانی مغولی به پایان رسید و پس از وی چند تن از اولاد و احفاد ایلخانان حکومت ضعیف و ناپایداری را تشکیل دادند اما آنان نیز در سالهای ۷۵۰ و ۷۵۲ منقرض شدند.

پس از انقراض کامل ایلخانان، حکومت مقتدر مرکزی ایران از بین رفت و حکومت‌های محلی کوچک و بزرگ در اطراف ایران بوجود آمدند، از جمله آل جلایر در بغداد و ترکمان و دیار بکر، عثمانیان در آسیای صغیر، طغاتیمور در طبرستان، آل مظفر در فارس و یزد و کرمان، سربداران در خراسان، آل کرت در هرات و غور و جای یک دولت مرکزی که بتواند مثل زمان ایلخانان این کانون‌ها را اداره کند خالی بود. بنابراین بقول مرحوم بهار کانون فساد یعنی ماوراء النهر محل توحش و خونخواری مغول که در آنجا تمدن در زیر سم ستوران غارتگران

باخاک برابر شده بود، بار دیگر به شرارت برخاست و خلاء مذکور را پر کرد و ضربت تازه ای که اثرش از زخم چنگیز کمتر نبود بر پیکر تمدن ایران که تازه می‌پنداشت از بلا رسته است وارد ساخت.

این یورش خونین بوسیله تیمور لنگ که مورخان ویرا تیمور گورکان و بطور مطلق صاحبقران خوانده‌اند بعمل آمد و باقیمانده دودمانها و خاندانهای بزرگ در این نوبت از میان رفتند و تقهقر ادبی و علمی تکرار گردید.

ادبیات در قرن نهم و عصر تیموری

قرن نهم نیز به دنبال قرن هشتم و اواخر قرن هفتم راه انحطاط را می‌پیمود و چنانکه در وضع ادبی دو دوره پیشین نقل کردیم در این قرن نیز ساده نویسی و عدم توجه به تکلفات و تصنعات و نوشته‌های منشیانه و ادیبانه دنبال گردید و در عوض توجه به خط و مینیاتور و هنر کاشیکاری و خطاطی و جلد سازی و تذهیب و سایر هنر های تزیینی زیاد شد اما با اینکه نثر سیر قهقرائی را طی می کرد مورخان و تاریخ نگاران بزرگی در این قرن و پس از آن قرن دهم ظهور کردند که آثار گرانبهائی را آفریدند، مثل تاریخ شامی یا ظفر نامه شامی از مولانا نظام‌الدین شامی یا شم غازانی (شم غازان، شنب غازان، شام غازان محلی بوده است که غازان خان در تبریز جهت آرامگاه خود ساخت و اطراف آن محله‌ای بزرگ ایجاد شد و مدرسه و دارالشفا و حمام و کتابخانه‌های بسیاری در آن محل تاسیس گردید) نظام‌الدین شامی قدیمی‌ترین مورخ عصر تیموری است، پاره‌ای از مورخان معاصر، (شرف‌الدین علی یزدی مولف ظفرنامه تیموری را دنباله رو و مقلد نظام‌الدین شامی میدانند)[۱] اما چنین ادعائی بهیچوجه قابل قبول نیست زیرا کتاب شرف الدین علی یزدی که در همین کتاب و همین قرن از آن یاد خواهیم کرد خود شاهکاری است که در بین تاریخ‌های عصر تیموری یگانه و بی نظیر است. دیگر

---

۱. و ـ و بار تولد در کتاب ترکستان نامه (ص ۱۴۲)

کتاب مجمع التواریخ و ربع چهارم آن زبدة التواریخ ازمولانا نور الدین لطف‌الله بن عبدالله الهروی مشهور به حافظ ابرو متوفی ۸۳۳ یا ۸۳٤ است.

کتب تاریخی دیگر این عصر عبارتند از مطلع السعدین کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی متوفی ۸۸۷ و نیز کتاب بسیار معتبر و گرامی ظفر نامه تیموری مولانا شرف الدین علی یزدی تابناک ترین چهره تاریخ نویسی در عصر تیموری که زنده کننده و محیی نثر منشیانه و ادیبانه در این دوره می‌باشد اما به هر صورت نثر در این دوره به سادگی و ایجاز روی آورده است.

ظفر نامه شامی

از جمله کتبی که با نثر ساده اما با کمال دقت و زیبائی در این دوره یعنی در عصر تیموری به رشته تحریر کشیده شد کتاب تاریخی ظفر نامه شامی‌است که هر چند این کتاب مجمل و مختصر است لکن از لحاظ تاریخی و نیز از نظر لطافت بسیار با ارزش است.

مولانا نظام الدین شامی که نسبت خود را به شام یا شم که همان شم غازان یا شنب غازان یا شام غازان باشد داده است شنب یا شم و یا شام غازان محله‌ای است که غازان خان در تبریز بنیان نهاد و در آنجا برای خود آرامگاهی ترتیب داد و موقوفاتی برای آن تعیین نمود.

نظام الدین این کتاب را به امر تیمور گورکانی و با کمک او ترتیب داد. امیر تیمور به او گفته بود که از کلمات مشکل و عبارات پیچیده پرهیز کند و کتاب خود را طوری بنویسد که عامه مردم آن را درک نمایند و او چنین کاری را انجام داد و طبق روش معمول کتاب خود را به سادگی و ایجاز نوشت و آنچنانکه گفته‌اند نظام الدین شامی‌اولین مورخ دربار تیموری است.پس از تالیف این کتاب مورخان دیگر کتب خود را از روی آن نوشته و یا اقتباس کرده‌اند اما اینکه پاره ای از مورخان و محققان معاصر معتقدند که مولانا شرف‌الدین‌علی یزدی

کتاب ظفر نامه تیموری خود را از این کتا ب گرده‌برداری کرده و مرحوم بهارهم بدان امر معتقدند.باید گفت که کار علی یزدی کاری است کارستان و اگر گاهی علی یزدی از نظام الدین نقلی کرده بدان معنی نیست که مطلقا از او تقلید کرده باشد درباره این موضوع بعداً در قسمت ظفر نامه تیموری سخن خواهیم گفت.

ارزش ادبی و نمونه نثر ظفر نامه شامی

همانگونه که گفته شد نثر در قرن نهم خاصه در دوره تیموری راه زوال در پیش گر فت و فساد زیادی بر آن وارد گردید.نویسنده می کوشید تا در نوشته خود رضای مخدوم را حاصل نمایدو در این راه چه مصیبتی بر سر نثر می آمده کاملا مشهود است. اثرات این لاقیدی و بی بند و باری در نثر تا بدانجا کشیده شده که مولفان اواخر این قرن و اوایل قرن دهم، به قول معروف هیچ ترتیبی و آدابی برای نوشته‌های خود قائل نبودند تا جاییکه در هنگام نوشتن توجه به نوشته‌های گذشتگان و تواریخ و ماه و سال و قرن وغیره نداشتند و هر چه که از مغزشان خطور می کرد می‌نوشتند و نمونه‌های فراوانی از اینگونه نوشته‌ها در دست است که عدم توجه نویسنده نسبت به تمام آداب و رسوم نویسند گی[۱] در آنها آشکارا می بینیم و حتی تذکره‌ها که معمولا باید صحت و امانت و دقت در ضبط تاریخها و نامها و اسماء الرجال داشته باشند از این مقوله بدور هستند و نمونه بارز آنها تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی است که در سال ۸۹۶ یعنی سالهای آخر قرن نهم تالیف یافته است. لکن با تمام سردرگمی‌نثر و انحطاطی که در این عصر پدید آمد و علیرغم بیدقتی پاره‌ای از مولفان و مورخان این عهد ، هنوز هم بودند کسانی که تحت تاثیر محیط منحط ادبی قرار نگرفتند و کتب خود را با شیوائی و زیبائی به رشته تحریر در آوردند و یکی از آنها همین مورخ با دقت و نظم ما یعنی نظام الدین شامی است که کتاب خود را با کمال آراستگی و شیوائی و روانی سخن تالیف نموده است.

نمونه نثر

امیر صاحبقران بنیاد جنگ سلطانی نهاد و به نفس خود متوجه شد. حلبیان چون بسیاری آن لشکر بدیدند حیران و عاجز شدند و غیر از گریختن، چاره دیگر ندانستند و بناچار پشت دادند، لشکر منصور، در عقب ایشان لغام ریزان تاخت کردند و چندان سوار و پیاده به قتل آوردند که از کشته‌ها، پشته‌ها بر آمد و شارع و دروازه حلب از مقتولان مالا مال شد، چنانکه سواران بر سر کشتگان می گذشتند و اسب و استر به دشواری می‌رفت، لشکر ها که از اطراف جمع شده بودند به جانب دمشق گریختند، لشکر منصور نکاولی و گروه بسیاری از ایشان به تیر و شمشیر به قتل آوردند و آنها را که زنده ماندند از اسب انداختند و چندان خواسته و چهار پایان به غارت بردند که محاسبان چالاک از شمار آن عاجز آیند و باقی لشکر، شهر را مسخر کرده، غارت کرد و خلق را اسیر گرفتند و چندان زر ومال و قماش به یغما بردند که در وهم نگنجد و در شمار نیاید، سودون و تیمور تاش در قلعه در آمدند و بر احکام بلندی آن اعتماد کردند و آن قلعه از جمله قلعه های نامدار است خندقی در عرض سی گز تخمینا بغایت فراخ که اگر خواستند کشتی‌ها در آن بگردیدی و خاک زیر قلعه بلند به مقدار صد گز تخمینا و بالای این بارو و برجها به سنگ گردانیده و آن خاک ریز چنان تیز که پیاده بر وی نتوانستی رفت، چون بدان قلعه مستظهر شدند و لشکر را احتیاط کردند و بسیاری ایشان بدیدند فکر فاسدشان زیادت شد نقاره زدند و رعداندازی آغاز کردند و در برابر قلعه امیر صاحب قران بر بساطی شاهوار متمکن نشسته رای روشن را به تسخیر آن موضع مشغول گردانید و لشکر را اشارت کرد تا پیرامون خندق نزول کردند و به زخم تیر نگذاشتند که کسی از دشمنان سر از برج بیرون تواند کرد.

چنانکه در این قسمت از نثر او که واقعه فتح شهر حلب را باز گو می‌نماید که سرانجام تیمور فاتح می گردد، نثر بسیار ساده است و اگر گهگاه ملاحظاتی

در صرف و نحو و دستور می‌یابیم از مشخصات و مختصات نثر زمان او است مثلا در همین سطوری که بیان شد چند نمونه از مختصات دستوری زمان را می‌بینیم که مجملا ذکر می گردد.

دستور

ـ عدم مطابقه فاعل با فعل(و باقی لشگر شهر را مسخر کرده غارت کرد و خلق را اسیر گرفتند .

ـ حذف‌های غیر ملفوظ در جمع (آن قلعه از جمله قلعهای نامدار است.)

ـ آوردن قید در آخر جمله (و آن قلعه در عرض سی گز تخمیناً و خاک زیر قلعه بمقدار صد گز تخمیناً) .

فراوانی حرف ی بدل از می‌استمرار در سراسر کتاب (و آن خاک ریز چنان تیز که پیاده بر وی نتوانستی رفت) (اگر خواستندی کشتی‌ها در آن بگردیدی) .

ـ ضمیر ذیروح برای غیر ذیروح (جمله بالا).

ـ فعل ماضی ساده بجای مضارع التزامی(و نگذاشتند که کسی از دشمنان سر از برج بیرون تواند کرد).

ارزش تاریخی

چنانکه می‌دانیم این کتاب به دستور و با اندیشه امیر تیمور توسط نظام‌الدین در سال ۸۰۶ یعنی دهه اول قرن نهم نگاشته شده و چون نظام الدین از جمله ملازمان تیمور بوده و در سفر و حضر و جنگهاو لشکر کشی‌ها همراه او بوده است بنابراین حوادث را به چشم خویش دیده و وقایع را آنطور که بوده است به تحریر در آورده است.

تیمور تحریر شرح لشکر کشی‌های خود را به نظام الدین شامی محول

کرده ضمن اینکه کاتبان ایغوری نیز در دربار آن امیر وجود داشته‌اند و البته (تواریخ دیگری که قبل از تیمور نوشته شده بودند به نفع وی جعل و تحریف شد)[۱] اما نوشته نظام الدین غیر از نوشته‌های ایغوریان و سایر کاتبان درباری تیمور است.او حقایق را آنچنان که بوده نوشته و پا را از دایره امانت بیرون نگذاشته است ـ از این کتاب تاریخی نسخه های فراوان خطی در کتاب خانه‌های بزرگ دنیا موجود می‌باشد.

---

۱. ترکستان نامه بار تولد (ص ۱۴۲.)

ظفر نامه تیموری

مولانا شرف الدین علی، در عصر خود اشرف فضلای ایران و الطف علمای دوران بود. روشن میان و تیز زبان و بلند قدر و مجلس فروز و انجمن آرای و سرفراز و او همیشه به قلم لطایف (، مولفات بدایع آثار بر صحیفه روزگار تحریر می نمود، از آنجمله یکی کتاب بلاغت ایاب ظفر نامه است در فن تاریخ.به لطافت آن نسخه در فارسی مکتوب نگشته)[1]

(مولانا شرف الدین یزدی مردی آزاده و وارسته بود چنانکه سلاطین زمان و پادشاهان دوران استدعای حضور شریف او می کردند ولی مشارالیه التفات نمی‌فرمود)[2]

(مولانا شرف به وقت پیری به التماس شاهزاده آن کتاب را تالیف نمود و به ظفر نامه موسوم ساخت و فضلا متفق‌اند که در آن تاریخ، مولانا داد فصاحت و بلاغت داده است و آل و احفاد و ذریت صاحبقرانی را تا دامن قیامت به سعی پسندیده آن بزرگوار نام و مآثر باقی است و الحق صاف تر از آن تاریخ از فضلا هیچکس ننوشته است اگر چه پر کار تر نوشته‌اند اما طرفه مجموعه‌ای است ظفر نامه

---

۱. تذکره هفت اقلیم امین احمد راوی (ص ۱۷٤ ـ ۱۷۳.)

۲. تاریخ یزد احمد بن حسین کاتب چاپ یزد (ص ۲٤۰.)

و از تکلفات زاید دور و به طبایع نزدیک، گویند در مدت چهارسال مولانا روزگار صرف نمود تا آن تاریخ به اتمام پیوست و ابراهیم سلطان نیز مبالغی اموال صرف کرد و تاریخ که بخشیان و روز نامه چیان در روزگارامیر بزرگ ضبط نموده بودند از خزاین سلاطین از ممالک جمع می‌نموده و از بعضی مردمان عدل معمر که به روزگار صاحب قرانی کفیل مهام سلطانی بودند بر قول ایشان اعتماد بود تفحص و تحقیق می‌نمود و حضرت حق سبحانه و تعالی توفیق رفیق گردانید و آن تاریخ مبارک بر نهج صدق و راستی به اتمام پیوست)[۱].

شرف الدین علی یزدی

از اکابر علما و فضلا و ادبای عصر تیموری است و در دربار تیموریان معزز و محترم بوده و در تفت یزد، باغ و مزرعه‌ای داشته است. وی در فن معما و حساب و جمل و علم اعداد، تالیف دارد و از آن جمله «کنه المراد فی فن وفق الاعداد» و رساله مفصل «الحلل المطرّزفی المعمّیٰ و اللغز» است.در اوقاتی که شاهزاده فاضل و ادب دوست ابراهیم سلطان شاهرخ بن امیر تیمور در فارس و اصفهان حکومت داشت، شرف الدین غالبا در دربار او تردّد می کرد و شاهزاده از او درخواست تا تاریخی در مقامات امیر تیمور بنویسد و او «ظفر نامه تیموری» را که از کتب معروف فارسی است به اقتفای ظفر نامه شامی تالیف کردو در سنهٔ ۸۲۸ به پایان آورد، وفات شرف الدین علی در شهر یزد، قصبه تفت سنه ۸۵۸ و بقول صاحب روضات الجنان در ۸۳۰ اتفاق افتاد[۲].

مولف تاریخ یزد درباره وفات شرف الدین علی می گوید (و هم در این سال ۸۵۸ جناب افضل العرفا افتخار العلما فی العرب و العجم، صاحب اللطف و الکرم و الجود و النعم، شرف الدین علی یزدی نوّر الله مرقده درگذشت و اهالی دین و

---

۱. تذکر دولتشاه سمرقندی (ص ۲۸۷.)

۲. سبک شناسی بهار جلد سوم (ص ۱۹۳.)

دولت بر فوت او تاسف خوردند مزار او در مدرسه شرفیه نزدیک مسجد نو مقامی بس شریف و زیارتگاه مردم صاحب حال است[1]

مصحح فاضل ومحترم کتاب استاد محمدلو ی عباسی در مقدمه‌ای که بر کتاب نگاشته‌اند فایده های تاریخی و ادبی واجتماعی و اقتصادی کتاب ظفر نامه را باز گو کرده اند که در جای خود از نظرات موشکافانه و فاضلانه آن استاد بهره خواهیم برد . بدون شک یکی از کتب بسیار معتبر و دقیق عصر مورد نظر همانا کتاب ظفر نامه شرف الدین علی یزدی میباشد .

نثر ظفر نامه تیموری

چنانکه در اوایل این بخش درباره چگونگی نثر قرون هشتم و نهم یاد کردیم نثر دراین دوره عصر انحطاط و دگرگونی خود را پیموده و کاتبان و منشیان دنباله نثر منشیانه و ادیبانه گذشته را رها کردند و به سادگی و جزالت روی آوردند ، ضبط وقایع و ثبت ایام ولیالی تاریخی با کنجکاوی و دقت نظر انجام نمی گرفت . بیش از هر هنر در این روزگار به خط و نقاشی و سایر هنرهای تزیینی توجه می‌شد . خطاطان چه خوشنویس و چه بد نویس در این عصر جاه و مقامی‌داشتند و صد البته که این معنی سبب رواج هنر خطاطی و تذهیب و تجلید گردید و تابلوها و کتب نفیس خطی و مذهب آن دوره امروز برای ما بسیار ذیقیمت و ارزشمند است اما ذکر این نکته حائز اهمیت است که بی توجهی به نثر در این روزگار ، نثر را به انحطاط و قهقرا کشانید .

در چنین روزگاری که بازار نثر بی رونق و کساد مانده بود و کالای آن بی‌مشتری و بی‌خریدار بود ، نوری در تاریکی تابید و از پس پرده غبار کسادی بازار نثر ، مجدّدی فاضل پیدا شد و روحی تازه در کالبد بیجان و مرده نثر دمید این مرد فاضل و ادیب جَلد شرف الدین علی یزدی بود که با نوشتن کتاب

---

۱. تاریخ یزد (ص ۲۸۵ .)

بزرگوار (ظفر نامه) راه پیشینیان و روش اسلاف خویش را پیمود و کتاب خود را به نثر منشیانه و متکلفانه رقم زد و نام بزرگان سلف خویش چون عطاملک جوینی و وصّاف الحضره را از نو زنده نمود.

شرف الدین در حقیقت محیی و زنده کنندهٔ نثر فنی به سبک جهانگشای جوینی و وصاف است و به قول مرحوم بهار شاید به برکت او بود که بار دیگر سبک قدیم بروی کار آمد. مولف در این کتاب داد سخن داده و تمام لحظه‌های دلکش نثر را مراعات نموده است.می‌توان گفت که او واضع نثر فنی و زنده کننده این فن در این عصر است.

نمونه نثر

گفتار در قورلتای فرمودن حضرت صاحب قران

چون از میامن آثار شوکت و اقتدار حضرت صاحب قران کامکار، آفتاب دولت ترک بتخصیص الوس جغتای به اوج عظمت و جلال صعود نمود و کمال رفعت و استقلال یافت، چنانچه از حدود مشرق تا به مغرب پرتو تسلط و استیلا انداخت و از کثرت غنائم وافر که در یورشهای پیاپی از فتوحات متواتر بدست جلادت عساکر گردون مآثر می‌افتاد یا ساقیان معسکر ظفر مآیین از روی مکنت و اسباب بر امرای دیگر عهد زمان فایق بودند، هر آینه ممالک آرای که آیتی بود لازم الابتاع در شان احکام سلطنت و کشورگشائی اقتضای آن فرمود که در شان لشکر اضافتی رود و در بهار آت ئیل سنه اثنین و تسعین و سبعمائه در آق یار که از فر نزول همایون مهبط انوار ابهت و افتخار بود به قرولتای بزرگ فرمان داد و بعد از جمع تمام امرا و نوینان از تومانات و هزار جات و صد جات و سایر سرواران و حکام مو اضع و ولایات رسوم طوی و قورلتای و آداب آن به حشمتی و تجملی مرتب که جهان فریدون و افراسیاب دیده مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون اشارت علیه در باب زیادت کردن سان سپاه بنفاذ پیوست. نظم

سران سپه سر بسر هر که بود به خدمت کمر بسته فرمان شنود

به موجبی که فرمان واجب الاذعان جریان یافت قرار گرفت و مجموع التزام نموده خط باز دادند که بر حسب مقرر سپاه بعرض گاه رسانند و تواجیان بزرگ که خط باز می‌ستدند امیر حاجی سیف الدین بود و امیر جهانشاه جاکو و امیر شمس الدین عباس و هم درآن ولا بطویها خسروانه مرتب گشت و جشن های پادشاهانه مشتمل بر انواع تجملات و تکلفات ترتیب کرده شد بغتاق(بغلتاق)های گوهر آگین بر فرق خواتین بلقیس آئین ـ مصرع ـ (گفتی مگر ثریا در ماه کرده منزل)

(و ساغرهای بلورین در دست ساقیان زهره جبین)

مصرع ـ (صافی زهر کدورت همچون ضمیر عاقل)

بیت

جهانی بشادی شد آراسته همه بوم پر زیور و خواسته

جهان شد نهان زیر دیبای چین پر از درّ و گوهر بسیط زمین

و مهد اعلی سونج قتلغ آغا دختر شیرین بیگ آغا که نهالی بود از روحه ابهت و جلال و رخسار افتخارش را حضرت صاحب قرانی، خال به امیر زاده عمر شیخ دادند و بعد از فراغ از این امور بر حسب اجازت و اشارت حضرت صاحب قران امیر زاده میرانشاه به خراسان معاودت فرمود و امیر زاده عمر شیخ باندکان و امرا و نوبینان نیز به یورتهای خود باز گشتند و حضرت صاحب قران به مستقر سریر سلطنت فرمود و بعد از چند روز در ظاهر سمرقند، مرغزار یلغزیغاج مرکز استقرار رایت فتح آثار نصرت شعار گشت.

بیت. نظام زمانه قوام کار جهان

تمام گشت به اقبال شهریار جهان

(ص ۳۵۲ـ ۳۵۳.)

بنابراین، نثر شرف الدین مصنوع و متکلف و فنی است اما در عین حال نه

بدانگونه است که خواننده را به ملالت و کسالت وا دارد و نثر در عین محکمی و تصنع خسته کننده نمی‌باشد.

کار برد واژه های ترکی و مغولی در سر تا سر نثر فراوان و مخصوصا اسامی خاص ترکی و مغولی زیاد است. شعر به فراوانی در کتاب دیده می‌شود و پیداست که تقریبا تمام اشعار از خود مولف است و در همه جا بمقتضای حال و مقام سروده است.واژه های عربی نیز اگر چه بسیار نیست کم هم نیست.بندرت از آیات قرآن و احادیث نبوی استفاده نموده و جای جای به واژه های عربی برمی‌خوریم. شعرها بیشتر بصورت مثنوی و قطعه هستند و در آغاز اشعار کلمه نظم، بیت و در اول مصرع‌ها کلمه مصرع یا به تنهائی حرف ع دیده می‌شود. غالب شعر ها نیز فقط یک بیت یا یک مصرع هستند که بمناسبت موضوع آورده است.

خصوصیات صرفی و نحوی این کتاب معمولا مانند کتاب جهانگشای جوینی است با این تفاوت که نثر ظفر نامه پرداخته تر و تراشیده تر و زبان او بهتر و آسانتر از جوینی است.مرحوم بهار در سبک شناسی می‌فرمایند: «ظفر نامه به شیوه قدیم، به سبک جهانگشای جوینی نوشته شده است و در این عصر «عهد تیموری» شرف الدین یزدی را باید محیی نثر فنی شمرد و شاید از برکت او بود که بار دیگر سبک قدیم بر روی کار آمد بالجمله شرف الدین در این کتاب داد سخن داده و بسیار در نزد معاصران مستحسن افتاده است، ظفرنامه مرجع غالب تاریخهایی است که بعد از او در ایران نوشته شده، چون روضة‌الصفا و حبیب السیر و غیره، غالبا عبارات ظفر نامه را با حذف و اصلاحی نقل کرده‌اند و در دوره صفویه ظفر نامه اسباب دست بیشتر منشیان و مترسّلان بوده، و همه از این کتاب تقلید می کرده اند.

ظفر نامه شرف الدین علی یزدی تا دیری سر مشق اهل فضل بوده است (ج ۳ ص ۱۹٤ ـ ۱۹۵)

ارزش تاریخی

ظفر نامه تاریخ مفصل و عمومی ایران و جهان در سده هشتم و نهم هجری است چنانکه اوضاع سیاسی و تشکیلات حکومتی هندوستان، افغانستان، ماوراء النهر، ترکستان، ایران، گرجستان، ارمنستان، قفقازیه، روسیهٔ سیبریه، آسیای صغیر، بین‌النهرین و خلیج فارس به طول و تفصیل تمام، با عباراتی سهل و ساده و شیوا در این کتاب گرانبها تحلیل و تشریح شده است.

این کتاب منبع وماخذ مهمی برای تاریخ نگاران بعد از وی شده و هر چند که احیا کننده نثر گذشتگان است اما نثر آن روان و پخته و سلیس است و همان گونه که در قسمت نثر کتاب گفتیم خواننده را خسته و کسل نمی‌سازد.

درست است که این کتاب همنام ظفر نامه شامی است اما آن کتاب بسیار مختصر و این بسیار مفصل است.

مصحّح محترم آقای محمد لوی عباسی چند دلیل گفته‌اند که نام اصلی کتاب، فتح نامه بوده اما چون با نام ظفر نامه شهرت یافته ایشان نیز این نام را برای مُصحَّح کتاب برگزیده اند.

ظفرنامه تیموری یزدی جزئیات اوضاع اجتماعی مردمان ممالک مختلف را به تفصیل و تحقیق تمام ضبط کرده است و به قول مصحح در مقدمهٔ ما امروز می‌توانیم در تدوین تاریخ تمدن ایران و دیگر ممالک مشرق و مغرب (روسیه و روم شرقی) از آن استفاده شایان توجهی بکنیم.

شرف الدین علی چنانکه از تضاعیف کتابش آشکار است آزاد مردی وارسته و صاحبدلی آزاده بوده است و با اینکه مقرب درگاه تیموریان بوده و به فرمان و استدعای شاهزاده تیموری این کتاب را نوشته لکن هیچگاه جانب حقیقت و صداقت را رها نکرده و حقایق را آنگونه که بوده است بیان داشته زیرا اگر با دیده وسیع تر و بی شائبه تر به تاریخ بنگریم، مدح نیز در جای خود می تواند دهن

کجی به سلاطین و حکام جبار باشد شاید اولین بار باشد که چنین نظریه‌ای ارائه می‌شود ولی در واقع آیا همان مدیحه سرایان در ادبیات نظیر عنصری و فرخی و انوری و دیگران که متاخران آنان را با تهمت و افترا یاد می کنند، صرفنظر از آثار لطیف و ظریف زیبای آنان‌می‌خواسته‌اند چهره کثیف و زشت ممدوح ستایش پذیر و خوشحال شونده در برابر یک مداح را نشان دهند و به آیندگان بگویند که ستمگران تاریخ به مدح و ستایش دلخوش بوده‌اند و هر چه ستایش بیشتر، دلیل جور و ستم بیشتر است، ما در تاریخ ادبیات خود زیاد داشته‌ایم که شاعری یا ادیبی، ممدوح و مخدوم خود رابه پایه خدائی و الهی می‌برده‌اند و حتی در جوامع امروزی نیز چنین وضعی دیده می‌شود تا قیافه وحشتناک ستمگرانه آنان را بپوشانند.

اما بعید به نظر می‌رسد که آنهمه مدح و تملق قلباً نیز خاطر مداح را خوشحال ساخته باشد. البته این بحث خود محتاج به فرصتی جداگانه است.

حال اگر شرف الدین علی در سطور کتاب خود امیر یا شاهزاده‌ای را با ستایش و احترام یاد می کند بدان خاطر است که در جای دیگر بتواند از دلاوری و شیر مردی خراسانیان و گیلانیان و رازیان و اصفهانیان و دیگر مردم این سرزمین صحبت کند و عرق وطن دوستی و مقاومت در برابر دشمن را در وجود آنان بیدار نماید. درست است که ایران در دوره های مختلف مورد هجوم و تاخت و تاز اقوام بیگانه قرارگرفته و گاه تا سر حد نابودی رفته اما این ایران بود که بر پای ایستاد و این سطور و خطوط کتب و دستان زحمتکش هنرمندان بود که در بیداری مردمان کوشید و حماسه را در این سرزمین جوشانید. و صاحب ظفر نامه تیموری از چنین مردانی بوده است.

مصحح کتاب نیز بدین نکته اشاره کرده‌اند که اگر چه لحن مصنف درباری یعنی شرف الدین کاملا مساعد نیست «ولی حقیقت واقع بمانند آفتاب جهانتاب از صفحات و سطور آن لایح و واضح است، و مورخ محقق و مقتدر می‌تواند با

کمال سهولت آنرا درک کند.

شرف الدین بهترین سند تاریخی را از جنایات تیمور و اولاد و احفاد او بدست داده است و ما در لابلای متون این کتاب در می‌یابیم که چگونه خونخواران تیموری به بهانه ترویج دین خانمانها را به آتش کشیدند و شهرها را غارت کردند و آزادگان را اسیر نمودند و خزاین و دفاین و اغنام و احشام را به یغما بردند اما هدفشان نه ترویج دین بلکه مطامع مادی و مالی بوده است.شرف الدین در گفتار در خصایص تالیف کتاب خود مزیت تاریخ و تاریخ نگاری را در سه چیز دانسته و درباره هر کدام توضیح مفصل داده است او می گوید تاریخ مفاخر و مآثر حضرت صاحب قرانی بر وجهی که مسوده آن مکمل شده بی تغییری در آن به زیاده و نقصان به بیاض خواهد رفت،از سایر تواریخ ارباب دولت و اقبال و اصحاب عظمت و جلال که متقدمان و متاخران به نظم و نثر نوشته‌اند به تازی و فارسی در سلک بیان کشیده به سه گونه مزیت مخصوص است. یکی وفور فواید و کثرت نفع، چه سود بخش تر میوه‌ای که در بوستان تصانیف این فن و شاخسار خصایص هر یک به انامل تامّل توان چیده آگاه گشتن است از غرایب احوال و عجایب اتفاقات.....

و مزیّتی دیگر، تبیین جزئیات قضایا است و باز نمودن نقیر و قطمیر آن... ومزیت سیم حلیه صدق است و راستی و درستیِ قصص و اخبار، چه حضرت صاحب قران را در سفر و حضر پیوسته اعاظم و ارباب عمایم از سادات و علما و فقها واهل فضل و دانش از بخشیان ایغور و دبیران فرس ملازم می‌بوده‌اند و همواره جمعی از یشان بر حسب فرمان قضا جریان هر چه وقوع می یافت از صادرات افعال و اقوال آن حضرت.... باهتمام تمام قلمی می کردند. (ج ۱ ص ۱۷ ـ ۱۸ ـ ۱۹.)

(ذیل جامع التواریخ)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و العافیة للمتقین و الصلوٰة و السلام علی رسوله و خیر خلقه محمدوآله اجمعین اما بعد چنین گوید مولف این تالیف، شعر

بنده کمترین دولتخواه　　کاتب العبد عبداللطف الله

آنکه شهرت به حافظ ابرو　　یافته پیش شاه ومیر سپاه

که حضرت با رفعت پادشاه اسلام، سلطان سلاطین زمان، واسطه امن و امان خلاصه نوع انسان، باسط عدل و احسان، مهر سپهر بختیاری ...

قهرمان دین و دولت مظهر لطف اِلٰه　　پاسبان ملک و ملت خسر و عالم پناه

معین الحق و الدنیا و الدین، غیاث الاسلام و المسلمین، اعدل الملوک فی العالمین، شاهرخ بهادر خان، النافذ احکامه و اوامره فی الخافقین المضروب خیامه فوق الفرقدین اللامع باوقات جلاله علی مفارق النسرَین المذکور المقابر المقدسه علی منابر الحرمین، بنابر شعفی که به مطالعه احوال گذشتگان دارد، خواست که جُنگی در فن تواریخ ترتیب نماید، به کتاب تاریخ طبری و جامع التواریخ صاحب اعظم، دستور الوزرا فی العجم، خواجه رشید الحق و الدین، فضل‌الله، طبیب، طاب

ثراه، اشارت فرمود و چون آن کتاب در آخر دولت سلطان مرحوم مغفور غازان خان طیب الله ثراه، اشارت خاطر همایون ملتفت آن شد که از آن وقت باز شرح احوال و افعال و تقیید اخبار آثار ملوک و سلاطین تا به ایام همایون روزگار میمون بر ترتیب مفصل گشته الی یومنا که تاریخ هجری به هشتصد و بیست رسیده است در قید کتابت آید، چنانچه جامع التواریخ رشیدی را ذیلی باشد، این بنده را مامور گردانید که از نسخ متفرق این واقعات را جمع گرداند هر چند این کمینه خود را اهلیت استحقاق آن نمیداند که به استیناف چنین مهمی اشغال نماید و به عبره لُجه چنین بحری عمیق اقتحام کند، فأما کرم سیم خداوندی که بر شاهراه قبول خوان افضال و احسان نهاده است به حصول این امنیت مگفل فرمود و به ادراک این امنیت تقبل نمود به مقدار قدرت و اندازه طاقت چنانکه باید عرفای حکایات و دررات روایات را به کلک توفیق در سلک تلفیق کشیده و از اوان دولت اولجایتو، سلطان محمد خدابنده، انار الله مرقده آغاز کرد، متوقع از مخادیمی که این اوراق را به شرف مطالعه مشرف گردانند آنکه چون سهو و خطائی که هر اینه از آن مصون نخواهد بود، وقوف یابند به شرف اصلاح دریغ نفرمایند، توفیق رشاد و هدایت صدق و صواب آن حضرت رب الارباب مسئلت میرود، انه اکرم مسؤول و ارحم مأمول. تقریبا صد سال پس از تالیف جامع التواریخ توسط خواجه رشید الدین فضل الله همدانی مورخ دیگر بنام حافظ ابرو، علاوه بر اینکه نسخه‌ها و دست نوشته‌های پراکنده آن اثر بزرگ را که بر اثر کشتن آن وزیر بزرگ و ویران شدن خانه و محله رشیدی در تبریز و سلطانیه پس از قتلش به نابودی می رفت جمع آوری و مرتب نمود و پس از حک و اصلاح به نام مجمع التواریخ تنظیم کرد، ذیلی نیز بر جامع التواریخ افزود و دنباله کار وزیر شهید را از سلطنت سلطان محمد خدابنده اولجایتو تا زمان شاهرخ میرزای تیموری مخدوم و معاصر مولف و ختم کتاب بسال ۸۱۹ است.

این کتاب به هفت قسمت تقسیم شده که عبارتند از سلطنت اولجایتو سلطان

تاریخ آل‌مظفر، تاریخ ملوک کرت، پادشاهی طغا تیمور و جانشینان او، تاریخ سربداران، ظفرنامه نظام الدین شامی و بالاخره تاریخ شاهرخ میرزا که متاسفانه همه قسمت‌های آن در دست نیست و فقط قسمت‌هائی از آن در کتابخانه‌های پاریس ولندن و پاره‌ای در ایران موجود است و قسمت سلطنت اولجایتو توسط دکتر خانبابا بیانی در سال ۱۳۱۷ ترجمه و به چاپ رسیده است و بهتر است که ما حافظ ابرو را بیشتر بخاطر زبدة التواریخ بشناسیم که بعداً از آن سخن خواهیم گفت.

حافظ ابرو کیست؟

شهاب الدین عبدالله بن لطف الله بن عبد الرشید الخوافی المدعو به حافظ ابرو، یکی از تاریخ نگاران نامی‌دوره تیموری است که از گزارش آغاز زندگی او آگاهی کافی در دست نیست، مصحح و مترجم فاضل کتاب دکتر خانبابا بیانی در شرح حال مورخ می‌نویسند «درباره ذکر نام و نسب حافظ ابرو اختلافی است ولی چون خود نام خود را، عبدالله بن لطف الله بن عبد الرشید السپهدانی المدعو به حافظ ابرو» دانست به اختلاف عقاید در این باب اعتنائی نمی کنیم، اما در خصوص لقب حافظ ابرو و وجه تسمیه آن دقیقاً بر هیچکس معلوم نیست، بعضی می گویند که ابروی پیوسته خوش نمائی داشته بحدّی که اسباب شهرت وی گردیده است. عده‌ای گفته‌اند که چون حافظ قرآن بوده و قرآن را از بر می‌خوانده و مسلماً طبق مصطلح زمان یکصد هزار حدیث هم از بر داشته تا به لقب حافظ ملقب گردد و از این رو او را از بر و بعدها با تحریف ابرو خوانده‌اند و ظن دیگری موجود است که چون نامبرده اهل الکای ابر خراسان بوده از این نظر به حافظ ابری و بعدها ابرو مشهور گشته اما از اینکه بعضی‌ها گفته‌اند از کلمه آبرو ماخوذ است صحیح به نظر نمی‌رسد و خود در شعری لقب خود را چنین اظهار داشته است.

بنده کمترین دولتخواه کاتب العبد عبد لطف الله

آنکه شهرت به حافظ ابرو یافته پیش میر شاه و سپاه

(در محل تولد و نشوونمای او نیز اختلاف است، بعضی او را همدانی، گروهی هروی و فصیحی خوافی در مجمل فصیحی او را خوافی میداند که اصح اقوال است)[1] در سال مرگ او نیز اختلاف است و هر کس چیزی گفته که شعر مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی که ، سال هشتصد و سی‌وچهار را ذکر کرده قابل تأیید میباشد.

حافظ ابرو در سلک درباریان امیر تیمور گورکانی منتظم و در مسافرتها و جنگهای وی ملتزم رکاب بوده که در کتب تاریخی و جغرافیائی خویش بدین موضوع اشارت نموده است.

پس از مرگ تیمور نوبت به شاهرخ شاه می‌رسد و مورخ ما منتسب به دربار وی می گردد، شاهرخ ابتدا از فضل و کمال مورخ بی اطلاع بوده ولی هنگامی که به فرمان وی مامور تنظیم تاریخ خود می گردد فضل و هنر وی بر سلطان مسلم می‌شود و جزو نزدیکان و مقربان درگاه در می آید و بعدها در سفر و حضر بهمراه سلطان بوده است.

حافظ ابرو به رموز تاریخ نویسی آگاه بوده مخصوصا از احوال و گزارش روزانهٔ سیاسی زمان خود اطلاع کافی داشته است، و بخاطر نزدیک بودنش به دربار از مشاهدات و مسموعات خود سود می‌برده و نیز بر اثر اطلاعات جامع و دقیقی که داشته او را مورخی توانا و مؤلفی ورزیده و برازنده ساخته است. آنچه را که از اشخاص مطلع و موثق می‌شنیده و معتبر می‌شمرده در تاریخ خود ذکر می کرده است، از افسانه و وقایع ساختگی و توخالی دوری می‌جسته و به اصل مطالب می‌پرداخته است، او پیوسته جانب حقیقت را گرفته و بر خلاف بیشتر مورخان قدیم و جدید که سرقت از آثار دیگران را بدون ذکر نام جزو هنر خود می‌پنداشته‌اند حافظ ابرو چنین کاری را نکرده و پیوسته در اوّل کتب خود

---

۱. تاریخ ادبیات ادوارد براون (ج ۳ ص ٤۲٦.)

قسمت‌های مأخوذه و مقتبسه از کتب دیگر را با ذکر ماخذ و مرجع و نام کتاب مورد استفاده ذکر کرده و به کار خود اهمیت و ارزش بیشتری داده است.

حافظ ابرو مسلما به زبانهای عربی و ترکی نیز آشنائی داشته و حتی بدان زبانها شعر نیز گفته است آثار حافظ ابرو تا مدتها مورد استفاده و محل توجه مورخانی همچون عبدالرزاق سمرقندی صاحب مطلع السعدین و میر خواند مولف روضة‌الصفا و خواند میر نویسنده تاریخ حبیب السیر و غیره بوده است.

نثر حافظ ابرو

بدیهی است که نثر حافظ ابرو نثر عصر انحطاط ادبی است چنانکه می‌دانیم دوره شکوفائی و ریعان نثر فارسی با اتمام قرن ششم و نیمه دوم قرن هفتم تقریبا به پایان رسید و با ظهور فتنه مغول که از آداب و رسوم منشیانه و ادیبانه بی خبر بودند منشیان و نویسندگان دیگر آنچنان که باید دنباله کلام منشیانه را نگرفتند و گرچه بدین خاطر رواج ساده نویسی و روان نویسی را باعث شد و تکلف و تصنع از نثر رخت بر بست اما این بدان معنی نیست که نثر متکلفانه و ادیبانه از عنصر زیبائی و دل انگیزی بدور باشد، بعلاوه هر چه که از قرن ششم دور می‌شویم و به قرون هفتم و هشتم و نهم نزدیک می گردیم هجوم واژه های مغولی و ترکی در نثر بیشتر آشکار می‌شود و نثر حافظ ابرو نیز از چنین خاصیت‌هائی برخوردار است. نثر او ساده است و بی تکلف و از اطناب‌های مملّ و طولانی و از صنایع بدیعی آنچنانکه قبل از او معمول بوده است برخوردار نمی‌باشد استفاده او از آیات و اخبار اگر چه کم است اما هر جا که به آیه یا خبر و حدیثی بر می‌خوریم کاملا بجا و مناسب انتخاب شده است اشعار غالبا از خود مولف است و بفراوانی در سرتاسر کتاب پراکنده اند.

ارزش تاریخی

ذیل جامع التواریخ رشیدی حافظ ابرو گرچه کاریست که دیگران نیز انجام داده اند یعنی تاریخی است از دوره خاص از عصر ایلخانان مغول که با جلوس سلطان محمد خدابنده اولجایتو شروع می گردد و کتابهائی بدینگونه را چه بصورت مستقل مثل تاریخ الجایتو تالیف ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی و چه بصورت ضمیمه یا فصلی از کتابی مثل جامع التواریخ یا پاره هائی از جهانگشای و غیره گرچه فراوان بوده اما کار حافظ ابرو خود کاری دیگر است و گونه‌ای دیگر، زیرا حافظ ابرو در عصری می‌زیسته که ضمن التزام رکاب تیمور و شاهرخ وتقرب به دربار آن دو و قرار گرفتن در بطن قضایای تاریخی، با مردان نام آور و مورخان با ارزش و هنرمندان والائی نیز همعصر و احیاناً با آنان معاشر و دمساز بوده است،مردانی چون مولانا شرف الدین علی یزدی مولف کتاب ظفر نامه تیموری، امیر نور الدین شاه نعمت الله ولی پیشوای طایفه نعمت‌اللهیه، خواجه محمد پارسی صاحب کتاب فصل الخطاب که از خلفا و اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند بود، قاسم انوار عارف و شاعر معروف که شهرتش شرق و غرب را فرا گرفته بود، امیر شاهی شاعر مشهور سبزواری و غیره و غیره و نیز با مورخان معروفی چون نظام شامی معاشر بوده و بالطبع در عصری چنین،ارائه کتابی تاریخی نمی‌توانسته خالی از دقت و صحت باشد.از طرفی چون این ذیل دنباله جامع التواریخ رشیدی است و نویسنده قطعاً می کوشیده تا اثرش کمتر از اثر اصلی نباشد بنابر این در این مورد نیز دقت کافی را مبذول داشته است.

ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو نمونه‌ای از نثر دوره تیموری است و اشارات این کتاب مربوط به این عصر بسیار قابل تامل و دقت است که متاسفانه پاره‌ای زیاد از این کتاب در دسترس ما نیست و یا اگر در موزه و یا کتاب خانه‌ای در دنیا موجود باشد امید است روزی به ایران باز گردد و در دسترس مشتاقان قرار گیرد. البته نه تنها این کتاب بلکه کتب گرانبهای پر قدر و ارزشی که خود منابع بسیار

معتبری از تاریخ این مملکت است در جهان پراکنده و یا در انزوا، گمنام مانده اند.

علاوه بر این در این ذیل از خاندان اینجو و محاربات و اعمال و رفتار سلاطین این خاندان (چون شاه شجاع و محمد مظفر و مسعود اینجو و محمود اینجو و ذکر محاربات آنان و نیز چوپانیان و ایلکانیان و غیره سخن رفته است).

اکنون وقت آن رسیده است که از مجمع التواریخ حافظ ابرو یاد کنیم.

مجمع التواریخ ــ زبدة التواریخ

قبلا با کتاب ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو آشنا شدیم و چنانکه می‌دانیم مولف مزبور علاوه بر این کتاب، کتب دیگری نیز در جغرافی و تاریخ داشته که پاره‌ای از آنها امروز موجود می‌باشند؛ از جمله در سال ۸۱۷ به امر شاهرخ تیموری حافظ ابرو به تالیف جغرافیای کاملی به زبان فارسی مامور شد و وی برای اجرای این امر و نگارش چنین کتابی از کتب معتبر جغرافیایی عصر خود و پیش ازخود بهره گرفت از جمله از کتاب جهان نامه نجیب بکران آثار ابن سعید، صورالاقالیم محمدبن یحیی و سفرنامه ناصر خسرو و غیره و انجام این جغرافی بسال ۸۱۷ بوده چنانکه در یک نسخه خطی آن که متعلق به موزه بریتانیا است آمده و (این تالیف در شهور سنه سبع و عشر و ثمانمائه اتفاق افتاد) «مقدمه ذیل جامع التواریخ خانبابیانی»

در سال ۸۲۰ نیز شاهرخ بهادر تیموری، حافظ ابرو را مامور تالیف کتاب جامعی در این فن یعنی جغرافی نمود. او از همان کتاب جغرافیای مولف بسال ۸۱۷ و سایر منابع استفاده نمود و کتاب مفصلی در جغرافیا و تاریخ عالم نگاشت. یعنی از آغاز خلقت تا سال ۸۲۳ که سال انجام تالیف است از کتب جغرافیائی حافظ ابرو نسخه‌هائی در کتابخانه و موزه‌های دنیا موجود می‌باشد و همچنین در ایران نیز نسخه‌هائی از آنها موجود است. پس از مرگ شاهرخ بهادر، پسر و جانشینش بایسنقر میرزا که فردی ادب دوست و عالم پرور بود و شاهکارهای هنری

فراوانی از جمله کتب خطی و نسخه‌های قرآن و تابلو های نفیس مینیاتور از زمان او به یادگار باقی مانده، در سال ۸۲۶ مورخ دربار پدر، یعنی حافظ ابرو را واداشت تا کتاب تاریخ جامعی شامل تمام وقایع از زمان خلقت آدمی تا زمان او به رشته تحریر در آورد. حافظ ابرو به امر وی شروع به کار کرد و تاریخ مفصل عمومی را در چهار جلد یا چهار ربع تالیف نمود که خود یکی از کتب معتبر تاریخی بعد از جامع التواریخ رشیدی است.البته قبل از این، چنانکه گفتیم حافظ ابرو نوشته‌های پراکنده و نسخه‌های باقیمانده از غارت ربع رشیدی را جمع آوری و منظم ساخته بود و همه این احوال می‌رساند که این مورخ نامور تا چه اندازه پر کار و فعال بوده است.

همانگونه که بیان شد مجمع التواریخ حافظ ابرو دارای چهار ربع بوده و نسخه‌های پراکنده‌ای از این کتاب بعضی بطور کامل و برخی بصورت جداگانه در کتاب خانه‌های ملی تهران و ملک و بریتانیا و استامبول و سایر نقاط عالم موجود است.

ربع اول حضرت با رفعت شاه و شاهزاده اعظم... از شعف و اهتمامی که به مطالعه تواریخ و آثار گذشتگان دارد و در سیر و انساب و احوال امم و مجاری سلوک ترک و عجم و شعب آن علم خوضی تمام فرموده و بر تصاریف احداث واقف گشته، بنده کمترین را سعادت حقیقی مساعدت نمود، حضرت شاهزاده به خطاب مستطاب سرافراز گردانید و به لفظ وحی آثار فرمود که کتابی می‌باید نبشت مشتمل بر ذکر انبیا و اولیا محتوی بر آثار و اخبار ملوک و امم سالفه و کیفیت زمان متقدم و چگونگی قرون متقادم، چنانکه ، از کلیات وقایع و مشاهیر حکام از زمان آدم صفی صلوات الرحمن علیه تا پایان همایون و روزگار میمون که امتداد آن به امتداد روزگار متصل باد چیزی فوت نشود و پسندیده نظر ارباب دانش و ستوده طبع محبوب و مرغوب رای خداوندان فضل آید و عالم اشرف

سلطانی زاده بدان احاطت یابد دعا گوی دولت قاهره شَیّد الله ارکانها گل دل او را به آب مهر این دولت سرشته‌اند و نام او را در ازل ثنا خوان این خاندان نوشته، سرمایه عمر و حاصل زندگانی در تمنای آن آرزو صرف کرده است که به عتبه عالیه این حضرت وسیله جوید و به وساطت خدمتی که لایق این دولت داند از مریدان و مقیمان این آستانه شود، با آنک در هر فنی خوضی و در هر علمی شروعی نموده که بیان آن به برهان در تلفیق و ترصیع این کلمات لامع و لایح است خود را اهلیت و استحقاق آن نمی‌داند که به استیناف چنین مهمی اشتغال نماید و به عبره چنین بحر عمیق اقتحام کند....

به التفات همایون مستظهر و مستوثق گشته و در این شغل خطیر وعمل عسیر امتثال مثال را بحکم المأمور معذور به رغبت و نشاط از سر اخلاص تمام و اعتقاد جازم و صدقی درست بر حسب توان و استطاعت بر این خدمت مشغول گشته، آنچه نقاوه لباب حکایات بود از کتب احادیث و تفاسیر و تواریخ متعدّده مثل قصص الانبیا و سیر النبی و تاریخ محمد جریر طبری و مروج الذهب و معادن الجوهر مسعود الهذلی و شهنامه فردوسی و تاریخ یمینی عتبی و کامل التواریخ اثیری موصلی و کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم و جهانگشای عطاملک جوینی و سلجوق نامه ظهیری و طبقات ناصری جوزجانی و انوارالمواعظ و الحکم فی اخبار ملوک عجم و نظام التواریخ قاضی بیضاوی و تاریخ وصاف فیروزآبادی و جامع التواریخ رشیدی و گزیده حمد الله مستوفی، انتخاب کرده و بعد از گزیده که از آن تاریخ صد سال می‌شود در این فن کتابی که مشتمل بر جمع طوایف باشد کسی مدون نکرده.

چنانکه پیداست ربع اول مجمع التواریخ بدینگونه که مولف ذکر می کند نوشته شده و شامل مطالبی است از قبیل دیباچه کتاب و تاریخ عمومی عالم از خلقت آدم، ذکر فواید تاریخ، خلقت آدم، پیشدادیان، انبیا، اشکانیان، ملوک روم، ذکر اسکندر و سامانیان و نسخه‌هائی از آن در کتابخانه‌های ایران و عالم موجود

است

ربع ثانی یا جلد دوم کتاب شامل تاریخ رسول اکرم و خلفای راشدین و بنی امیه و بنی عباس است و چنین آغاز می‌شود.

حمد بیحد و آفرین فراوان نثار بارگاه حضرت پادشاهی که سواد و بیاض لیل و نهار را نسخه تاریخ هرگونه بدایع و عجایب ساخت ... و پس از چند سطر از تعریف تاریخ و ذکر محامد و صفات و القاب شاهرخ بهادر و بایسنقر میرزا مطالب دیگری را می آورد بدین گونه:

بنابرین مقدمه، حکم همایون حضرت شاه و شاهزاده اعظم، مکمل معالمی امور بایسنقر بهادر خان خلّد الله أیّد سلطنته الزّهرای الی یوم الدین نفاذ یافت به محرّر این اوراق و مقالات قطعه

بنده کمترین دولتخواه　　کاتب العبد عبداللطف الله
آنکه شهرت به حافظ ابرو　　یافته پیش میر و شاه سپاه

جعل الله عُقباه خیراً من اولّاه که کتابی می‌باید در فن تاریخ چنانکه از زمان آدم صفی الی یومنا خلاصه وحاصل این قسم را جامع و شامل بود، کمترین بندگان با وسعت دل و فسحت خاطر اوامر عالیه را به امتثال و مطاوعت تلقی نموده کمر سعی وجد بر میان بسته با وجود قلت بضاعت و قصور صناعت وتوضّع خاطر و تشعّب ضمیر و استعلاء عموم و استیلای هموم و توالی انواع بلیات و تصادم اصناف نکبات، بموجب قضیه المامور معذور روی بدین مهم آورده متصدی این امر خطیر گشته به فر دولت ابد پیوند سعادت مساعدت نمود و ربع اول از این کتاب که محتوی است بر ذکر ..... شرح داده شد بتوفیق الله و حسن توفیقه در ربع ثانی شروع کرده آمد، اگر توفیق رفیق گردد در این ربع، اخبار و آثار محمد مختار و مواقف و مقامات و مهاجر و انصار و مساعی مشکور خلفاء راشدین و ائمه مهدیّین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و بنوامیه و بنو عباس شرح داده آیدان شاء

الله وحده

همی خواهم از پاک پروردگار — که در عمر مهلم دهد روزگار
که این داستانها و چندین سخن — گذشته برو سال و گشته کهن
ز روز نخستین الی یومنا — کنم جمع جمله پراکنده ها
کزین نامور نام ماند مدام — زمن روی گیتی شود پر کلام
از آن پس دگردل ندارم به رنج — اگر بگذرم زین سرای سپنج

ربع ثالث (جلد سوم)

شامل صفاریان، سامانیان، دیلمیان، غزنویان، سلجوقیان، اتابکان (موصل، آذربایجان، فارس و لرستان) طایفه غوریه (ملوک بامیان، ملوک خلخ) ملوک نیمروز، خلفای علویه و مهدیه، طایفه نزاریان، داعیان، خوارزمشاهیان، طایفه قراختای که حکام کرمان بوده اند ذکر اصناف اتراک (ترکها) و کیفیت انشعاب قبایل مغول و ذکر آباء و اجداد چنگیز خان و قبایلی که بدیشان منسوبند و پادشاهی چنگیزخان و فرزندان او در مغولستان و چین و ایران.

آغاز این کتاب بنا به گفته استاد دکتر خانبابا بیانی در نسخه‌هائی که در دست است متاسفانه افتاده و در نسخه کتابخانه ملک از شروع کاریعقوب و حرفهای او باقی مانده است.البته آنچنانکه مشهوراست نسخه‌های ربع سوم این کتاب بسیار نادر و کمیاب است؛اما آثار گرانبهایی از تاریخ در این ربع مسطور می‌باشد.

ربع رابع (جلد چهارم)

شامل وقایع و حوادث سال‌های میان ۷۳۶ یعنی سال مرگ سلطان ابوسعید و ۸۳۰ یعنی زمان شاهرخ تیموری می‌باشد، این مجلد بدین ترتیب آغاز می‌شود.

این ربع رابع است از ارباع کتابی که به فرمان حضرت امیر و امیرزاده

جوانبخت، زیبنده تاج و تخت، نو ر حدقه سلطنت، معزّ الدنیا و الدین، غیاث الاسلام و المسلمین، بایسنقر بهادر ... جمع کرده می آید و اول این ربع آخر ایام ابوسعیدی است که ذکر وفات او در ربع ثالث گذشت و بعد از انقضای دولت او بر هر طرفی از ممالک ایران جمعی استیلا یافتند چون سلطنت اربا خان و موسی خان و محمد خان و سلیمان خان به امارت امیر علی پادشاه و شیخ حسینان بزرگ و کوچک که بر تختگاه ابوسعیدی مستولی شدند و ممالک آذربایجان و عراقین با تصرف گرفتند و ابنای محمد شاه اینجو و محمد مظفر و بعضی از چوپانیان ممالک فارس و کرمان و عراق عجم مسخر گردانیدند و امرای خراسان پادشاه طغاتیمور را به سلطنت قبول کردند و هرات و توابع را ملک معزالدین ابوالحسین محمد کرت و نیشابور و سبزوار را جماعت سر بداران و طوس و ابیورد نسا و یاز را ابنای امیر ارغون شاه و قهستان، مزلائیان با خود گرفتند و هر یک دعوی استقلال و استبداد کرده خطبه و سکه به نام خود کردند تا زمانی که آفتاب دولت اقبال جهانگشای امیر صاحب قران انار الله برهانه از مشرق ماوراء النهر طلوع کرد. حکام ممالک مذکور که ایشان را ستارگان آسمان هر مملکت و ولایت می پنداشتند و به مغرب نسخ و زوال افول و غروب نمودند و به اندک روزگاری از سر حد ختای تا اقصای روم و فرنگ و از نهایت تا بدایت دیار مغرب زمین و ولایت زنگ

شعر

زشوراب چین تابه بلخ آب زنگ　　ز سر چشمه نیل تا رود گنگ

مسخر و مسلم گردانید و شرح کمیت و بیان کیفیت آن بتفصیل و اجمال از اوضاع و احوال و ملوک صنادید انام که معاصر زمان همایون بوده اند از ابتدای ولایت تا انقضای حیوٰة بر حسب وقوع و اقتضاء وقت آنچه نقاوه و لباب تاریخ مرقوم بود از مبادی حال به اجمال و تفصیل و تفریغ و تأصیل سال بسال در این

ربع ایراد کرد و بعد از انقضای ایام حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه، واقعات و حالات وفتوحات و سلطان زمان، پاداش اسلام شهنشاه انام امیر شاهرخ بهادر که همیشه اختر ملک بنام او مسعود باد و اخبار و آثار اروق همایون و فرزندان تا غایت وقت آنچه به مشاهده و استخبار معلوم گشته واز مقبول قولان استماع نموده، گر عمر امان دهد بتحریر رسد و چون به مبارکی قوافل اقبال به سواحل نجاح رسید و چمن آرزو از فیض اسعاف شاداب گشت، چهره این محبوب مرغوب ازشکن زلف غیب ظاهر شده وحُجُب و اَستار از پیش طلعت خورشید انوار این خلاصه و نقاوه تواریخ بر داشته آمد عقود ترکیب شبه مثال را به لآلی القاب همایون مرصّع گردانید و سلک این کلام طلباً للنّظام به جواهر ذکر شریف مصون ساخت و این ربع را زبدة التواریخ بایسنقری نام نهاد .این نسخه به وقایع سال ۸۳۰ ختم می‌شود؛یعنی ذکر رفتن امیر و امیر زاده جهان و جهانیان محمد جوکی بهادر خان خلدالله ملکه و شوکته به سمرقند.

بنابراین با استناد قول خود مولف «زبدة التواریخ» فقط به ربع چهارم این مجموعه اطلاق شده و کتاب مستقلی نیست و تاریخ عمومی حافظ ابرو مجموعاً در چهار جلد یا چهار ربع به امر بایسنقر میرزا چنانکه گذشت تدوین شده و به نام مجمع التواریخ السلطانیه معروف است و مولفینی که پس از او آثار تاریخی وی را به نام زبدة التواریخ خوانده اند به اشتباه رفته اند.

حافظ ابرو به اغلب احتمال در سال ۸۳۰ به نوشتن آثار خود خاتمه داده وتا سال ۸۳۳ که سال مرگ او است به استراحت مشغول بوده است زیرا از این تاریخ به بعد اثری از این مولف عصر تیموری دیده نشده و شاید بعدها دیده شود.

همانطور که بررسی آثار رشید الدین کار آسانی نیست و محقق را دچار سردرگمی و خستگی می‌سازد، به قول دکتر بیانی به اتفاق جمیع محققین و تاریخ نگاران و خاورشناسان عصر حاضر، شرح حال زندگانی و مخصوصا تشخیص آثار مولفات حافظ ابرو یکی از دشواریهای تاریخ است تا آنجا که بعضی از روی

بی انصافی و بی اطلاعی او را به دزدی و سرقت ادبی متهم ساخته اند ، اما این کمال بی انصافی است که چنین مرد بلند آوازه‌ای را بدین گونه یاد کنند .

نثر مجمع التواریخ

نثر کتاب بهمان گونه که در ذیل جامع التواریخ گزارش شد ساده و بی تکلف و بدور از هر گونه تعقید است، سخن او ساده و روان است و خواننده را بهیچوجه کسل و خسته نمی گرداند از شعر و آیات قرآن و احادیث بندرت اما به تناسب و مقتضای حال استفاده نموده و خلاصه، نثر او نمونه کامل و تمام عیاری است از نثر قرن نهم یعنی عصر تیموری.

ارزش تاریخی

این کتاب نیز مثل سایر تواریخ این عصر تقریبا تاریخ جامعی است از زمان خلقت آدم صفی تا عصر مولف و تاریخ پایان کتاب یعنی سال ۸۳۰ و چون برهه وسیعی از تاریخ ایران را در بر گرفته دارای اهمیت شایانی است.از طرفی همانگونه که مذکور افتاد حافظ ابرو علاوه بر تاریخ، در جغرافیا نیز دست داشته و این اثر گذشته از اینکه یک اثر تاریخی است، بگونه‌ای دیگر میتوان آنرا یک اثر جغرافیائی نیز دانست.

مجمل فصیحی

از جمله کتب تاریخی قرن نهم که متاسفانه تا سالهای اخیر در بوته گمنامی و فراموشی افتاده و کمتر تذکره‌ای از آن یاد کرده و حتی مرحوم بهار نیز در سبک شناسی نام آنرا نیاورده است کتاب پر ارج و ارزش مجمل فصیحی خوافی است و با اینکه آن مرد دانشمند شاعر بوده در تذکره های شعر نیز نام و نشانی از او نیست و فقط در پاره‌ای از تواریخ مثل حبیب السیر از او نام برده شده است.

استاد فاضل شادروان محمود فرخ مصحح محترم کتاب با کوشش بسیار این کتاب گمنام را از زاویه فراموشی بیرون آورده‌اند و با دقت خاص تصحیح و تحشیه فرموده اند. مقاله مفصلی مرحوم ادوارد براون در تاریخ ادبیات قسمت از سعدی تا جامی درباره فصیحی خوافی نوشته‌اند همچنین شادروان استاد معین در قسمت اعلام فرهنگ خود خلاصه‌ای از زندگی فصیحی را نگاشته اند. خود فصیحی نیز نام و نسبت خویش را در جلد آخر کتاب نوشته است.

فصیح الدین بن جلال الدین نام او احمد است و در سال ۷۷۷ در خواف از توابع خراسان متولد شده و نسبتش دوازده نسل به ابو امامه، صدی بن عجلان بن وهب باهلی صحابی می رسد. ظاهرا محل تربیت نشو و نمای او شهر هرات بوده و همین امر باعث اشتباه پاره‌ای از محققین گشته تا خیال کنند

فصیحی اهل هرات بوده مخصوصا مستشرقین اروپائی چنین گمانی را کرده‌اند در حالی که خود فصیحی در چندین مورد مولد خود را خواف ذکر کرده است.

شرح حال مجمل و مفیدی که مصحح کتاب آورده است از هر اظهار نظری از دیگران بهتر و دقیق تر می‌باشدو نیز همانگونه که گفتیم خلاصه‌ای بسیار کوتاه و در چند سطر شادروان دکتر معین آورده که قابل اعتماد تواند بود.

احمد بن جلال الدین محمد از رجال و نویسندگان نیمه اول قرن نهم متولد سال۷۷۷ و متوفی سال ۸٤۵ یا اندکی پس از آن از مردم خواف و از اعقاب ابن وهب باهلی صحابی و محل نشو و نما و تربیت او شهر هرات بوده است، خود فصیحی در صفحه ۱۱۰ جلد آخر کتاب اجداد خود را ذکر کرده است، همچنین نسبت خود از طرف مادر نیز بیان داشته و از برادری به نام خواجه اختیار الدین نام برده است.

در سال ۸۰۷ بعد از مرگ تیمور به دربار شاهرخ راه یافت و در آن سال به دستور آن شاهزاده همراه با دو نفر از امرا به سمرقند فرستاده شد تا خزانه خاصه شاهرخ را از عمر شیخ خازن تحویل بگیرد.اما تقرب کامل او به دربار شاهرخ سال ۸۱۸ بود و در سال ۸۱۹ ترقی کرد و به منصب (موجه) دیوان رسید و یکسال بعد با شرکت دو تن دیگر به تصدی دیوان اعلیٰ شاهرخ تعیین شد ولی در سال ۸۲۱ معزول گردید و مجددا در سال۸۲٤ جهت مهمات دیوانی مامور کرمان شد و پس از سه سال مراجعت کرد و در باد غیس هرات به حضور شاه شرفیاب شد. در ۸۲۸ موجهی دیوان امیرزاده با یسنقر میرزا بدو داده شد و چند سال در این سمت بود تا در ۸۳٦ به خدمتش خاتمه دادند.بعد از این تاریخ از احوال او اطلاعی در دست نیست.در سال ۸٤۳ مورد خشم و غضب گوهرشاد آغا زن شاهرخ قرار گرفت و در خانه امیر بیگ محبوس شد و پس از چندی آزاد گردید و مجددا در ۸٤۵ در خانه امیر بیگ مقید و بار دیگر خلاصی یافت (فرهنگ معین ـ اعلام ـ ج ٦ ص ۱۳٦۸) .

البته لغت موجه، همان کلمه مغولی موجه با (چ) فارسی است که به معانی شغل، عمل، منصب، عهده و اصطلاحاً وزارت بوده است و مرحوم دکتر معین از مقدمه مصحح این کتاب برای شرح حال فصیحی استفاده نموده اند.

فصیحی شرح زندانها و نیز دوران معزولی و بیکاری را در کتاب ذکر کرده و از روزگار شکایت فراوان کرده است.در سال ۸٤۵ پس از خلاصی از قید امیر بیگ که بندی تنگ بوده و شب چهارم رجب از دست شوم امیر بیک حرامزاده خلاص شده می نویسد:

امروزمن خود غرقه‌ام گربر کناری‌اوفتم
آنگه حکایت‌ها کنم احوال آن غرقاب را

نثر مجمل فصیحی

بسم الله الرحمن الرحیم

فصیح تر عبارتی که در گردن جان تعویذ و شاح اقبال تواند بود و ملیح تر روایتی که خواطر عواطر را ماده سعادت و اجلال شاید دانست، محامد بی انقضاء مالک الملکیست که ملکت بلا دوامش از وصمت تبدیل و تحویل مقدس و مبرا است و مدایح بی انتهاء واجب الوجود یست که وجود با جودش از نقض بدایت و نهایت منزّه و معّرا، کان الله و لم یکن معه شیئٌ، معبودی که سلاطین ذی شوکة و شکوه، تاج افتخار از آستان عبودیتش مسألت نمایند و مسجودی که خواقین صاحب مکنت و مکان سریر مسرت پادشاهی از خاک بوسی بارگاه جلالش یابند

- بیت -

شهان آن زمان پادشاهی کنند — که بر آستانش گدائی کنند
سر پادشاهان گردن فراز — بخاک درش بر زمین نیاز
هر آنکس که‌از درگهش سربتافت — بهر در که شد هیچ عزت نیافت

له ملک السموات و الارض و هو علی کلّ شیئٍ قدیر. وصلات و صلوات نامیات بر پیغمبری که منشور میسور نبوّتش بتوقیع وقیع رفیع و ما ارسلناکَ الاّ رحمة للعالمین معنون و موشّح است. و تحف و تحیّات متوالیات بر رسولی که مثال جلال رسالتش به طغرای غرّای کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطّین مدوّن و موّقع و موّشح ـ بیت ـ

وقتی کآدم در آب و گل بود　　احمد همگی جان و دل بود
بشیر و نذیر هاشمی مکرّم　　فصیح بلیغ من یسّمیٰ باحمد؟
مقصود جهان و اصل کونین　　سلطان سریر قاب قوسین
مکسور ازوست طاق کسری　　شاداب بدوست باغ دنیی

حد نعت و ثنای تو چنانچه سزای کبریای تو باشد بدست همچون من بی‌بضاعتی کجا بر آید ـ بیت ـ

من بنده گرچه حمد وثنای تومی کنم　　حمد و ثنای تو نه سزای تو می کنم
خود را بزرگ میکنم اندر میان خلق　　نی آنکه خدمتی ز برای تو می کنم

اما بعد

بر رای رزین اهل بینش　　اشراف سرای آفرینش

کالنور فی السواد سمت ظهور و وضوح یافته که علم تاریخ بواسطه تجارب در امور جمهور و رعایت عواقب در قضایای برایا، اشرف قوانین افانین علوم است و علّوشأن این فن شریف و علم منیف همین بس که کتب سماوی که عبارت از توراة و انجیل و فرقان است مشحون و مملو از تاریخ و قصص است..... در این ولا که از نوایب ایام نافرجام حوادث سپهر بی مهر پدرام مقرّر این تقریر و محّور این تحریر را اضعف عبادالله الوافی احمد بن محمد بن یحیی، المدعّو و الملقب بفصیح الخوافی احسر الله تعالی حاله و طیب باله، انواع ملال و اصناف نکال روی نموده بود و تقاعد جسته و موافقانی که بسبب امور دنیاوی متفق اللفظ و الکلمه بودند مخالفت و مناقشت ظاهر گردانیده، دوستانی که وفا داری ایشان موجب جذب

منفعت و دفع مضّرت بود جفا کاری گزیده، دل و خاطر از اندیشه روزگار جفا پیشه و خُلّان بی اندیشه مالا مال شده از مصاحبت رفقا و اخوان و مؤانست احباّ و اقران مایوس گشته، فرید و وحید بی یار و مونس و غمگسار مانده و گوشه‌ای از فضای عالم و کناره ای از زمره بنی آدم اختیار کرده این ابیات بر زبان میراند و قال علیٌّ کَرَّمَ الله وجهه ـ شعر ـ

جزی اللهُ المَنّوایب کل خیرٍ فما زالت تنغّصنی بریق
و ما شکری لها الاّ لآنی عرفت بها عدوی من صدیق

ـ بیت ـ

دوست مشمر آنک در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی
دوست‌او را دان که گیرددست دوست در پریشانحالی و درماندگی

در این شداید اصعب و اتعب، این ناملایمات واقعه صاقعه [1] کردار و نازله‌هایله گفتار حضرت شاهزاده مبرور مسرور و سلطان زاده مرحوم مغفور

ـ بیت ـ

آنکه پیوسته با خلاص زجان میخواند
بر سر روضه او آیت رحمت رضوان
وانک درباغ جنان‌طوطی روحش شب وروز
دارد از نغمه المنة لله الحان

الواصل الی جوار رحمة الله الملک المنّان، غیاث السلطنة و الدنیا و الدین بایسنقر بهادر خان، انار الله برهانه وثقل بالحسنات و المکرمات میزانه که این بنده ربیب دولت و صنیع تربیت آن حضرت بود بحکم نص مبین فرقانی و فرموده احکام متین سبحانی که کل شیئٍ هالک الاّوجهه، داعی یا ایتهّا النّفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیةً مرضیه را لبیک اجابت فرمود.

سیاق این کتاب بر مقدمه و دو مقاله و خاتمه نهاده، ترتیب آن برین موجب

---

۱. بیهوش شدن بر اثر صاعقه.

است، مقدمه از هبوط آدم صفی صلوات الله علیه تا زمان ولادت حضرت نبی علیه‌الصلوّة والتّحیه که به عام الفیل موسوم است.

مقالت اول، از ولادت حضرت نبی علیه السلام تا زمان هجرت که مبنای تاریخ بر آن است و آن پنجاه و سه سال است.

مقالت دوم، از هجرت آن حضرت علیه الصلوة و التحیه الی یومنا هذا و خاتمه در ذکر بعضی از احوال هرات، که مولد و منشا این ضعیف است از آنچه در هرات پیش از هجرت نبوی بوقوع پیوسته و چون در این مجمل بحکم خیر الکلام ما قل و دل از اطناب احتراز واجب شمرده از مفصل و زواید اجتناب نمود و از هر نسخه و تاریخ که خبری نقل افتاده بواسطه اختلاف ناقلان از هر جا نکته‌ای که مناسب نموده اضافه آن خبر شده اگر متعرض اسامی کتب می‌شد از مقصود باز می‌ماند.

و این کتاب،مورخین را فایده بیشتر میدهد چه هرگاه که خواهند امری از امور یا خبری از اخبار معلوم کنند که در چه زمان و مکان بوده هر آینه ازاین کتاب زودتر بر مقصود ظفر یابند واین نسخه را به سالهای دراز از مطالعه تواریخ و جراید بزرگان و کتب متقدمان جمع آورده و از فارسی به تازی نقل افتاده و بعد الاستخاره و الاستشاره این کتاب به مجمل فصیحی موسومَ شد، انشاءالله در نظر برزگان دانشور، مستحسن، و مرغوب افتد و اگر بر سهوی یا خطائی وقوف یابند اصلاح فرموده ذیل عفو بر آن بپوشانند و مولف را به دعای خیر مدد فرمایند.

و صلی الله علی النبی الها شمی‌القرشی التهامی، کلمّا ذکره الذاکرون و علی آله و اصحابه اجمعین و الحمد الله رب العالمین.

چگونگی نشر و موقعیت تاریخی

بر خلاف دیباچه کوتاه اما پر اطناب و ممل،بقیه نوشته‌های اصلی کتاب که عبارت باشد از مقدمه و ۲ مقاله و خاتمه،ایجاز به اندازه‌ای است که خواننده را

نسبت به آن بی علاقه و بی‌میل می‌سازد و آنچنان به مجمل گوئی پرداخته که فساد نثر در این دوره را در تضاعیف این کتاب بخوبی مشاهده می کنیم. شعرهائی که در دیباچه‌ای که گذشت به کار برده و از چند تائی تجاوز نمی کند یا از خود اوست یا از نظامی و سعدی که هم نامی از آن بزرگان نمی برد و هم شعرها را ناشیانه دست کاری نموده است فقط از حضرت علی ع یاد می کند که شعری از آن حضرت را بدنبال نامش دارد.

شعرهای متن نیز که تعداد آنها فراوان نیست معمولا بدون ذکر شاعر که البته معمول روزگار بوده است آورده و جای جای کلمه لمؤلفه را برپیشانی اشعار می‌بینیم.قافیه‌های اشعار گاهی ناهم آهنگ و معیوب هستند.

تاریخ نگاری کتاب عینا گرده برداری و رونویس مانندی است از کتاب طبقات ناصری منهاج سراج که شرح آن گذشت.مخصوصا در قسمت‌های جلد نخستین در قسمت شرح حال متصوفه، کلمه به کلمه و واژه واژهٔ رونویسی از کتاب تذکره الاولیای عطار است،جز اینکه جای حروف را عوض کرده است و برای شاهد چند مثال را می آوریم در کرامات صوفیانی چون با یزید و احمد خضرویه و فقها و پیشوایانی همچون شافعی و اما حنبل و غیره

نقلست که جمعی بیامدند که‌ای شیخ باران نمی آید ... ص ۳۰۷ مجمل.

نقلست که یکروز جماعتی آمدند که یا شیخ باران نمی آید ... (ص ۱۴۲ تذکرة الاولیا.).

نقلست که سلطان العارفین به امامی اقتدا کرد چون سلام داد امام از شیخ سوال کرد که تو کسبی نمی کنی .... (ص ۳۰۷ مجمل.).

نقلست که شیخ در پس امامی نماز میکرد پس امام گفت یا شیخ تو کسبی نمی کنی

(ص ۱٤٥ تذکرة الاولیا.) .

نقلست که وقتی در روم لشکر اسلام ضعیف شدند و نزدیک بود که شکسته شوند.

(ص ۳۰۸ مجمل)

نقلست که وقتی لشکر اسلام در روم ضیعف شده بود و نزدیک بود که شکسته شوند.

(ص ۱٤٦ تذکره الاولیا) .

نقلست که کسی گوش می‌داشت تا سحر گاه که ببیند که با یزید چه می کند.

(ص ۳۰۸ مجمل)

نقلست که کسی گوش می‌داشت وقت سحر گاهی تا چه خواهد کرد (ص ۱٤۸ تذکره اولالیا.)

درباره احمد خضرویه (ص ۳۱٤) مجمل با (ص ۱۹٦) تذکره عینا مانند همدیگر است درباره امام احمد حنبل (ص ۳۰۵) مجمل با (ص ۲۵۷) تذکره عینا مانند یکدیگر است همچنین در موارد بسیار که ذکر همه باعث طول کلام می گردد.

ارزش تاریخی

اما از لحاظ ارزش تاریخی آنچنانکه در تواریخ قبل از این بیان داشیم رسم معمول روزگار چنین بوده است که کتابها را عینا استنساخ و رونویسی کنند و بعداً به نام تاریخی جدیدتر ارائه دهند و الاّ در چنین مواردی مطالعه یک نسخه ازتواریخ، خواننده را از مطالعه سایر کتب تاریخی بی نیاز می‌سازد و همانگونه که در بحث کتاب نظام التواریخ و طبقات ناصری و سلجوقنامه و راحة الصدور راوندی مذکور افتاد که چگونه از یکدیگر اقتباس و استنساخ نموده‌اند و یا اقتباس حافظ ابرو از خواجه رشید و شرف الدین علی یزدی و دهها از اینگونه

اقتباس‌ها بدون ذکر مولف اصلی در ضمن مطالعه آن آثار می‌توانیم دریابیم.

کتاب مجمل چنانکه از نامش پیداست بسیار مجمل و مختصر است تا جائیکه گاهی تذکرات تاریخی فقط یک یا چند سطربیش نیست. این کتاب را پیش از آنکه یک تاریخ بدانیم بهتر است یک ترجمه احوال و یک شرح و فیات بدانیم زیرا اوّل تمام یا اکثر حوادث تاریخی اقتباس از تواریخ دیگر است و ثانیاً بیش از هر چیز وفیات اعیان را در آن می‌بینیم. ولی در عین حال مدارکی که درباره دوران شاهرخ تیموری و بایسنقر میرزابهادر خان آورده قابل تامل و ملاحظه خواهد بود.

مطلع سعدین و مجمع بحرین

یکی دیگر از کتب تاریخی مهم این دوره کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین است که بنام مطلع السعدین مشهور گشته است و حوادث جهان را در فاصله سالهای سلطنت ابوسعید بهادر یعنی سال ۷۰٤ که سال تولد ابوسعید بهادر است تا سال ۸۷۳ که سال شکست واسارت ابوسعید گورکان توسط سلطان حسین بایقرا است و نیز دو سال زمان سلطنت او یعنی تا سال ۸۷۵ هجری قمری.

مولف کتاب ـ مولانا کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی است که خواند میر در کتاب تاریخ حبیب السیر شرح مبسوطی از زندگی او را آورده است و می گوید «ولد مولانا جلال الدین اسحق سمر قندی بود، ولادتش در دوازدهم شعبان سنه ست عشر و ثمانمائه در هرات روی نمود و مولانا اسحق در اردوی همایون خاقان سعید یعنی شاهرخ پسر تیمور به منصب قضا و پیش نمازی اوقاف شریف مصروف می ساخت و گاهی در مجلس اشرف اعلی به توضیح مسائل و قرائت رسائل می پرداخت و مولانا کمال الدین عبدالرزاق بعد از فوت پدر فی سنه احدی و سبعین و ثمانمائه، رساله‌ای را که قاضی عضد الدین ایجی در معنی حروف اسم اشاره تالیف کرده شرحی نوشت و دیباچه آن انشای منقح را به اسم همایون خاقان سعید موشح گردانیده به آن وسیله شرف دستبوسی حضرت خاقانی

دریافت » حبیب السیر ص ۳۲۵ بنابر این سال تولد او ۸۱۶ در هرات اتفاق افتاده و سالها در آنجا به کسب علم پرداخته و دربار شاهرخ به سمت قاضی عسکر و پیشنماز منصوب گشته و گاهی در مجلس پادشاه مساله شرعی می گفته و رسائل می‌خوانده و چنانکه صاحب تاریخ حبیب السیر می گوید : یکبار نیز از طرف شاهرخ تیموری به سفارت به دربار راجه بیجانگر ، به هندوستان رفته و با زحمات و مشقات زیاد بازگشته است.

بعد از مرگ شاهرخ به ملازمت میرزا عبداللطیف پسر الغ بیگ و نوه شاهرخ و نیز به دستگاه میرزا عبدالله و میرزا ابوالقاسم بابر و میرزا ابراهیم که همه از شاهزادگان تیموری بودند راه یافته و تواریخ این خاندان را در کتاب خود ذکر کرده است. در سال ۸۶۷ بقول حبیب السیر به منصب شیخی خانقاه میرزا شاهرخ منصوب گشت و تا آخر حیات بدان اشتغال داشت، وفاتش در ماه جمادی الاخری سال ۸۸۷ در شهر هرات اتفاق افتاده است، درباره منصب شیخی خانقاه خود می گوید ، و در این تاریخ یعنی سنه اربع و سبعین، احوال این دو بقعه (مدرسه وخانقاه شاهرخی) در غایت جمعیت و رفاهیت است و منصب شیخی به خادم الفقرا ، حاوی این اوراق، عبدالرزاق بن اسحق مفوض است، هر کسی پنج روزه نوبت اوست. کمال الدین در جای جای کتاب از بیان احوال خود و شرح زندگی و راه یافتن به دربار شاهرخ و سایر شاهزادگان و نیز مصیبت‌ها و مورد حسد حاسدان قرار گرفتن و بدبختی‌هائی که بدو راه یافته بازگو می کند. (در این سال حاوی اوراق عبدالرزاق را حضرت خاقان سعید امتحان فرمود و سبب آن بود که جماعتی از ارباب حقد و حسد فی جید ها حبل من مسد به اقتضای نفس خبیث و اغوای طبع رکیک خبث این فقیر کردند).

(القصه فرمان اعلی نفاذ یافت که علمای کبار کتابی اختیار کنند و فقیر و مولانا حاجی محمد را امتحان فرمایند ، و علما ، میان کشّاف و هدایة مخیّر ساختند عاقبت بر هدایة قرار دادند وهم در مجلس خاص مشحون به شاهزادگان و امرای

خواص سطری چند بمنزله شرح نوشته شد و علما نوشته فقیر را پسندیدند و نوشتند که ادّق و احسن است و به موقف عرض رسانیدند، حضرت اعلی را مستحسن نمود و بنده چون زر خالص از بوته امتحان تمام عیار بیرون آمد) (شرح حال مولف ص ۱۳)

نثر مطلع سعدین

نثر کمال الدین عبدالرزاق ساده و روان و پر مغز است و مسلماً تحت تاثیر روش مختار در نثر قرن هشتم بوده و پیروی استادان زمان خود کرده که از روش متکلّف روی بر تافته و به سوی نثر ساده و بی تکلف روی آورده است. اما با اینکه کمال الدین این روش را دنبال نموده در عین حال از لحظه‌های کاربرد واژه‌های نسبةً مشکل و لغات عربی ومغولی و فارسی قدیم غافل نمانده است اما نه به فراوانی کتب قبل از او و حتی پاره‌ای از معاصران او.

با این همه کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین کتابی ساده و بی تکلف است.او درباره تالیف کتاب با زبانی شیرین و کلامی‌روان چنین بیان می‌دارد (و فکر بکر در آیینهٔ جمال نمود و ماه روی دلگشا از چهرهٔ جانفزا نقاب گشود، به این وجه که مولفی از مبدا ولادت سلطان عالی‌شأن، علاء السطنه والدنیا والدین، سلطان ابوسعید بهادر خان انار الله برهانه، اعنی سنه اربع و سبعمائه تا سنه اربع و سبعین و ثمانمائه، مرتب سازد و در ادای آن هر گونه سخن پردازد و احوال مملکت ایران و توران بل اکثر جهان به تفصیل و اجمال باز نماید، ماهی که به سان هلال چند سال در شبستان سواد و خیال می‌بود بشر صاحب کمال شده از افق مراد جمال نماید و غنچه‌ای که عمری در پرده عزت روی پوشیده داشت، چون گل صد برگ به هزار گونه حسن چهره گشاید، هر چند فصحای امصار و بلغای اعصار که به الماس بیان گوهر معانی سفته‌اند و دُررمنثور و غرر منظوم، چنانچه باید گفت این نقد مغشوش نزد ایشان چه رواج یابد و این دراهم معدود در چه

شمار آید ـ بیت ـ

چه دستان سرایم من بوالهوس که با عندلیبان شوم همنفس

با آنکه ـ نظم ـ

زمن قادرتران کاین جنس گفتند به بازوی ملوک این لعل سفتند

اما رجا به کرم ولی النعم واثق است و صبح امل صادق که چون در این مؤلَف سعی عاجزانه، نه مناسب مآثر اکابر زمانه به تقدیم رسد و به زبان تقدیر افتد و فروغ طلعت کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین چون آفتاب اقبال در اوج جلال طالع شود و انوار سعادت اشراق آن در ممالک آفاق ساطع گردد... نظم..

امیدوار که نام کتاب مطلع سعدین چو ماه چارده با طالع سعید بر آید

مأمول از مکارم اخلاق اعاظم آفاق آن که در این مجموع که به عقد عبارت نظام یافته و در سلک استعارت انتظام گرفته به عین عبارت و نظر مردمی نگرند و چون بر سهو و نسیان که لازم انسان است وقوف یابند به قلم دزربار و خامه گوهر نثار اصلاح فرمایند فمن عفا و اصلح فاجره علی الله ـ بیت ـ

یادباد آنکه به اصلاح شمامی‌شد راست نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را برد

تا کسوت اعمالشان به طراز الذّین یستمعون القول فیتّبعون احسنه مطرّز گردد.

ـ نظم ـ

بپوش اگر به خطائی رسی و طعنه مزن که نفس هیچ بشر خالی از خطا نبود

درآفتاب نظر کن که با بصارت خویش مسّمر او همه بر خط استوا نبود

بصر نا الله تعالی بعیوب انفسنا و یسّر لنا ما یحب و یرضی، انّ الله بصیر بالعباد، منه المبدا و الیه المعاد.

الهی در این نامه مناهی، بل در تمام این هنگامه ملاهی و بی راهی با کلام صدق تو گستاخی نموده ام و می‌دانم که نادانی کرده ام.ای علاّمی که بر کلام کامل تو نقصان روا نیست که این نقصان کامل از من ناقص به کمال کرم خویش

تجاوز فرمای ـ نظم ـ

الـهـی بـر مـن نـادان بـبـخـشـای بـه تـحـقـیـق طـریـقـم راه بـنـمـای

(ص ۵ ـ ۶ ـ ۷.)

نمونه‌ای از نثر بسیار ساده و بی تکلف کمال الدین عبدالرزاق را که در مقدمه کتاب آورده است ملاحظه نمودیم و متوجه شدیم که کلامی بسیار شکل گرفته و تراشیده و دور از صنایع لفظی دارد، در پاره‌ای موارد در لابلای متن سخن آنچنان آسان است که برای هر خواننده ساده نیز مشکل ایجاد نمی‌نماید و چنان که مشاهده نمودیم برای تاکید کلام و شاهد مقال به آوردن شعر علاقه فراوان دارد و با اینکه شعر در کتاب زیاد است مخصوصا بصورت تک بیت و مصرع و قطعه و مثنوی و غزل، معمولا مصرع‌ها و تک بیت‌ها و پاره‌ای از قطعه‌ها از خود اواست اما تا قسمت زیادی از صفحات کتاب که از نظر مامی گذرد ذکری از سراینده شاعران نمی کند لکن مشخص است که این مثنوی‌ها یااز نظامی‌است یا از شاهنامه فردوسی که ارادت خاصی به آن دو بزرگ دارد و گاهی نیز از انوری و امیرمعزی شعرهائی میآورد و در قسمت‌های وسط و آخر کتاب مخصوصا آنجا که بحث درباره خاندان اینجو و آل مظفر است اشعار فراوانی از خواجه سلمان ساوجی، خواجه حافظ شیرازی و عبید زاکانی و قطعه‌ای به عربی از مولانا قاضی عضد الدین ایجی با ذکر نام همه آنان در کتاب آورده است و نیز نامی از شاعرانی چون قاضی مظفر شاه قزوینی و خواجه سلمان و علاء الدین اتابک همراه با اشعارشان می‌برد.

آیات قرآنی و احادیث نبوی و اخبار ائمه علیهم السلام نیز در کتاب کم نیستند و تا آنجا که توانسته برای تاکید بر مقال آورده است.

اصطلاحات نرد و شطرنج

متاسفانه با آنکه عبدالرزاق سمرقندی زبانی روان و سخنی شیوا دارد و سخن

در نزد او چون آب، روان و سیال است، در توصیف و تمجید امرا و سلاطین خواه آنان که قابل تمجید بوده اندو خواه خونخوارانی که نام زشت و قبیح داشته‌اند بحدی تمجید و تعریف نموده که خوانندهٔ با انصاف را خسته وملول میسازد و گویا رسم روزگار بوده است که چنین مدایح رایج گردد و یا شاید نویسنده و شاعر بدین خیال بوده است تا با ذکر مدایح بسیار خفقان و زورگوئی جباران را بازگو نمایند، عبدالرزاق در ذکر مناقب داشته یا نداشته امیر تیمور گورکانی که بی شک یکی از خونخواران روزگار بوده است آنچنان داد سخن می‌دهد تا جائیکه او را صد جمشید بر یک گاه و صد فریدون در یک خرگاه و صد کیخسرو در یک مکان و صد افراسیاب در یک میدان می‌داند و او را ماحی آثار قیاصره روم و اکاسره عجم و خواقین چین و رایان هند و تبایعه یمن و ملوک آل بویه و سلاطین سلجوق میشمارد که البته قسمت اخیر درباره او در خانمان براندازی صدق می‌نماید.

پس از ستایش های بی حد و حصر و تعاریف زیاد درباره احترام به فضلا و علما و سادات و جهانگیری و عدل و داد و آبادان ساختن و بنای اربطه و حفر قنوات و انعام و پاداش به زیر دستان و تمام آداب جهانگیری و جهانداری که در وجود او مستور است می‌رسد به هنر او در بازی نرد و شطرنج.او میگوید:

دیگر به شطرنج ولوعی تمام داشت و نیکو می‌دانست و استادان ماهر در آن صنعت، چون اعجوبة الدهر و بدیع الزمان خواجه علی شطرنجی تبریزی ـ نظم ـ

نـرد را بـرده ازوضـیـع وشـریـف همچو شطرنج از صغیر و کبیر

که با وجود مهارت در فن شطرنج از علوم دیگر با بهره بود و حفظ کلام‌الله کرده، در علم حدیث تمام صحیح بخاری رااز علاّمه زمان و یگانه جهان مصدر الحفّاظ و القارئین، مقدّم ائمة المحدثین الشیخ شمس الملة والدین محمد الجزری در دارالسلطنه سمرقند استماع نموده، شیخ جهت او اجازت روایت نوشته بود و این خواجه علی چنان ماهر بود که صغیر و کبیر روزگار، غایبانه بر بساط دعوی

دست برد او را مسلم داشته اند . ـ نظم ـ

رخ و فرزین دهد لجلاج را طرح فرزدق را به بیدق مات سازد

ص (۱۱۷)

در دنباله این مقال از علم و حلم و بردباری و بخشش و بخشایش او سخن دارد.لغات عربی و واژه های مغولی در کتاب فراوان است تاریخ ها را بیشتر به عربی بیان می دارد و حتی اشعار عربی نیز در کتاب دیده می شود .

سبک نوشتن،همانگونه که قبلا بیان شد سبک کتاب ساده و روان و مطابق روش معمول قرن هشتم است، کلمات ساده و غیر متکلف و غیر مصنوع می باشند .

اما گاه گاه پر از ایجازهای مخل و زمانی سرشار از اطناب های ممّل است، گاهی نیز لفاظی و لغت پردازی بحد افراط می رسد مترادفات و ردیف کردن کلمات مترادف در بعضی جاها زیاد است و در پاره ای جاها به آوردن فقط یک کلمه اکتفا می نماید و چنانچه در قسمت اشعار کتاب گفتیم شعر در سراسر کتاب پراکنده است و همه جا با آوردن شواهد شعری که ممکن است گاهی در یک صفحه چندین تک بیت و مصرع به دنبال سطور نثر بیاورد همچنین مصاریع عربی.

تیمور تاش را در ممالک روم کارهای بزرگ میسر شد

نظم

چو او کوشش جنگ قیصر نکرد نه دارا که صد چون سکندر نکرد

گهی رام کرد اسطپانوس را گهی زد به انطاکیه کوس را

همه روم آسوده از داد او می ناب خوردند بر یاد او

از اقصای روم متوجه گشته نزدیک سیواس ، خبر واقعه پدر و برادر شنید

نظم

چو دستان چوپان بگوشش رسید به گردون گردان خروشش رسید

با خواص مشورت کرده جمعی گفتند التجا به دولت سلطان نمای، غالب آن است که حکم یرلیغ روان سازد ، تیمور تاش این رای نپسندید و گفت امروز

ارکان دولت ابوسعیدی ضد ما اند

نظم

بجای حسن هست ناری طغی　　خداوند طوس و نشابور و ری

سلطان بی گناه قصد پدرو برادر من کرد، مرا بر او اعتماد نیست بعضی گفتند لشکر کشیم و محمد را موافق جنگ کنیم .

نظم

تا قبضه شمشیر که پالایدخون　　تا آتش دولت که بالا گیرد

این رای نیز نپسندید و بر آن قرار داد که در این مملکت حصارهای محکم از بهر چنین روز است، امرای خود هر یکی را به حصاری فرستاد و در استحکام مبالغه نمود و خود ، لارنده را که محکمترین قلاع بود اختیار فرمود .

نظم

چو لارنده اندرجهان کس ندید　　چو بر آسمان نردبان کس ندید

به پهنا به بالا جهانی دگر　　برون از زمین آسمانی دگر

تیمور تاش با تجملات پادشاهانه و خزاین موجود عازم مصر شد هزار جوان خوش شکل با سر و هیکل ملازم داشت.

نظم

روان بود بااو بسی یوسفی　　نرفته سوی مصر چون او کسی

سوی مصر ،ای خواجه کاروان　　نرفته است هرگز چنان کاروان

(صفحه ۸۰ تا ۸۲) .

ارزش تاریخی

کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین دو مجلد است که جلد اول آن با اقتباس از ذیل جامع التّواریخ حافظ ابرو است که ذکرش گذشت و مواهب الهیه مولانا معین الدین محمد یزدی و ظفر نامه شرف الدین علی یزدی که درباره آنهم یاد

کردیم و نیز گفتیم که این دو مجلّد کتاب حوادث جهان است در فاصله سالهای سلطنت ابوسعید بهادر خان، آخرین ایلخان مغول و ابوسعید گورکان پادشاه تیموری بصورت سال بسال جمع آوری نموده است و شاید منظورش از نام کتاب مطلع سعدین تلمیحی باشد از نام این دو نفر که هر دو سعید نام داشته اند

چنانکه می دانیم ابوسعیدبهادرخان آخرین ایلخان بزرگ و خونریز و مغول ابن اولجایتو ابن ارغون بن ابقاخان بن هولاکوخان بن تولوی خان چنگیزخان در (شب چهار شنبه هشتم شهر ذی قعده سنه اربع و سبعمائه ۷۰۴ هلالی به طالع حوت به مقام تور قوی، از بلاد آذرباجان ولادت یافت)(ص ۲۰) .

و در سال ۷۱۶ پس از مرگ پدرش اولجایتو بر تخت سلطنت نشست و پس از سلطنتی پر تلاش و ننگین و پر از خون و کشتار در ۱۳ ربیع الاخر سال ۷۳۶ درگذشته است، سلطان ابوسعید گورکان نیز در سال ۸۵۵ پس از مبارزات فراوان با شاهزادگان شاهرخی و جهانشاه قراقیونلو و میرزا ابوالقاسم بابر، به سلطنت رسید و پس از مدت ۱ سال کشورداری در چهاردهم رجب سال ۸۷۳ در قراباغ اران در راه توسعه طلبی و بلند پروازی به اسارت در آمد و به اشارت اوزون حسن آق قوینلو بر دست یادگار محمد پسر سلطان محمد میرزا پسر شاهرخ تیموری کشته شد، بنابراین موضوع کتاب مطلع سعدین حوادث ایران است در فاصله سالهای ۷۰۴ تا ۸۷۳ هجری قمری در این فاصله تمام اتفاقاتی که در گوشه و کنار ممکلت رخ نموده و شرح وقایع بر سر کار آمدن امرای محلی و حکام بزرگ و کوچکی که در این زمان و مخصوصا بعد از مرگ ابوسعید بهادر روی داده در کتاب آورده است از جمله شرح روی کار آمدن امرای چوپانی و امرای آل جلایر و آل مظفر که هر کدام در نقطه‌ای از ایران دعوی حکومت و ادعای سلطنت داشتند و هر کدام برای خود استقلالی داشتند و حکام مغول را به بازی نمی گرفتند در این کتاب می‌خوانیم، امیر مبارز الدین محمد و پس از او پسرانش در فارس و یزد و کرمان، سربداران در سبزوار و ملوک آل کرت درهرات،

چوپانیان در آذربایجان و نواحی شمالی ارس، جلایریان در تبریز و بغداد،آل اینجو در فارس.طغا تیمور در استراباد وغیره،همه و همه در این فاصله سالها بوده اند و کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی تاریخ همه این سالها را ضمن آوردن وقایع هر سال به تفکیک ذکر نموده است و این نکته نیز گفتنی است که همه این حکام محلی که هر کدام در گوشه‌ای از کشور دعوی استقلال داشتند با ظهور تیمور گورکانی در سال ۷۷۱ از باد غرور افتادند و پس از جنگهای طولانی تیمور با آنان یکی پس از دیگری یا از میان رفتند و یا تابع و خراجگزار تیمور گشتند و او حکومتی مرکزی و مستقل پدید آورد که بر سراسر ایران شامل می‌شد و حتی قسمت‌هائی از مغولستان تا دریای مدیترانه و از استپ‌های روسیه تا دهلی را متصرف شد و در صدد تصرف چین بود که در روز چهارشنبه ۱۷ شعبان سال ۸۰۷ در شهر اترار درگذشت، هرج و مرج و تعدد حکام و درگیریهای فراوان روح حساس شعرا و عرفای زمان را رنج می‌داد تا جائیکه مثلا مرد بزرگواری چون حافظ،آرزوی آمدن تیمور به شیراز و از بین بردن کشمکش‌ها می کرد و بعد که دانست تیمور نیز خونریز و سفاک است از او هم قطع امید کرد و غزلهائی در هر دو مورد دارد .

کتاب مطلع سعدین و مجمع بحرین تاریخ وقایع و حوادث دوره‌ای تقریبا در حدود یک قرن‌ونیم تا دو قرن را با دقتی کامل بیان داشته و از مندرجات این کتاب می‌توان بعنوان مرجع و ماخذ مهمی‌از تاریخ این دوره بهره برد .

تاریخ گیلان و دیلمستان

درباره گیلان و طبرستان و مازندران و دیلم، تواریخ متعدی نوشته شده است مثل تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تاریخ رویان تالیف اولیاء الله آملی، تاریخ خاندان مرعشی مازندران تالیف میر تیمور مرعشی، تاریخ خانی شامل حوادث چهل ساله گیلان درقرن نهم و اوایل قرن دهم، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران و تاریخ گیلان و دیلمان تالیف سید ظهیر الدین مرعشی و دهها کتب تاریخی دیگر و در این کتاب، قبلاً از تاریخ طبرستان و تاریخ رویان مفصلاً یاد کردیم و در این مقال می خواهیم یکی از دو کتاب ظهیر الدین مرعشی، یعنی تاریخ گیلان و دیلمستان را مورد مطالعه قرار دهیم.

چنانکه میدانیم سید ظهیر الدین این کتاب را در غرّه ذیقعده سال ۸۸۰ هـ ق شروع نموده و شش باب آن تا سال ۸۸۱ به پایان رسانده، سپس وقایع بین سالهای ۸۸۱ تا ۸۹٤ را در باب هفتم بدان افزوده است او خود در پایان باب ششم می گوید (و چون در دیباچه این تالیف چنان مثبت است که سوانح حالات گیلان و دیلمستان را تا سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه در شش باب نوشته می شود.) و بحمد الله و حسن توفیقه آنچه در ضمیر بود، میسر شد ـ بیت ـ

شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا برمنتهای همت خود کامران شدم

اگر بی ترتیب مقدمه دیگر، وقایع حالات سنه اثنی و ثمانین و ثمانمائه نوشته می‌شد، دور از قواعد مولفان این فن می‌بود، لهذا باب دیگر که باب هفتم باشد از ابواب مذکور در تاریخ سنه مذکوره در ذیل این تالیف املا میرود و آن باب مشتمل است بر چند فصل و بالله التوفیق و علیه التکلان (ص ۳۹۱ ـ ۳۹۲).

سید ظهیر الدین مرعشی

سید ظهیرالدین فرزند سید نصیرالدین نوه سید کمال الدین، خود و پدر و پدر بزرگ و اجدادش همه از سادات مرعشی مازندران و همگی اهل قلم و شمشیر و مرد میدان جنگ و نبرد بوده اند، پدرش سید نصیر الدین از سرداران و جنگاوران خطه مازندران و دیلم بوده و سالها بجای پدر و پدر بزرگش حاکم ساری ونواحی آمل بوده استاو که شرح جنگهای مفصل و بی امانش در کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران سید ظهیر الدین آمده سالها با برادر زاده اش سید مرتضی بر سر حکومت زد و خورد داشت و عاقبت در شوال ۸۳٦ در دهکده تمیجان درگذشت و همانجا مدفون گردید.

سید نصر الدین دو پسر داشت یکی عبدالحی که در هنگام کوچ سید به گیلان در روستای واجک فوت شد و دیگری همین سید ظهیر الدین مورد نظر و مولف کتاب است.

البته خود سید ظهیر الدین در صفحه ۳۱٤ کتاب از برادر دیگر بنام سید کمال‌الدین نام می‌برد که همراه ملک بیستون به گروگان به کجور رفته و باز گشته است.

تاریخ تولد سید ظهیر الدین را ۸۱۵ حدس زده‌اند زیرا با این گمان که به قول خود او در سال تالیف کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران شصت و شش سال داشته پس باید سال ولادت او همان ۸۱۵ باشد البته کتاب تاریخ طبرستان دومین اثر او است.

ظهیر الدین نیز مانند پدرش نصیر الدین تقریبًا تمام عمر در جنگ با یاغیان و غاصبان ملک موروثی خود بوده است که شرح کامل این جنگها و نبردهای خونین در کتاب تاریخ طبرستان و تاریخ گیلان و دیلمستان آورده است.در جنگها دلاوری شجاع، سرداری کار آزموده و قهرمانی بی همتا بوده است، در بیشتر جنگها پیروزی با او بوده و همه جا می کوشیده است که جنگ را به صلح تبدیل سازد اما غاصبان و سرکشان و زورگویان به آسانی دست بردار نبوده اند، متاسفانه شرح جنگها و لشکرکشی‌ها و دلاوریهای او از حوصله این مقال خارج است و نقل تمام وقایع را می‌توانیم در دو اثر این نویسنده و جنگجوی نام آور مطالعه کنیم.اما آنچه که در خور تامل است این است که ظهیر الدین بعد از آنهمه جنگها و نبردها و ستیز با دشمنان عاقبت از حکومت موروثی چشم می‌پوشد و برای اینکه به زندگی آرامتری دست یابد به خدمت سلاطین گیلان می‌پیوندد اما در آنجا هم با اینکه دارای عزت و احترام فراوان بوده از طرف سلاطین مزبور بارها و بارها به ماموریت‌های جنگی می‌رود و اکثر پیروز میشود، ضمنا او دائما مورد مشورت و همفکری ملوک گیلان قرار گرفته و پیوسته برای حل معضلات و مشکلات وحل و فصل امور و عقد صلح پیشقدم بوده و صلابت ذاتی و حرمت و بزرگواری او باعث می‌شده که تقریبا در تمام این مراحل موفق باشد. او در دربار کارگیا ناصر کیا و کارگیا سلطان محمد کیا و پسرش سلطان علی میرزا صاحب مقام و بلند نام بوده است.

سید ظهیر الدین در اجرای دستور این سلاطین به ماموریت‌های فراوان جنگ و صلح رفته و در جنگهای خانواده‌ای ملک اسکندر و ملک کاوس فرزندان ملک کیومرث نقش های فعالی داشته و بالاخره این دو برادر را پس از جنگهای طولانی با هم صلح و آشتی می‌دهد. او در هر محل و روستا و بخش و شهر که قدم می گذاشته مورد احترام و طرف مشورت حکام و مردم آن سامانها قرار می گرفته و رتق و فتق امور را به عهده داشته است.شرح جنگها و زندگی او تا سال ۸۹۳ در

تاریخ گیلان آمده است و از آن به بعد نامی‌از خود نمی‌برد و کتاب را با فصل هفدهم و هجدهم باب هفتم به پایان می‌رساند و در انتها می گوید (محرر) تمام شد کتاب تواریخ گیلان از گفته میرظهیر مرحوم علیه الرحمه فی غرّه ربیع الاول موافق دوم خرداد ماه قد یم سنه ثلث و تسعین و تسعمائه محرر شد، البته باب هیجدهم کتاب در ذکر سوانح حالات سال ۸۹۴ است اما محرر ۸۹۳ را ذکر کرده است.

نثر کتاب

نثر کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان آنچنان پخته وسخته نیست اما مسجّع و مقفّی است نثری است ساده و سهل و در عین حال ممتنع.

سید ظهیر الدین هم مرد کارزار و میدانهای جنگ و جنگاوری و شمشیر زنی بوده و هم اهل قلم و کتاب و سواد و دانش و کمالات و سجایای اخلاقی انسانی و برای کسیکه تقریبا تمام مدت عمرش را در میدانهای جنگ و پشت زین اسب و لشکر کشی و صف آرائی گذرانده، باید فرصتی ویژه داشته باشد تا به قلم و کتاب نیز بپردازد و بعید نیست که سید ظهیر الدین در هنگام فراغت‌های شبانه و یا صبح‌ها پس از ادای فریضه بدین مهم مشغول می‌شده، همانگونه که در مورد خواجه رشید الدین فضل الله همدانی متذکر شدیم که او نیز پس از نماز صبح تا طلوع خورشید به نوشتن جامع التواریخ می‌پرداخت. ولی به هر حال نثر ظهیر الدین اگر به پایه و درجه نثر گذشتگان پیش از او نمی‌رسد لکن از سجع ملایم و مطبوعی بر خوردار است که سمع و ذوق را نمی آزارد، آنچه که به نثر او خصوصیت تازه‌ای بخشیده، آوردن کلمات و الفاظ محلی گیلان است و آداب و رسوم و مراسم خاص مردم این سامان. او تقریبا کوشیده است تا در بیشتر جاها از واژه های محلی گیلان و دیلم استفاده کند و نیز آیات و احادیث و اخبار و اشعار شاعران را بدون ذکر نام آنان بیاورد، همچنین از سروده های شعری خود که چندان هم پخته نیستند در سرتاسر کتاب مخصوصا در مقدمه به کار برده است.

آداب و رسوم مردم گیل و دیلم، اصطلاحات محلی و حتی نکات دستوری آن سامان تا آنجا که توانسته رعایت نموده است، مثلا کلماتی مانند پسر عمو، پسر زن، سالار لشکر، غلاف طلا و بسیاری دیگر را به شیوه آن نواحی مقلوب کرده و عمو پسر، زن پسر، لشکر سالار و طلا غلاف را به کار برده است.

(عورت، چون شوهر را دید که می آید، بر خاست و احترام می‌نمود ! ایره تومان گفت طاوس، برادر مادرت را کشتم، این زمان نوبت تواست، عورت گفت، برادر من، برادر و عمو پسر تو بود (ص ۲۵) .

(چون قیم قشلاق شد و به گیلان گو که رفت نزد زن پسر خود، بهادین سالار کوهدمی‌بفرستاد و عهد و میثاق کرد) (ص ۲۰۶) .

مصحح فاضل کتاب دکتر منوچهر ستوده به این نکات دستوری و نیز مفردات و لغاتی که در کتب همزمان این کتاب کمتر دیده شده اشاره نموده‌اند و با آوردن شماره صفحه، تمامی‌اینگونه لغات را استخراج کرده اند. مثلا کلماتی که در کتب دیگر کمتر به کار برده شده اما در بین مردم رواج داشته و امروز نیز کم و بیش رواج دارد یاد آوری نموده اند، آبکش بمعنی کسی که جهت حمام آب از چاه میکشد، اصطلخ بمعنی استخر، برنجار یعنی مزرعه برنج که امروز بیجار یا بوجار می گویند و بسیاری لغات که امروز در گیلان به کار میروند مثل پلی یعنی پهلو، پاس پائی یعنی نگهبان و غیره، همچنین واژه‌های ترکی مثل آقچه ،الاغچیان، ایلچی، ایلغار، تابین، داروغه، طوی، قدغن، قراول، قوشلا میشی، یاساق، یاسال، یرغو و یارغو و دهها واژه دیگر ترکی در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان دیده می‌شود.

نمونه نثر

مقدمه ـ بسم الله الرحمن الرحیم ـ شکر و سپاس بیحد پادشاهی را که تاج‌داری گردنکشان عالم از بندگی خاک درگاه اوست، شعر،

سر پادشاهان گردن فراز به درگاه او بر زمین نیاز

و حمد و ثنای بیعد حضرت مالک الملکی را که طناب عبودیتش، طوق گردن انسان و ملک و ساکنان ذروه فلک است، کقوله تعالی، وان من شی الاّ یسبّح بحمده ولکن لاتفقهون تسبیحهم . ـ بیت ـ

عزیزی که هرکز درش سر بتافت به هر در که شد هیچ عزت نیافت

رازقی که روزی دهنده ذوحیات وفیض عامش تازه کنندهٔ ارواح نامیاتست کما قال عز و جل، انّ الله هو الرزاق ذو القوه المتین. ـ نظم ـ

ادیم زمین سفره عام اوست برین خوان یغما چه دشمن، چه دوست

بری ذاتش از تهمت ضد و جنس غنی ملکش از طاعت جن و انس

حکیمی که حکمتش ندای تعّز من تشاء به گوش هوش مخصوصان در گاه می‌رساند و معزولان بارگاه را شربت تذّل من تشا می‌چشاند ، ـ نظم ـ

کلاه سعادت یکی بر سرش گلیم شقاوت یکی بر درش

گر آن است منشور احسان اوست ور این است توقیع فرمان اوست

مرا او را رسد کبریا و منی که ذاتش قدیم است و ملکش غنی

بدرگاه لطف و بزرگیش بر بزرگان نهاده بزرگی زسر

هوالله الواحد القهّار

و صلات صلوات نامیات و تحف تحیات زاکیات نثار روضه پاک حضرت سیّد المرسلین و خاتم النبیین، من قال بقول الصدق و الیقین، کنتُ نبّیاً و آدم بین الماء و الطّین ، ـ بیت ـ

فراز ذروه افلاک آستانه اوست زمرغزار فرادیس آب و دانه اوست

لوای عظمت و جبر وتش بر فراز گنبد خضرا دم«اناعلی» میزند و سراپرده عطوفت و مرحمتش مؤمنان ربع مسکون را در حیطه شفاعت خود مفتخر و سرافراز می گرداند ، ذات پاکش مهبط انوار الطاف الهی و مرآت ضمیر منیر معتکفان سدّه سنیه سبحانی، و صفات بی مثالش مورد فیض بیکران یزدانی ـ بیت ـ

باشداو آئینه ذات و صفات سیّد عالم بود در کائنات

و درود وافیات و صلوات نامیات بر آل و اولاد و اصحاب و اتباع او که هر یکی دُرّ دریای حقیقت و دُرّی بیدای طریقتند، علی الخصوص بر روضه منور و مرقد مطهر والی ولایت و امامت و هادی طریق الذی قال باصّح المقال، لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا، علیهم صلوات الله رب العالمین ـ فبعده،بدان ایدک الله تعالی بفضله الکریم که علم تواریخ از علوم ضروریه است چنانکه شاعر تعداد علوم ضروریه عربیه را در یک بیت ذکر کرده است ـ بیت ـ

نحو و عروض و قافیه شعر و لغت، انشاء و صرف
خط و معانی و بیان تاریخ و علم اشتقاق

(ص ۳ تا ۵)

نمونه نثر از متن کتاب

چون کارگیا میر احمد از زندگانی خود به تنگ آمده بود، تدبیری دیگر نداشت و هر روز مکرر میگفت، ـ بیت ـ

که گر روزی کنی مرگم توانی که مردن به بود زین زندگانی

با اصحاب حاضر مشورت کرد که اگر التجا به امیره محمد رشتی بریم خالی از دو رویه نخواهد بود، یکی آنکه رعایت خاطر ما را واجب دانسته، به مدد و معاونت جند و عسکر یاری نماید و ملک را باز ستاند ویا خود به قدم انصاف و مروت فیمابین صلح بکند، و ثالثی را که در طبیعت امیره محمد مرکوز بود از غدر و خیانت و بی مروتی، چون در مانده بود، فکر نکرد.

چون اصحاب نیز به تنگ آمده بودند، مجموع گفتند که صلاح است، بنابر آن سوار شد و بدون تاخیر شدن به گوراب رشت تشریف فرمود.

امیره محمد در حمام بود، جهت او خبر بردند که کارگیا میر احمد با معدودی چند به رشت آمده است و اینست که به گوراب فرود آمد، بفرستاد و او

را تعظیم نمود و به خلوت خاص فرود آورد و نوکرانش را به وثاق نوکران خود باز داشت و کارگیا حسن کیای گوکه برادردیگر، او را همراه بود ـ کارگیا هادی کیا نام ـ که در الموت در وجود آمده بود، ایشان را نیز جدا ساخته، به جائی که صلاح دانست فرود آورد و هر چنداز مضمون کلام جد خود علی‌المرتضی علیه السّلام فرا یاد خاطر می آورد که فرموده است،

لَقَلْعَ ضِرْسٍ وَ ضَنْکَ حَبْسٍ وَرَدُّ اَمْسٍ وَ یَوْمُ نحسٍ
وَلَدْغُ نارٍ وَ حَمْلُ عارٍ وَ بَیْعُ دارٍ یُرْبِحُ فَلْسٍ
وَ قَوْدَ فَرْدٍ وَ نَسْجُ بُرْدٍ وَ دَبْغُ جِلْدٍ بِغَیْرِ شَمْسٍ
وَ قَتْلُ عَمٍّ وَ طُولَ غَمٍّ وَ شربَ سَمٍّ وَ نَزْعُ نَفْسٍ
اَیْسَرُ مِنْ وَقْفَةٍ بِبابٍ تَلْقاکَ حُجّابُها بِعَبْسٍ

اما چون تدبیر نداشت پیغام فرمود که مرا چون بجز آستانه شما ملجا نمانده گستاخی کرده تصدیع دادیم، توقع عنایت است.

و چون امیره محمد رشتی به سبب فترات چند که بعد از وفات امیره علاء الدین پومنی در فومن واقع گشته بود و او طمع و توقع به حکومت فومن داشت و از حضرت اعلی توقع مدد و معاونت می‌نمود، فی الحال بفرستاد و اسب و سلاح کارگیا میر احمد و نوکرانش را بفرمود تا باز ستانند. و مجموع را بند بر نهادند و نزد حضرت اعلی نامه‌ای بنوشت که چنین و چنین کرده ام، اشارت چیست؟ حضرت اعلی چون از آن حال با خبر شد، هر چند ملول گشت، امابسیار عذر خواست و فرمود که کارگیا میر احمد همانجا باشد تا ببینم که بعد از چند روز صلاح چیست، اما برادر او و کارگیا حسن کیای گوکه و نوکران مفتن او را بدینجا ارسال دارند، همچنان کردند.

چون محبوسان را به لاهیجان آوردند، بفرمود تا مجموع را بند بر نهادند و بعد از دو روز برادرش‌هادی کیا و کارگیا حسن کیا را خلاص دادند و کیاخور کیای ولمی‌و حسام الدین بن مولانا حسن را بفرمود تا در گوراب لاهجان به حلق

بر کشیدند و بعد از آن چند روز سید علی کیای نایب مفتن را همان شربت چشانیدند، و کارگیا امیر احمد همچنان در رشت محبوس بود تا بعد از وفات حضرت اعلی روز سه شنبه بیست و هشتم رجب موافق با بیست و دوم دیماه قدیم سنه ثلث و خمسین و ثمانمائه ندای حق را لبیک جواب فرمود و بر کنگره ارجعی الی ربک راضیة مرضیه جای یافت انّا لله و انّا الیه راجعون و همانجا در وستا سرای رشت مدفون است ـ بیت ـ

چنین است کردار گردنده دهر گهی نوش و نیش آورد گاه زهر نکته

دنیا بدین خریدم و کردم زیان بدین دنیا وفا نکرد و زدستم برفت دین

و حضرت اعلی بعد از تسخیر قلعه لمسر، ولایت الموت و قلعه را به برادر خود کارگیا رکابزن کیا باز بخشید و حکومت آن دیار را بدو مفوّض گردانید و او در دعای دولت ابد پیوند بیفزود (ص ٢٥٤ ـ ٣٥٥ ـ ٢٥٦).

چنانکه دیدیم نثر ساده است و روان اما پخته وسلیس نیست و در خلال عبارات اشتباهات دستوری و صرفی و نحوی رامشاهده نمودیم، نثر آنچنان قوی نیست و پیداست که کتاب از سر شتاب زدگی و عجله نوشته شده است.

سجع را در نثر فراوان می بینیم و استفاده از آیات و احادیث و شعر فارسی و عربی فراوان است که این خود نشانه‌ای از تبحر او است.

ارزش تاریخی

تاریخ گیلان و دیلمستان یک تاریخ محلی است که سید ظهیر الدین در غُرّه ذیقعده سال ٨٨٠ تالیف آن را آغاز نمود و تا سال ٨٨١ شش باب آن را به پایان برد اما چون وقایع متعددی بعد از آن تاریخ اتفاق افتاد از این نظر باب هفتمی بدان افزود و وقایع سال ٨٨١ تا ٨٩٤ را در آن گنجانید.

قبل از اینکه سید ظهیر الدین کتاب خود را بنویسد به دستور کارگیا سلطان

علی میرزا و پدرش کارگیا سلطان محمد، سوانح و اتفاقات قبل از خروج سیدامیر کیای ملاطی و پس از خروج او را گرد آورده بودند،آنگاه به سید ظهیرالدین «از غایت عنایت و بنده پروری اشارت کردند که آن سواد را مقدمات چند به رسم و عادت مولفان تواریخ ترتیب کرده، به بیاض نقل کند (ص ۹.)

«هر چند فقیر حقیر را حد آن نبود که شروع در آن نماید اما به حکم المامور معذور قدم جرات در بساط انبساط نهاده، حسب المقدور بر آن کوشیده غره ذی قعده سنه ثمانین و ثمانمائه را ابتدای این تالیف کرده و شکسته بسته‌ای چند که بر حسب قابلیت خود بر آن سواد ضم کرده، بعد از آنک استعانت بر اتمام آن از حضرت باری جلت قدرته طلب نموده آمد، از فر دولت ابد پیوند خداوند گاری، ولی النعمی امداد همت توقع نموده شد تا به یمن همت ولی النعمی، حضرت تعالی شانه از خطا، و زلل نگاه دارد» (ص ۹).

«و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و شش باب و هر بابی اشتمال دارد به چند فصل که ابتدای کلام بدان ضروری است، مقدمه در ذکر اصطلاحات گیل و دیلم که الفاظ ایشان بر آن جاری است» (ص ۹ ـ ۱۰).سپس شش باب دیگر را باز گو می کند، البته مقدمه کتاب که در ذکر اصطلاحات گیل و دیلم بوده از بین رفته است اما در فصول دیگر کتاب آداب و رسوم و اصطلاحات گیلان و دیلم را بخوبی می توانیم ببینیم البته هر باب از کتاب دارای فصول متعددی است که باز هم تعدادی از فصول مختلف از بین رفته اند.

سید ظهیر الدین را می توان اولین مورخی دانست که به گرد آوری الفاظ و اصطلاحات و مراسم این نواحی دست زده و به این امر عشق می‌ورزیده است، او به لغات محلی سرزمین خویش و عقاید و آداب و رسوم علاقه فراوانی داشته است.

آداب و رسوم در تاریخ گیلان و دیلمستان

همانگونه که گفته شد کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان تاریخی محلی است

که مورخ کوشیده تا پا رااز دایره محیط محلی خویش بیرون نگذارد و برای جاودان ساختن مراسم و الفاظ سرزمین خویش از هیچ کوششی فروگذار نکند، از آنچه که در محیط او می گذشته، مراسمی که معمول بوده، حوادثی که اتفاق می‌افتاده پاره‌هائی در کتاب خود آورده است.

مراسم پیشکشی و تعارف اسب و باز و توله و تازی و علم و خلعت و باز و قوش و چرخ و شاهین، رسوم مهمانی و پذیرائی و آداب سفره و شربت و شیرینی.

مراسم تعزیت و سوگواری در مرگ کسان و اقوام و ناله و فریادهای بستگان مرده و ختم قرآن و وعظ و نوحه و یاد بود برای درگذشتگان.

مراسم کشتی گیلان که هم ورزش است و هم جنگ و هم تفریح و فنون مخصوصی که در آن نواحی در ورزشها به کار می گیرند مخصوصا مراسم کشتی گیلان که خود آداب ویژه‌ای دارد. مراسم جراحی و معالجه بیماران و تیر خوردگان، سخنانی راجع به ابریشم و جامه‌های الوان و گرانبها و پوستین‌های نیکو و پیشکشی‌ها و تعارفاتی که از گوشه و کنار برای سلطان یا خاتونان حرم می‌رسید و خلاصه تمام آداب و رسوم شکار و ضیافت و مهمانی و پذیرائی و پیش کش و تعارف و عروسی و مراسم دیگر گیلان را بخوبی نقل نموده در حقیقت این کتاب دایرة المعارفی درباره فولکلور و مراسم ملی و محلی این سرزمین سبز و پهناور است. که به کتاب ملاحت و شیرینی خاصی داده است و آوردن چند سطری از آن بعنوان شاهد مقال خالی از لطف نخواهد بود.

(جناب سیادت مآبی کارگیا یحیی جان که حاکم الموت بود التماس نموده که حضرت شاهزاده، ضیافت او را قبول نماید و قدم همایون به صوب الموت رنجه فرماید، حسب الارادت ایشان روز یکشنبه پانزدهم رجب المرّجب را به جانب الموت عنان عزیمت بر تابیدند و کارگیا یحیی جان با اکابر و اشراف الموت استقبال نمودند و با دف و چنگ ونی و مطربان خوش الحان به حقیر مقدم تشریف دادند و این ترانه می‌سرائیدند که ـ بیت ـ

به نو آئین جشنی بست این فیروزه گون طارم
که دوران این چنین جشنی ندیدست و نبیند هم

چون به وثاق خاص نزول فرمودند، به انواع، شربت‌ها کشیدند و طوی‌ها به تقدیم رسانیدند و جام مسرت و شادکامی‌را نوش کردند و به فرح و سرور و به عیش و حبور اقدام نمودند، شب دوشنبه همانجا تشریف داشتند و روز دوشنبه کارگیا یحیی جان را به خلعت پادشاهانه و جامه‌های خسروانه مفتخر و سر بلند ساختند و نواکر و خدام او را فراخور حال انعامات فرمودند و جهت حرم او که همشیره حضرت شاهزاده بود هم جامه‌های نفیس و قماش‌های گرانبها بفرستاند وجهت والده محترمه عفیفه اش که خاله حضرت سلطانی بود، هم به انواع،تکلفات و هبات و عطیات نموده سوار شدند و کارگیا یحیی جان نیز اسب و باز پیشکش کرده خدمات پسندیده به تقدیم رسانید و ارکان دولت و شاهزاده ها را به انواع عذرها بخواست و به مشایعت اقدام نمود.

حضرت اعلی سلطانی به باغ موضعی که مشهوراست به بادشت مضرب خیام اقبال ساختند، روز سه شنبه به تفرج کشتی، دیوان بیاراستند و زورگران زبر دست هر بقعه آنجا جمع شدند و کارگیا یحیی جان را نیز طلبیدند و تفرج لطیف فرمودند) ص ۳۸۵ ـ ۳۸٦ .

(و تا اواسط شوال همچنان به عیش و کامرانی با همدیگر بسر بردند و آنچه شرط مروت و فتوت و احسان بود، با امیره دپاج به تقدیم رسانیدند و به انواع طعامها و شرابها التفات می‌فرمودند و مواعظ و نصایح پادشاهانه می گفتند، اما چون امیره مذکور را مزاج از حد اعتدال منحرف بود و مواد سودا هر لحظه صورت تضاعف می‌پذیرفت، هیچ اثر نکرد و خیال فاسد او بر آن جاری گشت که با کشتی گیران و مردم زورگر در آویزد و کشتی بگیرد و چنانچه رسم مردم دیلم است که جوانان روغن بر خود می‌مالند و فراغت می‌جویند و طعامهای لذیذ می‌نوشند از گوشت و روغن و عسل و مثل هذا تا قوی گردند و زور زیاده شود تا

چون با دیگری در آویزند و کشتی گیرند مقاومت توانند کرد و آن را «باشت» می‌نامند، او بر همین منوال سلوک آغاز کرد و بدان التیاع می‌نمود) ص ۳۸۹.

تاریخ قم

مؤلّف بسال ۳۷۸ هـ ق به عربی توسط حسن بن محمد بن حسن قمی

ترجمه به فارسی در سال ۸۰۵ یا ۸۰۶ هـ ق توسط حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی انجام گرفته است.

حسن بن محمد قمی از علمای قرن چهارم هجری است که کتاب تاریخ قم را به تشویق صاحب بن عباد اسماعیل کافی الکفات در عصر فخر الدوله دیلمی به عربی نوشته است.

این کتاب مشتمل بر بیست باب است که فقط پنج باب آن بر جای مانده، معلوم نیست که مولف موفق به نوشتن تمام بیست باب دیگر چنانکه خود ادعا نموده نشده یا مترجم همه آنرا ترجمه نکرده و فقط پنج باب را ترجمه نموده است.

مترجم در هنگام ترجمه قسمتهائی از نوشته‌های عربی را نقل کرده است.

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله جاعل العلماء انجماً للاهتداء زاهره و اعلاماً للاقتداء ظاهره و حجة علی الحق قاطعه و محجّةً الی الصدق شارعه و صدوراً للفضائل جامعه و بدوراً فی سماء الشریعة طالعه ـــ اما بعد چنین گوید مفسّر این کتاب و مُأوِّل این خطاب اصغر عبادالله جِرماً و اکثر هم جُرما ،الحسن بن علی بن حسن بن عبدالملک القمی بصره الله بعیوب نفسه و جعل یومه خیراً من اَمسِهِ که در

زمان سابق و اوان سالف تاریخی عربی بود مشتمل بر بیست باب و پنجاه فصل، جمعی که به لغت عربیت عالم و عارف بودند مطالعه آن می‌نمودند و از آن استفاده می کردند و طایفه‌ای که فهم ایشان از ادراک عربیت قاصر بود از فوائد آن محروم و مایوس می‌شدند اکابر آن روزگار همت بر آن داشتند که از یکی از علماء عربیت درخواه کنند تا آن کتاب را تازی با فارسی نقل کند) (ص ۲) ۰

و مترجم بنا به درخواست ابراهیم بن محمود بن محمد بن علی الصّفی آنرا به فارسی ترجمه نموده است.

نثر کتاب

نثر کتاب تاریخ قم که بازمانده از قرن نهم هجری است دور از تکلفات موجود است اما پر است از کلمات عربی و گاهی کلمات مشکل فارسی و نیز اشعار عربی با ذکر یا بدون ذکر نام شاعر در کتاب فراوان است لکن شعر فارسی در کتاب دیده نمی‌شود. اطنابهای ممّل و جمله‌های مطّول در نثر فراوان است اما نثر خسته کننده نیست.

نمونه نثر

(چنین گویند و چنین روایت کرده است احمد بن ابی عبدالله برقی در کتاب بنیان،که شهر قم را از برای آن قم نام کردند که در ابتدای حال مستنقع میاه بوده است یعنی جای جمع شدن آبها، و آب تیمره و انار بدین زمین که امروز قبضه قم است جمع می‌شد و آنرا هیچ منفذی و رهگذری نبود از اطراف تیمره و انار آب می آمد و بدین موضع جمع می‌شد و به حوالی و جوانب آن انواع گیاه رسته شد و علف زار گشته چنانکه علفزار دواب بود و روزگار از کثرت نبات و گیاه که بدین موضع بوده سبز شده تا غایت که این موضع را کبود دشت نام کرده بودند و در عرب جمع شدن آب را قم گویند و از این جهت است که آفتابه را قمقمه

گویند و جمع آن قماقم، چون قم مجمع آبهای تیمره و انار بود آن را قم نام نهادند، و بعضی دیگر گویند چنانچ یاد کردیم که قبضه قم مجمع و مستنقع آبهای تیمره و انار بود و او را هیچ منفذی و رهگذری نبود به حوالی و جوانب آن چندین علف زار و مرغزار بواسطه کثرت آب پیدا شده بود از جوانب و اطراف رعات و شبانان بواسطه علف گردبر گرد آن خیمه زدند و خانه‌ها بنا نهادند و ماوی ساختند و آن خانه های ایشان را به فارسی کومه نام نهادند پس بسبب مرور ایام و زمان در این اسم تخفیفی واقع شد و گفتند کُم، پس آن را معرّب گردانیدند و گفتند قم، و چنین گویند که برابر تیمره و انار چشمه‌ای بود بسیار آب به دیهی که آنرا کُب رود «می گفتند بعد از آن کب رود را معرب گردانیدند گفتند قمرود»

و چنین گویند که قم را در قدیم الایام صفرا نام نهادند و صفرا خواندند و در روزگار عجم تا آنگاه که آل سعد بن ملک نزول کردند به قم، آب عزیز الوجود و کم بوده است و در کتاب سیر الملوک عجم چنین آورده‌اند که چون بهرام گور به جانب بلاد ارمینیه می رفت اتفاقا رهگذر او بر دیهی بود از تخوم ساوه که آنرا طخرود می گویند، بدین دیه آتشکده بنا نهاد و آتش در آن بر افروخت و بازاری در آن پدید کرد و قم و رستاقهای آنرا بنا نهاد و آنرا ممجّان نام نهاد و به مزدجان بارو کشید و ابوعبدالله احمد بن محمد بن اسحق همدانی الفقیه چنین روایت کند در کتابی که آنرا کتاب البلدان نام کرده است آنرا، که قم راقمسارة بن لهراسف بنا کرده است) ص ۲۰ تا ۲۳.

مولف نام دیگر قم رااز قول حمزه اصفهانی کمیدان می‌داند که کُم و قُم محرف ومعرب آنست اما می گوید این نام از اختراع حمزه است و روایت برقی احمد بن ابی عبدالله که گفته قم از لغت کومه به معنی خانه گرفته شده معتبرتراست، و نیز در روایت شیعه حدیثی است که در آن شب که رسول خدا محمد مصطفی (ص) را به آسمان بردند، ابلیس ملعون را دید که بدین بقعه به زانو در آمده و مرفق هر دو دست بر سر زانو نهاده و نظر در زمین می کرد رسول صلی الله علیه و

آله و سلم او را گفت قم یا ملعون، یعنی برخیز ای ملعون، بدن سبب قم را قم نام کردند و در روایتی آمده است که قم را از آن جهت نام کردند که قائم آل محمد علیه و علیهم السلام را از این شهر مدد و معاون و مساعد خواهد بود و چنانچه بدان سبب خروج کند و ظهور فرماید و الله اعلم (ص ۲۵) .

ارزش کتاب

کتاب تاریخ قم علاوه بر آنکه دارای ارزش تاریخی فراوان است، دارای ارزش و اعتبار جغرافیائی نیز هست زیرا اگر ابواب پنجگانه حاضر را مورد تفحص بیشتر قرار دهیم می‌بینیم که در این کتاب، تاریخ و جغرافیا با هم یکی شده و این کتاب معتبر را فراهم آورده‌اند البته ابواب بیست گانه اصلی کتاب بصورت فهرست در آغاز آن آمده لکن فقط پنج باب آن ترجمه شده است.

باب اول در ذکر قم و سبب نام نهادن قم، حدود و مسافت و طول و عرض و برج و طالع و فتح آن توسط مسلمانان، عدد راهها و دروازه‌ها و میدانها و مسجدها و حمامات و وُلات و زندانها و کاریز ها و جویها و رودخانه‌ها و آسیاها و مقاسمت آبها و رساتیق و ذکر بعضی طلسمات و ذکر آتشکده‌ها و ذکر فضیلتهای قم و غیره و غیره،باب دوم در مساحت قم و ذکر نجوم و رسوم و مؤون و اخراجات آن و ...

باب سیم در ذکر طالبیه که به قم نزول کردند ، باب چهارم در ذکر آمدن عرب از آل ملک بن عامر اشعریٔ به قم، باب پنجم در ذکر اخبار عرب اشعریان، باب ششم در ذکر انساب عرب، باب هفتم در ذکر اخبار عرب که به قم متوطن شدند، باب هشتم در ذکر حوادث و واقعهای مشهوره که در میان این جماعت واقع آمده اند،باب نهم در ذکر خلفای عرب و عجم و سایر سلاطین که به قم والی و حاکم بوده اند ، باب دهم در ذکر وقت ظهور اسلام به قم باب یازدهم در ذکر تواریخ سنین ولات و حکام قم و جرییها و خراج و مسافت آن و بالاخره همه بیست

باب کتاب را نام می‌برد ، کتاب تاریخ قم دارای ارزش و اعتبار فوق‌العاده‌ای است که خواننده را هم به تاریخ و هم به جغرافیای این شهر در گذشته واقف مینماید و مترجم در بیان خود رسم امانت را بجای آورده است.

تاریخ روضة الصفا

سر آمد تاریخ‌های قرن نهم و در واقع خاتمة التواریخ این قرن کتاب تاریخ روضة الصفا، اثر بزرگ و پر دامنه میر محمد بن سید برهان الدین خواوند شاه مشهور به میر خواند است زیرا این کتاب را که در سال ۸۹۹ بانجام رسیده است می‌توان آخرین تألیف تاریخی در این قرن دانست.

میر خواند کوشیده است که تاریخ را از آغاز خلقت و شرح قصص انبیا تازمان حیات خویش بیان نماید و با اینکه در اواخر زندگی بیمار وزمینگیر بوده در همان حال بیماری ششمین مجلد کتاب را به پایان برده و در صدد نگاشتن جلد هفتم بوده که دار فانی را وداع گفته است، بعدها نوه دختری او یعنی خواند میر مولف تاریخ حبیب السیر جلد هفتم را بدان افزود.

در دوره قاجاریه، رضا قلی خان هدایت مؤلف کتاب مجمع الفصحا، سه مجلد روضة الصفای ناصری را بدان اضافه نموده اینک ده جلد کتاب روضة الصفا در دست می‌باشد که شش جلد آن میر خواند، یک جلد آن خواند میر و سه جلد آخر آن را رضا قلی خان هدایت تالیف کرده‌اند.

میر خواند کیست؟

میر محمد بن سید برهان الدین خواند شاه ملقب به میر خواند از فضلا و علمای اواخر قرن نهم یعنی عصر سلاطین و شاهزادگان تیموری هرات است.

پدرش سید برهان الدین که خود اهل فضل و کمال و دانش بود و مدتی در بخارا و مدتی دیگر در هرات زندگی می کرد از سادات زیدیه بخاری بود که نسبش به زید بن امام زین العابدین علیه السلام می رسید و همه خاندان او قبیله دین و علم بودند، سید برهان الدین سه پسر داشت که مؤلف مورد نظر ما یعنی میر خواند یکی از آنان بود که در سال ۸۳۸ هجری قمری در هرات چشم به جهان گشود.

از میان فرزندهای سه گانه سید برهان الدین میر خواند هم به لحاظ فضل وهنر و تبحر درعلوم و دانش های رایج زمان خویش شهرتی بسزا و درخور داشت و هم به لحاظ تاریخ نگاری و ترسل و نویسندگی مقامی ارجمند و شایسته داشت.

خواند میر نوه دختری او که خود مورخی بنام و فاضلی تمام بوده است به شاگردی جد خویش افتخار کرده و گفته ـ و راقم این حروف نسبت به آن حضرت علاقه فرزندی ثابت دارد و به زبان گستاخی، خود را در سلک شاگردانش می شمارد، سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره به دریا عین بی ادبی است و اقتباس ذره از خورشید والا، غایت بلعجبی،

چه نسبت ذره را با مهر انور — نمی شاید خزف درعقد گوهر
اگر خواهد که باشد آبرویم — همیگویم که من شاگرد اویم
نه شاگردم، غلام کمترینم — بگرد خرمن او خوشه چینم.

حبیب السیر ص ۳۴۱ ـ ۳۴۲

البته لازم به تذکر است که صاحب حبیب السیر نوه میر خواند بوده است نه فرزند او.میر خواند با تنی چند از شاهزادگان تیموری از جمله فرزندان امیر بایسنقر میرزا و نواده های تیمور و میرانشاه معاصر بوده و مورد عنایت و توجه سلطان حسین بایقرا قرار گفته و از حمایت وزیر با تدبیر او، دانشمند فاضل و با

کفایت امیر علیشیر نوائی بر خوردار شده و از او در آغاز کتاب با احترام و نیکی یاد می کند ، مقام ادبی و علمی امیر علیشیر نوائی و ذکر فضل و دانش و کتب عدیده و رسالات متعدد او خود محتاج فصلی جداگانه است.

میر خواند در مقدمه جلد اول کتاب از آرزوی آشنائی و فیض عتبه بوسی امیر علیشیر سخن دارد و گفته است که آرزوی دیدار و شوق وصال او را سالها در دل سر می‌پرورانده است تا روزی از ایام سعادت بخش، بمساعدت روزگار بلکه بعین عنایت پروردگار به موهبت بساط بوسی او فائز می‌شود و روحی می‌بیند مصوّر و ملکی در صورت بشر ، و مشمول عاطفت وی قرار می گیرد و مقرب آستان او می شود و به هدایت او و استدعای دوستان به ترتیب تاریخی مبادرت می کند که (عباراتش از خط و خال مجاز و استعاره خالی و از وصمت سرق و عاریه و از عیب ابهام و اغلاق دور و نزدیک به سر حد وضوح و ظهور بین الاکثار و الاختصار مشتمل بر مقدمه و هفت قسم و خاتمه ص ۷) ترتیب می‌یابد که البته همان گونه که مذکور افتاد ، جلد هفتم را نانوشته به سرای باقی شتافت و تقریبا سی سال پس از وی نوه اش خواند میر کار او را ادامه داده، جلد هفتم را به مجلدات ششگانه افزوده است.

میر خواند در سال ۹۰۱ به قصد انزوا و گوشه گیری به گازرگاه محلی نزدیک هرات رفت ومدت یکسال در آنجا مقام ساخت ولی بر اثر ابتلا به بیماری کمر و سوء تغذیه و نیز ضعف و ناتوانی در سال ۹۰۲ به هرات بازگشت و پس از ده ماه بیماری در ذیقعده ۹۰۳ در سن ٦٦ سالگی درگذشت و در آرامگاه شیخ بهاء الدین عمر در هرات مدفون گردید.

نثر روضة الصفا

چنانکه می‌دانیم افول نثر در قرون هفتم و هشتم بدانجا کشید که نویسنده و مولف یا مورخ زحمت به کار انداختن نیروی تخیل و تفکر را به خود نمی‌داد و

هرج و مرج ادبی در اواخر عصر مغول و اوایل عصر تیموری آنچنان بود که سادگی و ایجاز مخل جای نثر ادیبانه و منشیانه را گرفته بود، این هرج و مرج و بی بند و باری در نثر که در سطور پیش این کتاب مذکور افتاد مخصوصا در دوره تیمور و اولاد و احفادوی باعث شد تا برای مدتی رکودی در نثر ایجاد شود. اواخر قرن نهم بود که مجددا تحرکی در نثر پدید آمد و نویسندگان دوباره به نثر پیچیده و مغلق روی آوردند که این خود همان نتایج عدم توجه به نثر بود. اطنابهای ممل و گاه ایجاز های ملال آور و نیز قلنبه گوئی و مغلق نویسی بشدت آشکار گردید که این وضعیت به نثر سراسر پیچیده عصر صفوی و نادری کشیده شد که بسیار کسل کننده و ملالت بار بود و در این مقال چگونگی آن مورد بحث ما نیست، اما به هر حال از اواخر قرن نهم نوعی تکلف گونه و تصنع در نثر پدیدار گشت.

مولف کتاب روضة الصفا خود معتقد است که نثرش عاری از تکلف و بدور از کنایات و استعارات و اشارات پیچیده بدیعی است و پیرایه تکلف و تصنع بدان راه نیافته و منقح از زواید است چنانکه گوید (جمعی از اخوان الصفاء متحلی به حلیه فضیلت و زیور وفا، التماس می‌نمودند، بل امر می‌فرمودند که در این باب کتابی مشتمل بر فواید و منقح از زواید، محتوی بر معظمات وقایع رسل و انبیا و مجاری امور ملوک و خلفا ومنطوی بر شرح حالات صنادید ایام و بسط واقعات اکابر انام ساخته و پرداخته آید» ص ٤.

اما درست است که بقول او نثر از زواید خالی است لکن این حرف مشمول همه جای کتاب نمی‌شود زیرا گاهی جملات باندازه‌ای مطول می‌باشند و کلمات گاهی چنان از مدار اصلی و جهت واقعی خود خارج می گردند که برای خواننده چیزی جز کسالت و ملال باقی نمیگذارد. دیگر اینکه اغراق و مبالغه در سخن را از حّد گذرانیده است؛مثلا زمانی که از موضوعی سخن به میان می آورد آنچنان در آن باره به مبالغه می‌پردازد که کلام اصلی فراموش می گردد، نقل قول از پیامبر

اکرم ص حدیث و خبر، آیات قرآن و اشعار در کتاب خارج از حوصله حد و احصا است و در بیان مطالب و ذکر تاریخ با ذکر منقولات و گفتارهای فراوان به زعم خویش، کلام را موثر تر می‌سازد.غافل از اینکه اینهمه اطناب و زیاده پردازی، نوشته را خسته کننده می‌سازد.آیات قرآن و استشهاد از آنها و استشهاد از احادیث بی نهایت است.شعر نیز ، حد و حصری ندارد و نام شاعر و سراینده در هیچ جا ذکر نمی کند.اما ارادت خاصی به سعدی، حافظ، نظامی، فردوسی و خاقانی و برخی دیگر از شاعران پارسی گوی دارد و اشعار این شاعران بدون ذکر نام شریفشان در همه جای کتاب می‌بینیم، با این تعاریف نثر از حال ایجاز و سادگی خارج می‌شود و بسوی اطناب و زیاده پردازی روی می آورد.

نمونه نثر

حدیث رد آفتاب جهت حضرت سلیمان به فرمان رب الارباب

کیفیت این واقعه چنان است که نوبتی اسبان قیمتی را بر سلیمان علیه السلام عرض می کردند و درین حین آفتاب فرو رفته،نماز عصر بی اختیار از آن حضرت فوت شد و سلیمان از این صورت متاثر شد چنانچه در میان خلق مشهور است شمشیر بکشید و ساقها و گردنهای اسبان را از بدن جدا کرد و قال عزشانه اذ عرض الجیاد فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب ردوها فطفق علیه مسحا بالسوق و الاعناق صافنات جیاد، عبارت از اسبانی است که بر قوایم ثلاث و کناره سم پای چهارم بایستند مقصود از خیر دراین آیه خیل است و در حدیث آمده است که معقود بنواصیها الخیر و مراد از ذکر رب در این آیه کریمه نماز است واز مرتضی علی علیه السلام منقولست که گفته است امری که هیچ ظالم بدان اقدام ننماید چگونه عقل تجویز کند که از پیغمبری صادر گردد بلکه معنی فطفق مسحا با لسّوق و الاعناق آنست که سلیمان دست بر ساقها و گردن های اسبان کشیده همه را به مجاهدان و غازیان بخشید و حضرت باری به

برکت خلوص نیت او آفتاب را از مغرب طالع گردانید تا سلیمان نماز خود را به وقت ادا فرمود، ذلک فضل الله یوتیه من یشاء) ج ۱ ص ۳۸۸.

نمونه دیگر:

ذکر سلطنت کیقباد:نخستین پادشاهی از کیان که به ضبط عالم و عالمیان پرداخت کیقباد است و کی به لغت پهلوی، جبّار را گویند و او شهریاری بود به وفور تجبّر و تعظم موصوف و به کمال عدل و سخاوت معروف و به کثرت خزاین و سپاه و فضیلت عقل و کیاست مشهور.

بیت.

جهاندار والا گهر کیقباد شهی بود بافر و آئین و داد

خدمتش از اسباط نوذر بن منوچهر است، بعد از فوت کرشاسف بچند گاهی بنا بر استغاثه ایرانیان و سعی زال، تاج زر بر سر نهاده، رعایت لشکر و سرداری سپاه را به رستم دستان داد و هم در مبدا جلوس کمر عداوت و محاربت افراسیاب را بر میان بست.

ــ قطعه ــ

سپاهی بحر موج و سیل رفتار سپاهی ابر سیل و کوه دیدار
سپاهی از حساب عقل بیرون سپاهی از شماراختر افزون

جمع آورده، رستم زابلی و مهراب کابلی و قارن و رزمخواه و کشواد زرین کلاه را در مقدم تعیین نموده و خود با سایر پهلوانان ایران از عقب روی به حرب افراسیاب آورد و سالار ترکان نیز با لشکری زیاده از مور و فزون از ملخ به نیت محاربه کیقباد در حرکت آمد، در تاریخ معجم گوید که بعد از تعبیه جیوش و تسویه صفوف، رستم دستان با گرز گیتی ستان در آن معرکه دستبردی نمود که دیگر نقش چنان در آیینه خیال متصور نشود و آنروز تا وقت آنکه شاهباز زرین بال مشرق چنگ در پرده هزیمت غروب آویخت، مبارزان جانبین در کشش و

کوشش داد مردی و مردانگی دادند و افراسیاب از مردانگی و گیر و دار رستم انگشت تفکر و تحیر به دندان گرفت و چون جرات و جلادت پهلوان جهان پوردستان مشاهده او گشت به نزد کیقباد پیغام فرستاد که ملتمس آنست که اکنون چنگ از جنگ باز دارند تا فردا به مقتضی وقت عمل نموده آید و افراسیاب آن شب با عقلا و اعیان سپاه در باب صلح وحرب مشورت نموده، مجموع ایشان متفق الکلمه گفتند که صلاح کار در صلح است و امید فلاح در قبول نصح ــ بیت ــ

کنون از گذشته مکن هیچ یاد　　سوی آشتی آی با کیقباد

و روز دیگر سالار ترکان به خسرو ایران پیام داد که فکر عهد نامه منوچهر و بیعتی که در قسمت ممالک میان ما و آرش رفت و به شرایط ایمان تاکید یافت از آن واضح تر است که هیچ آفریده را در آن اشتباهی باشد .

ــ بیت ــ

همانا که تا رستخیز این سخن　　میان بزرگان نگردد کهن

اگر بر همان قاعده آئینه اعتقاد از زنگار انکار زدوده آید و مشرب وفاق از شوایب نفاق مصّفیٰ گردد از کنار جیحون تا نهایت روم و تا اقصی بلاد هند بر شما مقرر و مسلم باشد وشاه باید که به حداثت رستم و مهراب و تخلیط قارن و کشواد التفات ننماید و به سخنان واهی ایشان مغرور نشود و دیر است که گفته اند .

شعر ــ

خصم تا بر فساد یابد دست　　زو امید صلاح نتوان بست

همت اندر محال نتوان داشت　　تخم در شوره زار نتوان کاشت

ص ٥٦٨ ـ ٥٦٩ ـ ٥٧٠

ارزش تاریخی

کتاب روضة الصّفا یک تاریخ عمومی است که از آغاز خلقت حضرت آدم

علیه السلام تا زمان حیات مؤلف را در بر می گیرد ، این تاریخ بسیار عظیم و پرحجم که سخن تاریخی را با طول و تفصیل و حشو و زوائد بسیار ذکر کرده تا جائیکه مطالعه آن خواننده را خسته و کسل میسازد غالبا مطالب خود را از کتب تاریخی دیگر همچون کامل ابن اثیر و تاریخ طبری و ظفر نامه شرف الدین علی یزدی و دیگر کتب اخذ کرده و مقداری نیز خود نوشته است.

میر خواند کتاب روضة الصفای خود را بصورت یک قصه نامه مطول در آورده و ضمن اینکه یک تاریخ است بیشتر به یک قصص الانبیاء و السّلاطین شباهت دارد. همانگونه که قبلا بیان گردید کتاب روضة الصفا در حال حاضر در ده مجلد موجود است که شش جلد اول را میر خواند ، جلد هفتم را خواند میر و سه جلد آخر را رضا قلی خان هدایت مورخ عصر ناصری نگاشته اند. اما آنچه که مورد توجه و مداقه ما است مجلدات اول تا ششم است که مربوط به قرون مورد بحث ما می باشد و بقیه چون در دو دوره مختلف از تاریخ و نثر پدید آمده اند، فعلاً موردبحث مانیست. میرخواند برای نوشتن تاریخ خودازهیچ کوششی جهت فرا گیری و دست یابی به لحظه های تاریخی فرو گذار نکرده است زیرا او می خواسته است که تاریخی جامع و کامل به دست دهد تا برای او یادگاری باشد جاودان، بنابراین از آغاز جوانی به مطالعه کتب تاریخی پرداخته است چنانکه گوید (چنین گوید را قم این حروف و الفاظ ظاهرة المعانی و ناظم این عقود و عبارات راسخة المعانی اقل عباد الملک الودود محمد بن خاوند شاه بن محمود غفر الله تعالی سیّآت اعماله و تجاوز عن صادرات افعاله که در نیمه بهار جوانی و اواسط ایام زندگانی که بهترین اوقات و خوشترین اوان حیات است خاطر فاتر و ضمیر کسیر به مطالعه کتب تواریخ که سبب وقوفست بر اوضاع اهل عالم و موجب اطلاع بر کیفیت سلوک طوایف امم مایل و مشعوف می بود. ص ٤) .

پس از آنکه مورد التماس و خواهش دوستان و نزدیکان برای نوشتن کتابی قرار می گیرد سر به جیب تفکر فرو می برد و با خود می اندیشد که (سخن آرای

را دست و دل آسوده باید نه دستی در آرزوی مراد در زیر زنخ سوده‌و دلی دراندیشه دیدار فراغت فرسوده. ص ٤.) با این تفکر بخاطرش راه می‌یابد که خود را به آستان وزیر دانشمند و فاضل ومورخ بیدار دل یعنی امیر علیشیر نوائی منتسب سازد، سالها در این رنج می‌سوزد تا بالاخره به وصال معشوق دست می‌یابد و مورد عنایت و توجه مخصوص او قرار می گیرد و به صواب دید و هدایت آن بزرگ در خانقاه راحت و امنی که در کنار نهر جلیل در اختیارش می گذارند به نوشتن این تاریخ مشغول می گردد، میر خواند شرح این دیدار و این عنایت را مفصلا در مقدمه و در لابلای متن آورده و هدف خود را نیز از نوشتن این کتاب اعلام نموده است (اکنون وظیفه آنکه به تالیف مجموعه‌ای باید پرداخت که مبنی باشد از مجاری حالات انبیا ومرسلین و خلفا و سلاطین و غیر از واقعات و صادرات افعال اعیان و اشراف و اکابر آفاق واطراف بر وجهی که قلم منشی سپهر، رقم نسخ بر کلمات منقسه آن نتواند کشید و تند باد حوادث چرخ اوراق مجتمعه آن را متفرق نتوان گردانید.

ــ قطعه ــ

بناهای آباد گردد خراب　　زباران و از تابش آفتاب
سخن را بنائی بیفکن بلند　　که از باد و باران نیابد گزند

او بدین ترتیب کتاب تاریخ روضة الصفای خود را بنیان می گذارد و می گوید که کتاب شامل یک مقدمه و هفت قسم و یک خاتمه است که البته عمرش وفا نمی کند و تا جلد ششم مینگارد و طرح جلد هفتم را میریزد و در می گذرد میرخواند هفت قسم کتاب را بدینگونه شرح می‌دهد. (مقدمه در بیان فواید علم تاریخ و احتیاج ارباب فرمان بدان و آنچه در تالیف نسخ این فن واجب است.

قسم اول در بیان اول مخلوقات و ذکر جان و شرح قصص انبیا و عدد ایشان علیهم التحیّه و السّلام و تبیین وقایع ملوک عجم و حکمای ما تقدم.

قسم دوم در بیان حالات و غزوات سید المرسلین و خلفای راشدین

صلوات‌الله علیه و علیهم اجمعین.

قسم سوم، در بیان وقایع احوال ائمه اثنی عشر و بنی امیه و خلفای عباسیه .

قسم چهارم، در بیان قضایای پادشاهان که معاصر عباسیان بوده اند .

قسم پنجم در بیان خروج و تسلط پادشاه جهانگیر چنگیز خان و حکومت اولاد او در ایران و توران .

قسم ششم در بیان ظهور و جلوس صاحبقران گیتی ستان قطب الدنیا و الدین امیر تیمور گورکان انار الله برهانه بر سریر سلطنت و جهانبانی و کیفیت تسخیر او عالم را و شرح حکومت اکثر اولاد نامدارش.

قسم هفتم در بیان فرمانروائی و کشور گشائی پادشاه کامگار و خلاصه نتایج هفت و چار، شهریار زمین و زمان، معز السلطنه و الخلافه ابوالغازی سلطان حسین بهادر خان، لازالت رایات و آیات دولته عالیة منصوره‌خاتمه، در بیان حکایات متفرقه و حالات مختصه موجودات ربع مسکون و شمه‌ای از غرایب و آثار صنع و قدرت صانع بیچون و قادر کن فیکون) ص ۹.

این طرحی است که خود میر خواند در نوشتن کتاب ارائه کرده اما چنان که می‌دانیم فقط عمرش تا پایان جلد ششم وفا نمود و بقیه مجلدات را چنانکه گذشت خواند میر و هدایت نوشته اند .

میر خواند در مقدمه و در آغاز کتاب از فن تاریخ و فواید آن حرف زده است او برای تاریخ ده فایده قایل است. در خلال این فواید می گوید انسان به تنهائی نمی‌تواند به طریق عقل یا مشاهده تمام احوال جهان را دریابد واز واقعات عالمیان و عالم با خبر گردد (پس طریق شناختن احوال عالم و عالمیان و اوضاع واطوار ایشان طریق تامل باشد در علم تاریخ که مبنی بر مسموعات است و هیچ علمی دیگر غالبا متکفل این معنی نیست، دوم آنکه تاریخ علمی‌است که خرمی‌و بشاشت از وی حاصل آید وزنگ شآمت و ملالت از آئینه خاطر زداید. حس سمع نیز از استماع اخبار و آثار ملول نمی گردد و حس بصر از ملاحظه صور حسنه

محظوظ میشود سوم آنکه فن تاریخ با وجود کثرت فواید سهل المآخذ است و در استحصال آن زیاده کلفت و مشقتی نیست و در پایان فواید ده گانه، صاحبان فرمان و حکام و سلاطین رامحتاج تر در شناخت تاریخ می‌داند زیرا آنها هستند که باید از نیک و بد روزگار و حوادثی که بر جهان گذشته و اتفاقاتی که بر اقوام و ملل رفته است با خبر گردند و در احکام و فرمانهای خویش طریق عدل پیش گیرند و بدانند که ظلم پایدار نیست چنانکه برای گذشتگان پایدار نبوده است نیز حفظ مصالح رعایا را در نظر گیرند و تاریخ را معلمی برای افزون ساختن تجربیات خویش بپندارند.

پس از آن شرایطی که در تدوین تاریخ از آنها چاره نیست در پنج شرط بیان کرده و پس از آن وارد تاریخ اصلی از جان بن جان و قصص انبیا و ملوک و حکمای ما تقدم می گردد و با نثری مسجع و مطّول تا به آخر مطالب کتاب را ادامه می‌دهد.

همانگونه که بیان شد کتاب تاریخ روضة الصفا یک تاریخ عمومی‌است که تقریبا تمام حوادث و اتفاقات دوران‌های گذشته و نیز وقایع عصر مولف را در بر می گیرد، مولف برای نگاشتن این کتاب دقیقه‌ای را نامرعی نگذاشته و از کوچکترین و پیش پا افتاده ترین لحظه‌ها تا آنجا که توانسته یاد نموده است.

درست است که روضة الصفا خسته کننده و ملال آور است ودر سرتاسر کتاب اطناب‌های ممل و زیاده گوئی‌های فراوان دیده می‌شود اما این خود نمونه‌ای از نثر رایج زمان او بوده علاوه بر این حوادث تاریخ عصر مولف را بخوبی باز گو نموده است.

خاتمه

چنانکه در مقدمه این کتاب نیز ذکر شد دستیابی به همه گنجینه ذخایر معنوی که مهمترین و برجسته‌ترین گوهرهای آن کتب و دفاتر گذشتگان است کاری آسان نمی‌نماید زیرا ای بسا که پاره‌ای زیاد از این اوراق گرانبها دستخوش آفات و بلیات روزگاران گشته و حوادث و تحولات زمانه آنها را به‌نابودی کشانده و پاره‌ای دیگر در انزوا و گمنامی نشسته و یا در گوشه و کنارهائی است که دستیابی بدانها بسیار مشکل است، بویژه که متون کهن ایران پیوسته قربانی گیر و دارها و اغتشاشات و هجوم‌ها و غارت‌ها بوده و باز جای بسی خوشحالی است که با وجود همه هجومها و چپاول‌ها از آن ذخایر گرانقدر باز هم گوهرهائی بس تابناک برای ما باقی مانده و امید است که این گوهرها دگرباره دستخوش حادثات نگردند.

برای نگارنده این سطور دست یافتن به تمام کتب تاریخ که بررسی آنها موضوع این مجموعه است آنچنان آسان نبود؛با این احوال کوشش شد تا آنچه در دسترس بود و تهیه و بدست آوردن آنها آسان می‌نمود به‌بررسی بنشیند. ناگفته نماند از چاپ برخی از این کتاب‌ها سالها گذشته و تهیه

آنها از طریق کتابخانه‌های بزرگ میّسر نبود، متأسفانه دسترسی به چند کتابخانه مثل کتابخانه مجلس شورای ملی سابق و کتابخانه ملک مقدور نشد و آنچه که به‌دست آمد یا از کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، یا از کتابخانه دانشکده ادبیات (مخزن کتاب) و یا از کتابخانه‌های عمومی شهر تهران بود و چند تائی نیز از ناشران قدیمی خریداری شد.

بنابراین از کتب تاریخی باقیمانده از قرن پنجم تا نهم آنچه در دسترس قرار گرفت، در حد توان وبضاعت مزجاه از آنها بررسی و نقد و نظر بعمل آمد. ادعائی نیست که این کوشش، کامل و بی‌نقص است اما تا آنجا که مقدور بوده سعی شده تا دقیقه‌ای نامرعی نگردد و حق کلام ادا شود.

چنانکه بیان شد پاره ای زیاد از کتب تاریخی این اعصار از بین رفته یا در گوشه‌های انزوا و گمنامی افتاده‌اند. در میان کتاب‌های موجود پاره ای بوده‌اند، که هم از لحاظ زمان و هم از لحاظ نثر بهم مقارن و یا حتی معاصر بوده‌اند و یا از لحاظ موضوع یکسانند که با آوردن یکی از دیگری صرفنظر شد، مثلاً کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندرانْ سیدظهیرالدین مرعشی با کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان وی زماناً و تحریراً به‌هم بسیار شبیه و نزدیکند، پس تنها به آوردن تاریخ گیلان و دیلمستان قناعت گردید و نیز در همین زمینه کتاب تاریخ رویان اولیاء الله آملی و تاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار گرچه در دو زمان تألیف یافته‌اند لکن از لحاظ موضوع بهم نزدیکند. با این حال بخاطر بعد زمانی هر دو کتاب مورد بررسی قرار گرفتند، با آوردن کتاب تاریخ بخارای جعفر نرشخی از بررسی کتاب مزارات بخارا، معروف به تاریخ ملا زاده صرفنظر شد، برخی از کتب تاریخی این دوره با تمام تلاش و کوشش پیدا نشد یا توفیق یافتن آنها نصیب نگردید مثل فردوس التواریخ معین‌الدین ابرقوئی، تاریخ نیشابور عبدالله حاکمی و چند کتاب دیگر که امید است با دستیابی به آنها بعداً به این کتاب افزوده گردد، آنچه که جای بحث دارد این است که بعد از این دوره یعنی پس از قرن نهم و با شروع قرن دهم که کتب تاریخی آن

قرون بحث جلد دوم این کتاب است کتب متعدد تاریخی تألیف یافته که بررسی آنها ضرور می‌نماید، مثلاً در قرن دهم چند مورخ عالیمقدار داریم که کتب آنان مورد استفاده بسیاری از محققان و مورخان بعدی قرار گرفته مثل غیاث‌الدین خواندمیرنوه معروف میرخواند صاحب کتاب مشهور تاریخ حبیب‌السیر و جلد هفتم روضة الصفا، یا زین‌الدین محمود واصفی مولف کتاب بدایع الوقایع و دهها مورخ و مولف دیگر از آن زمان تا عصر حاضر که امید است روزی آثار همه آنان مورد تحقیق و تدقیق قرار گیرد.

والله ولّی التّوفیق

فهرستها

۱) فهرست اعلام

الف) نام اشخاص

ب) نام جایها

ج) نام کتابها

۲) فهرست واژه‌ها (واژه‌نامه)

۳) کتابشناسی

فهرست اعلام

۱) نام اشخاص

آ
آرش کمان‌گیر ۳۱۰
آزاد ابوالکلام ۳۴۴
آزاد بخت ۳۴۶
آژند، یعقوب ۵۲
آصف ۱۶۲
آلب ارسلان ۹۸، ۱۰۰، ۱۶۵، ۱۵۱
آل باوند ۲۰۶، ۲۰۷
آل برمک ۱۰۶
آلتونتاش ۹۱
آل داود ۱۶۳
آل زیار ۲۰۵
آل سعد ۴۱۹
آل سلجوق ۱۴۵
آل فریدون ۲۲۱
آل کرت ۳۵۴
آل کیّوس ۲۰۵
آل مظفر ۳۵۴، ۴۰۲

آل ملک ٤٢٠
آملی، اولیاء الله ٥٦، ٢٠٥، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٢
آیتی عبدالمحمد ٢٨٩

الف

اباقاخان ٢٢٥، ٢٤٣
ابان بن عثمان کتابی ٣١
ابراهیم بن محمود ٤١٨
ابراهیم امینی هروی ٥٩
ابراهیم بن مهدی ١٠٧
ابراهیم سلطان ٣٦٣
ابرقوهی، خسرو ٣٥٠
ابرقوهی، قوام‌الملک ٣٥٠
ابن ابی اصیبعه ١١٦
ابن اثیر ٤٩
ابن اسفندیار ٢٠١، ٢٠٥، ٣٠٩، ٣١٤
ابن الخیرتن ١٧٩
ابن الرومی ٢٣٢
ابن اعثم ١٨٥
ابن اسفندیار ٥٦، ٢٠٠
ابن بلخی ٥٥
ابن السائب کلبی ٤٨
ابن العلقمی ٣٣٥

ابن الندیم ٤٩
ابن بی‌بی ١٤٥، ٢٦٤
ابن خلدون ٢٥، ٢٦، ٣٨، ٣٩، ٤٢، ٤٣
ابن سعید ٣٧٧
ابن سینا ٢٦٧
ابن فندق ٩١، ١١٦، ١٢١
ابن قتیبه دینوری ٥٤
ابن مدبر ٣٢٥
ابن معتّز ١٩٣
ابن مسکویه ٤٩، ٥٤
ابن مقفع ٢٨، ٣٢، ١٣٠، ٢٠٢، ٢٠٣
ابن مهدی مامطیری ٢٠٥
ابن نباتة ٢٣٢
ابو احمد محمد ٨٩
ابوالحسن اردشیر بن حسن ٢٠٥
ابوالحسن سیمجور ١٩٧
ابوالحسن عبدالرحمن ١٣٤، ١٣٨، ١٣٩
ابوالحسن علومی ١٩٣
ابوالحسن علی بن زید ٥٥
ابوالحسن مسعودی ٤٨
ابوالحسن بقّوی ، ١٩٩
ابوالخیره ٢٧٣
ابوالعباس بُستی ١٩٣
ابوالعباس رویانی ٢٠٥

ابوالعتاهیه ۹۳، ۳۱٤
ابوالعلاء سالم ۳۰
ابوالعلاء معّری ۲۳۲
ابوالفتح بُستی ۹۳، ۲۳۲
ابوالفتوح رازی ۱۱، ۱٦۹
ابوالفتح قلچ ارسلان ۱۷۱
ابوالقاسم ۱۹۱
ابوالقاسم بابر ٤۰۲
ابوالفرج احدی ۳۱۷
ابوالفرج بن میسره ۱۹۳، ۲۳۲
ابوالفضل ۸۵، ۸۷
ابوالقاسم اعور ۲۵۹
ابوالقاسم بن سیمجور ۱۹۸
ابوالقاسم بن غسّان ۱۰٦، ۱۰۷
ابوالقاسم قاسانی ۵٦، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳٤۰، ۳۷٦
ابوالمعالی ۱۹۱
ابوالمعالی نحائی ۱٤۹
ابوالمعالی نصرالله ۱۱۰، ۱۱۲
ابوالمعالی فخرالدوله ۳۱۱
ابوالمفاخر فضل الله حسینی ۵۹
ابوالموید بلخی ٤۳، ۵۲، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸٤
ابوالنصر عتبی ۱۹۲
ابیوردی، ابوالمظفر ۲۲۸
ابوالمظفر قاینی ۹۳

ابوالمظفر محمود ٢١١
ابوالنجم ایاز ٨٩
ابواسحاق احمد ٥٠
ابواسحاق الصلیحی ٢٣٢
ابواسماعیل ١٩٤
ابوالشرف ناصح بن سعد ٥٦
ابوامامه ٣٨٥
ابوبکر ١٨٣، ٣٢٤
ابوبکر باقلانی ٢٦
ابوبکر خوارزمی ١٩٣، ٢٣٢
ابوبکر نرشخی ٥٤، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤
ابوبکر ٢٨٠
ابوبکر قطبی اهری ٥٧
ابوبکر حمدین اسحاق ١٩٨
ابوتمام ٢٣٢
ابوجعفر طوسی ٩٩
ابوحامد کرمانی ٥٥، ١٥١، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٩، ٢٥٣
ابوجعفر حامی ١٩٣
ابوحفص ٥٤
ابوحمزه ثمالی ٢٠٣
ابوحنیفه ١٧٢
ابوحنیفه اسکافی ٩٣
ابو حنیفه دینوری ٥٤
ابوریحان بیرونی ٥٥، ٦٨، ٧١

ابوزید ٥٤، ٣٣٨
ابوسعد رستی ١٩٣
ابوسعید ٢٩٩؛ ٣٢١، ٣٣٨
ابوسعید بهادرخان ١٨٩، ٢٧٣، ٢٨٢، ٢٩٩، ٣٤٣، ٣٥٤، ٣٩٤
ابوسعید عبدالحّی ٦٨، ٧١
ابوسعید گورکان ٤٠٢
ابوسعید مخزومی ٣٢٥
ابوسلیمان داود بناکتی ٢٧٠
ابوعلی سیمجور ١٩٧
ابوطالب تبریزی ٦٠
ابوطاهر خاتونی ١٤٩
ابوطالب قاموس ١٩٣
ابوطیب مصعبی ٩٣
ابوعلی بن شاذان ١٠٠
ابوعلی قوام‌الدین ٥٥
ابوعلی سیمجور ١٩٠
ابوفراس الحمدانی ١٩٣، ٢٣٢، ٣١٤
ابومحمد خازن ١٩٣
ابومحمد عبدالله لابری ١٠٦
ابومحمد نوع بن نصر ١٣٣
ابومسلم ٣١٧
ابومعشر المنجم ١٢٩
ابومنصور ثعالبی ١٩٣
ابو نصراحمد بن نصرالقبادی ٥٥، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤

ابونصر عتبی ۲۲۸
ابونواس ۹۳
ابویعقوب سجزی ۳٤
ابی طاره ۳۲۵
ابی عبدالله بن عبدالرحمن شیبانی ۲۱۷
ابی نعیم مختار ۱۲۱
اتابک ۱۵۲، ۱۹۱
اتابکان ۱٦۱
اتابک نصرة الدین ۲٦۸
اتمتکین ۱٤۲
احمدابوسعد ۲۳
احمد بن ابی طاهر (ابن طیفور) ٥٤
احمد بن ابی عبدالله برقی ٤۱۸
احمد بن ابی یعقوب ٤۸، ٥٤
احمد بن جلال‌الدین محمد ۳۸٦
احمد بن حامد کرمانی ۱۱۲
احمد بن حسن بن العتبی ۱٤۱، ۱٤۲
احمد بن حسین کاتب ٥۷، ۳٦۲
احمد بن سعید ۳۱۷
احمد بن محمد (المستعین بالله) ۷۸
احمد بن محمد بن یحیی ۳۸۸
احمد بن محمود ۱۳
احمد بن نصر ۱۳۹
احمد بن نصر القباوی ۱۳۹

احمد بن یوسف ۳۲
احمد جام سهروردی ۱۱۲
احمد حسن ۱۹۸
احمد علی خان وزیری کرمانی ٦۰، ٦۱
احمد خضرویه ۳۹۲
احمد سلطان ۸۸
احمد نکودر ۲٤۳
احنف بن قیس ۲۹
اختیارالدین زنگی ۲۲۸
اخسیکتی، اثیرالدین ۲۳۲
اخطل ۳۱٤
ادیب شرف‌الدین ۲۹۰
اردشیر بابکان ۱۰۷، ۲۰۱
ارسطاطالیس ۳٤٦
ارسطو ٤٦، ۲٦۷
ارسلان بن طغرل ۱۵۱، ۱۵٤، ۱۷۲
ارغون شاه ۲٤۲، ۲٤۳، ۲٦۱، ۲۸۲، ۲۹٦، ۳۸۲
ازرقی هروی ۲۳۲
استرآبادی قاسم ۵۹
استندر ۳۱۸
اسعدی ۳٤۳
اسفندیار ۲۰۳، ۳۱٦
اسکندر ۲۰، ۱٤۵، ۱٦۲، ۳٤٦، ۳۵۲
اسکندر بیگ ترکمان ۵۹

اسکندر سوم ٣٤٤
اسکندر مقدونی ٣٤٤
اسلامی ٢٢، ٢٣
اسماعیل ٧٣، ٨٥
اسماعیل بن احمد ٧٣
اسماعیلی ١٠٠
اشعری ١٧٤
اشکانی ٢٠، ٢١
اصفهانی، حاجی بابا ٣٧
اصفهانی، گلستانه ٦٠
اصمعی ٤١
اعتضادالسلطنه ٣٦
اعشی بن قیس ٢٣٢
افراسیاب ٣١٠، ٣١٦؛ ٣٦٥، ٤٢٧، ٤٢٨
افریدون ٣١٥
افشار، ایرج ٣٤٧
افشار، میرزا اسماعیل ١٤٤
افشاریه ١٥
افشین ٣١٧
افضل‌الدین احمد ٥٥، ١٥٨
افضل‌الدین کاشانی ٢٢٨، ٢٣٢
افضل‌العرفا ٣٦٣
افضل کرمان ١٥٣، ١٥٤
افلاطون ١٨

اقبال، عباس ٢٠٦
اکبرشاه تیموری هند ٥٥٩
اکتای ٢١٧
اکرم الناس ١٠٦
اکمه‌ابوحبش هلالی ٣١٤
البصری، حسن ٢٩
الثقفی، مختار ٢٩
الحاکم ابوعبدالله محمد ٥٠
السری بن دلویه ٥٠
الغ خان ٢١٣، ٣٩٥
الکعبی البلخی، ابوالقاسم ٥٠
الگود، سیریل ٢٧٥
المعجم ٢٦٩
المعّمری، ابومنصور ٣٤، ٥١، ٥٢
الناصرلدین الله ٢٣٧
امام احمد حنبل ٣٩٢
امام حسن (ع) ٣١٢
امام رافعی ٣٣٩
امام زین‌العابدین ٤٢٣
امام عبدالقادر جرجانی ٢٠٥
اموی ٤٨
امیراسماعیل ١٩٨
امیر بیگ ٣٨٦، ٣٨٧
امیرتیمور گورکان ٣٦٠، ٤٣١

امیرجهانشاه جاکو ٣٦٦
امیرحاجی سیف‌الدین ٣٦٦
امیرخسرو دهلوی ٣٤٨
امیرخواند، محمود ٥٨
امیرطاهر ٨٦
امیرطغرل ٨٦
امیرعضدالدین ٢٦٠
امیرعلی ٩٠
امیر علیشیرنوائی ٤٢٤، ٤٣٠
امیرعلی قریب ٨٩
امیر کبیر ٢٢٥
امیرمأمون ٨٦
امیرمحمد ٩٠، ٩٥
امیرمسعود ٨٩
امیرمعزی ١٤٩، ٢٣٢
امیر مؤید ٨٦
امیرناصرالدین ٥٦، ٢٦٢
امیر نصر ١٩٠
امیری ٢٥٠
امین ٣٣٤
امین احمد رازی ٢٢٠ ـ ٣٦٢
انباری ابوالحسن ٩٣
انجدانی ٦١
انصاری، جابربن عبدالله ٣١٧

انماطیان ۱۲۱
انوری ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷٤، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۳۲، ۳۱٤، ۳۲۵
انوشیروان بن منوچهر ۱۶۲، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۶۸، ۳۲۳
انوشیروان خالد ۲۳۰
انوشیروان، خسرو ۲۲
ایرانی، هرمزان ٤۲
ایرج ۳۱۵
اینابوری، ابوعبدالله (ابن بیع) ۵٤
اوکتای ۲٤۹
اولاد الترک ۱۲۱
اولجاتیو (محمد خدابنده) ۱۸۹، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸٤، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰٤، ۳۰۶، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۵٤، ۳۷۲، ۳۷۶

ب
بابک ۳۱۷
بارتولد ۲۸٤
باستانی پاریزی، محمد ابراهیم ۱۵۳، ۲۸۷، ۳٤٤
بایسنقر میرزا ۳۸۰، ۳۹۳، ٤۲۳
بایقرا، سلطان حسین ٤۲۳
بجلّی ابوالحسن جوهری ۱۹۳
بحتری ۲۳۲
بخارا ۱۹۷
بدرالدولة ۸۵
براق حاجب ۲۶۰

براق سلطان ٢٦٠
برامکه ١٠٧
براون، ادوارد ١٧٧، ٣٤٣
برتولت اشپولر ٥٢
برزویه ٢٠٣
برزین ٥١
برکیارق بن ملکشاه ١٥١
برمک ١٠٧
بزازان ١٢١
بزرجمهر ٧٦، ٢٠٥
بشر مقسّم ٧٧
بغدادی، بهاء الدین ٥٦، ١١٢، ١٤٧، ١٩٢، ٣١٥؛ ٣١٩
بلاش ٣١٧
بلخی، ابوزید ١٧٧
بلعمی ٥٤، ٦٦، ٧٨، ١٠٣، ١٢٣، ١٢٤
بلیناس ١٢٤، ٢٦٧
بناکتی، داود ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٤
بنی‌اسرائیل ٣٢٧
بنی‌العباس ٣٣٤، ٣٨٠
بنی‌امیه ٣٠، ٢٨٠، ٣١٧، ٣٣٣
بنی عباس ٣٢٦
بوادق منشی ٥٨
بوبکر حصیری ٩٠
بوری ٨٧

بوطاهر ارانی ۱۰۰
بوعلی ۱۵۸
بونصر مشکان ۱۰۳
به آفرید ۳۲، ۳۳
بهاء الدوله ۸۵، ۸٦
بهار، ملک‌الشعرا ۱۸، ۳۳، ۳٦، ۵۰، ۷۷، ۷۸، ۸۳، ۸٦، ۹۸، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲٦، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳٦، ۱۳۷، ۱٦٦، ۱٦۸، ۱٦۹، ۱۹۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۵، ۲۴٦، ۲۴۷، ۲٦۹، ۲۷۱، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۴۷، ۳۵٤، ۳۵۸، ۳٦۵
بهرام ۵۱، ۱۹۰
بهرامشاه غزنوی ۱٦۲
بهرامی سرخسی ۳۳
بهمن بن اسفندیار ۳٤٦
بهمنیار، احمد ۱۱۳، ۱۲۳
بیانی، دکتر خانبابا ۳۷۳
بیانی، دکتر شیرین ۲۸۷
بی‌بی منجمه ۲٦۲
بیرونی، ابوریحان ۳۲، ٤۹
بیضاوی ۳۲۳
بیگ روملو، حسن ۵۸
بیگی خاتون ۲۵۹
بیهقی ۳٦، ۸۳، ۹۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱٦۹، ۲۷۱
بیهقی، ابوالحسن ٤٤، ۵۰، ۱۱۵، ۱۱۲
بیهقی، ابوالفضل ۵٤، ۷۰، ۷۱، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۲۱۸، ۲۱۹

پ
پرورش، میرزا علی محمّد ٣٦
پیامبر اکرم ١٣، ٢٧، ٣١، ٨٠، ١٠١، ٢٦٦، ٢٣٠، ٣١٧، ٣٣٠، ٣٣٧، ٤٢٦

ت
تاج الدین ابوالفضل ٨٦
تاج الدین (ابن ساعی) انجب بغدادی ٣٢٩
تاج الدین علیشاه ٢٧٥، ٣٠٥
تاج الزمان افضل الدین کرمانی ١٥٣
تاج السلمانی ٥٨
تاج الملوک ٢٠٥
تبریزی، همام ١٨٩
ترکان غز ١٥٩
تمیم الداری ٢٩
تور ٣١٥
توشی ٢١٧
تولی ٢١٧
تیمور لنگ ٢٧٦، ٣٥٢، ٣٥٥، ٣٥٩، ٤٢٣
تیموری، شاهرخ ٣٤٩

ج
جاحظ ٢٦
جاماسب ٢٠٦، ٣١٧
جامی ٣٤٣

جبانی، ابوعلی ۳۳
جرجانی سید اسماعیل ۱۱۵
جرجانی، عبدالقاهر ۲٦
جرفادقانی، ۱۳، ٥٦، ۱۹۰، ۱۹٤
جریر طبری، محمد ٥۰
جسنفشاه ۲۰۱
جعفربن محمد ٥۷، ٥۸
جعفر قوقهی ۸٦
جغاتای ۲٤۹
جغتای ۲۱۷
جلال‌الدین ۲۱٦، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲٤۰
جلال‌الدین الحق سمرقندی ۳۹٤
جلال‌الدین منکبرنی ۲۲۷، ۲۳۰، ۲٤۰، ۲٤۱
جمال‌الدین ابوبکر ۱٦۲
جمال‌الدین الخ بیگ ۱۹۰
جمال‌الدین محمد بن عبدالرّزاق ۱۷٦
جمال‌زاده، سید محمد علی ۳٦
جمشید ۱۲۷، ۲٥۸، ۲۹٤
جوینی شمس‌الدین ۳۲۸
جوینی، عطاملک ٥٦، ۱۱٦، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۲۸، ۲٤۲، ۲٤۳، ۲٥۰، ۲٥۲، ۲٦۲، ۲٦۳، ۲۷۱، ۲۷٤، ۲۸۹، ۲۹۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳٦٥
جیلان شاه ۳۱۷

چ

چغری بیگ ۱۰۰
چنگیز خان ۸۷، ۸۸، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱٦، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲٤۸، ۲٤۹، ۲۷٤، ۲۷۸، ۲۹٦، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۲٦، ۳۲۷، ٤۳۱
چوبک، صادق ۳٦

ح

حاجب بن زراره (وفا) ۳۲۳
حافظ ۳۹، ۱۵۸، ٤۲٦
حافظ ابرو ۱٤۷، ۱۷۵، ۳۷٤، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸٤، ۳۹۲، ٤۰۱
حامد محمد بن ابراهیم ۱۵۱
حبیبی، عبدالحی ۲۱٦، ۲۱۸
حجاج بن یوسف ۲۳، ۲۹، ٦٤، ۲۵٦
حریری، ابوالقاسم ۲٤، ۱۱۱
حزین، محمد علی ۳٦، ٦۰
حسام الدوله ۲۰۱
حسام الدوله اردشیر ۲۰٦، ۳۱۸
حسام الدین ٤۱۱
حسن ۱۷۰
حسن احدوثه ۱۵۹
حسن بن بویه ۲۰٦
حسن بن زید ۲۰۵
حسن بن محمد ۲٤۹
حسینی ۱۸۲

حضرت اعلی ٤١٢، ٤١٥
حضرت امام حسن (ع) ٣٣١
حضرت امام حسین ١٧٩، ٣٣١
حضرت داود (ع) ٣٢٧
حضرت رضا (ع) ١٥٠
حضرت سلیمان (ص) ٤٢٦
حضرت علی (ع) ٢٣، ٢٩، ١٠١، ١٥٧، ٢٨٠، ٣٢٤، ٣٣٢، ٣٩١
حضرت محمد (ص) ١٣، ٢٣، ٧٢، ٨٤، ١٠١، ١٣٤، ١٣٩، ٢٠٤، ٢٦٧، ٣٢٢، ٣٣١، ٣٩٠، ٤١٩
حطیئه ٩٣
حمزة بن حسن اصفهانی ١٤، ٥٤، ١٣٠
حمیده ١٦٢ز ١٦٣
حمیدی، سید جعفر ١٦، ٣٥
حی بن یقظان ٣٤

خ

خاتون اعتماد ٢٧٨
خاقان مغول ٢٨٢
خاقانی ١٤٩، ١٦٦، ٢٩٢، ٣٩٤، ٤٢٦
خسته خال محمد ٧٦
خسرو بن محمد بن ٦١
خلفای عباسی ٣١٧، ٣٣٥
خلف بن احمد ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨
خلیفه محمّد ١٠٦، ٢٣٩

خنجی، روزبهان ۵۹
خوئی، دکتر زریاب ۲۸۶
خواجه بهاءالدین محمّد ۳۲۹
خواجه تاج الدین ۳۰۵، ۳۰۶
خواجه رشیدالدین فضل‌اللّه همدانی ۱۳، ۵۷ز ۱۳۷، ۱۹۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۴۳، ۳۵۰، ۳۵۴، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۳، ۳۹۲
خواجه سلیمان ساوجی ۳۹۸
خواجه شمس الدین ۳۲۹
خواجه شهاب‌الدین ابوسعید ۲۵۴
خواجه ظهیرالدین نیشابوری ۱۵۱
خواجه علی ۳۹۹
خواجه غیاث‌الدین ۳۳۰
خواجه محمد پارسی ۳۷۶
خواجه نصیرالدین طوسی ۹۹، ۱۸۹، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۷۳، ۳۲۵
خواجه نظام‌الملک ۹۸، ۱۹۶، ۲۰۵
خوارزم شاه ۲۱۷
خوارزمشاه، جلال‌الدین ۲۵۹
خوارزمی ۳۷
خوافی، فصیح‌الدین ۵۸
خواندمیر ۱۷۵، ۲۲۰، ۲۸۶، ۳۷۵، ۴۲۳
خورشاه ۵۸، ۳۲۶
خورموجی، محمدجعفر ۶۱

خیام ۲۳۲، ۳۱۴، ۳۱۷

د

داراب بن داراب ۳۴۵
داریوش بزرگ ۲۱
دازویه فارسی ۳۲
دانش پژوه، محمد تقی ۲۸۶
دبیرسیاقی ـ محمد ۶۰
دعبل خزاعی ۳۲۵
دقیقی ۹۳، ۱۵۷
دکنی، ابوالفضل ۳۶
دکنی، فیضی ۳۶
دلقندیان ۱۲۱
دنبلی، عبدالرزاق ۳۶
دولتشاه سمرقندی ۳۲۱
دهخدا، علی اکبر ۳۶
دیلمی ۱۰۳
دیلمی، رکن الدوله ۳۳
دینوری ۵۰

ر

راوندی، ابوبکر محمد ۱۳، ۵۵، ۱۱۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵
رزمخواه ۴۲۷
رستم بن اردشیر ۲۰۰

رستم بن علی شهریار ۲۰۵
رستم دستان ٤۲۷
رستم زابلی ٤۲۷
رشید ۱۱۲، ۳۰٦، ۳۲۵
رشید وطواط ۱۱۲، ۳۲۵
رکن الدوله ۱۹۷
رمّانی ۲٦
رودکی ۹۳، ۱۷۱
روزبه ۳۲
رهنما، دکتر مجید ۲۸٦
ریاحی، حرّ بن یزید ۳۳٦
ریو ۳٤۳

ز

زادویة بن شاهویة ۱۳۰
زردشت بن سپید ۲٦۷
زرین کوب، عبدالحسین ۱۸
زعیم تمیم ۲۹
زمخشری، جارالله ۱۱۱
زوزنی، سید اصیل‌الدین محمد ۳۰۷
زیادبن ابیه ۲۳، ۲۹، ۳۱
زین‌الدین ۵۹، ۱۷۰، ٤۳۵

ژ

ژان اوبن ٣٤٩

س

سالوک ٣٠٧
سبیط ١٢٤
سپهر ٣٦
سپهسالار طوس، ابومنصور ٣٤
ستوده، دکتر حسینقلی ٢٨٧
ستوده، دکتر منوچهر ٣٠٩، ٤٠٨
سجستانی، سلیمان ٢١٧
سراج، قاضی منهاج ٥٦، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٤، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٣
سعد کافی ٢٣٢
سعدی ١٠٠، ١١١، ٢٣٨، ٢٥٥، ٣١٧، ٣٩١، ٤٢٦
سعید بن جناح ٥٠
سغدی، ابوحفص ٣٣
سفاح ٣٣٤
سفیان ثوری ٢٠٣
سلجوق بن لقمان ١٤٨
سلطان ابوسعید ٢٧٥، ٢٩٧
سلطان ارسلان ١٦٠
سلطان بن ملکشاه ١٥١
سلطان جلال‌الدین ٢٢٨
سلطان سعید ١٠١، ٢٤٠

سلطان سنجر ٦٨، ١٧٢
سلطان شاهرخ بن امیرتیمور ٣٦٣
سلطان شهریار، مسعود ٩٠
سلطان طغرل ١٤٦، ١٥١
سلطان عبدالرشید بن محمود ٧١
سلطان علاء الدنیا ٣٢٢
سلطان غیاث‌الدین ٢١٥، ٢٢٨، ٢٥٩
سلطان کیخسرو ١٧٢
سلطان محمد ١٧٧
سلطان محمد خدابنده ٢٩٦
سلطان محمد خوارزمشاه ٢٠١، ٢١٦
سلطان محمد میرزا ٤٠٢
سلطان محمود ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٦، ١٠٣، ١٠٦، ١٩٠، ٣٤٧
سلطان مسعود ١٤٦، ١٥١
سلیمان بن داود ١٠٦
سلیمان بن عبدالملک ١٠٦
سلیمان پیامبر (ص) ٨٣
سلیمان شاه بن محمد ١٥١
سمعانی عبدالکریم ٥٥، ١٣٣
سنائی ١٧١، ٢٣٢، ٢٥٥
سنجربن ملکشاه ١١٦، ١٥١
سوخرا ٣١٧
سونجاق آقا ٢٤٢
سهل بن هارون ٣٢

سید اشرف ۱۷۱، ۱۷٤
سیدالمرسلین ۳۲۲
سید برهان‌الدین ٤۲۳
سید جعفر بن محمد بن حسن ۳۵۰
سید حسن غزنوی ۱٦٦، ۲۳۲
سید رکن الدین ساری ۲۰۵
سید شمس اللّه قادری ۲۲۰
سید عبدالله شوشتری ٦۰
سید ظهیرالدین ۵۷، ۲۰۵، ٤۰۵، ٤۰۹، ٤۱۲، ٤۱۳، ٤۱٤، ٤۳٤
سید کمال‌الدین ٤۰٤، ٤۰۵
سید مرتضی ٤۰۵
سید میرزا محمد نصیر حسینی ٦۲
سید نصرالدین ٤۰۵
سیف الدوله محمود ۳۲۸
سیف الدین ابوبکر ۵٦
سیفی هروی ۵۷

ش
شاپور ۵۱، ۱۳۰
شاه اردشیر ۲۰۷
شاه اسکندر ۳٤٦
شاهرخ ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸٦، ۳۹۵
شاهرخ بهادر ۳۸۳
شاهزاده جهانگیر ٦۱

شاهزاده عضدالدوله ٦٢
شاهزاده فتحعلیشاه ٦١
شاهزاده نکودر ٨٨
شاه شجاع ٣٤٢
شاه عباس ٢٨٨
شاه عباس دوّم ٥٩
شاه محمود ٨٨
شاه نعمت الله ٣٧٦
شرف الدین ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٧٠
شرف‌الدین طبیب ٣٢٩
شرف الدین علی یزدی ٥٨، ٢٨٨، ٣٥٥، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٩٢، ٤٠١، ٤٢٩
شرف الدین فضل‌الله حسینی ٢٦٨
شریعتی، محمد تقی ٢٤، ٢٦
شریف رضی ٢٣
شعار، دکتر جعفر ٣٢١
شمس الحسن ٥٨
شمس الدین ٢٤٣، ٢٥٠
شمس الدین، احمد ١٧١
شمس الدین ایلدگز ١٧٣
شمس الدین بیهقی ١٤٦
شمس الدین جوینی ٣٢٥
شمس الدین عباس ٣٦٦
شمس الدین کلینی ٣٢٩
شمس الدین، محمد ٨٦

شمس الدین محمد بن هندوشاه ۳۳۰
شمس الدین محمد جوینی ۲۲۵، ۲٦۵، ۲۹۷
شمس المعالی ۱۹۷، ۱۹۸
شمس فخری اصفهانی ۳۳۰
شمس قیس رازی ۱۷۳، ۲٦۹
شوشتری، ابوالعلاء ۳۳
شهاب الدین ابوسعید ۲۵٤
شهاب الدین جمال الاسلام ۱۷۰
شهاب الدین عبدالله ـ حافظ ابرو ۵۷، ۳۷۳
شهاب الدین محمد خرندزی زیدری ۲۲۷، ۲۳۹
شهریار بن قارن ۲۰۵
شهسواری ۱۹۵
شهمردان بن ابی‌الخیر ۳٤
شهیدی، دکتر جعفر ۲۸٦
شیبانی ابی‌عبدالله ۲۱۷
شیبانی، حسن ۵٤
شیخ ابوعامر جرجانی ۲۰۵
شیخ احمد فتوی ۵۹
شیخ اویس بهادر خان ۳۳۰
شیخ بهاء الدین عمر ٤۲٤
شیخ محمود ۳۲٤
شیرازی شریف ٦۱
شیرازی فضل‌الله ۳۳، ۵٦، ۵۷
شیروانی، حاج زین العابدین ٦۰

ص
صاحب بن عباد ٤١٧
صاحبقران ٣٥٩
صاعد بن محمد ١٩٨
صباح، حسن ١٠٠، ٢٤٩
صخار العبدی ٣١
صدرالدین ابوالحسن ٥٦
صدرالدین عبداللطیف ٣٢٩
صدرالدین قونوی ١٤٥
صدیق الممالک ٦٢
صفا، ذبیح الله ٣٣، ٥٢، ٦٨، ٣٤٧
صفاریان ٣٤، ١٢١
صفوی ١٥

ض
ضرابی کاشانی ٦٠

ط
طالبوف، احمد ٣٦، ٣٧
طالبیه ٤٢٠
طاهر بن حسینی ١٩٦، ١٩٧
طاهرنیان ٣٤
طبری، ابوجعفر محمد بن حریر ٣٦، ٤٨، ٥٤، ٦٦

طبری، احمد عمد ۳۳
طبیب، برزویه ۲۲
طرطوسی ۳٤۷
طغاتیمور ۳٥٤
طغرل۷۱ ،۸۰، ۹۰، ۱٥۰ ،۱٥۱، ۱٥٤، ۱٦٥، ۱٦٦، ۱٦۷، ، ۱۷٥، ۲٦٥
طوسی، ابوالعباس ۱٤۱
طوسی، محمد بن محمود ۲٦٥
طوسی، نصیرالدین ۱۷
طهمورث بن اینکهدبن هوشنگ ۷٤

ظ
ضحاک ۱۲۷
ظهیرالدین ۱٥۱، ۱۷۲، ٤۰٦
ظهیرالدین نیشابوری ۱٤٦، ۱٥۱، ۱٦٥، ۱۷٥
ظهیر فاریابی ۲۲۸، ۲۳۲
ظهیری ۱٤٦
ضیاء برنی ۱۰٦

ع
عامری نائینی، علیمحمد ۱٥٤
عباسی ۲۳، ٤۸، ۸۰
عباس اقبال ٥۲
عبدالله بن عمر ٥٦
عبدالله عمر ۳۱۱

عبدالله فضل الله ۱۲، ۳۷، ۲۸۸، ۲۸۹
عبدالله بن مالک ۱۰۷
عبدالله حاکمی ٤۳٤
عبدالجبار بن سعید ۳۱۷
عبدالجلیل قزوینی ۱۱۲
عبدالمجید بن یحیی ۳۱
عبدالحمید کاتب ۳۰
عبدالحی ٤۰۵
عبدالحی حبیبی ۷۱، ۷٦، ۲۱۳، ۲۱۷
عبدالحی گردیزی ۷۰، ۹۰
عبدالرحمن جامی ۳٤۸
عبدالرزاق ۳۹۹
عبدالرزاق، ابومنصور ۵۱
عبدالرزاق دنبلی ۳۵
عبدالرشید ۹۰، ۹۱
عبدالفتاح فومنی ۵۹
عبدالقادر بداونی ۵۹
عبدالقادر گیلانی ۱۱۲
عبدالکریم شهرستانی ۱۱۵
عبدالکریم علی اف ۲۸۷
عبدالملک بن نوع ۱٤۱، ۱٤۲
عبدی بیگ نویدی ۵۸
عبید بن شریه ۳۱، ۵۰
عبیدزاکانی ۳۹۸

عتبی ابومنصور ثعالبی ۲۰۵
عتبی عبدالجبار ۱٤۱
عتبی محمد بن عبدالجبار ۱۹۰
عثمان ۲۸۰
عدنان صادق رازی ۲٦۲
عرب اشعریان ٤۲۰
عروضی، ابویوسف ۳۳
عزالدین عبدالرشید ۹۰
عزالدین فضل الله ۲۹۰
عزالدین کیکاوس ۲٦٤
عزالدین مرتضی ۱۹۹
عزیزیان ۱۲۱
عضدالدوله ۸۹
عضدالدوله ابوشجاع ۱۹۷
علاء الدین ۳۲۷
علاء الدین اتابک ۳۹۸
علاء الدین خوارزمشاه ۲۳۷
علاء الدین کیقباد ۲٦۲، ۲٦۳، ۲٦٤
علاء الملک حسینی ۵۹
علی بن حسن ۱۹۱
علی بن حسین ۱۷۹
علی بن شمس الدین لاهیجی ۵۸
علی بن عیسی ۲۰۷
علی بن هشام ۲۰۹

علی ترکه ۲۸۸
علی خان امین الدوله ٦۲
علی دایه ۸۹
علی میرزا ٦۰، ٤۱۳
علی یزدی ۳۵۸
علی یزدی، شرف الدین ۳۵
عمادالدین زکریا ۵۵
عمادی ۱۷۱
عمربن الخطاب ۳۰، ۱۷۹، ۲۸۰، ۳۱۱، ۳۱۲
عمرالواقدی، محمد بن ٤۸
عمر بن شیخ ۳۵۲
عمر خیام ۱۱۵
عمرو ۱۸٤
عمروبن مسعده ۳۲
عمروبن معدیکرب ۱۸٤
عنصری ۹۳، ۱۷۱، ۲۳۲
عوض، محمد ۱۱۲، ۲٤٤، ۲٤٦، ۳٤۷
عیسی بن ابراهیم ۳۳۱

غ

غازان خان ۲۰، ۱۸۹، ۲۷۸، ۲۹٦، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲٦، ۳۲۷، ۳۷۲، ۳۸۳، ۳۸٤، ۳۹۰
غزالی ۹۹، ۱٦۹
غزالی، احمد ۹۹

غزنوی، سید حسن ۱۷۲
غفاری، قاضی احمد ۵۸، ۱۴۶، ۱۷۵
غلامحسین صدری ۲۶۳، ۳۴۳
غلامرضا سلیم ۲۸۷
غلام محمود ۹۰
غوری ۱۰۳
غیاث‌الدین ۱۶۷، ۱۷۱، ۲۶۴
غیاث الدین خواندمیر ۴۳۵
غیاث‌الدین شیرازی ۵۸

ف

فتحعلیشاه ۶۲
فخرالدوله ۱۹۷، ۳۳۶، ۴۱۷
فخرالدین بناکتی ۵۶، ۳۲۰، ۳۴۳
فخرالدین بن مبارک ۵۵
فخرالدین ۵۷
فرخ شاه ۱۵۵
فرخ، محمود ۳۸۵
فرخی ۲۵۰
فردوسی ۳۴، ۹۹، ۱۶۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۴۸، ۴۲۶
فرصت الدوله شیرازی ۱۷۸
فرقانی، دکتر باهر ۲۷۵
فروغی ۳۶
فرهاد میرزا ۳۶

فرهاد میرزا معتمدالدولة بن عباس میرزا ٦٢
فرید ٣٨٩
فرید کاتب ١٤٩
فریدون ١٩٨، ٣١٦، ٣٦٥
فسائی، حسن حسینی ٦٢
فصیح الدین ٣٨٥
فضل الله ٣٧١
فضل الله قزوینی ٢٦٨
فضل بن عیسی ٢٩
فلیپ دوم ٣٤٤
فیروز ٣١٧

ق
قابوس وشمگیر ٢٠٥
قائم مقام ٣٦
قارون ٤٢٧
قاسانی احمد ١٧٠
قاشانی ٣٠٣
قاسم انوار ٣٧٦
قاضی ٢١٤
قاضی ابوعمر ٢١٠
قاضی ابوالحلاء ١٩٨
قاضی عضدالدین ایجی ٣٩٨
قاضیان ١٢١

قاضی غزنین ۹۰
قاضی بیضاوی ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۳۴۰
قاضی عضدالدین ایجی ۳۹۴
قاضی نورالله شوشتری ۵۹، ۳۴۱
قانعی طوسی ناظم ۱۴۵
قباد ۱۳۰، ۳۱۷
قباوی ۱۳۴
قبلای قاآن ۲۹۶
قثم بن العباس ۳۱۲
قریب، امیرعلی ۸۹
قریب، عبدالعظیم ۱۰۵، ۱۰۷
قزوینی، ابوالقاسم ۵۵
قزوینی، زکریا ۲۶۵، ۲۶۶، ۳۳۸
قزوینی، عبدالوهاب ۳۶، ۷۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۳، ۲۲۹، ۲۶۶، ۳۲۵
قزوینی، محمد ۱۲۳
قزوینی، وحید ۵۹
قطب الدین ۲۶۰
قطب‌الدین ابوالفتح ۲۵۹، ۲۶۰
قطری ۲۹
قَلَقشندی ۲۴
قمری، سراج الدین ۳۱۴
قوام الدین ۱۵۶
قوام الدین، مؤید ۱۸۳

ک

کاتب، عبدالحمید ۲۸
کارگیا، امیراحمد ٤١٢
کاشانی، انوشیروان ٥٥
کاشانی ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۰٤، ۳۰٥، ۳۰۷
کرمانی، آقاخان ٦۰
کرمانی، میرزا آقاخان ۳٦
کریمی، دکتر بهمن ۲۷۸
کشاورز، کریم ۲۸٤
کعب بن زهیر ۲۳۲
کلانتر یزدی ٦۰
کمال الدین عبدالرزاق ۳۲۹
کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی ٥۸، ۳٥٦، ۳۹٦، ۳۹۸، ٤۰۳
کوکبی ۱۹٥
کوهبنانی مجاهدالدین ۱٥٤
کیاخور کیای ولمی ٤۱۱
کیای، سید علی ٤۱۲
کیای ملاطی، سیدامیر ٤۱۳
کیخاتو ۲۹٦
کیخسرو ۱۷۳، ۳۹۹
کیخسرو سلجوقی ۱٦۷
کیقباد ٤۲۷، ٤۲۸
کیکاوس بن اسکندر ۱۲۳، ۲۰۳، ۳۱۸

کیومرث ۱۸۰، ۲٦۸

گ

گردیزی ۸۳
گردیزی، عبدالحی ۱۳، ٥٤
گرشاسب ابوالموید بلخی ۳٤
گشتاسب بن لهراسب ۱۳۰، ۲٦۷
گورخان (تورخا) ٤۲
گورکان، سلطان ابوسعید ٤۰۲
گوگجو خواجه ۱٤۸

ل

لحّام ۱۹۳
لسان‌الملک، محمدتقی ٦۱

م

مأمون ۹۱، ۲۰۹
مارسب شاه ۷٥
مازیار ۳۱۷
مالک بن انس ۲٦٥
مالک دینار ۲۰۳
ماه آفرین ۳٤٦
ماهوی خورشید ٥۱
مبارزالدین محمد ۳٤۲

متبنّی ۹۳، ۲۳۲
مجتبی مینوی ۹۹، ۱۰۲، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۸٦
مجدالدین بغدادی ۱۱۲
مجدالدین محمد ۲٦۲
مجدالدین همگی ۱٤۷
مجدالملک یزدی ۲٤۳
مجنون عامری ۲۳۲
مجیرالدوله ۳٦
مجیرالدین بیلقانی ۱۷۲، ۱۷٤
مجید بیلقانی ۱٦٦
محقق، دکتر مهدی ۲۸٦
محمد المصطفی ۱۱۷
محمد بلخی (مولوی) ۲۱۸
محمد بلعمی ۳٤
محمد بن ابراهیم ۵۵، ۲۵۳
محمد بن احمد بن علی بن محمد ۲۲۷
محمد بن احمد ابی‌بکر ۱۸۳
محمد بن احمد مستوفی ۱۸۳
محمد بن اسحاق ٤۸، ۱۲۱
محمد بن ایوب طبری ۳٤
محمد بن برهان الدین ۵۷
محمد بن بهرام ۱۳۰
محمد بن جریر طبری ۵٤، ٦٦
محمد بن جهم البرمکی ۱۳۰

محمد بن حسین ۱۰۵
محمد بن حسین، ابوالفضل ۱۳
محمد بن راوندی ۱٦۵
محمد بن زفربن عمر ۵۵، ۱۳۲، ۱۳٤، ۱۳۵، ۱۳٦
محمد بن زید ۷۳
محمد بن زیدالداعی ۲۰۵
محمد بن سعدالزهری ٤۸
محمد بن سعد واقدی ۳۳۸
محمد بن عبدالجبّار ۱۹۱
محمد بن عقیل النقیه ۵۰
محمد بن علی ۳٤۳
محمد بن علی شبانکاره ۲۸۵، ۳٤۳
محمد بن محمد الجوینی ۲۹۰
محمد بن محمود بن احمد طوسی ۲٦۵
محمد بن موسی خوارزمی ۵٤
محمد بن نصرالقباوی ۱۳۵
محمد بن هارون ۷۳
محمد بن هندوشاه ۲۲۹
محمد بن عیسی ۳۷
محسن مهدی ٤۸
محمد خوارزمشاه ۲۳۷
محمد زیدری ۲۲۷
محمد حسن (اعتمادالسلطنه) ٦۲
محمد حسن خان صنیع الدوله ٦۱

محمد خرندزی زیدری نسوی ٥٦، ٢٣٧
محمد شاه اینجو ٣٥٢، ٣٨٢
محمد عتبی ٢١٧
محمد کاظم وزیر مروی ٦٠
محمد کرت ٣٨٢
محمد لوی عباسی ٣٦٨
محمد مظفر ٣٥٢، ٣٨٢
محمد مفید ٥٩
محمد موسوی ٣٤٩
محمود ١٩١
محمود بن الیاس شیرازی ٢٧٦
محمود بن سلطان التتمش ٢١١
محمود بن محمد ٦٨
محمود بن ملکشاه ١٥١
محمود بن یوسف ٨٦
محمود غزنوی ١٦٧
محمود کتبی (گیتی) ٣٤٢
محمودی ٨٩، ٩٠
محمودیان ١٢١
محمیان ١٢١
مختاری ١٥٧، ١٦٣
مدرس ٦٣، ١٣٢
مزدک ٧٤
مرتضوی، منوچهر ٢٨٧

مرتضی سعید ۳۳۲
مرزبان بن رستم ۲۰۵
مرعشی، سید ظهیرالدین ۳۱۸
مریم ۳۲۷
مستوفی، حمدالله ۵۷، ۱٤۷، ۱۷۵، ۲۲۰، ۲۷۰، ۳۳٦، ۳۳۷، ۳۵۰
مستوفیان ۱۲۱
مسعود ۸۹
مسعود بن محمد ۹۱
مسعود سعد سلمان ۲۳۲
مسعودی ۹۰
مشکور، دکتر محمد جواد ۲۸٦
مصطفی ۷٦، ۸۵، ۱٦۱
مضراب یوشنجی ۱۹۳
مطّول، عیسی ۲۱۲
مظفرالدین ۲٦۱
مظفرالدین شاه قاجار ٦۲
مظفرالدین محمد ۳۵۳
مظفرشاه قزوینی ۳۹۸
مظفر غازی ۲۲۹
معاویه ۲۸، ۲۹، ۵۰، ۳۳۳
معاویة بن ابی سفیان ۵۰
معزی ۱۷۱
معمری، ابومنصور ۵۱
معین ۱۲، ۳۸۵، ۳۸۷

معین الدین ۵۸
معین الدین ابرقوئی ٤٣٤
معین الدین ابوالقاسم جنیدبن محمود ۵۷
معین الدین محمد یزدی ٤٠١
معین الدین معلّم یزدی ۵۷، ٣٤٢
معین الدین نطنزی (اسکندر) ۵۸، ٣٤٩
معین الفقرااحمد بن محمود (ملازاده، احمد) ۵۷
مغول ۵۵، ۵٦، ٦٩، ۷۸، ۱۸۹
مفتون دنبلی ٦١
ملک تاج الدوله ٣١٨
ملک دینار ۱۵۳، ۱۵٤، ۱۵۵، ۱٦١، ۱٦٢، ۱٦٣، ٢٠٣
ملک زوزن ٢۵٩
ملکشاه ١٠٢
ملکشاه بن آلب ارسلان ۱۵٠
ملکشاه بن محمود ۱۵١
ملکشاه سلجوقی ٦٨، ۹۸، ۱۵١
ملک شاه غازی ٣١٨
ملکم خان ٣٦، ٣٧
منذربن امری القیس ۷٤
منشی، حسین بن عبدالله ٦١
منشی، نصرالله ٢٢
منصور ٣٣٤
منصور بن نوع سامانی ۱۹۷
منصوره ١٤٦

منکیتراک ۹۰
منگوقاآن ۲۸۹، ۲۹۶
منوچهر ۱۸۱، ۳۱۰، ۳۱۶
منوچهر بن قابوس ۲۰۲
منهاج سراج ۵۶، ۲۱۲، ۳۱۳
موسی ۱۶۲، ۳۲۷
موفق هروی، ابومنصور ۶۶
مولانا قاضی ۲۱۸
مولوی، جلال الدین ۱۴۵
مؤید آی ابه ۱۱۶
مویدالدوله ۱۹۷
مؤیدالدوله بوید ۱۹۷
موید الملک ۱۴۹
مهراب کابلی ۴۲۷
مهدی ۳۳۴
مهدی خان استرآبادی ۳۵
مهلبیان ۱۲۱
میرانشاه ۲۷۶، ۴۲۳
میربیغو ۸۷
میرجعفری ۸۷
میرخواند ۴۲۳، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵
میرزا ابراهیم ۳۹۵
میرزا اسکندر بن شیخ عمر بن تیمور ۳۴۹

میرزا اسماعیل بن محمد علی تویسرکانی ٦٢
میرزا حسن حسین خان ١٧٨
میرزا صادق ٣٥، ٣٦، ٢٨٨
میرزا عبداللطیف ٣٩٥
میرزا عبدالله ٣٩٥
میرزا محمد صادق نامی اصفهانی ٦٠
میرزا، محمد طاهر ٣٧
میرزا محمد مهدی ٦٠
میرزا مهدی ٣٦
میرزا مهدی خان ٢٨٨
میرطغرل ٨٧
میرظهیر ٤٠٧
میکالیان ١٢١
مینورسکی ٧٢

ن

نادرمیرزا ٦٢
ناصرالاسلام ١٧٧
ناصرالدین ٢١١، ٢١٣
ناصرالدین سبکتکین ١٩٠، ١٩٦، ١٩٨
ناصرالدین شاه قاجار ٦٢، ١٨٢
ناصرالدین منشی ٢٢٨، ٢٥٣
ناصرخسرو ٣٤، ٣٧٧
ناصر کبیر ٣١٤، ٣١٧

ناصری ۱۸۹، ۲۱۰
نجم الدین ۱۶۵
نجم الدین کبری ۱۱۲
نجم الملک ۶۰
ندابن سوخرا ۲۰۵
نرسی ۳۱۷
نرشخی بخارائی، ابوبکر ۱۳
نرشخی، جعفر ۱۴۲
نشاط ۳۶
نصرالله منشی ۱۹۴
نصرالقباوی ۱۳۶
نصربن کنانه (قریش) ۸۴
نصرة الدین حمزه ۲۲۸
نصر، دکتر سید حسین ۲۸۷
نصیرالدوله ۲۰۱
نصیرالدین ۴۰۶
نطنزی ۳۵۰، ۳۵۲
نطنزی محمود ۵۹
نظام الدین ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۰
نظام الدین حسن ۳۵۳
نظام الدین شامی ۵۸، ۳۵۵، ۳۵۷
نظام الدین علی ۳۲۰
نظام الملک ۱۳، ۷۰، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۱، ۳۴۰
نظامی عروضی ۱۱۲

نظامی گنجوی ۲۲۸، ۲۹۹، ۳٤۸، ۳۹۱، ٤۲٦
نفیسی، سعید ۷۲، ۳٤۷
نوائی، دکتر عبدالحسین ۳۳۷
نوح ۱۹۸
نوح بن منصور ۳۳، ۱۹٦
نوح بن نصر ۱۳٤
نوذر بن منوچهر ٤۲۷
نورالدین لطف الله ۳٥٦
نورالدین محمد عوفی ۱٦۸، ۱۷۳
نورالدین منشی ۱۹۲
نوشیروان ۲٥٦، ۳۱۷
نیشابوری، ظهرالدین ٥٥

و
واسطی ۲٦
واصل بن عطا ۲۹
وحید ۳۸۹
وحید تبریزی ۳٥
وراوینی، سعدالدین ۱۷۳
وشمگیر ۲۰٦
وصاف الحضرة ۱۲، ۱۸۹، ۲٦۸، ۲۸٥، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳٦٥

هـ
هادی ۳۳٤

هادی کیا ٤١١
هارون الرشید ١٨٣، ٢٠٩، ٣٣٤
هاشم ٨٥
هشام بن القسم ١٣٠
هشام بن عبدالملک ٣١
هامر پورگشتایل ٢٨٩
هدایت، رضاقلی خان ١٨، ٣٦، ٣٧، ٦١، ٤٢٢، ٤٢٩
هدایت، صادق ٣٦
هرثمة بن جعفرالبادتی ١٧٩
هرمز ٧٦
هلاکوخان مغول ٨٨، ٢٤٢، ٣٣٥، ٣٥٢
هلال یوسف اوقی ٧٩
همایون ١٦٣، ٢١١
همایون ملک ١٥٩
همدانی ١٩٢
همدانی، ابوالحسن محمد ٥٤
همدانی، اسحاق ٤١٩
همدانی، بدیع الزمان ٢٣، ٢٤، ١١١، ٢٢٨، ٢٣٢
همگر، مجد ١٨٩
هندوشاه نخجوانی ٥٧، ٢٧٠، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠
هولاکوخان ٢٢٥، ٢٦٥، ٢٧٣، ٢٨٢، ٢٩٦
هیتالان (هیاطله) ٧٥

ی

یاقوت ١١٦
یحیی ١٠٧
یحیی بن حسن المعلوی ٣١٧
یحیی بن عبدالطیف ٥٩
یزدجرد بهرام ٧٥
یزدی، شرف‌الدین ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٦٢، ٣٧٦
یزید ٣٣٣
یزیدین غورک ١٤١
یعقوب بن اللیث ٧٩، ٨١، ٢٢٢، ٣٢٦
یعقوبی ٥٠
یمین الدوله محمود ١٩١
یمین ١٩٦
یوسف ١٦٢
یوسف واله اصفهانی ٥٩
یوسفی، دکتر غلامحسین ٢٨٧
یونانی ٣١، ٤٠

۲) نام جایها

آ
آسیای صغیر ۳۵۴
آسیای صغیر بین‌النهرین ۳۶۱
آذربایجان ۱۲۱، ۳۲۸، ۳۸۱، ۴۰۳
آران ۱۲۱
آمل ۲۰۴، ۴۰۵

الف
ابهر ۳۳۷
اردن ۱۲۰
ارمن ۱۲۱
ارمنستان ۳۶۸
اردبیل ۷۶
اسکجک ۱۴۰
استامبول ۱۰۲، ۱۱۶، ۲۶۴
اسکندریه ۱۲۰
اصفهان ۹۹، ۱۵۲، ۱۶۷، ۳۲۹، ۳۳۷، ۳۵۳، ۳۶۳
اطلال نیل ۱۱۷

افریقیه ۱۲۰
افغانستان ۳۶۷
اهواز ۱۲۱، ۱۸۱
ایـــران ۲۰، ۳۰، ۵۱، ۵۲، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۶، ۸۸، ۹۲، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۶، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۴۲، ۲۶۴، ۲۷۶، ۲۹۸، ۳۲۷، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۹، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۳
ایرانشهر ۷۴

ب
بخارا ۶۳، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۴۲۳
برلین ۱۱۶
بصره ۲۹، ۹۹، ۱۸۰، ۱۸۱
بـــغـــداد ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۴۵، ۲۰۹، ۲۳۷، ۲۴۳، ۳۰۵، ۳۲۹، ۳۳۶، ۳۵۴، ۴۰۳
بغداد کهن ۷۶
بلخ ۶۳، ۹۹، ۱۰۷، ۲۰۷
بلور ۱۲۱
بمبئی ۲۸۹

ت
تبریز ۲۲۰، ۲۶۱، ۲۷۵، ۲۸۹، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۲۰، ۳۴۳، ۳۵۵
ترکستان ۷۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۰۷، ۲۱۷
ترکیه ۲۶۳

تهران ۵۲، ۱۰۲، ۲۸۹، ٤۳٤

ج
جزیره لارو ۱۷۹
جیحون ۲۲۲، ۲٤۸
جیرفت ۱٦۰
جیلان ۱۲۱

چ
چالوس ۳۱۰
چین ۱۲۰، ۲۷٦

ح
حجاز ۲۸، ۲۰۰
حلب ۷۵، ۳۵۹
حمص ۷۵
حیدرآباد ۲۲۰

خ
خراسان ۵۱، ٦۳، ٦۸، ۷۳، ۸٦، ۸۷، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱٤۸، ۱٦۰، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۵، ۳۵٤، ۳٦٦، ۳٦۸، ۳۷۳
خزر ۱۲۱
خلیج فارس ۳٦۸
خوارزم ۱۲۱، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۳٦

خوزستان ۱۹۷

د
دارالملک جهودان ۱۲۱
دربند طبرستان ۲۰۴
دمشق ۱۰۷
دولاب گیلان ۳۰۷
دیلمان ۱۲۱

ر
رادکان طوس ۹۹
روسیه سیبریه ۳۶۸
رود هوشم ۳۰۷
ری ۸۹، ۱۵۲

ز
زنجان ۳۳۷

س
ساری ۲۰۴
سبزوار ۳۸۲، ۴۰۲
سبزوار (بیهق) ۱۱۵، ۱۲۰
سجستان ۸۷، ۸۸، ۱۲۱
سراندیب ۳۴۵

سعد ١٤١
سمرقند ١٤٢، ١٤٣، ١٤٩، ٢٤٩، ٣٥٢
سیستان ٥١، ٥٢، ٧٨، ٨٠، ٨١، ٨٦، ٨٨، ١٦٨
سیرجان ٢٦١
سند ١٢٠

ش
شارستان ٨٦
شام ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٢٣٧، ٢٧٦
شام عرب ١٢٠
شروان ١٢١
شمس آباد ١٤١
شمیدان ٣١٠
شوروی ٢٨٧
شوش ٢١
شیراز ١٧٨، ٢٧٦، ٢٩٠، ٣٣٦، ٣٥٠

ط
طارمین ٣٣٧
طاهریه ١٤٨
طبرستان ٦٨، ٧٣، ١٢١، ٣١٢، ٣١٨، ٣١٩، ٣٥٤
طخارستان ١٢١
طوس ٥١، ٩٩، ١٠٠

ع

عـــــراق ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٦٨، ٨٦، ١٢١، ٦٢٦، ١٨١، ١٩٠، ١٩١، ١٩٧، ١٩٨، ٢٢٥، ٣٢٩، ١٤٨، ١٥٢، ١٦٠، ١٦٧، ١٧٢، ١٧٦، ١٨٠

عمّان ١٢١، ٣٤٥

غ

غرچقيه ١٤٨

غزنين ٢١٥

غور ٣٥٤

غوروغرشه ١٢١

غوريه ١٤٨

ف

فارس ٣٨، ٦٨، ٣٥٠، ٣٥٢، ٣٥٤، ٣٦٣، ٣٨١، ٤٠٢، ٤٠٣

فانيه ٧٥

فرعانه ١٢١

ق

قباد ٧٦

قبط ١٢٦

قزوين ٣٣٧

قشمير ١٢١

قطوان ١٣٩

قفقازيه ٣٦٨

قم ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠
قهندر ٧٤
قندهار ٧٦
قومس ١٢١
قونیه ١٦٦
قهستان ١٨١

ک
کابل ٧٦، ١٢١
کاشان ٣٢٩
کرج ١٢١
کربلا ٣٣١
کردستان ٥٩
کرمان ٦٨، ٨٦، ١٢١، ١٥٣، ١٥٨، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ٢٥٨، ٣٨٢، ٢٥٣، ٢٥٩، ٢٦١، ٣٥٤، ٤٠٢
کشمیر ٣٤٥
کوبنان ١٥٥
کوره اصطخر ١٧٨
کوفه ١٨٠

گ
گرجستان ٣٦٨
گرگان ٦٨، ٢٠٤، ٢٦٢، ٣٠٨

ل
لاهیجان ٤١١
لبست ٢١
لرستان ٣٨١
لیدن ١١٦

م
مازندران ١٢١، ٣١٧، ٤٠٥
ماوراء الشهر ٦٣، ١٢١، ٣٥٢، ٣٥٤
مدینه ٢٩
مداین ٧٦
مرو ٧٤، ٩٩، ١٠٠
مصر ١٢٠
ملک پارسیان ١٧٩
ملک کرمان ١٥٧
مومیان ١٤١

ن
نوبندگان ٧٦
نوشهر ٢٣٦
نوغان ٩٩
نیشابور ٥٦، ٦٣، ٨٩، ٩٥، ٩٩، ١٦٧، ١٩٨، ٢١٧، ٢٦٢، ٣٨٢

و
ولایت اوق ٨٨
ولایت بلاد الثلج ١٢١
ولایت دهارد ١٢٠
ولایت روس ١٢١
ولایت زنگبار سودان ١٢٠
ولایت سغد ١٢١
ولایت قبا ١٢١
ولایت قوهستان ١٢١
ولایت صقلاب ١٢١
ولایت صغانیان ١٢١
ویمک ٢١٣

هـ
هرات ٦٣، ٨٩، ٩٩، ٣٥٤، ٣٨٥، ٣٩٥، ٤٠٢، ٤٢٣، ٤٢٤
همدان ٢١، ٧٦، ٨٩، ١٢٣، ١٧١، ٢٧٣، ٢٧٥
هلاته ١١٦
هـنـد ٧٥، ٧٦، ٩١، ١٢٠، ٢١٠، ٢٤٠، ٢٧٦، ٢٩٦، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٢١، ٣٢٧، ٣٤٥، ٣٤٦، ٣٥٣، ٣٦٨، ٣٩٥
هوشم ٣٠٧

ی
یزد ١٥٤
یمن ١٢٠
یونان ٣٠، ١٢٦

۳) نام کتابها

آ

آثار الباقیه ۴۹
آثارالبلاد و اخبارالعباد ۵۵، ۲۶۵
آثار عجم ۶۲
آصف صفات ۲۸۶
آئینه سکندری ۶۰، ۳۴۸
آئین اکبری ۵۹
آیة السرور ۱۶۵

الف

ابومنصوری ۳۴
ابن الاثیر ۲۴۰
ابن هندوشاه ۱۳
ادب الملوک ۱۲۷

ارداویرافنامه ۲۲، ۶۵
اسرارالبلاغه ۲۶
اسکندرنامه ۵۵، ۵۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸
احادیث قرآنی ۲۵۸
احداث الزمان ۲۱۷
احادیث نبوی ۲۵۸
احسن التواریخ ۵۸
اخبار آغش ۱۳۰
اخبارالدولة السلجوقیه ۵۶
اخبار بهمن ۱۲۷
اخبار سهراسب ۱۲۷، ۱۳۰
اخبارالطّوال ۵۴
اخبارالعباد ۵۵، ۲۶۵
اخبار الماضیین ۵۰
اخبار بهمن ۱۳۰
اخبار خوارزم ۱۳، ۶۸
اخبار سام ۱۳۰
اخبار افراسیاب ۱۳۰
اخبار کیقباد ۱۳۰
اخبار کی شکن ۱۳۰
اخبار نریمان ۱۲۷، ۱۳۰
اخبار هادان ۱۳۰
اخبار هندوان ۱۲۷
اخلاق ناصری ۹۹

اساس الاقتباس ١٧
اسرار التوحيد ٣٥، ١١١
اعجاز القرآن ٢٦
اکبرنامه ٥٩
الابنيه عن الحقايق الادويه ٦٦
الانساب (تاريخ نباکتی) ٣٢٠
الاوامر العلائيه ٥٦، ٢٦٤
الاعجاز ٢٦
البدء والتاريخ ٥٤، ٢١٧
البيان والتبيين ٢٢
التبنيه والاشراف ٤٨
التدوين فی اخبار القزوين ٥٥
التوّسل الی التوسّل ١١٢
التواريخ ٦١
التواريخ ابوالحسن عبدالفاخر الفارسی ٥٠
التوسل الی الترسل بهاء الدين ٣٧
الجماهر فی معرفه الجواهر ٤٩
القصص ٢١، ٣٤، ٦٨، ١٠٦، ١١٢، ١٢٣، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠
القندفی تاريخ سمرقند ٥٤
المفيد فی الادب العربی ٢٣
المعجم فی آثار ملوک العجم ٥٦، ٢٨٦
المغازی البنويه ٤٨
اجمل التواريخ ٦١

الحکم فی اخبار ملوک عجم ۳۷۹
الحوادث الجامعه ۳۲۹
الرسل والملوک ٦٦
الفهرست ٤٩
القانون المسعودی ٤٩
الکاتب ۳۱
المختصر فی علم التاریخ ٤۲
کتاب المعارف ۱۲۷
المعالجة البقراطیه ۳۳
المعجم فی معاییراشعارالعجم ۱۸۷
التاجی ۱۲۷
استظهارالاخبار قاضی احمد دامغانی ۱٤٦
از سعدی تا جامی ۱۷۷
الکامل (تاریخ ادبیات عرب) ٤۹
الامثال ۵۰
الانساب ۵۵
المآثروالاثار ٦۲
المضاف فی الازمان فی وقایع کرمان ۱۵۳
اندرز آتورپات مارسپندان ۲۲
انوار المواعظ ۳۷۹
انوار خسروی ۱٦۲
انوری ۱۵۷، ۱٦٦، ۳۱٤

ب

باب خوارزم ۹۱
باب فی فضایل بیهق ۱۲۱
بدایع الازمان فی وقایع کرمان ۱۵۳، ۲۵۳
بدایع الوقایع ۵۹
بدیع الزمان ۳۹۹
بستان السیّاحه ۶۰
بلوهروبوذاسف ۶۵
بندهش ۶۵
بوارق لطایف ۱۱۷
بهمن نامه ۲۲
بیان الحقایق ۲۷۴
بیوتات قریش ۴۸

پ

پندنامه ۱۰۳
پندنامه بزرگمهر بختگان ۶۴
پیروز نامه ۱۲۷

ت

تأبط الشراً ۲۳۲
تاج التراجم ۱۲۷
تاج المآثر ۱۱۲، ۲۴۶
تاج الصدور والاکابر ۱۷۰

تاریخ آل سلجوق ۱۵۳، ۲۵۳
تاریخ آل مظفر ۵۷، ۳۷۳، ۳۴۲
تاریخ ابن الهیعم نابی ۲۱۷
تاریخ ابن خلدون ۴۸، ۴۰، ۳۸
تاریخ ابوالعلاء احول ۱۴۶
تاریخ ابوعلی بلعمی ۱۲۷
تاریخ ادبی ۱۷۷
تاریخ ادبیات ادوارد براون ۳۷۴
تاریخ ادبیات عربی ۲۷، ۳۱
تاریخ اردلان ۶۱
تاریخ اسلامی ۵۰
تاریخ اشکانی ۵۰
تاریخ اصفهان ۱۲۷
تاریخ اعثم کوفی ۳۱۹
تاریخ افغانستان ۶۰
تاریخ البدء ۲۱۷
تاریخ البلدان ابوالفدا ۳۰۹
تاریخ الفی ۵۹
تاریخ الیهود ۵۴
تاریخ اولجایتو ۵۶، ۲۸۵، ۲۷۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۷۶
تاریخ ایران ۵۲، ۶۱، ۲۶۸
تاریخ ایلچی نظام شاه دکن ۵۸
تاریخ ایلخانیان ۲۸۹
تاریخ بخارا ۱۳، ۵۰، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۷۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶،

۱۳۸، ۱۳۹، ۱٤۰
تاریخ بخارای نرشخی ۱۳۵
تاریخ برامکه ۱۰۵
تاریخ برامکه حسین بن عمر هروی ۱۰٦
تاریخ بغداد ۱۲۱
تاریخ بناکتی ۵٦، ۱۸۹، ۳۳٦، ۳۲۱، ۳۲۲
تاریخ بلخ ۵۰
تاریخ بلعمی ۳٦، ۵٤، ٦٦، ۸۳، ۱۰۳، ۱۸٤، ۲٤۷، ۱۲٤، ۱۲۵
تاریخ بیهقی ۱۲، ۱۳، ۱٤، ۳٤، ۳۷، ۳۹، ٤۳، ٤٤، ۵۰، ۵٤، ۵۵، ٦۸، ٦۹، ۷۰، ۷۱، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸٤، ۸۳، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹٦، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱٤، ۱۱۵، ۱۱٦، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱٤٤، ۱۹٦، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲٤۵، ۲٤۷
تاریخ پادشاه ۲۷۸
تاریخ پزشکی ایران ۲۷۵، ۲۷٦
تاریخ پیامبران و شاهان ۱۲۸
تاریخ جامع رشیدی ۲۷۷
تاریخ جدید یزد ۵۷
تاریخ جریر ۱۳۰
تاریخ جعفری ۳۵۰
تاریخ جغرافیای دارالسلطنه تبریز ٦۲
تاریخ جهان آراء تاریخ نگارستان ۵۸، ۱۷۵
تاریخ جهانگشا ۵٦، ۲۳۸، ۲٤۳، ۲٤۵، ۲٤٦، ۲٤۷، ۲۵۰، ۲۷٤
تاریخ جهانگشای جوینی ۱۳، ۲٤۲، ۲۵۰، ۲۸۹، ۲۹۰

تاریخ حبیب السیر ۵۸
تاریخ حزین ٦۰
تاریخ حمزه اصفهانی ۱۲۷
تاریخ خاندان مرعشی ٤۰٤
تاریخ خانی ۵۸، ٤۰٤
تاریخ ختا ۳۲۷
تاریخ خلدبرین ۵۹
تاریخ خلفا ۱۳
تاریخ خلفای راشدین ۸۰
تاریخ خوار ۵۰
تاریخ خوارزم ۵۰، ۵۵، ۹۱
تاریخ خوارزمیه ۲۳۱
تاریخ دقیقی ۲۸
تاریخ دیلمستان ۱٤، ٤۰٤، ٤۰٦، ٤۰۷، ٤۰۸، ٤۳٤، ٤۱۳، ٤۱۲
تاریخ رجال ٤۱
تاریخ رسول اکرم ۳۸۰
تاریخ روضة الفضا ۱۳، ۱٤، ۵۷، ٤۲۲، ٤۳۲، ٤۳۵، ٤۲۸، ٤۲۲، ٤۲٤، ٤۲۵
تاریخ رویان ۱٤، ٤۳٤، ۵٦، ۵۷، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱٦، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۹، ۲۰۵، ۱۳
تاریخ زندگی ۱۰۵
تاریخ سامانیان ۸۰
تاریخ سربداران ۳۷۳
تاریخ سلاجقه عماد کاتب ۱٤٦
تاریخ سلجوقیان ۱۱۲، ۱۱٦، ۱۵۳

تاریخ سلجوقیه ۲۳۰
تاریخ سلطنت اولجاتیو ۲۸۳
تاریخ سمرقند ۵۰
تاریخ سیاسی ۴۱، ۴۲
تاریخ سیستان ۱۴، ۳۴، ۵۲، ۵۴، ۶۸، ۷۰، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۱، ۲۴۷
تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب ۵۸
تاریخ شاه صفی ۵۹
تاریخ شاهرخ میرزا ۳۷۳
تاریخ شاه عباس دوم ۳۵، ۵۹
تاریخ شاهی ۵۶، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۶۰
تاریخ شوشتر ۵۹
تاریخ شیخ اویس ۵۷
تاریخ صفویان ۵۸
تاریخ طبرستان ۱۳، ۱۴، ۴۴، ۷۹، ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۳۴، ۶۶، ۳۱۹، ۱۵، ۴۰۶
تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ۱۳
تاریخ طبری ۳۴، ۳۱۹، ۳۴۷، ۳۷۱، ۴۲۹
تاریخ طبری (تاریخ الامم والملوک) ۴۸، ۵۴
تاریخ عبدالملک همدانی ۱۴۶
تاریخ عرب ۲۴
تاریخ عضدی ۶۲
تاریخ عتبی ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴
تاریخ علمای نیشابور ۵۴

تاریخ عمومی ۲۸۳، ۲۷۷
تاریخ غازانی ۲۷٤، ۲۸٤
تاریخ غز ۱۵۳
تاریخ فخرالدین مبارک ۵۵
تاریخ فخری ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳
تاریخ فرشته ۵۹
تاریخ فضایل سیستان ۷۹
تاریخ قاجاریه ٦۱
تاریخ قاضی رکن‌الدین جوینی ۱٤٦
تاریخ قم ۵٤، ٤۲۰، ٤۲۱، ٤۱۷
تاریخ کاشان ٦۹
تاریخ کبیرالفی ۱٤٦
تاریخ کرمان ٦۰، ۷۹، ۱۵۳، ۲۵۸، ۲۵۹
تاریخ گردیزی یا زین‌الاخبار گردیزی ۵٤، ۷۱، ۷٦، ۱۲۵
تاریخ گزیده ۳۳، ۵۷، ۹۳، ۱٤۷، ۳۲، ۳۳٦، ۳۳۷، ۳٤۰، ۳٤۱، ۳۵۰، ۳۷۹
تاریخ گیتی گشا ٦۰، ٦۱
تاریخ گیلان ۱٤، ۵۹، ٤۰٤، ٤۰٦، ٤۰۷، ٤۳٤، ٤۱۳، ٤۱۲، ٤۰۸
تاریخ گیلان و دیلمستان ۱۳، ۵۷
تاریخ مازندران ۱٤، ۵۷، ٤۳٤
تاریخ مبارک غازانی ۲۷٦، ۲۷۷، ۲۸۱
تاریخ محمدبن جریر طبری ۱۲۷، ۳۷۹
تاریخ مسعودی (تاریخ بیهقی) ٦۰، ۱۱۵
تاریخ معجم ۳۳۰
تاریخ مغول ۲۸۳، ۲۷۷، ۳۲۷

تاریخ مغولان ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۸۹
تاریخ مقدسی ۲۱۷
تاریخ ملازاده (مزارات بخارا ۵۷۹
تاریخ ملوک طاهریان ۱۲۱
تاریخ منکوقا ۲۴۹
تاریخ نامه هرات ۵۷
تاریخ نو ۶۱
تاریخ نو (ذکر مآثر سلطانیه) ۶۱
تاریخ نیشابور ۵۰، ۴۳۴
تاریخ وصاف ۱۳، ۳۵، ۳۷، ۵۷، ۲۴۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۶؛ ۳۰۰، ۳۳۶
تاریخ وصاف تحریری ۲۸۹
تاریخ وصاف فیروزآبادی ۳۷۹
تاریخ ولاة خراسان ۲۱۷
تاریخ ولایت خراسان ۵۰
تاریخ هنود ۳۲۷
تاریخ یزد ۵۸، ۳۶۲، ۳۶۴
تاریخ یعقوبی ۵۴
تاریخ یمینی ۱۳، ۱۴، ۳۷، ۵۶، ۸۹، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۴۶، ۳۷۹
تاریخ نصاراوافرنج ۳۲۷
تاریخ یهود ۳۲۷
تتمه صوان الحکمه ۱۱۶
تجارب السلف ۱۳، ۵۷، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳
تجارب الامم ۴۹، ۵۴، ۳۳۹

تزجیه الاعصار (تاریخ وصاف) ٢٨٨
تجزیة الامصار ٢٨٨، ٢٩٠
تحفة الافاق ١٩١
تذکرة الاولیاء عطار ٣٥
تذکرة الشعرای دولتشاه سمرقندی ٢٧٧، ٣٥٨، ٣٦٣
تذکرة الشعراء غزلی ٣٢١
تذکره شوشتر ٦٠
تذکره هفت اقلیم ٣٦٢
ترکستان ٢١٧
ترکستان نامه ٢٨٤، ٣٥٥، ٣٦١
تریجه ٢٠٤
تزجیة الاعصار ٢٩٠
تفسیرنوین ٢٤، ٢٦
تکملة الاخبار ٥٨
تکملة اللطایف ٢١٧
تواریخ السلاطین ٦٠
تکملة تاریخ طبری ٥٤
تواریخ محمدبن حریرطبری ٣٤٠

ج
جاماسب ٦٥
جاماسب نامه ٢٢
جام جم ٦٢
جامع التواریخ ١٣، ٥٧، ١٤٧، ١٨٩، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨،

۲۸۲، ۲۸٤، ۲۸۵، ۲۸٦، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۳، ۳۲۲، ۳۲۵،
۳۲٦، ۳۲۷، ۳٤۰، ۳۵۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷٦، ۳۷۷
جداول الملوک ۵۹
جرفادقانی ۲۲۸
جمهرة الانساب ٤۸
جنابی رومی ۱٤٦
جوامع التواریخ رشیدی ۳۷۹، ۳۸٤، ٤۰۱، ٤۰۷، ۳۷۸
جوامع الحکایات ۳۷، ۱۱۱، ۱۲۵، ۳٤۷
جواهر الاخبار ۵۸
جهانگشای جوینی ۳۷، ۱۸۹، ۲۲۸، ۲٤٤، ۲٤۵، ۲٤۸، ۲۵۰، ۲۹۰، ۳۰۰،
۳۲۵، ۳۳٦، ۳٤۰، ۳٦۵، ۳٦۷، ۳۷۹
جهانگشای نادری میرزا ۳۵

ح

حبیب السیر ۱۷۵، ۲۲۰، ۲۲٦، ۳٤۱، ۳۷۵، ۳۸۵، ۳۹٤، ۳۹۵، ٤۲۲، ٤۲۳،
٤۳۵
حدائق السحر ۱۱۲
حدایق الجنان ۳۵
حدودالعالم ۳٦
حدیث آتش کرکوی ۷۸
حدیقة سنایی ۱۵۷، ۱٦۳، ۲۰٤، ۲۵۷، ۳۱٤، ۳۱۹
حدیقة الیمانی ۱۸٤
حقایق الاخبار ناصری ٦۱
حماسه‌سرایی در ایران ۵۲

خ

خجسته نامه ۳۳
خداینامه یا خداینامک ٦۵
خراسان ۱۱٦، ۲۱۷، ۳۱۰
خردنامه ۳٤۸
خزائن العلوم ۱۳٤، ۱۳۸، ۱۳۹
خطنامه ۱۷۵
خلاصة التواریخ ۵۹، ٦۲
خلاصه راحة الصدور راوندی ۱۱۲
خوارزم شاه ۲۱۷

د

داتستان دینیک ٦۵
داتستان مینو ک خرد ۲۲
داراب نامه ۳٤۷
داستان اسکندر ٦۵
داستان افراسیاب ۸۳
داستان بهرام چوبین ٦۵
داستان بهرام گور ٦٤
داستان پیران ویسه ٦۵
داستان چشمه افراسیاب ۸۳
داستان خسروشیرین ٦۵
داستان دجال ۸۳

داستان سگ و قرص ماه ۲۰۳
دانشنامه علائی ۳٤
دایرة المعارف اسلامی ٤۰
دایرة المعارفی ٤۱٤
دررالاقوال ۱۱٦
دره نادره ۳۵، ٦۰، ۲۸۸
دستور الکاتب فی تعیین المراتب ۲۲۹، ۳۳۰
دستورالملوک ۱۰۳
دستورالوزرا ، ۱۰۲، ۲۸٦
دستورالوزرا فی العجم ۳۷۱
دلایل اعجاز ۲٦
دلایل النبّوه ۱۱۵
دینکرت ٦۵
دیوان النسب ۳۳۹

ذ

ذوفنون الدّهر ۱٦۵
ذیل جامع التواریخ ۵۷
ذیل سلجوقنامه ۵۵
ذیلی برتتمه صوان الحکمه ۱۱٦

ر

راحة الصدور و آیة السرور ۱۳، ۵۵، ۱۱۲، ۱٤٦، ۱٦۵، ۱٦۷، ۱٦۸، ۱٦۹
رادی دیتا ۳۰۹

رباعیات خیام ۳۲۵
رسالهٔ ابوبکر خوارزمی ۳۱۹
رساله سلطانیه لطایف الحقایق ۲۷٤
روئیشن مند (رویان) ۳۱۰
روزنامه ایران ۷۷
روزنامه سفر خراسان ٦۲
روزنامه سفر فرنگستان ٦۲
روزنامه سفر کربلا ٦۲
روزنامه میرزامحمد کلانتر ٦۰
روضات الجّنات فی اوصاف مدینه الهرات ۵۸
روضة الصفای ناصری ٦۱، ۱۷۵، ۳۷۵
روضهٔ الحزن ۱۹۱
روضة العقول غازی ملطیوی عتبة الکتبه منتجب‌الدین بدیع جوینی ۱۱۲
رویان ۳۱۷، ۳۱۹، ۲۰٤
ریاض العارفین ٦۱

ز
زات اسپرم ٦۵
زبدة التواریخ حافظ ابرو ۱٤٦، ۱٤۷، ۱۵۷، ۱۷۵، ۳٤۰، ۳۵٦، ۳۷۷
زبدة التواریخ کاشانی ۲۹۹
زین‌الاخبار (تاریخ گردیزی) ۱۳، ۳٤، ٦۸، ۷۰، ۷۱، ۸۳
زین الملّه عبدالرّشید بن یمین الدوله محمود غزنوی ۷۱
زینة الکتاب ۹۱

س
سبک شناسی ۳۶۳
سفرنامه ۳۷۷
سفرنامه خوارزم ۶۱
سفرنامه خوزستان ۶۰، ۶۱
سفرنامه فرنگستان ۶۲
سفرنامه مکه ۶۲
سلجوقنامه ظهیری ۵۵، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۵، ۳۴۰، ۳۷۹
سلیمان ۸۴
سمط العلی للحضره العلیا ۲۲۸، ۲۵۳، ۲۵۹
سمک عیار ۳۴۷
سندبادنامه ۲۱
سنن ابوداود سجستانی ۲۱۷
سنی ملوک الارض والانبیا ۵۴
سوسیفاس ۲۱
سوک منوچهر ۲۰۰
سیاست نامه ۱۳، ۵۵، ۷۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۳۱۹، ۱۲۴
سیرالعجم ۱۲۷
سیرالملوک ۱۰۱، ۱۲۷، ۱۳۰، ۳۴۰، ۴۱۹
سیرالملوک یا سیاست‌نامه ۹۸
سیرالنبی ۳۳۹، ۳۷۹
سیره جلال‌الدین ۵۶، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۳۸
سیستان ۱۰۷

سیماس ۲۱

ش

شاهنامه ابوالموید بلخی ٦٦، ۲۰٤، ۳۱۹

شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی ٦٦

شاهنامه ابومنصور محمدبن عبدالرزاق ٦٦

شاهنامه ابومنصوری ۵۱

شاهنامهٔ فردوسی ۱۹، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۵۷، ۱٦۸، ۱۷۱، ۲۰٤، ۳۱۹، ۳۱٤، ۳۳۷، ۳٤۰، ۳٤۸، ۳۷۹، ۷۸۰

شاهنامهٔ مؤیدی ۵۲

شایست نشایست ۲۲، ٦۵

شرح المصابیح ۳۲۰

شرفنامه ۵۹

شطرنجنامه ۱۷۵

شعلة القابس ۱۹۱

شوشتر (تستر) ۳۰۵

شیرازنامه احمدبن ابی الخیرزرکوب شیرازی ۱۷۸

ص

صدور زمان الفتوح ۵۵

صلاح الصّحاح ۱۵۳

صورالاقالیم ۳۷۷

صورة الارض ابن حوقل ۳۰۹

ط

طبرستان ۳۰۹، ۵۶، ۵۷، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۲، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۱۹
طبقات الاطبا ۱۱۶
طبقات صحابه ۴۸
طبقات ناصری جوزجانی ۵۶، ۳۷۹
طبقات همدانی ۳۳۸

ظ

ظفرنامه تیموری ۳۵، ۵۸، ۲۸۸، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۶، ۴۰۱، ۴۲۹
ظفرنامه شاهی ۵۸، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۳
ظفرنامه نظام‌الدین شامی ۳۷۳

ع

عالم آرای عباسی ۵۹
عالم آرای نادری ۶۰
عباس‌نامه ۵۹
عجایب البلدان ابوالموید بلخی ۲۶۵، ۵۲، ۳۴
عجایب العلوم ۱۲۷
عجایب المخلوقان ۲۶۶، ۲۶۵، ۵۵، ۳۳۸
عجوبة الدهر ۳۹۹
عراقین ۲۰۰
عرایس الجواهر ۲۹۹

عطاردالزمان ١٧٠
عقدالعلی ١٥٤، ١٥٥، ١٥٩
عقدالعلی للموقف الاعلی ٥٥، ١١٢، ٢٥٣
علم التاریخ عندالمسلمین ٤٠
علم تاریخ در اسلام ٤٦
عمدة التواریخ، شیرازنامه ٥٧
عیون التواریخ ٣٤٠

غ

غایة العروفیین ٣٣
غررامثال ١١٦
غوارب الغرایب ١١٦
غور ٢١٥

ف

فارسنامه ٥٥، ١٨٠، ١٧٨، ١٧٧، ٦٢، ٣٥٠، ١٨٢، ١٨١
فتوحات الشام ٤٨
فتوحات شاهی ٥٩
فتورزمان الصدور ٥٥
فرازستان ٦٢
فرامرزنامه ١٢٧، ١٣٠
فردوس التواریخ ٣٥٠، ٤٣٤
فصل الخطاب ٣٧٦
فضایل بلخ ٥٦

فلسفهٔ تاریخ ابن خلدون ۳۹، ۴۰
فواید رضویه ۶۰
فی اختلاف تواریخ ۲۹۲
فیلقوس ۳۴۸

ق
قائم مقام ۳۷
قابوسنامه ۱۲۴، ۱۲۳، ۲۰۳
قانون الملک ۱۰۲
قبچاق ۲۱۷
قرآن مجید ۲۷، ۲۵، ۱۵۶، ۱۰۰، ۴۷، ۲۸، ۱۷۱، ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۵۷، ۲۱۲، ۱۹۹، ۱۹۵، ۱۷۲، ۳۴۴، ۳۳۹
قراضه طبیعات ۳۴
قصص انبیاء علیهم السلام ۴۲۹، ۳۷۹، ۳۳۹، ۱۰۱
قصه کوش پیل دندان ۱۲۷، ۱۳۰

ک
کارنامک ارتخشیر پایکان ۲۲
کارنامه اردشیر بابکان ۶۴
کارنامه انوشیروان ۶۵
کامل التواریخ ۳۷۹
کتاب ابوالموید ۱۲۳
کتاب اغانی ۲۱۷
کتاب الاخبار ولآثار ۲۷۴

کتاب الانساب ۱۲۷
کتاب الاوامر العلائیه ۲۶۲
کتاب السیر ۱۲۷
کتاب الصور ۶۵
کتاب الفتوح ۱۲۷
کتاب المضاف ۲۵۳
کتاب المعارف ۵٤
کتاب المعجم فی آثار ملوک العجم ۳۷۹
کتاب الملوک ۵۰
کتاب بغداد ۵٤
کتاب بنیان ٤۱۸
کتاب سیدظهیرالدین ۳۱۹
کتاب مزدک ۶۵
کتاب موبدان موبد ۶۵
کتاب میسور ۳۲۰
کتاب نرشخی ۵۵
کتاب همدان ۱۲۷
کچور ۳۰۹
کرمان ۱۹۷
کشف الظنون ۱۱۶
کشف المحجوب ۳۵، ۳٤
کلیات زیباشناسی ۱۹
کلیله و دمنه ۲۲، ۵۱، ۳۷، ۳۲، ۱۶۸، ۱٤۵، ۱۲۵، ۱۱۲، ۱۱۰، ۷۶، ۱۹۵، ۱۹٤، ۱۹۲، ۱۹۱، ۲۳۸، ۲۲۸، ۲۰۳، ۱۹۶

کنزالقانیه ۳۳
کوتم ۳۰۸، ۳۰۷

گ

گاوباره ۲۰۶
گاهنامه ٦۵
گرشاسب ۳٤، ۷۸، ۸۰، ۱۲۷، ۱۳۰
گزارش شترنگ یا شترنگ نامک ٦٤
گسکر ۳۰۷
گشادنامه ۹٦
گلستان ۳۵، ۳۷، ۲۳۸، ۱۷۱، ۳۱۳، ۳۱٤
گنجینه سخن ۳۲، ۵۱
گیتی گشای زندیه ۲۸۸
گیلان ۳۰۷، ۳۱۷

ل

لباب الالباب ۳۷، ۱۸۲
لباب الانساب ۱۱٦
لب التواریخ ۵۹، ٦۱

م

مآثر سلطانیه ٦۱
مادیکان شترنگ (چترنگ نامک) ٦۵
مادیگان گجستگ ابالیش ٦۵

مآثر سلطانیه ٦١
مادیکان شترنگ (چترنگ نامک) ٦٥
مادیگان گجستگ ابالیش ٦٥
مامطیر ٢٠٤
مجمع الانساب ٢٨٥، ٣٤٣
مجمع التواریخ ٥٧، ٣٥٦
مجمع الفصحا ٦١، ٤٢٢
مجمع بحرین ٣٩٤، ٤٠١، ٤٠٣
مجمل التواریخ بعدالنادریه ٦٠
مجمل التواریخ والقصص ١٣، ٢١، ٣٤، ٥٥، ٦٨، ١٠٦، ١١٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٨٣، ٣٨٤
مجمل فصیحی ٥٨
مجموعه مکاتبات رشیدی ٢٧٤
مخزن‌الوقایع ٦١
مدارج البلاغه ١٨
مرآت البلدان ٦١
مرزبان نامه ٣٧، ٢٠٥، ٢٤٦
مروج الذهب ٢٠، ٤٨، ٣٧٩
مروک ٢١
مزارات بخارا ١٣
مزارات شیراز (شدالازار) ٥٧
مسامرة الاخبار ١٤٥
مسیرطالبی فی بلادالافرنجی ٦٠
مشارب التجارب ٣٣٩

مطلع السعدین ۵۸، ۳۵۶، ۳۷۵، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۳
مطلع الشمس ۶۲
معجم الاد با ۱۱۶
معیارالاشعار ۱۷
معیارنصرتی ۳۳۰
مفتاح التفاسیر ۲۷۴
مقامات حریری ۲۴، ۲۲۸
مقامات حمیدی ۳۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۵، ۳۱۲ملک دینارغز ۱۵۹
ملل و نحل ۱۱۵
ملوک الارض ۱۲۸
ملوک فرس ۱۸۱
منتخب التواریخ ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲
منتظم ابوالفرج جوزی ۱۴۶
منتظم ناصری ۶۲
منهاج سراج جوزجانی ۲۱۶
منیة الفضلاء ۳۳۲
مواهب الهیّه ۵۷، ۳۴۲
میافارقین ۲۳۷

ن

ناسخ التواریخ سپهر ۳۷، ۶۱
نامه تنسریا گزارش تفسیر لهراسب نامه ۶۵
نامه خسروان ۶۱
نامه دانشوران ۳۷

نزهة القلوب ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹
نژاد نامه سلاطین عجم ۶۱
نثرابوالموید ۱۲۷، ۱۳۰
نثر بلعمی ۸۴
نشاط ۳۷
نصیحة الملوک ۱۶۳، ۱۷۲، ۲۹۵، ۲۹۶
نظام‌التواریخ ۵۶، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۷۹، ۳۹۲
نظم‌القرآن ۲۶
نفایس الفنون و عرایس العیون ۵۷
نفثة المصدور ۳۷، ۵۶، ۱۱۲، ۱۴۶و ۱۸۹، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸
نقاوة الاثار ۵۹
نورالاسلام والمسلمین ۱۶۵
نهایة الانساب ۱۱۶
نهج‌البلاغه ۲۳

و

واسطی ۲۶
ورخشه ۱۴۰
وردنه ۱۴۰
وصایای نظام الملک ۱۰۲

ی

یادگار زریران ۶۴

فهرست واژه‌ها (واژه‌نامه)

واژه	معنی
آساد	شیرها
ابتهال	دعا کردن
احدوثه	افسانه . سخن شگفت
اراجیف	سخنان بیهوده
اراقت	ریختن خون
ارباع	چهار گوشه
ارومه	خاندان
اساور	خلخالها
استبراق	روشنی دادن
استعراف	شناختن
استهداف	هدف یابی
اسجاد	بندگان
اُسره	خاندان

اشیاع	پیروان
اصعاد	بلا رفتن
اصغا	گوش دادن
اغلوطه	سخن غلط
اقاصیص	قصه‌ها
الیف	دمساز
امارات	نشانه‌ها
اُمنیت	آرزو
انداء	دوست و رفیق
انطواد	درهم پیچیدن
انواء	بارانها
اوغاد	نادان و ضعیف
ایراء	خرده گیری کردن
ایقاد	فروزش
بقاع	بقعه‌ها
بکاء	غم
تحرمز	حرامزادگی
ترهیب	گوشه گیری کردن
تسویل	اغوا و گمراه کردن
تشبیب	سرآغاز
تلّهف	افسوس خوردن
تمهید	مهیا ساختن
توابل	ادویه غذا
تواجی	بزرگان

توازه	انبار
جُدران	دیوارها
جزوم	معّرب گرما
جمرات	آتش فروزان
جوذر	گوزن مرال
حثّ	وادار کردن
حتوف	مرگها
حرون	سرکش
حلیف	هم سوگند
حناجر	حنجره ها
حلوق	گلوها
خّد	عارض صورت
خدمتی	پیشکش تعارف
خدود	صورت‌ها
داش	تون حمام و نانوائی
ذروه	بلندی، اوج
رباع	قطعه‌ها
رباوه	بلندی
ربوع	قطعه‌ها
رجاحت	برتری
زاهر	روشن
زفرات	دهان فک
سجاحت	نرمی و مدارا
سر گزیت	جزیه

صاقعه	بیهوش شدن
صرود	معرّب سرد
صکوک	سخت زدن
صواعق	صاعقه ها
صوب	طرف
ظبّات	آهوان
ضراعت	فروتنی
عبَر	عبرت ها
عبرات	پندها
عثرات	لغزش ها
عجمه	گنگ
عذوبت	پاکی
عرّار	پر مکر وفریب
عروق	رگها
عوار	عیب
عوان	سرکش
علقم	زیتون تلخ
عویل	آواز بلند
غراب	کلاغ
غضارت	طراوت
غیاهب	تاریکی شب
غید	نرمی و نازکی تن
فتیان	جوانان
قاعاً صفصعاً	زمین هموار
کدواره	برج
کربت	سختی ـ دلتنگی

کمات	دلاوران
کمان گروهه	کمان گلوله‌انداز
کندز	کهندز ـ قلعه
گاورس	دانه
لعب	بازی
لمع	درخشش
مآقط	میدان جنگ
ماشطه	آرایشگر
ماکوره	میوه نورسیده
متقاطر	قطره قطره
مدامع	اشک‌ها
مرابض	خوابگاه‌ها
مرقد	خوابگاه
مزامیر	جمع مزمار MEZMAR ـ نی
مستأنف	استیناف دهنده
مشافهه	شفاهی ـ گفتگو
مشآق	سختی‌ها
مضارب	با شمشیر زننده
مفّوف	منقّش
مقامِر	قمارباز
مقالد	زنجیرها
مقاود	بند هاورسن‌ها
مقاحم	مهلکه‌ها
مکدّر	تیره
ملاحم	فتنه وجنگ
ملاهی	شوخی‌ها

مناخر	منخرها ـ گلوها
مناصل	جمع مُنصل = شمشیرها
منهل	آبشخور
مؤبّد	پایدار
مولع	حریص
مهامه	بیابانهای خشک
مهلهل	جامهٔ نازک است
نجیع	صواب و درست
نسّابه	انساب‌نویس
نطاق	کمر ـ کمربند
نعیب	آواز کلاغ
نوال	نصیب ـ بهره
نواعر	دلو آب
نوائب	سختی‌ها
نیوب	استخوانها
وشاح	حمایل مرصّع
وشایم	گیرنده بیرق
هریسه	حلیم ـ هلیم
هزّت	جنبش
هفوات	لغزش‌ها

واژه های مغولی

آقا	بزرگ ـ سرور
اینیان	شاهزادگان
اروق	خویشاوند
ایلچی	سفیر
ایقاق	سروصدا
بامقاق	فرماندار
بغتاق	بغلتاق
بیلیک	منشور ـ قباله
تتماج	آش
تابین	سرباز ـ افسر
تَرکان	ملکه ـ بانو
تومان	ده
خاتون	ملکه ـ بی بی
سرامیشی	احترام
سیورغامیشی	هدیه
سِهرامیشی	احترام
طوی	مهمانی
قاین	داماد
قُتلغ	بزرگ
قرولتا	شورا

قوشلامیشی	رفتن به فشلاق
موچلکا	دستخط
موچه	وزیر
وشاق	پسر غلام
یاساق	سیاست
یاسامیشی	نظم
یارغو	پیشکش
یرلیغ	فرمان

کتابشناسی

آئینه‌وند، صادق: علم در تاریخ اسلام، تهران، وزارت ارشاد اسلامی ۱۳۶۰.

..... تاریخ سیاسی اسلام، تهران، نشر رجاء، ۱۳۶۲.

ابن‌خلدون، عبدالرحمن: مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی ج ٤ تهران، ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۹، ۲ ج.

ابن‌فندق، ابوالحسن علی: تاریخ بیهق به تصحیح احمد بهمنیار، تهران، فروغی.

ابوسعد، احمد: المفید فی‌الادب العربی.

ارسطو: فن شعر، ترجمه دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران، ترجمه و نشر کتاب.

استعلامی، دکتر محمد: بررسی ادبیّات امروز ایران. تهران، امیر کبیر ۲۵۳۶ـ۱۳۵۶.

اشپولر، برتولت: تکوین تاریخ‌نگاری ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران نشر گستره ۱۳۶۰.

اصفهانی، حمزة بن حسن: سنی ملوک الارض والانبیا، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳٤٦.

اقبال آشتیانی، عباس: تاریخ مفصل ایران بکوشش دکتر دبیر سیاقی، تهران، خیام.

الگود، سیریل: تاریخ پزشکی ایران، ترجمه دکتر باهر فرقانی، تهران، امیرکبیر ۲۵۳٦ ـ ۱۳۵٦.

بارتولد، و ـ و: ترکستان‌نامه، تهران بنیاد فرهنگ ایران، ۲ ج.

براون، ادوارد تاریخ ادبی ایران، از سعدی تا جامی، ترجمه علی اصغر حکمت تهران، امیرکبیر ج٤ ـ ۲۵۳۷.

بهار، ملک‌الشعرا: سبک‌شناسی، ج ٤ تهران، پرستو و امیرکبیر ۲۵۳٦ ۳ج

بیانی، دکتر شیرین: هشت مقاله در زمینه تاریخ.

حاکمی، دکتر اسماعیل: نثرهای تاریخی تهران، رز، ۱۳۵۰.

حمیدالدین، قاضی: مقامات حمیدی، بکوشش سیدعلی اکبر ابرقوئی، اصفهان، تأیید ۳٤٤.

دهخدا، علی‌اکبر: لغت نامه

سمرقندی، دولتشاه: تذکرة الشعرا، محمد رمضانی، تهران: کلاله خاور ۱۳۳۸.

شریعتی، محمد تقی: تفسیر نوین، تهران دفتر نشر فرهنگ اسلامی ۱۳۵۳ ـ ۲ ج.

صفا، دکتر ذبیح الله: گنجینه سخن ج ۱
تهران، دانشگاه.

. . . . . تاریخ ادبیات در ایران ج ۲
تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۹.

صدر حاج سیدجوادی، نثر فارسی در ایران
دکتر حسن

صدری افشار، غلامحسین: تاریخ در ایران،
تهران، ابن‌سینا.

طوسی، خواجه نصیرالدین: اخلاق ناصری، بکوشش مجتبی مینوی،
تهران خوارزمی، ۲۵۳۶.

. . . . . اساس الاقتباس به تصحیح مدرس رضوی،
تهران، دانشگاه ج۳ ـ ۱۳۶۱.

. . . . . معیارالاشعار.

فاخوری، حنّا: تاریخ ادبیات زبان عربی،
ترجمه عبدالمحمد آیتی،
تهران، توس، ۱۳۶۲.

فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه،
تهران، بروخیم از روی چاپ ولرس،
۱۳۴۵، ۵ ج.

فروغی، محمدعلی: بوستان سعدی.

قزوینی، محمد: بیست مقاله به کوشش عباس اقبال،
تهران، ابن‌سینا ۱۳۳۲.

کاتب، احمدبن حسن: تاریخ یزد.

کروچه، بندتو: کلیات زیباشناسی، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۸ ـ ج ۲.

کشاورز، کریم: هزار سال نثر پارسی، تهران، جیبی ج ۳ـ۵ ۱، ۵ ج.

گردیزی، عبدالحی: زین‌الاخبار یا تاریخ گردیزی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

معین، دکتر محمد: فرهنگ فارسی معین، تهران امیرکبیر ۱۳٦۰.

مهدی، محسن: فلسفه تاریخ ابن‌خلدون، ترجمه مجید مسعودی، تهران، ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۸.

نخجوانی، محمدبن هندوشاه: دستورالکاتب فی تعیین المراتب ـ ج ۲ به‌سعی عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، مسکو ۱۹۷٦ انستیتوی ملل خاورمیانه و نزدیک.

هدایت، رضاقلی: مدارج البلاغه، شیراز، معرفت، ۵ ۱، به‌اهتمام حسین معرفت.

یان، کارل: تاریخ مبارک غازانی، انگلستان، استفن اوستین ۱۳۰۸ـ۱۹٤۰.

یوسفی، دکتر غلامحسین بوستان سعدی، تهران، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی ۱۳۵۹.

کتابخانه تخصصی ادبیات

کتابخانه مرکزی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی تأسیس ۱۳۷۱